تنقیح الاخبار



بخط مصنف

تقسيم الاخبار في آثار الادوار



محمد مالک





بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران سپاس ایزد توانا راست که لسان ضعیف البنان من حیث سعی صادق
و اعتقاد واثق بمنتهای ثنا نمیرساند و هر کاین ذی میل را بکمال طبیعی فایز نگرداند
هو الموجود بالحقیقت و تمام الماهیت اعوذ بک یا واهب العطیات
و فایض السعادات ان اجعلنا من الشایقین الیک و الواقفین الیک انا
بعد چون از تدوین تاریخ مصر و افریقه فراغت دست داد دل آرزومند
در راه شوق بتحریر جلد هشتم از نخبة الاخبار فی انباء الادوار افتاد و این
جلد مشتمل است بر تواریخ ممالک فرنگ و روم فرنگ عبارت است
از اراضی شمالی بحر شام و غربی نهر ولغا تا منتهای شمال و آن منقسم است
بروس و روسیه و کریک شاه و فنونیا و پولند و هنگری و جرمن و اتلی و سویس و
لند و فرنس و اسپین و پرتکل و برتانیه و ورلند و دنمرک و ناروی و سویدن و عهد
و جزایر دیار رسانید ذکر کیفیت روم از غاش قیصرنا اولین پادشاه آغاز از آنان و در

بود که در سنه ۱۵۹ یکهزار و نهصد و پانزده عالم بحساب نصارا ابده ارغاس بنا کرد
و بعد از و پسرش فورونیوس بسلطنت نشسته فورونیکوم تعمیر نمود پس از و
پسر او ایپس بمصر رفت پس ارغوس بن ایپس بن فورونیوس وان شهر
و ملک را ارغاس نام کرد جیلانور آخرین اولاد دانافوس بود بعد از و
دانیوس بن بلیوس در سنه ۱۵۰ از مصر آمده سربرآرا شد بنابران گریک
را داناسان خوانند و دانیوس نخورون اولاد انجا گریخته بجای خود رسید
و دانیوس پنجاه دختر داشت و در سنه دو هزار و پانصد و چهل و پنج عالم
به پنجاه پسر اجیطوس پادشاه مصر کتخدا کرد چون از الهام دریافت که مرگ
او از دست نبیره باشد و همه دامادان را بکشت مگر لینسیوس شوهر
هیپرمنسطرا انده ماند و دانیوس و اجیطوس پسران بلیوس اند و لینسیوس
و هیپرمنسطرا پسر و دختر بلیوس است که بعد مرگ دانیوس سربرار گشت و پالندس
پسر پنجم بلیوس است و اباس بن لینسیوس و هیپرمنسطرا بود او را دو پسر شد
یکی پروطیوس و دیگری اکریسیوس بعد مرگ پدر هر دو باتفاق بر تخت
نشستند در عهد ایشان بلروفان بن گالیکوس بن سیسیفوس و تقوبلی پسر
قطون از بوریمید کورنط بسبب قتل بلرموس گریخته در خانه پروطیوس پناه
گرفت و پروطیوس او را ضیافت نمود قضارا انسطابیا زن پروطیوس
عاشق بلروفان شد خواهش بد در میان نهاد و بلروفان که مرد پرهیزگار بود

از اتباع هواکنس سر باز زد و سلطانتیا رنجیده بر دفان آخمس شد و هر بندیتی
نسوب ساخت برادلیوس در خشم شد و بخلاف رسم بردفان پدر دیوباطس
بدر زن خود که پادشاه لسیا بود فرستاد و نوشت که حامل این باد خبر شوم
سلطانیا مبادرت شناعت شده او را اکتس چون بردفان نزد یوباطس رسید
یوباطس او را ز اطاهر نگشته ربنز کیمرا دلوکه سه سر داشت یکی شیر دویم
مثل شیر سویم بسان ثعبان داشت و غربی لسیا بود فرستاد و بردفان
ان دیو را کشته مظفر برگشت لهذا یوباطس دختر دوم خود ستی نوبا بافان
داد که سد اول بردفان نیز فرستاده بود آورده معارا ان انجال اگری سیوس
بر دطیوس برادر خود لشکر کشید بر دطیوس گریخته پیش خسر آمد و بمدد
یوباطس بمقابله اگری سیوس شتافته جنگ کرد بر دو طرف برابر باد خبر
بمصالحه انجامید و ملک ارطس و ناربطیم به بر دطیوس رسید و ارغاس و غیر ان اگری
سیوس یافت او را دختری بود دانا نام چون بالهام دریافته بود که بدست
نبیره خود کشته شود لهذا دانا را در قلعه محبوس داشت قضا دانا از مشتری
پسری آورد پرسیوس نام چون خبر باگری سیوس رسید دانا را با پرسیوس
در صندوق چوبین نهاده در بحر انداخت قضا ز آن صندوق بدست ماهی
کبری از جزیره سیریفوس افتاد و بقولی بدست بولی دکطیس پادشاه
الجزیره رسید پادشاه آن پسر آید کطیس را در خود سپرد تا تربیت یافت

چون ارسوس نگاهان شنید پادشاه دنمارا از زنی خواست چون دنمارا انکار کرد
پادشاه اراده جبر نمود پس دنمارا از ارسوس آبستن شده گفت با او را بطرفی
بفرستید لهذا لولی وکطیس ارسوس را بر شهر گورگوزان نام دوئی فرستاد
اول ارسوس هیکل سهردار رفته از انجا شبرنجی که مانند آینه بود یافت و از
هیکل دو لکان هم تبر الماس که با عطارد کفش پرنده و سنغر یافته آن دیو را
بکشت و بعد از آن با طوفیا رفته جفته اند خبر یافته که انداسمیرفوس از دیوارها
شده و بر او عاشق شده بزنی آورد چون در شهر نفوس رسید در انوقت
لولی وکطیس مرده بود و دکطیس بتخت نشسته پس ارسوس سر گورگوزن
در هیکل سهر و اندر کرده با زن و مادر خود به پلوپونی سوکش رفت لیکن
اکری سیوس بخوف آن الهام از ارغاس بطلی که در انوقت زیر فرمان
طوطامیوس بود رفته پس ارسوس بهجو بخارش اکری سیوس کشته
بار ارغاس آمده و ولایت خود با مغاد خطس بن بزوطیوس تبدیل کرده در
سنه دو هزار و ششصد و شصت عالم میسنیا بنیا نمود و در آنجا ملک
شناخت و چند سال پادشاهی کرد و آن مانده را اکریسطو بندس و اباسطیدس
بخشید پس بنات اکری سیوس و اباعس و اناموس پرکانس گویند
بعد از و پسرش سطنی لیوس پس از و بورسطیوس در ارکاس پادشاهی
کردند و اولاد ارسوس ارسیدی نامند و گویند پرسیس پسر بزرگ ارسوس

از بطن اندرومیده بود که پادشاهان پارس از نسل او بوده‌اند و هردوطوس گوید که
پرسوس جد هرقولس بوده از طرف پدر و پدر و کطریون پدر الکمنیا
مادر هرقولس و الکیوس پدر امفیطریون پدر هرقولس پسران پرسیوس بوده‌اند
آورده‌اند که زوجه سطنی لینوس نه یوریسطهیوس و الکمنیا
به هرقولس در یک وقت حامله بودند مشتری می‌گفت هر که اول زاید بر دیگر حاکم بود
پس یوریسطهیوس دو ماه پیشتر زاد و هرقولس تابع او شد و بمتابعت او
کارهای نمایان کرد و یونانیان از و دوازده را بشمارند اول در دشت نمیان
شیر بزرگ را کشت دوم در آب ارنا مار هفت سر لقو عالی صد سر را سوخت
سوم در ارکادیا خوک کلان را قتل کرد چهارم بر کوه منالوس آهو ماده
پنجم مرغ اسطیمفالوس را بتیر زد ششم در یک روز اصطبل پادشاه علیس را
ساخت هفتم گاو صحرائی را زنده در سنیا آورد هشتم دیومیدس پادشاه
طرس را با چهار اسب بست نهم گریون پادشاه غادس را کشت دهم
امازونیا را فتح کرد و ملکه هیپولیطه را که در غایت حسن بود گرفت یازدهم
ثعبانی را در کوه اطلس از افریقه کشت دوازدهم سگ سه سر از ولایت
قربل آورد و انطیوس بن نقطون را در لیبیا و انیون و یوزحیوس بر الفضل آورد
و بر پادشاه مصر ظفر یافت و هزسیون دختر لادمدون سلطان طرای غالب
شد چرا که پادشاه طرای شرط کرده بود که هر که هول را آورده تا بلو گیرند

دختر خنس بدو داده پس ونیس هرقولس با طلمان و بوسیون رفته این شرط
بجا آورد چون پادشاه در ایفای عده تعلل کرد هرقولس لاومیدون
را کشته ملک طرای بگرفت و هسیون را بطلیمان پادشاه سلامس عقد
بست و سلطنت طرای به پریاموس بن لاومیدون داد القصه بعد مرگ
هرقولس اولاد او بحکم یوریستیوس در ربوبانی سوس اقامت گزیدند و بمدد
اثینیان شوهر مولد خواستند یوریستیوس بدفع ایشان شتافته
در جنگ مقتول گردید و هیلوس سر یوریستیوس بریده تحفه الکمینا مادر
هرقولس کرد چون یوریستیوس رفت و انکی بجنگ اطریوس بن پلوپس
برادر مادر را جانشین کرده بود اولاد هرقولس باز بنزد فرختند
پلوپس برادر اطریوس از فرجیا آمده نام پلوپانی سوس به شهر خود داد پسر
طان طلیوس پادشاه فرجیا بود و اسطرا بود برایشان پس پلوپس به بود
بمیاد دختر سوس پادشاه بنیا رغلبس را بزنی گرفت و او را الهام دریافته
بود که در مادی باید که قبل از وقت شادی دختر ش آید لهذا او نی سوس
عهد کرده بود که دختر خود بدان کس دهد که بر او در دوانیدن عرابه ظفر یابد
و اگر نه بکشند و این سخن از بیا باسطموس گوش رسید و او نی سوس
سیزده کس خواهنده را بهمین شرط کشته بود و سر انها بر در و دروازه
نهاده تا دیگران بترسند پس پلوپس آمده در باختن عرابه غالب آمده با هیپودامیا

کنجد اشند و از د اطریوس سبطمیدس اذندبس بر فولیه در ابتدای سلطنه

اطریوس بار دویم پسر کردکی هیلی یوس بورنس کردند و هیلی یوس مرد بان کرده

از بلو نامی سوس کرفته کفت که اکر من در جنک مجلوب کشته شوم فولیه

بازکر دند تا بعد صد سال الکمیوس پادشاه طلیحا همراه بوده ملیوس را کشته اند

و هر فولیه موافق عهد خود رخصت شدند طیطس از اروی زن اطریوس پسران

داشت در انتقام اینکه ابل اهل انها را زنده بود بس مصالحت کرده انها را

طلبداشت چون سبب شد نظریوس بر دوست احسطیوس بن طیطس از بطن

دختر نطرس بلو بیا کشته شد بس احسطیوس طیسطیوس را بر تخت نشاندند لیکن اورا

در اندک ایام اغامنان و سلبوس پسران اطریوس خارج کرده در جزیره جسیطر را

راندند که بهمانجا مرد ذکر سلطنت اغامنان مخبد طرابی بس اغامنان

مرد دلاور بود جهازات مهیا کرده اکثر جزایر را مسخر ساخت و تمام اغاس

در ضبط نمود و کلیطمسترا دختر طیداریوس پادشاه اسپرطا خواهر هلینیا را در

عقد خود آورده از و اولاد بسیار یافت از انجمله افی جیا دختر و ارسطس پسر

نامور شدند چنانچه مذکور شود چون هلینا خواهر کسطور بنت طیداریوس که در

حسن صورت ممتاز بود بالغ شد او از حسن او تمام ولایت را فروگرفت

کویند در خورد سالکی طیسیوس پادشاه و تنس با دوست خود برسی یوس

او را دزدیده می برد لیکن کسطور و بولوکس برادران او از نخس ازو او را بزور باز در

بر عکس ... انست ... سلیوس با زوای
... جون از اغامنان

اخر الامر ملینا حیلبوس بن اطرنوس الپسندیده که خدا شد چون منلبوس
سه سال در عیش بسر برد از وی دختری اورد هرمونی نام لیکن دران ایام
برسیس بن ربام پادشاه طرای بجاسوسی در اسرلیطا امده ملینا را دزدیده
بطرای برد و این واقع در سنه ۶۰۳ دو هزار و هشت صد و شش عالم بوده
پس منلبوس ملینا را از بریام طلبید او نداد و اخر منلبوس و اغامنون با همه
سلاطین کریک امده خواندند پس الکس ابن ملبوس سلطان فوسیا
لارسا ارطلی و طیطس با پسر خود برسوس ابطلیبوس و دوست خود
بطرو کلوس بن منوطیوس و پسره اکطو از خسیا و بولی سس بن لیطیس
سلطان اثنس اماکس بن طلمان سلطان سلامیس و برادرش طیوسر
و دیومیدس بن طیدوس سلطان ارغاس از اطولیا و نسطور بن
نیلیوس سلطان سلاس و سینا با ارکیل قوس پسر خود و باسیدس
بامیلوس سلطان بوسیا ادمیوس و سربوس از کریطی و طلیطس کطظیس
بن سبان از ملیا بومیلوس بن امطوس از برهیا و بوری بوس
از ارکومنوس هرسه ارطلی طواسس بن اندرمون از اطولیا مکان
بن اسقلابیوس که بود الیریوس برادرش که در طب مشهور بودند
و سطنلبوس طمسند ربوس انیوس مقدم سواران طوربان اطمانیس و نوس
کلبوس با یکهزار و صد جهاز و بقولی هومر یکهزار و دوصد و هشتاد و شش

مرکب بود و تفصیل جنگ چنانکه مرقوم شود لیس منلیوس و اغاممنان
با لشکر گران رو بطرای آوردند هرچند هلینا را از پریام خواستند نداد گویند
چون لشکر روانه طرای میشد باد مخالف برخاست لهذا اغاممنان نیت
کرد که اگر جهازات ما سلامت برسد دختر خود ایفی ضیا را قربان هیکل [illegible]
نمایم پس اولیکس الطلب ایفی ضیا از مادرش فرستاد و ایفانی حاضر کرد
در اثنای بردن رحم آمد و بدل او [illegible] اقامت در بلد طاریقا که اکنون مشهور
بکریم تاتار است داد و در جبل گوید که او را از و رهائی کردند بعد تسخیر
غارت لیرنی سوس کری سیس نامی دختر خری سیس مجاور هیکل ابلو در حصه
اغاممنان افتاد و خری سیس باز بسیار برای استخلاص دختر خود در لشکر
گرتک آمد اغاممنان آن فدیه را نگرفت دخترش را نداد لهذا خری سیس به هیکل
ابلو رفته فریاد کرد و وبا در تمام گرتک شایع شد لهذا اغاممنان از عدد کار
آن جنگ طرای خصوص اکیلس التجای باز گردانیدن دختر خری سیس کرد
لیکن اکیلس با انتقام آنکه اغاممنان زوجه او بریسیس گرفته بود اکیلس مقابله
خود در رفته گفت که باز در جنگ شریک نشوم الهامک حضرت او کرد
با هکطر حاکم و مردم طرای جنگهای صعب کردند بعد تسخیر طرای منجمله اسیران کساندر
دختر پریام در حصه اغاممنان آمد و اغاممنان از آن بغایت دوست گرفت
چون کساندرا را در عوض بی لکوی بابلیو داده بود و عده لهذا از جانب اغاممنان

انکار کرد از ادلقا ممنان بگفت که بمیسنیا برد لیکن اغاممنان بسبب بنس ازان
کاری بشهر خود آمد مقارن آن کلمیسطرا با معشوق خود اجسطوس متفق شده
اغاممنان را کشانند و او غیره را القبل آورد ارسطس پسر اغاممنان عکطرا
خواهرش برد سطرفیوس سلطان فوسیا شوهر آسطوکیا خواهر اغا
ممنان برد ارسطس با پلادس بن سطرفیوس نهایت دوستی بهم رسانیدند
چون اغاممنان در سنه ۹۰۰ سه هزار و بود عالم مرد و اجسطیوس چند سال
پادشاهی کرد ارسطس بانتقام قتل پدر با پلادس بتغیر صورت کرده
در میسنیا آمده کلمیسطرا گفت که ارسطس مرد و پلادس طرفی آورده
با اجسطوس داد گفت که این خاکستر ارسطس است اجسطیوس شادمان
شده هر دو دست ای مهمانی سامان کرد لیکن ایشان فرصت یافته
کلمیسطرا و اجسطیوس را کشتند اما ارسطس بعد قتل مادر دلتنگ شده
برای دریافت حال بهیکل و لفا و از انجا به طارسنیا رفت حاکم طارسیا
سلطان توس بود و رسم انجا بود که برای قربانی با نام مسافران را می
زدند دران هنگام افی جنیا ننیس هیکل و بانا بود افی جنیا ایشان را اگر
دانسته گفت یکی از از ادکنید پس ارسطس گفت یکی از ما کشته شود
و دیگر بر جان مهربس افی جنیا ایشان را ازاد کرده خطی بکریک نوشته که می دهید
که از شما کدام کس کشته میشود ارسطس بکر بک امده در تحت نشست

وهرمیونی دختر منلیوس و هلینا را در عقد خود آورد و هرمیونی بدست پیروس
نیوبطلمیوس بن اکیلس که اول بار و منسوب بود کشته شد و ارسطس خواهر
خود علکطرا را بزنی بیلادس دوست خود داد و ارسطوس از هرمیونی پسری
داشت طیسامنوس نام چون ارسطس بسیار سال پادشاهی کرده بگزیدن
مار از جهان رفت و در طیجیا که انجا استخوان هفت ذرع یافته بودند مدفون
گشت طیسامنوس بجای او بر سلطنت بنشست در عهد او اولاد هرقلیس
بسر کردگی طیمنیوس و کرس فونطس بمدد دوریان بر پلوپانیس هجوم
آورده بسیاری از آن ملک تصرف آوردند و خاندان پلوپس را از جای
و اسپرطا آمدند و اولاد منسطور از پیلاد همچنان الکمیون پسران
بیان و بلسطروس را خارج نمودند و این واقعه بعد هشتاد سال از فتح
طرای بوده سنه ۲۹۱ عالم پس طیسامنوس نیز از ارغاس خارج شده در اکایا
نشست و قوم بیان با اتنس باز آمدند و اکیاغس که طیسامنوس احمایت کرده بودند
از اولاد فنتوطس و رطسلی بودند و اینها بسبب ارکشید و ارکیس طیس
پسران اکیوس نامور بودند که از شهر خود بار کاس آمده بودند در عهد
دنایوس او فرو رود دختر خود را بزنی ایشان داده بود و ارسپلاتی دو پسر
اکیوس لید بمونیان و مردم ارغاس الکیان بسکصیند و اکیان نیز از اسپرطا
و ارغاس خارج شده بودند و ولایت یونس جنوبی ضلع کوه نشان تصرف

شده و نونس سبب عجمس یون بن اکسونیوس که از آتنس آمده عمس دختر
سلنبوس پادشاه انجار خواسته بجای آن جالبا بنا کرده و اجلیوس اول
پادشاه سمس یون یونیا آباد کرده بود نامور بودند پس اکیان و یونانیان
طیاسوس را پادشاه خود کردند و او در جنگ مقتول شده در سمس مدفون
گردید بعد از ان لبدیمونیان جسد او را بالهام ولفایه اسپرطا بردند و تقبره
او در عهد باسانیاس بلند شد یونانیان بالکل در اتراع ولایات شک شدند
اول در اطاکیه رفته بمالطوس پادشاه منس شاه گرفتند پس در اسپارطا منازل
زد سلبوس و فرزندان کودروس رفتند و بر اقطاعی مسلط شده یونانان
نام کردند و دوازده شهر تعمیر نمودند و اولاد طیامنیوس در اکیا چند
پشت پادشاهی کردند تا عهد احیس و بعد از و سلطنت منقطع شده
حکومت عام ماند و آن دوازده معموره در وقت رومیان بعد کورنط
خراب گشت القصه بعد ظفر هرقولیه میسنا بتدریج تابع ارکاس شد و
بعد جنگهای سپیان مردم از عاس میسنا بکلی خراب کردند اول پادشاهان
هرقولیه که بر ارغاس پادشاهی کرد طمینوس بعد از و پسر کسبوس
پادشاه شده صرف نام سلطنت داشت دیگر هیچ نگذاشت
اول پادشاه لبدیمون ولکس بود که سکنه انجا را به نسبت او للیجس نامند
پسره انس یورطاس تاج شاهی آراسته لبدیمون نیز خود گذاشت

نام مادرش طنطا بود و لیدیمون سپرتا دختر نوریطار از نی آورده ملک را
بنام او موسوم ساخت بعد از وی پسرش امی کلس بلده امی کلس بنا نمود که در آن
مدفن پسر خود او زهیکینطوس چو اسعت و تا عهد پاسانیاس بود طبیدار بوطا
بن عالبوس فی اهر و لسلس بحکت نشاندا و لیدا دختر طسطیوس را ابکاح آورد
وار شکم او دو دختر لیطه زاد از یکی بولوکس و هلنیا بر آمدند و از دیگر کسطور و
کلیمسطرا و سوپرس قال پولوکس و کسطور را از یک مشیمه گفته بولوکس و کسطور
شریک ذرغو ناطس یاسون در سنه ۲۷۱۳ بودند و این هردو در شهر سپارتا
امی کیبوس بن بفطون پادشاه انجاد اشتند کسطور در فن فراست عدیل
بود و بلده امی کلس دو نیم میل از لسدمون بود لین سیوس و عیداس پسر
افاریوس پادشاه مسکنیا بودند کسطور و بولوکس بر زنان انها عاشق شدند
و هردو را بزور گرفتند لین سیوس بطلب زنان خود بر آمده بر دست
کسطور کشته شد و کسطور در عین مراجعت به ضرب عیداس مقتول
گردید بولوکس بانتقام برادر عیداس را کشت بعد مرگ لین سیوس سلطنت
مسنیا به سطور بن ملیوس رسید و هلنیا منلیوس متعهد کرده پسر سون
نام دختر آور دلیس در سنه دو هزار و هشتصد و شش عالم المنیلاد پارس
بن پریام پادشاه طرای فرزدیده و منلیوس لشکر یکی را جمع کرده در سنه ۲۸۱۱
دو هزار و هشتصد و یازده عالم بر طرای برده بعد جنگ و محاصره ده سال مفتوح

سلیوس در بن خاک داد مردانگی داد و چنانچه مذکور شود گویند چون پرس
بر دست فیلو کطیطس کشته شد هلینا را به دیو فو بوس پسر او پرس داده اند
و هلینا او را از بنی که طرای مفتوح خواهد شد گفت القصه سلیوس مظفر
با هلینا با سر بطا آمد و چندی پادشاهی کرده در سنه مرد و بعد اخراج
طلیسانیوس بن ارطس بور بسطنس و برو کلس پسران ارسطو دموس
از ال هرقولس پادشاه شدند بعد از ایشان اجیس بن بوربسطیس و
بوربطیون نبیره برو کلس پادشاه شدند گویند اولین سلاطین
اطاکیه اکطیوش بود لیکن مشهور آنست که در سنه ۳۴۴ آدم دو هزار و چهار صد
و چهل و هشت عالم سیفر الیس با چند قبایل مصریان در سالس مصر دنبورا
چهار صد سال قبل خرابی طرای و یکهزار و پانصد و هشتاد و دو سال قبل از
مسیح در اطاکیه آمده دختر اکطیوس پادشاه انجا را خواست و او را در سلک
آورد که نصف آدمی و نصف مار بود پس شهری خود بنا نهاد و در آن
پادشاهی دیگر بود دگر ان یوس نام دختر شش اطینا را خواسته النسهر اتنس
خواند و امفطیون بسلطنت رسیده پدر زنش یعنی خسر خود را معزول کرد
و کونسل امفیطون سفر ساخت و در سفر بر دست فرکنا یوس بن دلکن
کشته شد و نبیرس باندیون سر بر آرا شده اتنس را دار الملک ساخته
با طریوس سلطان طرس صلح نموده کرد دو دختر خود بروکنی را با او کدخدا

ساخت و طربوس بروز از اله تجارت فیلومیلا خواهر بروکنی نمود وقت معاودت
گفت که خواهرت مرد و بعد یکسال فیلومیلا به تغیر لباس نزد خواهر آمده حال
باز گفت بروکنی ایطیس پسر طربوس را که شش ساله بود کشته هر دو خواهرها
کرده بشوهر خورانیده گریختند ارکطیوس بن پاندیون جانشین پدر شد دختر خود اوریتیا
را به بوریاس پادشاه طراکیه کدخدا کرد و بعضی گویند بوریاس اوریتیا را بزور
گرفت الغرض زیتیا و بسر بنام یک شکم آورد یکی کلیس و دیگری زیرس که اینها
رفیق یاسون شدند و از زوکریس دختر دوم پاندیون که بسیفالوس
بن دیون پادشاه طسلی کدخدا بود ارکیوس را که پدر ایطیس پدر بولی
سس بود در عهد ارکسطیوس یومول یوس بن لفطون که مرد بزور بود
با ارکسطیوس جنگ کرد هر دو بمیدان افتادند و ارکسطیوس جان بر شده
و خواهر خود به کسوطیوس نبیره دیوکلیون که پادشاه طسلی واذ ماشش کرد
سا دکسوطیوس مورد مراحم سیقرابس پاند سیقرابس ثانی بن ارکسطیوس
پسری پاندیون ثانی نام و بهمین اجیوس فتح اثنیت در عهد اجیوس زنده دیوس
بن بوجیوس از اولاد ارکسطیوس برادرش بر دیکاکس ابا برادر زاد
بزنکاک اختراع اره کشت و از بیمش گریخته بکریطی رفت و سوخته اخم
مینوس پادشاه آن جزیره گشت و از آنجا باطلی یا سسلی رفته دید البوم
بنا کرده اجیوس آنامدتی پسر بشند اخر اورا انوطیرا دختر بطیوس پادشاه

طروزین یعنی ربطیا فرزندی آمد تا مثل طسیوس کند انسب و در خانه نیای
خود تربیت یافت بعضی او را انطوبیوس و برخی سنطوبنوس طسیوس
گفته اند بعد از ان اجیوس مه یار را خواست که از ان مه یوس انند دو ز
فوس پسر منیوس از جنگ بر دست یونانیان و پارسیان کشته شد
و منیوس بجنگ انها آمد و مگر لسیان را پراکنده ساخته بر اسپان زد و او در
و صلح برین قرار یافت که هر سال هفت اطفال هفت دختر برای
مینوطار حصه دار بفرستند و طسیوس جوان شده از طروزین بدهس آمد
و در راه بسیاری از دزدان و عیاران را کشت مقارن شد منش مادر
دوم او به یار تناک برده طسیوس را داخل آن مردمان که بکریطی
میفرستند نمود و اجیوس ملول شد مگر بعد رسیدن طسیوس بکریطی
اریادنی دختر منیوس عاشق شده کلاوی برنده باو داد و طسیوس
مینوطار دبور را کشته اریادنی و فیدره خواهرش را گرفته بملک خود آمد
چون باکوس از سابق بر اریادنی عاشق بود طسیوس اریادنی را حواله
باکوس نمود و فیدرا بنکاح خود آورد و باکوس او را تاجی داد چون
طسیوس بشهر خود رسید اجیوس دانست که جهاز کریطی است لهذا
از خوف خود را بدریا انداخته جان داد و طسیوس بسلطنت نشست
و کارهای نمایان کرد اول انکه گاوی صحرایی را کشت که در دشت اطیکیه

مردم آزاری میکرد دوم عیاران جزیرهٔ اسکیرون را برانداخت و سیسی فیوس بن
ملیوس پادشاه ارکادیا و کورنط و فلیس را که مرد عیار بود و عموم رعایا را غارت
مینمود مقتول ساخت و کرسیون و اسکیفرن نامداران را بکشت و سنیطار
را که نصف تن اسب و نصف آدمی داشت مغلوب کرد و کربون سلطان
طیبس را بقتل آورد زیرا که دفن مردمانی که در جنگ بکار آمده بودند
منع میکرد و آنها را از اطراف علوسیس آکنده بود و با پرطوس دوست
خود در دست اجنه گرفتار شد و بمدد هرقولس نجات یافت و در عهد او
لشکر امازونیا بر اطاکیه تاخت آوردند او بر امازونیا لشکر کشید و ظفر
یافت و هپولیطی ملکه انجا را بعقد خود آورد و هپولیطوس مشهور با رد بطن او
از بطن او متولد شد و در سنه ۱۲۳۹ قبل دوازده ولایات منقسمه سنفرالیس را
بیکجا کرد و بند چون هپولیطوس جوان شد دلش بسیر شکار مایل گردید مدام
زنان بصحرا میشتافت و کوه و کوزار را به تیر و شستان می انداخت و در کم
و کباب منعقد میساخت و بزم عیش و طرب می باخت تا آنکه فیدره را با درد و
بر و عاشق شد هپولیطوس و را با ام عیب پدر با او پرداخت و بنای بفوی
طیبوس از بمعنی خبر یافته هپولیطوس ابنش نفطون جهت با داش فرستاد
هپولیطوس خبر یافته بطرف زن گریخت و اسبش بر کنار بحر از گاو بحری رسیده
بدریا افتاد درگذشت چون اسقولاپیوس فرد ما بنا خیش کرده او را

زبنده ساخت پس سیولیطوس باطلی رفته خود را دیبوس نام کرد و شهر
اریسبا بنا نمود و فیدرا از گناه خود مقر شده خود را حلق کرد طبسوس چون
بزرگ شد از ولایت خود خارج و مخلوع شده در لشکر یوبدیس پادشاه جزیره
اسکیروس رفت و در آنجا مقتول گشت و سیمون بعد تسخیر جزیره اسکیروس
استخوان طبسوس را در آتن آورده در وسط شهر مدفون ساخت و بعد
طبسوس پسرش دیموفون فرمانروایی کرد چون از جهان رفت منسطیوس
بن پطیوس بن ارکثیوس پادشاه گردیده با اغاممنان بجنگ طرای رفت و بعد مراجعت
از طرای در طرابس اقامت کرد و فیلیس دختر لنکورغوس پادشاه
آنجا را خواهش نمود و با فیلیس تمام یافت و فیلس مهجور شده
مرگ منسطیوس جان داد و بعضی بر آنند که خود را از کوه یا قلعه بدریا انداخت
طیمبطس بن اکسیبطس آخرین اولاد طسعیوس بود که پادشاهی کردند
او لشکر اکساندیوس پادشاه بوطیا کشته دید تنها بمبارزت او رفته
کشته شد لیکن ملانطوس یکی از اعزه مسیا که از دست هرقولیه خارج
شده بود بجایش نشسته جنگ کرده اکساسطیوس را کشت و بجای طمس
تاج بر سر گرفت و همیشه نصرت مند و مظفر شد بعد از وکودروس
که آخرین سلاطین اطاکیه است سر سلطنت بر داشت و در عهد او
هرقولیه خروج کردند و نابنان از مشکل لقاء الهام خواستند جواب یافتند

کرتا پادشاه اتنیسی ایک نه مظفر نشوند لهذا کودروس که تخت رزمی ملک بر
دشمن افتاده بر دست عامه لشکریان مقتول گشت و بعد قتل کودروس در
اتنیسیان سلطنت موقوف شد مجسترتیک را ارکون نام کردند و یون
بن کودروس را ارکون اول نمودند و تا دو صد سال آن قبیله را اندیون طلب را
سکفیند که موس بن اجی نور پادشاه فونسیا بحکم پدر جهت
طلب خواهر خود یوروپا که او را مشتری در صورت گاو برده بود در آمد
چون پدرش فرمان داده بود که بی یوروپا باز نگردد پس کدموس در ملک
گریک آمده از هیکل اپلود التماسش کرد جواب یافت که در نزدیکی
شهری بنا کرده سکونت گزین لهذا کدموس در ولایت بوطیا تعمیر کرده
بلده طیبس در سنه ۹۳ قبل دران نزدیکی نخبانی که آتش از دهانش شعله بر
چند یاران کدموس را کشت آخر کدموس با لهام منیروا آن را کشت و
قدیم سکنه این ولایت مثل طیس بودند پس کدموس هرمونیا دختر ونوس
را بخواست و از و یک پسر پولید و روس و چهار دختر سمیل و اغوی و اطونوی
و سمیل آمده و پولید و روس بازکمطیس کیجمد اشده لبداکوس پدر لایوس
آورده بود تا طیس پادشاه بوطیا که خدا شده و اغوی با اکیون و اطونوی با اریسطو
و سمیل از مشتری باکوس را گویند همه خدایان شادی کدموس اعزیز کردند
و وولکان هرمونیا گلوبند داد که بدبختی را از اهل هسکن دنطبوس بن اکیون از

اغوای دختر کدموس بن اگن باکیوس را جرئت و سست کرد که از
مادر و خاله اتس را نج بود اطمس شوهر ینو پسر ادلوس پادشاه طبلس برادر آبسی
پنوس سلطان کورنط بلن نجتس بوطینا که بعد از ان پدر از کونیوس
و کورونیا رسید پادشاهی کرد و بعضی پادشاه طبس گفته اند و او لفای غالی
بن سابق بر اطلاق داده چراکه خشم بسیار داشت و از دو پسر
آورده دختر کمسیوس دهلی که انها را مادر دوم نپیرومس داده شوهر دو پسر از
یکی لیارخوس دوم مسیر طبوس اطمس ناگاه دیوانه شده لیارخوس را
کشت و ینو خود را با پسر طوس از کوه مولوریطس قریب مگار بر زمین
کورنط در بحر انداخت که موس از زن بدبختی عیال خود با شوهر بونیا نا بطیا لبطیا
رفت و از انجا هر دو از رستری بهشت بار ینج شدند امفیون یکی از
اولاد کدموس استخراج بربط کرد روزی می سرائید که سنگ آب شد
و او دیوار را فرو رفت و نیوبه زن امفیون دختر طانطالیوس پادشاه
نغلی عوینیا دو پسر داشت ابلو و دیانا دختر او هم در سنگ فرو شدند لابوس
بن لبداکوس بن پولیدو و پولیدو بن کدموس یوکسطا دختر کریون و
بعضی دختر منی سیوس و خواهر کریون گفته اند در حباله نکاح آورد از ان
از هیکل دلفا الهام یافته بود که اگر فرزندی آید شوهرش بدست او کشته
شود لهذا چون یوکسطا پسر آورد لایوس بخادم گفت پایش بسیم بربنده

بخادمی داد که بیندازد آن خادم بر آن طفل رحم آورده بزنی لابوبی نبوس داد
پرورش یافته اودیپوس نام یافت چون جوان شد روزی در کوچه تنگ
با لایوس دوچار شد لایوس اورا گفت بر کنار شو ادیپوس پای اسپ لایوس
را گرفت و کریون بعد مرگ لایوس افسر فرماندهی بر سر نهاد و سلطنت
را بزنی گرفت در آن وقت بلائی بوی سفنکس نام که روی پیش ماننده زن و
بصورت شیر بود در رسید و در نواح طیبس مردم آزاری مینمود ادیپوس
را بسر ریش فرستاد ادیپوس لغز اشکسته بعد مدتی در زلزله بزمین فرو
رفت و کریون را دو پسر شد یکی اطوکلس دیگر پولی نیسس هر دو پسر
قرار دادند که یک یک سال بعد دیگری بر تخت نشیند لیکن اطوکلس سال اول
تاج بر سر نهاد آخر سال پولی نیسس در محکمه ادراسطوس پادشاه عاشق
رفت ادراسطوس درمیان آمد هر دو برادر را آشتی داد و باز هر دو برادر
خاک گرده کشته شدند و کریون تا بلوغ لیبوداماس بن حوکلس انجام
امور سلطنت مینمود در آن عهد در طیبس هفت حاکم بودند اول ادراسطوس
دوم پولی نیسس سوم طید بن اونیوس چهارم مفیریوس ابن ادکلس
پنجم کپانیوس ششم هیپومیدن برادر دکان ادراسطوس هفتم پرتینوپیوس
بن ملیاجر کپانیوس که نابرهنر کار بود بصاعقه مرد و بوادنی رس دختر
نفیس در غم شوهر خود را از بام بلند بزیر انداخت و ریزه ریزه شد و انفیرلوس

به خنجر خود را کشت و فرزندش از تقلی در خبر طالیوس قبل از جنگ نخاله رفت
و در انجا برده بر دست برادر اسطوس با کلوبند زن که هرتنیا
اروولکان یافته بود مدفون کردند و الک هیون پسرش بعد خاک نزد
پادرشا رفت و امقی لوخوس برادرش الک هیون از قبل با دربار
کرد الک هیون از گناه خود رسیده نزد فیحبوس پادشاه سنوئس
دار کاد با کرنخت فیحبوس او را نوازش دختر خود را بسنو داد و الک
هیون او را کلوبند مادر خود داد بعد ازان الک هیون با طوطیا
رفته اسیر عشق کلیرهس دختر اخیلوس گشت و با او کدخدا شد کلیرهس
کلوبند از تقلی خواست لهذا الک هیون نزد فیحبوس آمده او را سنوار
همراه گرفت و بر هیکل دلفاق بانی کرد و خود بانتقام ان رد دست سران
فیحبوس بقتل رسید و اخیرا بدوم طبس رفت که بعد ده سال
واقع شد و طاند رنشا بونی تی سسعن لشکر در بوطیا فراهم اورده طبس را
گرفته بر تخت نشست و لیوسیدس با لبر یعقوم بر تخت دو از اولاد هفت
حاکم الک هیون فیلوخوس لمنای ایعسر یوس و اخلیوس بن ادراسطوس
دیوسیدس بن طیدیوس و داخوسمی بن رسن هیوس و سطی
بوس بن کپانیوس و طاندر بن بولی نی شمس اند که با اعمنان
بجنگ شد ۳۰۲۱۹ لطرای فسد اکسانطوس اخرین پادشاهان طبس بود

که با ملانطوس تنها جنگ کرده کشته شد و سلطنت طیبس تا صد سال
بود بعد از آن حکومت اجتماع رعایا قرار یافت   غمیوس بن زثیون
از سلاطین قدیم اطولیا بود که بر کلیدیون سلطنت کردند و در زخم خوک
صحرایی کشته شد و هر چند سلاطین قصد آن خوک کردند نیافتند آخر
بر دست ملیاجر بن عینوس کشته شد عینوس ایبری دیگر بود
از زن مادر طیدیوس نام که برادر خود ملیهوس را در شکار کشته نزد ادر
اسطوس پادشاه ارغاس گریخت و او دختر خود به طیدیوس داد و طید
یوس رسول طیبس فرستاد که اطیوکلس تاج به بولینیکس شوهر خواهر
دختر کلان ادراسطوس داده بود پس همه طیبسیان به جنگ آمدند
طیدیوس از پنجاه نامدار سوای سون بن ... را که داشته همه را کشت
و او را نزد اطیوکلس فرستاد طیدیوس بار دیگر بر طیبس لشکر کشیده
بدست ملیهوس بن اسطاکیوس کشته شد و در وقت عینوس برادر
از عینوس معزول کرده نبیره اش دیومیدس آبار بر تخت نشاند
و از عینوس خود را کشت دیومیدس نبیره عینوس است لهذا
عینس لقب یافت او هم یکی از اولاد آن جنگ طرای است
صاحب یونی و سل گوید که یونیان
بزرگ کرده است نه بسبب کثرت دولت و ملک بسبب فضل علم صلاح

وشجاعت و ابتدای علم ایشان از لنکورغوس بود بتفصیلش آنکه
که چون پوبلی دکطس پادشاه پشت نهم در سنه ۹۲۶ قبل از جهان رحلت
پذیر نمی گذاشت لهذا لنکورغوس تاج شاهی بر سر نهاد و زن
پولیدکطس که حبارنه لنکورغوس بود بدو پیغام داد که اگر مرا بعقد
خود آری من حمل خود را ضایع کنم لنکورغوس شاد شد و گفت من ترا
بزنی پذیرم لیکن حمل را ضایع مکن تدبیر دیگر کنیم چون وقت وضع رسید لنکورغوس
غوس خدمتگاران خود را نزد ملکه روان ساخته گفت اگر فرزند نر آید بمن سپارید
و اگر دختر باشد بملکه بگذارید قضارا ملکه فرزند نر زاد مردم اورا پیش لنکورغوس
آوردند و او در آن وقت با اعزه اندیار طعام میخورد شاد شده گفت
این پادشاه در بخت شاد و کریلیوس یعنی خورمی زمان نام کرد مردمان
بدیدن رویه لنکورغوس شاد و سپاس گذار دیانت داری او گشتند
لنکورغوس بعد سلطنت شاه خود را نایب کریلیوس خطاب
کرد ملکه انجال بسیار ناخوش کرد دیده تشنیع لنکورغوس کرد و به آن لیند
برادر ملکه از لنکورغوس چنین گفت مرا سلطنت تو ناگوار است
و بسیار ترسانید لهذا لنکورغوس از آنجا گریخته کریطی و بلاد
که ملوک بسیار داشت رفت و علوم و سیاست ملکداری اخذ کرد و با
مردم اشراف و اکابر آن دیار ملاقات اعتبار نهاد و افر اندیار تل شاعر و دکو

دوست لنکورغوس شد لنکورغوس دانست که هنگام رفیق سفر خواهد
ودل یونانیان مسخر تواند نمود پس از انجا باسیا رفت با اخلاق مردم
ناطولیا که ترکان سارکن خوانند ساهور زد و از انجا کتاب هومر حکیم یافت
پس بمصر رفته تفرقه مردم سپاه طریق تحقیق اندازی اموخت پس
باسپین و افریقه و هند رفته از بلاطرک کتابی که از ان قوانین این
هر سه ملک نوشته بود یافت القرض در ایام غیبت لنکورغوس
رعایای لسدیمونیا فساد برپا کردند و هر یک فکر تعریق و تسلط تا حینی
داشت و اگرچه ارکلیوس مرد عاقل و کریلوس حلیم و رعیت پرور
بودند لیکن رعایا چنانکه متابعت لنکورغوس میکردند اطاعت ایشان
نمی‌نمودند چون تکچند برین و تیره گذشت خرابی بسیار در رسوم لسدیمونیان
راه یافت رعایا مخفی رسول فرستادند که اگرچه درین دیار پادشاه
است اما لیاقت سلطنت ندارد ولنکورغوس مستحبر براه دیار خود
شتافت تا سیاست اموخته را رواج دهد چون در اسپرطا رسید
از حمق شرم و خوف پادشاه و کرمی بازار فساد دید لهذا اما طبیبان
حاذق همت از ازاله سوء المزاج ملک و ملت گماشت و بیان نمود
که من در ملک الفا ابلو رفتم و قربانها کردم خدا مرا الهام داد و کتاب
فرستاد که اگر مردم بران کار کنند موجب فربهی ایشان در دین و دنیا باشد

و خدا مرا دوست خواند آمدم تا شما را از فواید محصله خود محروم نسازم
پس سی کس از آغره که از رفیقان او بودند پنهان فرمود که خود را با سلاح آراسته
فردا در بازار حاضر آیند منجمله آن بیست و هشت کس حاضر شدند که برسوس
شدن اجتماع مردم بهیکل سزد اکه دختر مشتری و خدای علوم و فنون
جنگ است گریخته متواری گشت لیکورغوس یعنی در باقیه از
آمدن خود پادشاه را اعلام کرد کرنیوس از هجوم لیکورغوس شناخته شد
در بارگاه او را در یافت پس لیکورغوس آن بیست هشت کس را
طرز نظ یعنی مشیر که با دو پادشاه سی تن باشند مقرر کرد تا مشورت
و صوابدید رای ایشان کار رسد مردم طرز نظاره و رسم قدیم را
برانداخته کتاب لیکورغوس را پسندیدند و طریق او را برگزیدند
پس لیکورغوس ازین سی تن قوت یافته تبدیل رسوم باستانی
و اجرای مرکوز خود آغاز نهاد و دوازده آیین قرار داد جمیع
اصنام آن مملکت را از زهره سلاح داد تا مردم بدانند که سلاح جدا زی
و کسب سلاح بهترین امور است و گفت که هرکس بفرمانی هم مشغول
شد و در پرستش آلهی تعجیل نکند چندان عبادت نمایند که رنج
خاطر و کلالت تن حاصل نماید و مردگان را که بیرون شهر دفن میکردند
در شهر دفن سازند و بر مرده جزع و گریه بسیار نکنند و زیاده از یازده

روز لباس ماتم پوشند و هر کو از مردمانیکه در جنگ کشته شوند نام
نیکو کار نشان ایشانرا کنده سازند چون مردم بسیار دور از وطن بقتل
آیند یکجا دفن نمایند و هرکه قریب وطن بقتل رسد در گورستان خود مدفون
شود   ولایت لکلونیا را سی هزار بخش و ولایت اسپرطا را
به نه هزار بخش و بقولی بسه هزار حصه بقولی چهار هزار و پانصد بهره
مساوی تقسیم کرد تا کسی مفسد در ردکاری نباشد که اراده خروج کند
و فرمود که هر کس که موافق این قوانین بعمل آرد در بر حصص فائض باشد
و از ان بهره بردارد و عمارت خانها از چوب و تخته فرمان داد
و حصار اسپرطا از سنگ بنا نهاد   برای ساکنان
شهر مقرر نمود که در تعداد اماکن ساکنه شهر قلت و کثرت راه نیابد
و اگر کسی اقامت اینجا خواهد بطور غربت سکنه قدیم باشد و برای
اطفال نوزاد تعیین کرد که چون بچه زاید او را در جای مقرر برند و عیانان
و اشراف در ان نظر کنند اگر درست و با تمیز خوب و قیافه آن
محمود باشد جهت تربیت بپدرش سپارند و گرنه از کوه طیغطس فرو
اندازند و زنان را آگاه کرد که در ایام حمل از خوردن اشیای مفسد
جنین پرهیزند و آنها را قابلگی آموخت چه در انملک قابله نبود و فرمان
داد تا مسافر مدت بسیار در شهر قیام نکند تا ایشان را راه دیگر تعلیم نماید و حکمت

را سفر از جهت اموختن آرای محافظه منع نمود قرار داد تا مسافر را
کاری در خدمتی ملکی ندهند اگر ضرورت افتد اول بسکونت آن بلده
اجازت دهند پس بکاری منصوب سازند.   در باب ازدواج مقرر
فرمود که مردان تا کتخدا در سرها برهنه ببازار گردند مردم ایشان را عزت
و تعظیم نکنند و برای ازدواج وقتی معین شد اگر در جوانی زن نگیرند
بسزا رسند و زن ناشوی در رسانیدن همین مرتبه نمایند اگر در کم و زیاده
ازدواج کنند بسزا رسند و شادی زنان بی لحاظ دولت شوهر
خواهد شد چه کسی بر دولت کسی فریفته نشود و مرتبه خود را نگذارد
چون زن کسی را در ازدواج کشیدی اول دیدی که زن بالغ است یا نه
و عقیم است یا ولود فرمود که چون زن فریب شوند ملایم روند که
موجب خوف و وحشت نشود سوای بادشاه دیگران بان کبود دام
خواهند داد   معین نمود که اطفال را ادا ایشان تا سیزده چهارده سالگی
طعام یکسان دهند تا کسی نداند که من مفلس یا توانگر زاده ام پس پیش
مردمانیکه برای آن کار معین اند حاضر خواهند ساخت و ایشان خواهند
دریافت که هنوز اخلاق طفلی ازو رفته یا نه و در خانه تاریک تنها
قیام تواند کرد یا نه و جوانان نوشت بخورند و پیران با نان سبک
طعامیت که از سرکه و نمک و خون برند یا عدس بطور ترکان بخورند

وطفلان هم در مکتخانه بر رسم بزرگان بخوانند و در کربار حقیر که از نی سازند
خواب نمایند و در سرما بر بستر نرم و گرم سود طعام یکجا خورند اگر کسی انکار کند مجرم
وکسی که طعام در خانه خورد در مجمع جماعه نرود و اگر کسی بدست شود بسزا رسد
و هنگام رخصت مشعل فروشنی همراه بگیرند چه عاقل راه را در تاریکی
تواند دید   در لباس مقرر کرد که مردم غربا و اغنیا لباس یکسان
پوشند و آرام تن و آسایش بدن ایشان ملحوظ دارند و نظر در زینت نکنند
وطفلان تا دوازده سالگی پارچه دوم بپوشند بعده تا یکسان پایانی را
در بر کنند و کودکان بکفش در پا تا کرده راه روند چون بس رسید
کفش سخت در پا کنند و موزه پوشند و بعد به شعر نمایند و غسل و
ندهن رسم نبود اگر ضرور باشد در نهر و حوض غسل میکردند که احتیاج
نداشتند هر گاه بجنگ میرفتند لباس حرب جوذ می یافتند و پیه
زنگ نشری آهن تیر چه آهن در مر سیر بطاعر برالوجود بود و زنان هم آهن آلو
پوشند و طلا و جواهر و زیور زنان نکوکار بپوشند و زنان ناکتخدا رو
برهنه گردند و نقاب بر رو نه بندند و زنان کتخدا رو پوشیده دارند
مردم هر راحونزدان بنظر کنند جون سر سخن گویند جوانان خاموش شوند
پیران چون طفل خود یا غیر راند وضع نبند سزا دهند و مقرر کرد که یک مرد
اتالیق همیشه با اطفال باشد و اگر طفلی در نظر بزرگی بهادر شوخی شود اتالیق

مردم را همیشه نماید بسیار ستوده واگر در گروهی از اطفال یکی بعمر کلان باشد
و دیگران گستاخی کنند آن کلان سیاست نماید و خاموشی و عفت در آنملک
ممدوح بود و طفلان اکثر نگاه بزمین گذارند و دست در لباس پوشیده
دارند هرکه ازین قواعد غافل و بی بهره باشد مردم ازان پرهیزند
و در مجالس راه ندهند و از خود دور دارند   در تعلیم اول نوشت
و خواند خطوط می آموختند و همیشه بیاموزند با مردم آتش پرست مردم اسپرطه
درباره علم طعن میکردند و علم سلاح در اسپرطه خوب بود و علم نوشت
و زراعت رتبه کم داشت و در محاورات کلام احتیاط بسیار میکردند
و حد فصاحت نگاه میداشتند و طفلان را از بیهوده گوئی ممانعت بودی
و رواج مختصر گوئی و اقلال حروف با اکثار معانی بسیار پسندیدند
موسیقی اکثر بسیار می آموختند   در محاورات و صنایع مردم
کرنک از بسید یونانیان غافل تر بودند اگر نوجوانی در کاری که مهارت
داشتی دیگران او را تحقیر میکردند و سگان را بسیار تربیت مینمودند
و سگان شکاری می پروردند و زنان آنجا هم قوی و توانا و محنت کش
بودند چون مرد سی ساله شدی در کار بادشاه و جنگ رفتی
طلا و نقره در اسپرطه قیمت نداشت و روپیه آهنی مروج کرده در باب
مبادله و معاوضه اشیا هیچ قاعده نو قرار نیافت و بهیچ قدیم واداشت

یازدهم کار عدالت بمردم کم از سی سال تفویض نمیشد و تا از زمان قوی این
عدالت خود و دیگر ممالک بر کسی ظاهر نمیگشت حفظ نمیشد و نمی آموختند و نمی پرسیدند
و فرمان پذیری همین کار ایشان بود تا مردم بخود در کارها حرف نمیزدند
و اینها را دخل در امور عظام نمیدادند . قوانین جنگ مردی که بسی
سالگی نرسید قابل نشدی و در آن علاقه نوکر نخواهد شد و بزنگ در همین
همیشه لشکر کسی نخواهند کرد و هر رنگ مقام بسیار روز سیاه قیام خواهند
کرد و با سپاهیان لشکر سپر با خود ندارند و بجواب رفتند و بر خدا اعتماد
دارند و بعد طعام شب سپاهیان حمد خدا را سرود نمایند و هر گاه لشکر
بر سر دشمن کشند پس سوسس که خدای علوم و صنایع موسیقی و شعر باعتقاد
اینها بوده قربانی نمایند که معاونت آن کارها بظهور رسد که از کار نمایان نگارند
و افواج باوازی که در آن سرود کسطر که پیر شنتری است میسرودند
و شنیده روان میشدند و بادشاه هم در فتح خواهد سرائید و کسی از جنگ
با توقع مرگ بگریزد در صورت گریز بدنام خواهد شد و مادر و خواهر و
زن اینها را تشنیع خواهند کرد که چنین کس چرا در خاندان ما زاد و بر حسن
گویند که مردی از اسپرطا رو از جنگ یافته بود مادرش خطی باین
مضمون نوشت که ای پسر مست پرستی نمیشد که در جهان نمانی و
همه زنان آنجا بوادیان زن جابحلیر بودند که اگر شوهر او پسر از اینها

کشته بودند که ریش نمیکردند مگر وقتی که کسی از زنان یا نیشان بسیکی بخت و سپر داشتن
هنگام جنگ پیش آن قوم امر مستحسن نبود هرگاه کسی حیله و تدبیر جنگ را فتح نماید یک
گاو قربانی مریخ کند و اگر زور و ظفر یابد مرغ قربانی کند و هر که چهل سال
کار جنگ کند از نبرد معاف خواهد شد و نهصد و نه ساله در اتولیه این یعنی
مردان بیکاره منسلک خواهند شد در سنه ۳۲۳ سه هزار و یکصد و بیست
علم این شریعت قرار یافت لیکن در کتاب مرقوم نگشته صرف زبان یاد
گشته بود بار باید مردم میدانستند که این علم از اپلو که پسر مشتری اعنی
بان آفتاب است یافته اند باقی سیطری که داشتند گویند
روزی لنکورغوس در کونسل نشسته منسوبی نشو به از اضیات
درپیش کرد در آن وقت شوری عظیم برپا شد مردم بسبب آن برخاستند
لنکورغوس چون مردم را شوریده یافت گریخته بجای پیری رفت در آن حال
الکندر نامی که مردی غضبناک بود دست بر روی لنکورغوس زده یک
چشمش برکند لنکورغوس روی پر خون به مردم نمود مردمان پشیمان
شده عذر خواستند امیدوار عفو شدند و الکندر را حاضر آوردند که
سزایش دهند لنکورغوس الکندر را بخانه برده ضیافت کرد و از
جرمش درگذشته با پسران خود نمود مردم بواسطه علو حوصله او حیران
بودند و الکندر نیز معتقد شد پس همه مردم شریعت و علم سیاست لنکورغوس

را مانند الهام ربانی پذیرفتند بهاز ور لنکورغوس فرمان داد که کسی با سلاح
در کونسل ننماید چون اراده بدعای لنکورغوس حاصل شد برای مزید استحکام
شرع اراده طواف بیت دلفا نمود و مردم را جمع ساخته گفت حالا
سلطنت و سیاست شما بسیار بقاعده است اگر امری مهم باقی
است تا من از هیکل دلفا اجازت الهی یابم بشما نگویم اگر شما بر سر شریعت که
سطری استوار بوده من دستوری دهید بدانجا شتابم پس از دو
پادشاه و طرائط و عموم اکابر عهد بیعت و سوگند بر ثبات این شریعت
گرفته روانه شد و به هیکل دلفا رسیده سوال کرد که این شریعت که در
اسپرطا مقرر کرده ام مردم آنجا را مفید و منتج حسنات خواهد شد.
جواب یافت که شرع خوب نهادی و بدین سبب مردم آن شهر پس آسوده حال و
نیکنام خواهند شد لنکورغوس این همه را نوشته به اسپرطا فرستاد
و پس ابلو را وداع کرده از دوستان و فرزندان که در آنجا بودند رخصت
گرفته به ترک آب و طعام جان در باخت و چنین برانند که مرگ لنکور
غوس مهر شریعت او بود پس دوستان نعش او را با اسپرطا برده
مدفون ساختند و دخمه بطور پیغمبران بران بنا کردند و بعضی گویند مرگ لنکور
غوس در سیر بوده ابلوطرخس در ابلس گفته و طیماوس و ارسطکس فنس
در کریطی و هیرجس در کریطی بیان نموده میگوید که یکی از دوستان لنکورغوس

نقل میکنند که چون او را سوخته خاکش در هوا و دریا انداختند تا مدفون
نشود و مرگ لنکورغوس در هشتصد و هفتاد و دو سال قبل مسیح بوده و انس لطور
پسر لنکورغوس بود چون بود در گذشت منجر از ان نماید و نسل او منقطع
شد لهذا اهالی ان مقرر کردند که هر سال روز مرگ لنکورغوس همه کار را
گذاشته یاد او بردارند و اعیاد او را بکنند ولکن عیدش نام کردند
بعد مرگ لنکورغوس گریندس را گوبوس لشکر کشید بعد بر طنغطی رفته
جنگ کرده و در دست مردمان انجا گرفتار شده چند بار زنان جنگ
سکردند و کرلبوس بشرط لشکر نکشیدن بران دیار رهائی دادند
پس بر سر قوم الکن که بسیاری اولیدمیون متصرف او برده بودند شتافته
باتفاق طلی کلس نزاع کرد و پادشاهی کلس و فرس و حرانطراز مسخر
ساخته سکنه انجا را به بولی پانی سوس اخراج کرد و کرلبوس جنگ داد او را
بستمود و نام خدا نام نهند خود لنکورغوس بکو سفر نمود و بعده بر قوم
هبنیان لشکر کشید و طلی کلس که انزار کلبوس نیز گویند مقتول شد
و زمان او اتفاقه مردند مردم مسعنا بحاکم خود گفتند که طلی کلس با هم اهل ان
بلیاس زمان در سعید و با نا امده بود که با من مسنا و لنکو نیاست
همه مردم شمشیرها در جامه پنهان داشتند با هم جنگ کرده مقتول شدند
اتفاقا در ان هنگام بولی کرس نامی از اکابر مستان چند باده کاوید

توفنس یک نه لسدمون بدین شرط داد که قیمت شیر باهم بالمناصفه
قسمت کنند و چند شبان همراه کرد توفنس با دو دکا و آن را فروخت و پیش
بولی کرس آمده گفت که قطاع الطریقان دو دکا و این را اخذ کرده بردند
شبانان آمده تکذیب توفنس نمودند پس توفنس خجل شده گفت
که اگر پسر خود را همراه من کنی حق تو را ادا نمایم بولی کرس پسر خود را با او فرستاد
توفنس در لسدمون رسیده آن پسر را کشت و بولی کرس با استماع این واقعه
در لسدمون آمده استغاثه کرد مردم لسدمون اسباب او را غارت کرده
زد و کوب نمودند بولی کرس برآشفته دست بشمشیر آورد و هر که در مقابل
او آمد قتل کرد پس کرمنوس بعد سلطنت بیست و نه سال در گذشته جهان را
ترک و پسرش بجای پدر نشست و بر قوم ارغیوس لشکر کشید
پسر طالی کلس بجای پدر نشسته کس نزد بولی کرس فرستاده باز خواست قتل
پدر نمود دران اوقات اندروکلس و انطیوکس فرمانروای مسینا بودند سخن
الکمنس را بحال نیاوردند لهذا فیمابین نوبت بجنگ کشید و اندروکلس
مرد انطیوکس ایلچی برای مصالحه در لسدمون فرستاده پیام داد که ما و شما
در ابتدای خلقت برادرانیم شمارا چندین خشونت با ما نشاید و در باب
تجویز فصول مردمان ما و شما قوم ارغیوس با کونسل امفطیون یا سنطار و انگوس
با اثنس حکم اند اسطربطیان هیچ جواب ندادند چون انطیوکس از جهان رخت

بوقس پسر او بجای پس نشست اسپرطیان بدین خبر بی اعلان مسنیان
به تهیه لشکر پرداخته مشوره کردند رای طراانط بر مقرر کردن فوج سواران
قرار یافت از لشکریان جهان گرفتند که نی راند حتی مسیناز بگردند
الکمنس پادشاه اسپرطیانا کاد بر سر مسینا تاخته دروازه اهنیا کشاده
یافت از دید در آمده در قتل و غارت صرفه نکرد و بر شهر متصرف شدند
اسباب جنگ دران و خیره نمود پادشاه مسینا خبر یافته به تهیه لشکر
پرداخته تا سه سال جنگ کرد و آخر در سال چهارم دشمن را شکست داد چون
اسپرطیان بدیار خود رسیدند مطعون خویش و تیار کردیدند
بعد مدت مدید که کمندرو الکمنس مردند بن الکمنس بن
کمند جای اینها گرفتند تهیه و ترتیب افواج پرداخته بر سر مسینا لشکر
کشیدند طوم پس سالار میمنه بود و بولید و رس صاحب میسره و ان لشکر
مسنا و اطیند ر بر میسره و لیطرطس میمنه مقرر شد و لیطرطس دران
جنگ بقتل رسید و وباد ر سپاهیان شایع گردید و مردم بسیار مردند
مسنیان اندیشیده بر کوه اطوم که معمور نبود کر نخبند و اسپرطیان
مظفر شده لشکر بر پای اغیوس کشیدند و بر بلد و طرابامان
اغیوس و لکونیا سه صد کس از هر دو طرف بر جنگ قرار دادند کار
با بکاه جنگ کردند آخر روز اطربه بوس از اسپرطیان و السی و کردس

دو تن از قوم ارغیوس بیند پس آن هر دو بشهر رفته خبر ظفر خود رسانیدند
اطریدیوس همانجا ماند لهذا میان هر دو قوم در باب ظفر ان بعضی نزاع شد
اسیر بطیان گفتند که فوج شما گریزان شد و لشکریان ما میدان نگذاشتند
و ارغیوس میگفتند که از ما دو تن مانده و از شما یک پس ظفر ما راست نابران
سبائن و یصن قتال صعب دست داد و لشکر لبیدمیوان مظفر شد چون
سبنان گریخته بر کوه اطوم پناه بردند درباره جنگ مشوره کردند که ان
شخصی را بدلقا فرستاده از الهام غیبی دریابند پس موافق آن کار بندند
نابران طبیس را از طرف خود بدلقا فرستادند و طبیس را الهام از دلقا حاصل
گردید چون گذارش بر قلعه ام افتاد اسیر بطیان او را گرفته زد و کوب بسیار
کردند باری نیم جان نجات یافته پیش بادشاه سبنان بعد بیان سرگذش جان داد
و الهام عجب اینکه اگر زنی را از خاندان ابی طبید و قربان کنند نزاع برطرف
شود و گرنه جنگ بحال باشد مردم حیران شده دختر بسی سکس ابراتی قربانی
گرفته ابی بولس کاهن گفت که این دختر از نطفه بسی سکس نیست ازین سخن
بسی سکس از خوف بدنامی گریخته پناه باسیر بطیان برد پس ارسطودیموس
دختر خود را حاضر ساخت مقارن ان جوانی از ایشان گفت که شما قبل ازین
دختر را بمن منسوب کرده اید پس حق شما ازو منقطع شد نیز رسید که زن مرا
بقربان دهید و علاوه او ازین حامله است ارسطودیموس خجل شد دختر خود را

گفت و بچه از شکمش بر آورده بر دم شود ابی بولس گفت که این قربانی
مقبول نیست چه پدرش بخشم شده او مردم سخن او را شنیده گمان
برده بودند که قربانی موافق الهام ربانی است پس مردم شادمان شده بکار
خود ها پرداختند و یقین کردند که ظفر نصیب ما است بعد شش ساله
دراطوم که ششم سال از وزارت پیکس گذشته بود لبدیمون پادشاه ارادهٔ
جنگ مسینیان وارند بوقس پادشاه مسینیان بر دست اطوم پناه داده
لبدیمون خسته شده باطوم گریخته جان داد چون پسر نداشت
کلینیوس وارسطودیموس دعوی سلطنت کردند اخر الامر پادشاهی
بر ارسطودیموس قرار یافت ابی بولس گفت تو که دختر خود را کشته
سلطنت تو نرسد الحاصل چون ارسطودیموس پادشاه مسینیان شد
از اقوام ارغوس وارکادیان و سنوبلی استمداد کرد انها لشکرها
بمدد ارسطودیموس فرستادند وارسطودیموس ترتیب افواج پرداخت
و اطوم پس پادشاه لبدیمون افوری او در ملک گذاشته و از قوم کور
نط استمداد کرده لشکر بجنگ ارسطودیموس کشید ارسطودیموس بمقابله
بشتافته اسیر بطیان اتنک کرد انها حیران شده کس به نقاو ستادند
و مسینیان اوازی شنیدند که هیچ بی طلبیس نزدند لهذا ارسطودیموس
هابا طوم رفت و دختر خود را در خواب دید که باو طعن میکنند و دیگر چو انها الی هم

دیده مردی بدنهاد و شیاد دریافت که اگر صد کرسی سه پایه بشنر که صدای
اطوم است نذر کنند البته بر سپا مظفر باشند و مردم از این خبر شاد شدند
از چوب کرسی‌ها میساختند چه زر نداشتند چون این خبر باسپرطیان
رسید املیوس نامی معمار از گل صد کرسی ساخته بصورت صیاد آن اندران
کرسی‌ها را در هیکل نهاده رفت مسنیان وقتی خبردار شدند که لشکر
دشمن به محاصره پرداخت ارسطودیموس قوم را استمالت کرده بجنگ
شتافت چون غلبه خصم دریافت مسنیان که گریختند بر کوه دختر خود را
هلاک ساخت مسنیان بعد مرگ ارسطودیموس کسی را بادشاه نکرده
دیموس اسپه‌سالار نمودند ارسطودیموس هرچند تدبیرات کرد هیچ مفید
نشد لهذا بعض مسنیان بموضعی قریب گریختند و بقیه اهل اسپرطیان
شده سزا یافتند بعض مورخین گفته که طویم پس ابولیدروس اظهار بخشش
کرده با لشکر خود از وجد گشته بطرف شهر حسنه دسپهان بخیال آنکه
بولیدروس تنها مانده و در لشکر نفاق یافته بر بولیدروس یورش کردند
بولیدروس بجنگ در پیوست ازین فرصت طویم پس با فواج داخل
شهر اطوم شد و بولیدروس نیز بسیار بر گشت مسنیان گریختند اسپرطیان
در خرابی و غارت شهر دقیقه فرو نگذاشتند بقیه مسنیان عهد کردند که هر قدر
زمین مزروع نمایند نصف محاصل آن بپادشاه اسپرطیان دهند و چون

و چون پادشاه اسپرطیا نیز و مسینیان مع زنان بر گور پادشاه حاضر
شوند و لباس ماتم پوشند و گرنه لشکر رسند بهره از املاک که در نزدیک محیط
بود اسپرطیان بقوم اشتنی داد و دیگر بهره به پسر اندروسیل پس از زنان
ممتد هر دو پادشاه اسپرطیان مردند چون ارکیدیموس بن طوبیم پس در
حیات پدر بمرض اغوی مقتول شده بود زکسی دیموس بن ارکیدیموس
بن طوبیم پس بجای نیا نشست بن پولیدوروس جانشین رفت
خلق را بارام تمام میداشتند از جمله وقایع که در آن عهد واقع گشت
قصبه بوم رسیان است و تفصیل انتقال آنکه در هنگامیکه اسپرطیان
عهده استیصال مسینیان کرده بر سر ایشان رفته بودند و سبب
سوگندم راجعت انها تا ده سال صورت نبست زنان شان ناچار شده
بشوهران پیام فرستادند که شما کمر بحرب را ملک دیگر بسته اید و اینجا
خانه خرابی شما میشود و شما در تدبیر براند حسن انساب دیگران اند نسل
مان منقطع میگردد اسپرطیان بدریافت اینحال باهم مشوره کرده
گفتند که جوانانیکه وقت سوگند حاضر نبودند انها بشهر رفته بی تحدای
بازنان برسبیل تبدل و عدم تعین جمعشده باشند و اولاد بهم رسانند
تا قطع نسل و خرابی خانه آن لازم نیاید جوانان لشکر با اسپرطیا رفته
بدین کار مامور شدند و بچهای بسیار متولد شدند و تعین پدر کسی نکردند

پس آنگروه موسوم به برطان یعنی قبل که خدای کشتند چون اسبرطیان آنمردم را
تحقیر میکردند و نیز از احوال آنها پدر و مادر بهره نمیداشتند ناچار باهم مشورت
کردند که باتفاق قوم هیلاط که هم از آن قسم بودند هنگامه ارا سته در دولت
روی خود گشایند هیلاط اند شنیده این سخن را اظهار کردند اسبرطیان
آگاه شده سد باب فساد کردند مگر اذیت آنگروه رسانیده به فلنطوس که
سردار آنگروه بود گفتند که قوم خود را بر جهاز سوار کرده بممالک اطلی برده
و در آنجا بسر اوقات کنید فلنطوس غنیمت دانسته با قوم خود بجانب
اطلی رفته در بلده طرنطیوم آباد شدند چون هر دو پادشاه درگذشتند
بن بوری کرطیق   بن زیوکسی دموس برقرار شدند در
عهدشان جنگ دوم با مسان شروع شد باعث آنکه چون مسانیان
از تسلط اسبرطیان عاجز آمدند ارسطومنس بن بکومیدس را که از اندر
سار اکه مرد دلاور و صاحب عزم بود بر خود سالار کردند او بقدم از عبور
وار کادیان رفته داوبانی نموده استمداد کرد هر دو قوم را با خود متفق ساخته
و تمام مسانیان را سلاح داده مستعد نبرد ساخت بقول بعض جنگ ثانی
در [illegible] بعد سی و نه سال و قول اول اولی است چون در یکسال مسانیان
خود را مرتب کردند با اسبرطیان جنگ کرده مظفر شدند و ارسطومنوس
بر خود پادشاه کردند اگرچه او نام سلطنت بر خود ننهاد مگر اختیار نفاذ جمیع احکام

دردست داشت وقتی ارسطومنوس را تغیر لباس جهت تخویف
اسپرطیان در آنشهر رسیده در شکل سرو ابر دیوار نوشت که ارسطو
منوس را سپرطیان را اجدای سردار فرمائی سکندر لسد مونیان بمعاینه
آن مردم بدلفا فرستادند جواب یافتند که اسپرطیان را سالاری از
اتنس باید جهت و قوم اتنس دشمن اسپرطیان بود ناچار اسپرطیان
از آنقوم استعانت کردند اگرچه ایشان قبول کردند مگر خبان جواب
دادند که از ان عداوت مفهوم شد و طرطیوس که مرد عاقل و شاعر
و مدرس بود مدد اسپرطیان مقرر و معین ساختند و اسپرطیان
را رونق بخت و چاره در اوقات فاه دولت تعلیم نمود و تشکل ارسطومنس
لشکر بسیار از اقوام الیان وارغوی و سکس و مسان را که داهان فراهم آورد
و از هر قوم سواران آمدند اسپرطیان صرف کور نط معاون
داشتند چون رسم پادشاه اسپرطیان بود که اول لشکر بمیدان
می آوردند و صف قلب لشکر بعرصه کارزار آراسته حرب صعب
کرده منهزم ساخت و ارسطومنس متعاقب پرداخت طبوکلس کاهن
ارسطومنس را از تعاقب باز داشت پس ارسطومنس کسطر
و پولکس پسران توامان مشتری را بر درختی دید ارسطومنس آن
درخت ایستاد اسپرطیان به یدلش کرختند و قوم اسپرطیان بسیار

خسته حال شده همت در باختند و با پادشاه خود دل بد ساختند پس طرطوس
سالار آتنس که بمدد آمده بود گفت آنچه شما از هیکل دلفا بشارت یافته‌اند
من آن را با تمام خواهم رسانید و به نصایح موثره آنها را دلداده مضرت نقصان
بمساوالید ساخته سفر کرد که از قوم مسالا جوانان جنگ جو با ازم سازند
و ارسطومنس نیز لشکر خود را طراوت تو دشمن که از پی سوخته بر اسپرطیان
رانده موضع قرا اسخر ساخته و بسی از لکونیا غارت کرده مال بسیار یافت
اسپرطیان ناچار شده برخی از سواران بمقابله مسینیان فرستادند و با هم محاربات
صعب رفت ارسطومنس زخم سواران خورده معاودت کرد و بعد هم
چند روز صحت یافته بار معرکه آراستند مقارن آن ارسطومنس در رویا دید
که کسطر و پلوکس با خواهر خود هیلانا بر سرش آمده گفتند که چند روز جنگ را
ملتوی دار لهذا ارسطومنس با گروهی قلیل برای گرفتاری زنان که در اکیلا به
لکونیا برای پرستش آمده بودند رفت و زنان بجنگ پیش آمده بسیاری
از لشکر او کشتند و خستند و ارسطومنس بهزار خرابی خود را به لشکرگاه رسانید
سال سیوم اسپرطیان لشکر بسیار فراهم آورده بر مسینیان تاختند و ارسطو
کرطس پادشاه ارکادیا با لشکر بسیار بمدد اسپرطیان آمد ارسطومنس مقابله
نشتافته ارسطوکرطس مال فریفته بر سر وغا و غدر آورد که اسپرطیان را
براند از ارسطوکرطس لشکر خود را رسانید از طرف فوج مسینیان تخت

و بسیاری از سیستان کشته شدند در این حال اسپرطیان عهده تراکیم
شد بهتر که بر کوه ارا اسکن بر گزینیم پس در آنجا رفته قریب کنار بحر و بلس و سطعیه
قلعه‌ها بنا کرده در هر سه حال محصور شدند و دیگر سیستان که در دست اسپرطیان
گرفتار شده بودند اطاعت کردند بعده ارسطومنوس سه صد سوار از قوم
برگزیده موضع امی کلا را غارت نمود و مال و غلات بسیار یافت بادشاه
اسپرطیان بدریافت این حال لشکر بسر ارسطومنوس کشیده بجنگ در ثبوت
ارسطومنوس با وصف قلت لشکر جنگ سخت کرد و بسیاری از
سیستان کشته شدند و ارسطومنوس بر محروم کردیده بیهوش در بیدا
افتاد لهذا با پنجاه سوار اسیر شد در سه عالم اسپرطیان مظفر و
شادمان شدند و ارسطومنوس را با رفیقان در غاری انداختند
ارسطومنوس در آنجا سه روز ماند و در زیر مردگان قریب مرگ رسیده بود
دید که شغالی مرده را میخورد بکمال هوش بنشست و بدستی دمهاش را گرفت
آن شغال که نخسته در سوراخی خزید ارسطومنوس او را رها کرده انبار روشنی
دید و از آن راه بالا برآمده شبانگاه بکوه ارا رسید مردم بدیدنش حیران شدند
و اسپرطیان باور نمیداشتند تا آنکه ارسطومنوس بر مردم بندری متعلق
کورنط که معاهد اسپرطیان بودند تاخته غارت کرد و مردم بسیار و شتر از آن
نام ازهم اهنار کشته تاراج بزرگ نمود و بر سر اسپرطیان تاخته جنگهای

عظیم میان آورد بحدیکه اسپرطیان برای دفن کشتگان بهانهٔ عید خود چهار روز
مهلت از جنگ گرفتند بعد چندی ارسطومنس تنها بعسکر زنان را
کریطی که ملازم اسپرطیان بودند ارسطومنس اسیر کرده دو کس از جمع
با اسپرطیان رفتند و هفت کس او را بسته به محافظت مشغول بودند در خانه
زن پیری که دختری جوان است سکونت کرده بودند قضارا قبل از آن دختر خوابی دیده
بود که شیری بی ناخن را نعف گرگی بسته آوردند و آن دختر بند از شیر
از سر هم گرفته ناخن بدو داد تا شیر گرگ را پاره پاره ساخت چون
ارسطومنس در آن خانه رسید آن زن او را بشناخت و تیر اندازان
را ضیافت شراب کرده بسیار داد چون همه مست شده اند دختر بند
از ارسطومنس گرفته شمشیری بدستش داد تا آن هفت کس را کشته و دختر را
با مادرش بر سر کوه او را برد و دختر را با پسر خود گرغس که هم عمر او بود کدخدا
کرد بعد چندی یکی از غلامان ام بی رس سپهسالار اسپرطیان که همراه
آب خور اندن اسب او بر کنار نهر دامنه رفت او را با زنی از آن بستان محبت
شد آن زن با غلام گفت خانه من بحصار است و شوهرم ملازم قلعه ارسطو
منس که مدام در آنجا می‌باشد اگر با من بیائی سید عذر اغیار کام دل گیریم
غلام تبر عقب آن زن رفت و ازو مقصود حاصل نمود چند ساعت گذشته باشد
که شوهرش در رسید آن زن سکار یار را پنهان کرده به انبساط تمام شوهر را

نفی نموده گفت شکر خدا راست که اینوقت دیده بدولت خورسند گشت و
دولت سعادت نصیب من آرزومند است لهذا که اینت چگونه صورت بست
آن مرد عادة گفت که آقای من ارسطومنوس بیمار است لهذا امر دم سپاه
فرمان داده که تا صحت من بجا نهانکبه رانند از بن سبب مرا رخصت حاصل کنند
غلام آهسته آهسته برآمده زود خبر لیغالار خود رسانید چونکه پادشاه اسپرطیا
آنجا نبود و حکومت لشکر تعلق نامی رسن تعلق داشت با وصف آن او دو باره
لشکر آراسته را را یورش کرد و شب بر کنار شهر کند رانیده بامداد محاصره
پرداخت زنان شهر خاصان ارسطومنوس سه روز و دو شب جنگ صعب
کردند چون ارسطومنوس دید که کاری از پیش نمیرود زنان و اطفال را در میان
گرفته جوانان و دلیران با پسر خود کرغوس و سنطی و پاس پسر طلوکلس کاهن دانا
و دلیر بود مقدمه ساخته باراده که حرکت کرد اسپی رسن از مرکو را اطلاع
گردیده مردم خود را بهین مع بسیار کشیده راه داد ارسطومنوس خشک گردان
تمالک از کادیه رفت ارسطوکرطس پادشاه آنجا او را دریافته استمالت بسیار
کرد و قوم خود را جمع نموده گفت که چون ارسطومنوس با شما دوستی کرده
بهتر است که درینوقت او را اعانت کنید همه گفتند که مستان همه کشته شده اند
حالا از اعانت چه سود ارسطومنوس بعد ضیافتها گفت که تا حال هاین نقصد
بیا ده است اگر شما اعانت نمائید با اسپرطیان مقابله توانم کرد ارسطوکر نظر

گفت حالا تفاوت شما با اسپرطیان دشوار است پس ارسطومنوس دو پسر یک
دیگر عوس و سطی کالس در سیسلی اقامت گزیدند ارسطومنوس دختران خود را
با اکابر انجا که خدا اکرد دیگر خود را کتخدا نمود در ضمن سلطان رهودس کس به لقا
جهت دریافت اینکه از دختر کدام کس همچو فرزندی آید که سلطنت را شاید
الهام شد که از دختر سالار گریک مطلب تو حاصل شود در آن وقت ارسطومنوس
حاکم گریک بود دختر خود را به پادشاه رهودس داده خود هم بدانجا رفت
و با اقوام لبد به دستبه موافقت کرده مشوره لودیس اسپرطیان در میان نهاد
و عزم سارد الیس نمود در این بود که لشکر اجل پرسش ناحق و داماد وی ارسطو
منوس دخمه شاهانه ساخت اسپرطیان که از دشمن صحیح خاطر جمع کردند
اکثر مسسانی را قتیل آوردند و برخی را بنده نمودند و ملک ایشان را بجای زنان خود
تقسیم کردند مسطون با زعوی دادند والوس بزرگ اسپرطیان ششصد
و شصت چهار قبل مسیح جمع نموده و شریعت لیکورغوس فی تب پانصد سال اتحاد
بود و در سنه سیصد و بیست و سه قبل مسیح دراکو نیز چند قواعد اختراع کرد بعد
از آن در سنه چهارصد و نود و چهار قبل سولون حکیم مانند پیغمبران شرع یعنی
نهاد چنانچه شرع یعنی لیکورغوس ایی فرستنی اینها بود شرع سولون رائج می
بود و سولون یکی از حکمای سبعه گریک است یعنی تالیس ملطی و بیاس
ربنی و کلیولو اسپرنطی و سطاغوس متطلینی و فلیولوخوس رودسی و پاندر :

کورنطی سوای اسانی مصنف تصیص و اناکورس فیلسوف طنبانی و اکسلکوکور
یوراسی و سطیبس کورینوس هراو سیماندس سیاس و هبوناکس اقی سیوس و
ارسطیوس بردکونی سوس و فیوس کوارنطوس بقو و الکیوس نشاس اکرنون
طیوس از یونیا و فیثاغورس طیبس میس از اثینه شاعران بودند الغرض قبل
از مرگ سولون پی سیسطراطوس از اثینیان مرد صناع بود در سابق در اثینه
در سنه پانصد و شصت قبل خود را حاکم اثینس ساخت و سی سال حکمرانده
ملک پسران خود هپیوس و هیپارقوس گذاشت اینها را ظلم کردند و در اخل
هرمودیوس و ارسطوجیطون متفق شده ولیه یونیان را با خود یار ساخته
هیپارقوس را کشتند و هیپیس نزد داریوس پادشاه فارس شده پانصد
و ده قبل مسیح گریخت و بلا بر سر گریک آورد و تفصیلش اینکه چون که اکثر اضلاع
یونیا در دست فارسیان بودند در آن وقت ارسطاغورس از دست
یوس حاکم میلطوس بود و ارطافرنس حکومت سردیس داشت این هر دو را
با هم رنجش بهم رسیده بود ارسطاغورس یورش کرده میلطوس گرفت
و تمام یونیا را متصرف آورده دست به تکرار حصار دراز کرد و رسول نزد اسپارطیس
گریک فرستاده استمداد کرد کلیومنس پادشاه اسپرطا اینقدر مردم انجا
را که بسبب جماعت هپیس بن پیسسطراطوس را ارطافرنس آزرده بودند یونانیان را
امداد کردند پس یونانیان یعنی ارسطاغورس لشکر و پیش شتافته اثینس را زده برگشتند

و جنگ کنان جهازات خود بسوختند چون این خبر بداریوس رسید از یونان صد هزار
پیاده و ده هزار سوار بسرکردگی ارطافرنس و داطیس بسر اثنیس روان کرده هستا
همراه داد لشکر فارس در کرتک رسیده کریکیان در جنگ ماراتون بمصاف
ملطیوس با آنکه ده هزار بودند در سنه چهار صد و نود قبل مسیح ظفر یافتند
و هیپس بقتل رسید و داریوس برآن بود اثنس کرکمان را بسوزاند
باد به بمبای اجل کشت و پسرش کسرخوس بر سریر سلطنت نشست و در آب
هلسپانط پل کشتی بسته از کوه اتوس گذشت گویند نقد دو ملیون سپاه
همراه داشت و بقولی پنج ملیون و یکهزار و دو صد جهاز که در آن [illegible] هزار
مرد از راه دریا راندند لیکن سواران همراهی لیونیدس پادشاه اسپرطه
که [بجنها ده هزار] مرد بودند قریب ترموپلیا مقابله برداخته بیست هزار از لشکر پارسیان کشتند
و در سنه چهار صد و هشتاد قبل هزیمت دادند و سرداران آن تمسطوکلس اثنسی
در سلامیه بر جهازات فارسیان ظفر یافته صد هزار اسیر کرد کسرخوس بوادید
استعجال رسید عودت برخاسته بر کنار دریا رفته بیاوری کشتیهای کبران
بحر کرینی لشکر که بسرکردگی مردانیوس بود رفت بعد از آن مردانیوس ضعیف
شده بدست پاسانیوس پادشاه اسپرطه در سنه قبل کشته شد و در همان [روز]
ارسطیدس اثنسی قریب پلاطیه جهازات لبقیه یونانیان و اثنس فراهم آورده
باتفاق لیوتیخیدس و کسنطیپوس جهازات فارسیان را که قریب میکالی

از مصافات یونیان بود سوخت و جهلهزار مرد فارسی کس بسر کرد دیگر
طبیعانس بحر است جهازات مامور بودند بقتل رسانید بعد از ان لشکر فارس
سلیب نابط نیابه و سلاطین باکوس قواعد دشوار بر کرکمان نهاد و ده
جاسوسان و دلیران در هر جا معین کردند و سمسطوکلس وارسطیدس صبر کردند
و دیمون بن ملیطادس اثنتی عشر دار سید مون شده لشکر کرکمیان فراهم
آورده بر سر کوه افاریس قریب یک اقامت فرزندیده بجنگ فارسیان بر دخت
و دیگر در سر طرف بر جهازات فارسیان که رد اهنه آبه ری صیدان بود یافت
و از جهازات کنار دریا فرود آمده بر جهازات فونیسیان که بمدد یاریشان
آمده بودند غالب شد بعد از ان میان کرکمان و سایر جزایر مصالحه انجامید
در سلطنت ارطحشت در سنه چهار صد و هفتاد قبل و مقارن انحال هرودوطوس
بطوس مورخ و بندر و شاعر و اسخیلوس و انکساغورس فیلسوف و اسید و کلس و
دیمو کوی عوسی از اهل علوم کم دند بعد مرگ دیمون ریکلس بن کسانطی پو
که در افادیس سپه سالار جنگ مکالی بود پادشاه شده چهل سال ملک آمد
بعد از و در سنه قبل مسیح میان اثینیان و اسبرطیان جنگ صعب میان آمد
و تا بیست و هفت سال ممتد شده هر دو طرف را ضعیف ساخت چنانچه طوسیدوس
مورخ گفته و مردم اسید مون لشکری در اطاکیه بانتقام فرستاده بسیار را بقتل
آوردند و ملاطیه را محاصره کرده بر تیغ کشیدند و نشان بودش شده بر سر مونیان

نموده‌اند و بر غیب و اغوای السی‌بیادس لشکری گران در سسلی بر سر سراقوس
فرستادند و سراقوس تمامی جهازات اثنیان را تباه کردند و بیاوری اسپارتان
در میدان آمده بسیاری را اسیر ساختند و نیسیاس و دموستنیس سرداران اثنس
را کشتند در نوقت رونق اثنس افتاد متقارن آن اغاس پوطلیاس اسپارتی
سپه‌سالار لیسندر بموینان اثنس را بعد محاصره شش ماه مفتوح ساختند بر سی مرد کونسل
که انها را طیرانطی ها یعنی بدحمله‌گر چرا که انها بسیار شهرهای را خراب کرده بودند
و اکسنوفان گفته که انها هشت ماه ظلم کردند و بعد ازان بچند سال خیک فیعتند
و طراسی‌بلوس انها را بمدد مردم طیبس راندو چون قوت انها بمدد اسپرطیان اهل
شده بود بقتل رسیدند و طراسی‌بلوس در سنه قتل بار بچند بعد قوانین سابقه را رواج داده
شهر را رونق داد و سقراطیس یعنی سقراط تا چهل سال تعلیم علوم در انجا برداخت
بالاخر مردم اثنس او را زهر داده فریب کشتند معاصران او شاعر سوفقلس
سوفوکلس و یوری‌پیدس و لیسیاس و سخنوران فندیاس و سقوپس مهندس بودند
بهترین شاگردان او فلاطون اکسنوفان چون کورس برادر ارطخشت پادشاه
پارس بغاوت کرزید با لشکری از کریکیان از سردس تا دشت کوناکه
قریب بابل است رسیده با پادشاه جنگ کرده غالب آمد لیکن در همان ساعت
جان داد و لشکر پارس بارطخشت پیوست و کریکیان تنها ماندند سرداران کریک
کلیرخوس و تیسون و پروکسنوس و اجاس و سقراطیس با دیگر نامداران سرداران بزرگ

بخدمت پادشاه زبته گشته شدند و کرنکیان بتجارت رفتند پس کرنکیان
بصلاح خود اسمیوفان را که مرد دلاور لشکر بود سردار کردند و بحسن تدبیر او
ده هزار مرد کرنک دو هزار و سیل لسخنی و مصیبت طی کرده تا بحر یوکسین رسیدند
و بشهر خود پیوستند بعد از ان اجسلایوس پادشاه اسپرطیا لشکری بایشیا
فرستاده بسیاری از فرجیا فروکرفت و کلیافوبس سپه سالار فارسیان ظفر یافته
لشکر او را پراکنده ساخت مقارن ان افوزهی او را بممالک خود طلبید و اوطلای
فارسیس بروم برد کونون و افنفراطیس سپه سالار اثنیس لسدمونیان ظفر
یافتند و اخر کار بصلح کرده حصار اسیا باز تصرف فارسیان در امد بعد از ان
لسدمونیان بر ملک طیبس لشکر کشیده شهر کدمیا را در چهار سال مفتوح
ساختند و فلوپیداس بمدد اهسان رسیده در سنه صد و هفت باز
انتزاع کرد ابامینداس سالار با فلوپیداس سر لشکر طیبس متفق شده
سده برکلیوم بر طیس پادشاه لسدمون ساد رلیوکرطا جنگ کرده
در سنه ۳۷۳ سه صد و هفتاد ظفر یافت بعد از ان لسدمونیان ربلوتونی
سیونس رفو را ورده هر شهر اسپرطیا که اجسلایوس حمایت انها کرده بود همراه
ابامینوداس باردویم بر لسدمونیان غالب آمدند و در جنوف ابامینوداس
زخم نیزه برداشت و سنان در بدن در شد ابامینوداس بصحرا رفته نیزه را
برکشیده بزبان کرد دوستان با فتماند چون بر دشمن ظفر یافت انگاه سنان را

ازتن برکشیدند چون کارطیس بسبب ایانیودس بالا گرفت در سنه ۳۶۳ سیصد و
شصت و سه سپاهیان همه امصار صلح درافکندند و چند سال قایم ماند و اسپرطیان از
لیاندر ضعیف گشتند و اثنس هر روز عاجزتر شدند و فیلقوس پادشاه
ماقدونیا بن امینطس که در شاهزادگی حال در طیبس تحت ایانیودس تربیت یافته
و ده سال از قلوبیدس کار دیده بیش از آن به نیابت خصوص برد بکاس عم
خود اکثر جا نایب بود چون خبر مرگ عم خود شنید پنهان از طیبس گریخته در عمر
بیست و چهار سالگی بر تخت نشست و در سنه ۳۳۷ سیصد و سی و هفت بر کل اظفر
یافت عزم جنگ لشکر فارس که در آن وقت بر آن حدود گرفته بود کرد
و در سنه ۳۳۶ سیصد و سی و شش بدست پاسانیوس با مقام کشته شد و اسکندر
بزرگ پسرش در عمر بیست سالگی در سنه ۳۳۶ قبل جانشین پدر گشته او شاگرد
ارسطاطالیس فیلسوف است بر تخت نشسته بر اکثر اقطاع جبره دست آمد
و علت لیاقت ظاهر کرد طیبس اکنه فتنه و بر آن ساخت و اثنیان متابعت کرده
امان یافتند که اسکندر بدریافت حال روسیان تمامی همت بر جنگ پارسیان
گماشت و با سی هزار پیاده و پنج هزار سوار از آب هیلسپانط گذشته اواخر
سنه بر لشکر فارسیان بر کنار عز انیکوس ظفر یافت بار دوم در اسوس
بر داریوس کدومانوس پادشاه پارس در سنه قبل مظفر شده سیمی عم پسر مادر
او و زن و دو دختر و پسر و دیگر متعلقان دارا را بدست آورده مهربانی کرد.

و در شهر بابل لشکر کشید چون مردم طیره بخلاف پیش آمدند محاصره پرداخته
بعد هفت ماه مفتوح ساخت و بلاد ساحلی را گرفته باد در سلم آمد و یوسیفوس
گوید که یهود را از بر گذاشت گرد و غزه را مسخر کرده مصر لشکر کشید و سکندریه
در سنه قبل بنا نهاد و باندک زمان پرداخت و معمور ساخت پس بلشکر
کشیده بزیارت هیکل مشتری آمون رفت چون از انجا بر گشت ایلچیان
دارا بطلب صلح آمدند انکار کرده جواب نوشت و از آب فرات و طیغر یعنی دجله
گذشته با لشکر بسیار باربل آمد و بعد از جنگ بسیار در ۳۳۱ سنه قبل بر دارا ظفر
یافت و دارا گریخته بملک باختر شتافت و بر دو انجا بر دست بسوس حاکم باختر
در ۳۳۰ سنه قبل کشته شد و از ملک دارا تا کیروس بزرگ دو صد و سی سال
گفته اند بعد ازین سکندر مغرور یاوری بخت گردیده بر عدم التقوی و شهوت
رانی حریص گردید و طریق و لباس فارسیان گزیده احکام ناپسند خدا جاری میکرد و بهترین
دوستان خود یعنی مینو و کلیطوس و کالستینس را بقتل آورد الغرض ملک مسخره
را ضبط نموده از آب اکسارطس یعنی جیحون گذشته بر ترکان ظفر یافت و باز
عزم بجانب هند را فرا نشت و بعد از جنگ بزرگ پوروس بادشاه مشهور هند
را شکست داد در ۳۲۷ سنه قبل و لشکرش بر ساحل نهر سیداسپس یعنی ستلج است
و انجا بوسی فالیوس نام مادیان بزرگ از لشکر اسکندر بقتل رسید لهذا انشهر سکندریه
بنا کرد و از انجا نام فالیوس فتنه بسیاری از اقوام را مفتوح ساخت و خواست که

از آب گنگ بگذرد لشکر یا اوش همراهی اختیار نکردند لهذا بدماغ شده برگشت و لشکر
خود را دو بهره کرد یک بخش بسر کردگی نیارقوس از آب اندوس یعنی سند تا دهان
فرات داده براه دریا بابل روان کرد و دیگر بخش در رکاب گرفته از راه خشکی بسرعت
روانه شد چون بابل رسید ایلچیان سلاطین اطراف با پیشکشهای شایان و تحایف
نمایان مشتمل بر اطاعت و انقیاد رسیدند و مشمول الطاف شاهنشاهی گردیدند چون
وقت نزع رسید انگشتری خود مدت نمود و بکاس پسر خورد که از بطن روشنک
دختر دارا بود داد وصیت کرد که او را در هیکل مشتری امون فی بسند تا مدفون سازند
و اسکندر در سنه ۳۲۳ قبل مسیح بعمر سی و سه سالگی بعد سلطنت دوازده سال از
جهان رفت و ولادتش در سنه قبل بوده لوجانس و حکیمان جغرافیادان
همراه رکاب بودند تا نقشه ممالک را منضبط می نمودند بعد مرگ اسکندر
امیران لشکر فراهم آمده پردیکاس را که کم از هفت سال عمر داشت بادشاه
کردند و اریدوس برادر اسکندر را که مرد کم فهم بود مدار المهام نمودند و اسکندر
ملک خود را سی و سه ولایت کرده و بر هر ولایت امیری جداگانه فرمانروا ساخته
بود هر یکی از انها خواست که بالاستقلال بادشاه شود لهذا یکی با دیگری
جنگهای صعب کردند و اکثر خاندان اسکندر در اوقات مختلفه در حرص عمر داران
قربانی شدند و بعضی بمرگ طبعی مردند و انطغانیوس و پسرش دمطریوس
مشهور بپولیارطس قوت بسیار پیدا کردند لهذا ابو غوس بطلمیوس حاکم مصر و

و سلوکیوس فرمانروای بابل و کساندر حاکم ماقدونیا و لیسماکوس ناظم طراس
متفق شده و بر فیسوس متعلق فرجام جنگ نمایان کرده و انطیغانیوس را
در سنه ۳۰۱ قبل کشتند و ممالکت سکندر را بچهار بخش کردند بطلیموس مصر و
عرب و فلسطین گرفت سلوکیوس از انطاکیه تا هند و کساندر ماقدونیا
و کریک لیسماکوس طرسیا و بطانیا به تصرف آوردند پس یونانیان
با انطی پطر که اسکندر او را بر ماقدونیا گذاشته بود بیعت کردند و ایشان
بشنیدن مرگ سکندر خروج کرده بسیاری از اقطاع تصرف آورده
دیموستنس را حاکم نمودند و بر انطی پطر رو آورده بسر کردگی لیوستنس
ظفر یافتند انطی پطر جواست که صرف در لمیا بلده طلبی بسر برد ناچار
بر آنچه ایشان دادند قناعت نمود و ایشان گاهی ارسطوکریس و کلی
دیموکراتس بسروری مسکر بند و بولیس بر گون که انطی پطر از ادب عت
پسر خود کساندر حاکم ماقدونیا نموده بود در آتینس کشته شد پس کساندر حاکم
آتینس شده و دیمطریوس فلریوس را در آتینس فرمانروا ساخت و او
بکمال دینداری ده سال مالک ماند لیکن دیمطریوس بن انطیغانیوس
قبایل ماقدونیا را از شهر اخراج کرده در مملکت پراکنده ساخت و فلریوس
بمصر آمد ایشان سالار خود را متابعت میکردند اما بعد واقعه ایپسوس
از و منکر گردیدند مگر دیمطریوس در بقیه کریک فرمانروا ماند اما لیسماکوس

بر ملک خود که اسیا داشت قابض ماندند و بعد مرگ کاسندر بقیه ماقدونیا از پسر
کساندر گرفت و هفت سال مالک آن ماند و ایمی‌طیوس برای انتزاع ملک مذکور لشکری
گران در اسیا فراهم آورد لیکن پیرهوس پادشاه عفیر ظفر یافت و او
تغیر لباس کرده بگریخت و لشکری فراهم آورده دعوی ملک پسر خود
انطیغانیوس کرده یازده هزار مرد از کشتن داده ناچار شده پیش سلوکیوس
رفته اسیر شده و بعد اسیری سه سال مرد پیرهوس در زمانی که سلوکیوس با
لیسماکوس جنگ میکرد حکومت ماقدونیا داشت چون لیسماکوس
مقتول شد و سلوکیوس سرانیوس بطلمیوس برادر پادشاه مصر آمده او
را پادشاه ماقدونیا و طرس نمود و بسیار نگذشت که برنیوس سپه‌سالار گال
آمده سرانیوس را در شکسته کشت و سوستنس با لشکر گال متفق شده
خرابی بسیار کرد و تا اسیا گرفت بعد مرگ سوستنس انطیغانیوس گوناطس
پسر دمطریوس در سنه [illegible] پادشاه ماقدونیا شد لیکن بسبب مراجعت پیرهوس از
اطلی استقلال نیافت و پیرهوس در محاصره ارغاس بضرب سنگی که از
بالای بام انداخت زنی کشته شد و انطیغانیوس باز تاج بر سر نهاده سی و چهار
سال پادشاهی کرده ملک به پسر خود دمطریوس گذاشت لیکن یونانیان
با انطیغانیوس بغاوت کرده بجنگ پیش آمدند مگر ایشان باز شکست
خوردند لیکن در پولی‌بیانی ... جان فتنه بیدار بود بطر پادشاه [illegible]

ولانی وغیره تا عرصه ممند متفق بودند لیکن فائده نداد ارطیوس سبون
سنبط نیکوکلس را از جا برد و مردم شهر خود را بمعاهده اکیان برانگیخت ودوسنه
بر باطر اکیان وکورنط و ماقدونیا را با هم متفق ساخت و مردم بسیار از او
مجتمع شدند چنین پادشاه اسپرطا آگاه شده مردم را بر تعب قدیم
لیکورغوس تحریص کرد لیکن فائده نداد تا آنکه کلیومنس در سنه ۲۲۴ مرد
ولیبرنس لیوسدس جانشین او شده بر راه پدر خود رفت و با مردم
اکیان جنگ کرده غالب آمد و از انطیغانوس دوسون پادشاه ماقدونیا
برادرزاده فلف پسر دمطریوس کلیومنس مغلوب گشته اراده فرار بمصر نمود
و انطیغانوس بر او ظفر یافت و در دست بکاندس سنبط گرفتار گشت
و اکیان در عهد اطیس بودند و اسکوس بر ایشان حمله کرده پراکنده ساخت
و امردم بحضور فلف پادشاه ماقدونیا طلب شده نهب بار بسر ارسیدند که
تا وقت رسیدن لشکر روم بر همان قرار بود و فلوپیمن بر آن عهد بود
اسیر شده در سنه ۱۸۳ بقتل رسید و سیلا در سنه ۸۶ رسیده جنگ ماسطری درت
کرده اتنس را گرفت و سنبط رگشت و اسپرطیان تا سنه ۳۹۶ مسیح بطور
خود سکندرانیدند و باقی احوال ایشان در ضمن قیاصره روم مذکور نمود

نام قدیمش اماطیا شرقی آن بحر اجیان جنوبی طلی و انبروس غربی بحر ادریاطق و
بونیا تمامی آن است مسطر که تنظر امون سکفشند سکنی یکصد و پنجاه قوم مختلفه بودند

دور از ورکنار رلادس هفت میل از نهر والیما و نوبیس و اودسیا ر ملو بسبب
اکطیوس دار الاماره فیلقوس و پسرش سکندر جنوبی شرقی اماطیا ز شعبه خلیج
سلونیط و بیدنا و فیلاس و دیوم و غیران بنای انجا مخالف زبان یونان
وکر یک اول سلاطین قدیم منقح نیست اولین ایشان اولاد ارمنوس
یعنی برقلیوس و بقولی یازدهم و بقولی شانزدهم پسرش در سنه ۹۵ قبل موافق سنه ۷۹
قبل بختنصر بتخت نشست و با تمام اهل امصار کردوس را مسخر کرده ضمیمه قلمرو
خود ساخت و ادیسا را دار الملک نمود و بعد حکومت بیست و هشت سال بجهان
رفت و پسرش بجای پدر نشست و بعد فرمانروایی بیست و سه سال ملک
به پسر گذاشت بجای پدر نشسته چهل و پنجسال مالک امد و نماند
قائممقام پدر شده بسیار نواح متصرف اورده مکانی برای مدفن خود ساخت
و چهل و هشت سال پادشاهی کرده نماند و پسرش جانشین پدر شد
سلطان عاقل بود در عهد او اقوام شرقی و الیریانس بر مالکش تاخته او جنگهای
نمایان کرده انها را خارج کرد و سی از ایشان گذشت و سی و دو سال پادشاهی کرده
ملک بفیلقوس اول گذاشت سزاوار شده در اخر عهد با الیریانس
جنگ کرده کشته شد سلطنت او سی و پنجسال بعد از و پسرش صغیر السن
بسلطنت رسیده والیریان بر ملکش تاخت میکردند ناچار سران لشکر پادشاه خورد
سال را بمیدان برده و جنگ صعب کرده دشمنان را شکست داده برگردانیدند

٣١

واو بعد سلطنت چهل و دو سال ملک بسر گذاشت جانشین پدر شد

معاصر کمبروسس بود و بیست و هشت سال حکومت کرد بعد ازو جانشین

پدر شد و بنام هفت امیر پارسیان از سلسلهٔ ارغانی روس مشتمل فرمان بر

وارنوس یافت ایلچیان زمین و آب به وارنوس طلب نمودند و مطابق حکم

انها فرمان نبرد اما مهمانیها کرده چون فارسیان مست شدند و حرمهای خود طلبیدند

و ایمن طاس بر تکلیف کردند تا زنان خود را حاضر سازد او ناچار شد پس

اسکندر که خورد سال بود پدر را گفت تو بجای خود نشین که من مهمانان

را راضی کنم پس زنان را از محفل بدر برده بعد از انها اطفال امرد را لباس زنان

پوشانیده با خنجرها حاضر کرد و ایمن طاس چهل و سه سال پادشاهی کرده از

جهان رفت و الکسندر بجای پدر نشست بعد چندی ارغانی روس فوج پارس

را با لشکری فرستاد و اسکندر ماقدونیا مبلغی کثیر با خواهر خود جبا بو بارس

را باز فرستاد و در معاهده پارسیان داخل شد چون کسرخوس قایمقام

اربوس گردنده ازین راه ماقدونیا بود پارسیان اراده اندراج همه ممالک

کنار دجو سیم بوس از ماقدونیا در قلم و خود نمودند و بعد جنگ سلامیس قدر

و نیت دو صد هزار مرد بعد مرد انیوس یعنی مردانه که در گرنات با چهار صد هزار

مرد مانده بود فرستادند و بوطیه یان و تیالیان و عولین و بان در امداد فارسیان

انکار کردند مردانیوس از طاربوس با شصت هزار لشکر جهت اخراج طاغیان

روان کرد و ارطازوس بعد محاصرهٔ قلیل عولین دس را انتزاع کرده سکنهٔ مملکت
را زیر تیغ کشید و بر منبی را مسخر ساخته قریب بوطیدیا معسکر ساخت اگرچه اهالی آنجا
بمدافعه پیش آمدند لیکن اکثری بر دست فارسیان تباه شدند چون سه ماه از
محاصره گذشت بحر بر معسکر فارسیان طغیان کرده ناچار محاصره برداشتند و
بوطیدیاوی بسفاین برآمده تعاقب کردند و اکثر فارسیان قتیل و غریق شدند و بعد چند
ماه اسکندر بطلب مردانیوس با تنس رفت تا بقدر امکان اتنیان را با خود متفق سازد
و اتفاق ایشان را اسکندر لیکن در راه خود در اطاف آن ندید مردانیوس با طالیه فوج
بار دویم اتنس را در مرجعت از انجا به بوطیا خراب ساخت و بر نهر اسوبوس طرح
معسکر انداخت و اتنیان و لسدمونیان بسرکردگی پاسانیوس رسیده
قریب پلاطیا بر او ظفر یافته او را با اکثر لشکریان کشتند و چند روز از جنگ
اسکندر شبانگاه بمعسکر اتنیان رفته کمکیان را از اراده مردانیوس جنگ خبر
داده بود و اسکندر بعد سلطنت چهل و سه سال از جهان رفت و سه پسر گذاشت
اول پردیکاس دوم السیطس سوم فلیفوس . جانشین پدر شد
لیکن برادرش فلیقوس تا مدت دراز مدعی سلطنت بوده در مملکت خرابی
بسیار کرد و در مدت طیر اتنیان و دیگر اقوام خود در ان ملک نظر دوختند و
فارسیان جهازات او را انکر دند و اتنیان بسبب ازدیاد ملک و معاهدان ایشان در ان
دیار غالب شدند و پردیکاس در آغاز سلطنت قواعد عدل و ملایمت رعیت برداشت

مقارن آنجنگ میان کورسیریان و کورنطیان اپیداموتوم آغاز شد. ایشان
با در اول در پوطیدیان ناصر شدند پردیکاس فرصت یافته بنادر فدونیا
در اهالیشان اشتراع کرده بر کلسیدیان تاخته به استخلاص بنادر و استحکام شهر
عولین دست در انداخت و آتنیان جهازات و لشکر بمحاصره پوطیدیان و انتزاع
کلسیدیان فرستادند چون در لشکر ایشان و با ختایع شد برگشتند سال
دیگر آتنیان با کلسیدیان جنگ کردند لیکن چندان مفید نشد پردیکاس
باندیشه اینکه آتنیان قوت یافته با او یورش خواهند کرد لهذا سیطالکس
پادشاه طراس بقبول زر همراه گرفت و آتنیان امین طس پسر فیلیپ را
همراه گرفته با سیطالکس جنگ کردند و سیطالکس با لشکر یکصد هزار
پیاده و پنجاه هزار سوار بمافدونیا شتافته ملک متعلقه فیلیپ را و فرت
و میغدونیا و غوسطونیا و اندموس را بمقابله تباه ساخت لیکن در اکثر
مصافات از سواران مافدونیا مکافات و مجازات دید و پردیکاس
خواهر خود سیوطس را دنباه طراس داده مصالحه کرد و سیوطس سیطالکس را
بملک خود باز گردانید و امین طس تنها ماند چون در آن ایام میان ایشان
و لسیدیمونیان نزاع بود او با لسیدیمونیان اتفاق ورزید و انها براسیدس
را با لشکر مدد بر دیکاس فرستادند و براسیدس از تمام طسلی بلا مقابله
مرور کرده در زدبوه رسید و پردیکاس باتفاق او بر ارشبان یورش نموده

ملک خود و طریس مستخلص ساخت و بعد از ان صلح میان اثینیان و مقدونیان
منعقد شد و برادر اسیدس در جنگ اثینیان محاذی منفی پولس کشته شد
و بعد از ان اثینیان با پردیکاس مصالحه نمودند و سال هم نگر ناگاه بر
مقدونیا در آمدند انگاه لیسدیمونیان با همنا سرزنش کرده کلسیدیان
را بمعاونت پردیکاس فرمان دادند و از ان وقت پردیکاس لشکر
و فوت اثینیان و لیسدیمونیان فراهم آورد و بعد سلطنت بیست و سه سال
از جهان رفت و پسرش بسلطنت نشست و در ابتدای جلوس
خود بعض امصار را حصین ساخت و بانتظام ملک و تهذیب سپاه و رعیت
پرداخت و سکنه بنا را پراکنده کرد و اثینیان جهازات و لشکر بمدد انها
فرستادند مگر کاری نکرده برگشتند و ارخیلاس آن شهر را گرفته سکنه
انجا را بست فرلانگ از کنار بحر دور تر راند چون علم دوست بود علما را
از اطراف طلبداشته تربیت کرده در امورات سلطنت دخیل ساخت
و با سقراطس حکیم دوستی بسیار کرد لیکن حکیم مذکور در ابتدای سلطنت
او بسبب ظلم و اجتناب کرد و یوری پیدس شاعر مشهور مدتی با او گذرانید و ارخیلاس
در سال چهاردهم جلوس بدست کراطریوس مقتول گردید و او نیز چهار روز
بسر از رسید بن ارخیلاس در صغر سن بر تخت نشست و اوریوس
از خاندان سلطنت نالیق شد در عهد او اجیلاوس در هنگام معاودت از ایشیا

بکر یکماه مرد و از ماقدونیا خواست در رو بوش شد برفت بالاخر احسلاس با
ماقدونیا رفت وارد یوس مقابله بیوست و ظفر یافت و بعد طس بعد سلطنت
بهشتشش سال مرد و پسرش بجای پدر نشسته بعد یکسال برد دست
امین طس مقتول شد و پسر دیگر او ریوش بعد قتل برادر اکابر ماقدونیا
و سلاطین جوار را متفق کرده بر ماقدونیا لشکر داخل شد چون امین طس
طاقت مقابله نداشت تخت را گذاشت و از یوس دو سال حکومت کرد
و بعده امین طس مدد طلبان بر دست یافته سر بر آرا شد
بار تحت نشین شد بعد ده هزار لیسد یونانیان بر غولین طبان لشکر کشیده
شکست یافت و بار سه سار طبیان لشکری بسر کردگی طلبوطبیوس از احسلاس
با قدونیا فرستادند و او قبل از اجتماع غولین طبان ملک انها را گرفته
لیکن غولین طبان بر و ظفر یافته او را با یکهزار و دو صد سارطیان کشتند
و لیسد یونانیان لشکر ثالث در احسلاس پادشاه سال گذشته مرده بود
و بولیس دیس بجایش نشسته و بولیس دیس مکرر بر غولین طبان ظفر یافت انها
عاجز آمده با امین طس صلح کردند و امین طس بعد سلطنت بیست چهار
سال مرد و سه پسر گذاشت الکسندر و بردیکاس و فیلقوس
بعد پدر سر بر آرا شد و پادشاهی بزرگ بود مگر پاپ رسا چون او عهد سعادت
طلبان داشت چند الکسندر کرفوا بر ماقدونیا تاخته از پادشاه ماقدونیا

شکست یافته باز پیاده راهاک بطلمی رفته بود دستگیر شده بجا فوت یافت و بطلمی دیگر در
ولد الزنای الکسندر در ماقدونیا هنگامه بردار شد و شرکای اسکندر با سیلوکس
سردار بزرگ با ماقدونیا آمده بحث با الکسندر که ذکر شد و فیلقوس برادر
زادکان با قدونیا را بطور یرغمال بطلمیس بردند چون بلوسیدس و الکسندر
بعد سلطنت دو سال کشته شد و برادرش بسلطنت رسید
دران هنگام پاسانیاس که از خاندان سلطنت تمام مردم ماقدونیا را
با خود موافق ساخت لهذا تمام خاندان این بطلمیس در مصیبت افتاد بعد از آن
که بطلمیس ستی با جهارات قبل بر نباد در ماقدونیا آمد جوری لیس بردیکاس
او را برای انتظام خاندان خود برانگیخت و او پاسانیاس را اخراج کرده
بردیکاس را مستقل ساخت و بردیکاس عنقریب سبب با درس بطلمی در
اضطراب افتاد و بارسلوسیدس با ماقدونیا رسیده بسر بطلمی را با بیگانه دیگر
شرکای او یرغمال بطلمیس برده و بردیکاس را بر تخت نشانید چون فیلقوس قتل
ازین بطلمیس رفته با اپامی نوندس موافقت کرده از یکی از شاگردان فیثاغورس
علم فلاسفه آموخت و اپامی نوندس را استاد گرفته علم جنگ و ملکداری و
رعیت پروری اندوخته سر آمد دانایان رزم و بزم گشت و بعد چند سال
بطلمی مدعی سلطنت شد و بردیکاس بر سر البریان لشکر کشیده شکست یافته
کشته شد و پسر خورد این بطلمیس نام که مدت سلطنت او سال بود

فیلقوس سنه ۳۶۰ قبل موافق سنه ۳۸۸ بخت‌النصر باستماع خبر مرگ ارادراطیس گریخته
بمافدونیا آمده مردم مملکت را در عجیب اضطراب یافت چه یکطرف الیرین
لشکر فراهم آورده خواهان ملک بودند و جانب دیگر مشرق یونانیان الالات
را تاختند و با سانیاس بندر حطر سیاری ارجیوس بمدد اتنیان دعیه
سلطنت کردند و بر تخت مافدونیا پسر شیرخوار بود و فیلقوس بیست و دو سال
عمر داشت در انجا رسیده جان تازه در قالب مملکت دمید اول کار
سپاه را بخود گرفت دید که اتنیان با ارجیوس در انفی پولس رسیده
آمده وصول مدد نشسته اند بر انها تاخته منهزم ساخت و با یونان صلح
کرد و همچنان سد باب اضطراب از پاسانیاس که موعود کمک از بادشاه
طراس بود نمود مقارن آن سر جهازات اتنس ارجیوس را با لشکری
بجهاز فرستاد و او مردم انجا را برای ایراس کار خود برانگیخت مقارن آن
فیلقوس در رسیده او را با بسیاری از مردمانش بقتل آورد و دفعه
بر بقیه لشکر اتنیان تاخته شکست فاحش داد که بمشقت تمام برگشتند
بعد از ان ایلچی باتنس فرستاده مصالحه نمود با فدونیان بمعاینه این دانش
و فوت فیلقوس آن بچه شیرخوار را اعزل کرده فیلقوس را بادشاهی گزیدند
چون بادشاه یونانیان در انوقت مرده بود فیلقوس بر ایشان تاخته
انها را منقاد ساخت لیکن مافدونیان را از الربان جنگ رسیده بود در بالن.

یورش کرد براوی پس پادشاه البربان خواست که با فیلقوس آشتی کند
جون امیر ارشس رضا نداد نه باجتماع عساکر پرداخته با دو هزار پیاده و پانصد سوار
بمقابله شتافت و فیلقوس ظفر یافته هفت هزار کس از ایشان کشت
البربان پادشاه سخره ماقدونیا را باز داده صلح کردند فیلقوس در دل اهل ماقدونیان
عزت بسیار یافته به تهذیب و تعمیر ولایات پرداخت و بعد از آن اراده
استخلاص امفی پولس کرده بران شهر تاخت و دموسطیس بناه
باتینیان برده مدد خواست و فیلقوس آن شهر را حمله گشاده و مخالفان را
کشته رعایا را نوازش کرده عنقریب بیدنا و پوطیا را گرفت جون
قوت مقاومت با غولیس طمان ندید بیدنا و پوطیا بایشان داده در
انها اراده معاهده خود کرفت جون ایشان بسبب وقتی آن معاهده جنگ را
منازع و مقاوم فیلقوس انشد از منازعت کناره جستند و فیلقوس
خاطر از آن طرف پرداخته بجانب ممالک شمالی لشکر کشیده از طرسیان
ولایات میان دریای سطریمون و نسطر کرد ران چند کان طلا بود مسخر
کرد و باستحکام کرنیدی پرداخته اکر فیلفا نام داده وارد ملک سالی در سنه
محاصل آن کا نهاده هزار طلیط خراج هر ساله مقرر کرد در سنه سال چهارم
جلوس در لشکر خبر تولد الکسندر از بطن اولمپیاس دختر نوپطولیموس
پادشاه ایرفریب سامات و مقارن آن شنید که غرا بهایس در بازی اولم

نکت ظفر یافت که بر من نوبر البرهان مظفر شد این همه از یمن قدم اسکندر
سعادت بخت دست داد چون دران هنگام جز نزاع کرکمیان و تاراج اهل
ذلقار دست فوسیان نشد فرصت غنیمت شمرده بر سر سیطون لشکر کشید
و زخم تیر بر چشم راست بر داشته آن شهر را مسخر کرده ولایات الباه
خود تقسیم نمود بعد ازان خبر یافت که لیکوفرون برادر و جانشین الکسندر
حاکم فرا بر دست زوجه خود برادران در سنه ۳۵۳ مقتول شد فیلقوس بمحاربت
شتافت لیکوفرون و طسلیان تاب مقاومت فیلقوس ندیده فیلقوس را در
انومارخوس را با هفت هزار فوسیان بمدد خواستند لیکن از ماقدونیان
شکست یافتند و ماقدونیان فوسیان را از طسلی بدر کردند انومارخوس
تمام لشکر خود جمع کرده بمدد لیکوفرون شتافت و در ورود جنگ عام
ماقدونیان شکست یافت فیلقوس استخلاص طسلی اهم دانسته باستعداد
افواج پرداخته با بیست هزار پیاده و سه هزار سوار بطسلی رفت و انومارخوس
با بیست هزار پیاده و پنجهزار سوار بمدد لیکوفرون رسید عنقریب جنگ
صعب دست داد و شکست بر فوسیان افتاد شش هزار از ایشان با سردار
کشته شدند و سه هزار اسیر گشتند لیکوفرون و برادرش بمدولاس شهر
فریانفیلوس را داد از راه اطاعت در آمدند فیلقوس تمام امصار طسلی را
خود بدل داد اراده جنگ بلاد فوسیان کرده بطرف ترموپیلا روان شد

چون ایشان معاهد فوسیان بودند بطرف مولیا با لشکر گران روانه شده
اراده محاصره فیلقوس کردند و امو سطنس که از عقلای اتینس بود مردم شهر را فرمان
داد تا دو هزار پیاده و دو صد سوار بمافذونیا فرستاده موجب تشویش خاطر
فیلقوس شوند فیلقوس ازین شور خبردار شده بر بلده ربر از غولین طبان
ظفر یافته بر سر سکابرنا و طوروتی شتافته مسخر کرده بر سر غولین طبان در سنه ۳۴۰
یورش کرد و در روز جنگ بر بست داد و بالاخر اینها را در شهر محصور ساخت و
اتنیان هفده جهاز با افواج بحری و دو هزار پیاده و سه هزار سوار بمدد غولین
طبان فرستاد فیلقوس دو شهر یوطی کراطس و لاسطنس را تباه ساخت آخر
اتنیان با فیلقوس صلح کردند و سال دویم فوسیان بار عهد فیلقوس شکستند
و فیلقوس بجانب مولیا روانه شد در سنه ۳۴۶ اتنیان بحر نهضت فیلقوس
دانستند که بر ترمولیا طلبش خواهد ریخت لهذا فوسیان بمقابله شتافته
شکست یافتند و آخر در مجلس عظیم قرار یافت که فیلقوس خود را لشکر ایلو
میگوید کسی از شریک فوسیان اند هم نکند و فوسیان اعلا مصار خود بمافذونیان
برده خود در دهات قیام ورزیده شصت طلنط خراج هر ساله بدهند
و تا همه باراج و خراب بکل ادا نسازند دست سلاح و اسب نباشند و با لشکر
با فدونیان مصالحه قرار یافت چون اتنیان معاهد فوسیان بودند می شنفتند
لیکن مخاصمت با فیلقوس نشکستند پس فیلقوس بطرف طرطس لشکر کشید

دنوپیدس حاکم ولایات متعلقهٔ ایبس در غیبت فیلقوس در ۳۴۴ سنه قبل با مقدونیا
درآمده فساد انگیخت و فیلقوس لشکر خود را دو بهره کرده برخی بحفظ مقدونیا
فرستاد تا بر دیوپیدس و فرمنت اثنس ظفر یافت و با دام سناف فیلقوس
با اهتشیان البریان جد و جهد با مقدونیا راحتی باختند فیلقوس جلد بر حدود
البریان رسیده ایشان را منزادا دو معسکر در رسیده در بلاد طریس قاف
کرده بانتظام اممالک پرداخته لشکری سر انجام داده پسر خود اسکندر را
در هنگام غیبت جانشین خود ساخت و چون سرما بانتهار رسید سی ار
مردکاربجات بلاد شمالی شتافته برنطس را باخت و بر اهتشیان یورش
کرد چون اقوام مجاوره باغوای ایشان بر مقدونیا تاختند اسکندر که در آن وقت
ها ده سال بیش نبود بمقابله شتافته بر دشمنان ظفر یافته اکثر را با بالغ
نیاد کرد فیلقوس از بحر تباد شد خیمه برای اسکندر فرستاد و خود بمحاصره
برنطس پرداخت اهتشیان لشکری بسرکردگی خارس بمدد محصوران فرستادند
و مردم برنطس او را قبول نکردند فیلقوس آن گروه را باستماله نفرفت
و چون اندکی از دیوار حصار فرو ریخت حمله عام کرده بجد بمقابله بسیار قلعه را
گشاده و نا بی بعد از آن گذاشته بطرف جمی رنطیوم شتافت چون
فوسیان باستحکام آن پرداخته بودند در ۳۳۹ سنه قبل با مقدونیا رفت
بعد از آن رسلطان مسطیان روانه شد آنها را بر تیغان ساخته

تاراج کرده در مراجعت به ملبو و طرسابلی رسید اتهنا راه نداده گفته که اگر حصه
از غنایم با ما بسپاری البته ازین راه بگذری و جنگ در پیوست و فیلقوس
مجروح گشته بر زمین افتاده و اسب او کشته شد اسکندر بمعاینه اینحال ازخستگی
جسم پدر را از سپر پناه داده دشمنان را دفع نمود و گونه ظفر بر دشمن
یافته با مقدونیا بازگشت او و مقارن آن جهازات اتینس در رسیده با بر
مقدونیا را تنگ گرفتند فیلقوس اندیشید که اگر طنانسان و طسیان
راه او را بگیرند معاودت دشوار شود لهذا رسول پیش امفکطوبان
فرستاده گفت که لوکریان اسکل ملبو را غارت کرده اند و شمارا
جانب آن جنگ ضرورست پس باید که شما کسی را از طرف خود مختار و سردار این
جنگ کنند انها فیلقوس را بسرداری خود قبول کردند و اثینیان دیموسطنس
را بطبس فرستاده با مردم اتیک ساخته پس اتینیان و طبسیان قریب
الوسیوس باقی شده قریب کرینا با فیلقوس مصاف داده شکست
فاحش یافتند دیموسطنس اسیر گشت و فیلقوس سپدیس و غیره
اسیران را رها کرده اموال و خیام ایشان بخشید و بکمال مهربانی اثنیان
را پیام صلح داد و خود شاهنشاه گریک شد و گریکیان او را سردار خود نموده
اختیار خود باو سپردند و سپه سالار با اقتدار خود بر جنگ فارسیان کردند
اگرچه در ان ایام جبار ضعف سلطنت فارس و آبادی انولایات

نکوفس کرکسان خبر رسید اما بسبب اختلاف ایشان مغلوب تنها هجوم بردند و نوبت که
فیلقوس افندار و اختیار تمام نوکر فرو عدل و لشکر نوازی و صلح و جنگ حاصل
نمود رای جنگ با فارسیان قرار یافت بنابران فیلقوس اطلالوس و غیر بن نورا
با برخی لشکر فرمان داد که پیشتر با سیاست رفته باستخلاص امصار کرکیان پردازند
لیکن در همان سال بیست و چهارم جلوس و بعمر چهل و هفت سالگی بر دست پاسانیوس
باعمای پادشاه پارسکی کشته شد و از زوجه خود اولنین عولیمپیاس دختر پادشاه اپیر
فیلقوس و اسکندر پسران و قلوپطره دختر گذاشت و از زنی قوم البریان سیوم
دختر یکی را با بن طس بن ردیکاس ادرزاده خود کتخدا کرد و اوغیر اطسلی سیا
نام دختر که بعد از او نکاح کساندر در آمد و از قلوپطره خواهرزاده اطالوس
کرانیوس نام پسر بود و نام دختر آورد که هر دو را اولیمپیاس کشت و آخر کار دست
مادر خود و از بطره ها ارد یوس که پادشاه مقدونیا گشته بسبب ظلم اولیمپیاس
پیاس کشته شد ارسنوی یکی از حرمها که بنکاح لاغوس داده بود که از وی بطلیموس
پادشاه مصر متولد شد الغرض بعد مرگ فیلادس   پادشاه مقدونیا
شد و او در آنوقت بیست ساله بود اول اکتساب علم از لیونیدس اقربای
مادرش نمود بعد از آن ارسطاطالیس معلم اول علم فلاسفه و تدبیر
جنگ آموخت اول کارش قصاص قاتل پدر است مقارن آن اقوام
مجاوره و کرکیان اراده فسخ بجا کردند و در اتینس و موطنش مردم

علانیه اظهار فرحت نمودند و اطالوس که با پرمنیو بطرف آسیا تعین شده
بود اراده نخست برای تباهی سپاه جنگ کرد و اما قدونیان تسخیر مانده بودند با سکندر
نمود در ترک کین یک و استمالت اقوام سفاک که لشکرها کشیده بودند داد اسکندر هم
از آن شنیده هکاطیوس را با لشکری بر سر افواج متعینه آسیا فرستاده فرمان
داد که اطالوس را اسیر کرده بما قدونیا فرستد و اگر تن در ندهد بقتل رسانند
و مقارن آن خود به طلب دفته سلاطین و اکابر انجا را فراهم آورده بسخنان وعد
و وعید هر یکی را بتفهیم بطریق هرکولیس ترک ایشان راضی ساخته با هم صلاح داد
بالاخر همه اهو را سردار کرد که جانشین پدرش فیلقوس نمودند و ممالک ملحقه
را نیز بهمان طور و برخی را بدادن لشکر خود و برخی را بزور باصلاح آورد و اطالوس
بدست هکاطیس کشته شد و بهار دیگر اسکندر جانب شمال بطریس شتافت
چون ده روزه راه از اسقی بوس گذشت و قریب کوه هی موس که اعدا معسکر را
استحکام داده بودند اسکندر زور کرده معسکر ایشان را که مملو زنان و اطفال
و دواب بود گرفت و بعد سه روز برکنار نسطر یعنی دنوب رسیده و برخی از لشکر
بر سکنیرها سوار کرده انطرف کنار رانیده و انمردم خبر یافته گریختند و تمام امصار
ایشان را گرفته فرمانی نسترهی مسوط و هرکولیس و استطیر نمود و لشکر را از نو دنبالة
فراهم کرد در ان هنگام المجیان اقوام مجاوره بالتجای مصالحه رسیدند و از
غلاطیان رسولان و اکابر بخدمت پیوستند اسکندر انها را نواخته با آنها

ایشان برداخت مقارن آن کلیطوس پادشاه ایلریان با غلسیان معاهد
شده پادشاه طالانطی بغاوت با قدونیا ظاهر ساخت اسکندر قبل
مساودت بما قدونیا بر معسکر کلیطوس غلسیان شتافته بعد قتل بسیاری
ایشان را گردانیده آواره کهستان ساخت و در اثنای فتح خبر رسید
که دیموسطیس تمام ممالک یونان را بر خلاف و عداوت اسکندر معاند در
خود آورده ثطیریان و طیبسان دو حاکم با قدونیا را در بازار خود ها کشتند
اسکندر به مجرد خبر بطرف کریک روانشده روز سیزدهم به بوطیا رسید
و طیبیان لشکر دیگر بسر کردگی کدام امیر با قدونیا داشته دلیرانه به میدان
شتافته و دیگر اقوام کریک نیز مساعدت کردند و گفتند کیست اسکندر
که شما را فرستاده با حکم دیموسطنس شما را الحتم پس اسکندر بر ایشان
تاخته شمشیر کشید و امان نداد تا در حصار در رانده و در پی ایشان بشهر
در آمده شش هزار کس از سکنه آنجا کشت و سی هزار را اسیر کرده فروخت
مگر صلحی و بنده زن شاعر را و تمام شهر تاراج سوای هیکل و خانه پیندر شاعر
تاراج شد از وقوع این حادثه همه ولایات کریک بخود در ماندند و ام
فکطیون در تمام ولایات کریک شادی اسکندر کردند و الیاس عهد خود را
تازه کردند و اکطولیان نیز پیام متابعت دادند و اتینیان رسول فرستاده
درخواست مهلت نمود اسکندر فرمان داد تا ده کس از زبان آوران

وعقلای خود نفرستادند الاخر اسکندر اتفاق کرکیان را شکسته و متفرق کردانید
بکورنط رفت و انجا اجتماع جمع اکابر کرکیان بجهت انتخاب سپه‌سالار منعقد شد و پادشاه
مقدونیا را سپه‌سالار خود کردند با دوام که اسکندر در کورنط قیام داشت مشهوران فضلا
مدبر و حکما از اطراف به دیدن اسکندر می‌آمدند و مبارکباد میگفتند و اسکندر
همان تعظیم از دیوجانس سینوپی که در حصار کورنط ساکن بود لیکن او نخواست
این حکیم خبر یافته بدیدن اسکندر رفت چون ظاهر ارسته نبود است حاجبان
او را منع کردند ناچار بر زمین در افتاب نشست چون ازدحام کمتر شد حکیم اسکندر
را دید و اسکندر بعد سلام با خلق عظیم پرسید که چه تمنا است او گفت میخواهم
که دمی مرا از سایه افتاب حاجب باشی اسکندر از جواب در تعظیم نفس انسانی
بسیار ممتاز شده توابع خود که بر تندی حکیم خنده میکردند گفت که اگر من اسکندر
نمی‌بودم تمنای دیوجانس بودن میکردم که او از هیچ خیر تهی نیست بعد از ان
اسکندر با جبار رفت و انجا مجلس عظیم منعقد شد و استعداد اسباب جنگ
دیورسس اسپا بعمل آمد و انطی بطر و زبن نویسندگان بزرگ نصیحت کردند که
اول کدخدا اشتوبس عزم اسپاکن و اسکندر قربانی مشتری اولمپیوس و خدای
موسیقی نموده مهمانی عظیم و جشن بزرگ کرد پس یکی را از یاران خود کار زراعت
و دیگر را داد هاتف سوم را کار خراج و محاسبات و غیره خدمات را به دوستان
خود منقسم کرد   پس اسکندر با اجتماع عساکر دوخته سی هزار پیاده و پنجهزار

سوار فراهم آورد پس از آنتی پولس پاسبار روان شده و در بیت روی رفت

سس طوس رسید و برای اخراجات لشکر صرف هفتاد طالنت نقول

ارسطوبلوس یافت و غولی سارزوطوس گوید که دو صد طالنت بود و پس انطی

پطر را با دوازده هزار پیاده و یکهزار و پانصد سوار حکومت مقدونیا

بدوام غیبت خود نایب کرد و از هلسپانط بمقابله دارا نیع در کند غت و در

الیوم قریب خرابه طرای معسکر کرده بنام هبوطس که در آن نزدیکی

مدفون بود قربانی نمود و پطروقلوس اندیم و هومر را تاریخ نویسی هومر

ساخت و قریب بلده لسافوس رسید و فارسیان به بخبر ده هزار

سوار و صد هزار پیاده بر کنار نهر گرانیقوس نشاندند و بطوریکه در حال

اسکندر در تاریخ پارس مرقوم است به تسخیر امصار و ممالک پرداخته

در بابل از جهان رفت

گویند اسکندر قبل مرگ خود کراطروس را فرستاد که حکومت مقدونیا تمکین

شود و انطی پطر را بتابعت او فرمان داد لیکن انطی پطر بخبر مرگ پادشاه حکومت در

مقدونیا استقلال یافت انطی پطر مرد عالی خاندان و با لیاقت و

صالح و دوست و شاگرد ارسطاطیس و عالم و محب علم بود و در عهد

فیلیس پدر اسکندر منصب وزارت داشت چون بعد مرگ اسکندر

گریکان اراده بغاوت کرده با ایشان اتفاق نموده بسر کردگی

لیونطیس لشکر فراهم آورده بجانب طسلی یورش کردند و انطی بطر
درآن زمان در فلسطین از وجیا رفته بود و کراطروس از ساسیا بمدد او آمده بود
پس انطی بطر در سنه ۳۲۲ بخت نصر مطابق سنه ... قبل مسیح با سیزده هزار
پیاده و ششصد سوار بمقابله لیونطیس شتافته و شکست فاحش یافته بلامیا
متحصن شد و لیونطیس با بیست هزار پیاده و دو هزار و پانصد سوار بمحاصره
رسیده مکسور گردیده مقتول گشت پس انطی بطر بقیه لشکر را فراهم آورده
بجانب ماقدونیا روان گردید در ضمن کلیطوس سر جهازهای ماقدونیا فتح
نمایان یافت و انطی بطر فی الباب بنی نوس از کراطروس مدد بچهل
هزار پیاده و سه هزار تیرانداز و پنجهزار سوار قوی پشت گشته با گرکیان
که بیست و پنجهزار پیاده و سه هزار و ششصد سوار بودند جنگ کرده ظفر
یافت و اکثر امصار طسلی فرو گرفت و گرکیان سوای اثینیان و تولیان
با انطی بطر صلح کردند بعده انطی بطر بر سر اثینیان رفته اکثر ممالک را گرفته
بماقدونیا معاودت کرد و باتفاق کراطروس که دختر فیلا را انکاح برآورده
بود بر اتولیان شتافته در عین زمستان مفتوح ساخت و مقارن آن
انطیغانوس که از آسیا آمده با اطولیان صلح داد و با بطلمیوس حاکم مصر در کار
معاهده کردند پس انطی بطر و کراطروس خبرداری ماقدونیا و کریت بوسس
سپرده لشکری در آسیا فراهم آوردند و بهار دیگر سنه که اطروس بوتس

روان شده وانطی بطر در طلب یابد دطلمیوس ربرد بکاس رسید کراطربوس
از یونس شکست یافته مقتول گردید و بردیکاس در مصر بقتل رسید و دو شاهزاده
بلشکر داخل شده باز گشتند و آریبوس چهار سال در مملکت مقرر گردید
وانطی بطر حافظ و اتالیق پادشاه قرار یافته پسر خود کساندر را با
انطیغانوس تعین فرموده بمقدونیا برگشت چون در ایام عیش انطی بطر
وطلمیان تفاوت ورزیده ربولی کلس حاکم ابحاظفر یافته بودند با انطیغانوس
گزیدند وانطی بطر با اسکندر صغیر پادشاه بمقدونیا مراجعت نمود چون عمرش
بهشتاد رسیده بود آثار مرگ در خود یافته اهتمام مملکت و حفظ پادشاه
به پولیس پرخون گذاشته پسر خود کساندر را محروم کرد و رساله نیز سوار
بدو داد پولیس پرخون و مشیر الش خود را مستقل دانسته اولیمپیاس مادر اسکندر را
باز اسر طلبیدند با اسکندر پسر روشنک را در حمایت او گذارند و کساندر
از دولت پدری پولیس شده از بطلمیوس استعانت نموده امیدوار شد
پس نزد انطیغانوس یاری یافته از وعده شد و پولیس پرخون جنگ
کساندر را صعب دانسته پسر خود اسکندر را با طاکیه فرستاد و او به نیکانور جهت
تخلیه قلاع اسنیام داد نیکانور با او معاهده نموده وعده تفویض قلاع کرد در این
اثنا پولیس پرخون نیز با لشکر دیگر قریب موبیسا رسید در آنحال اثینیان
در باره تفویض قلاع خود از نیکانور انکار میان آوردند نیکانور شهرهای خود

قهر نموده انها از شرکت با او بدگمان شده با لشکر الکسندر گریخته و طرف
قلاع سونخا و نوسیا در دست بکار ماند در سنه بحسب بعد از هجرت از اسیا
باسی و پنج جهاز و چهار هزار مرد که در بر یوس فراهم آمده بودند رسیده بولیبرخون
با لشکر برای محاصره کساندر در بر یوس نا نجس راهی گردید لیکن لشکرش بسبب
فقدان آذوقه جلد پراکنده شدند ناچار سر انجام آذوقه هر قدر که توانست نموده
نزد خود الکسندر بطاکیه جهت محاصره کساندر فرستاده خود به بلبونونی
سوس مراجعت کرد نام مردم سغالوبولس از ادهبیس در انجار رسیده
انها را که گریخته او را گشته بودند بردار کشید و خیرخواهان انطی لطر را بسزا رسانید
این امر موجب بلوای شهر گردید و بولیبیس چون بعد محاصره سغالوبولس را ساری
را گذشتن داده برگشت و در اثنای راه بمحاصره هر کلیطوس پرداخت و
سر جهازات شش جهازات مشترکه انطیغانوس و کساندر قریب بزنطیوم
ظفر یافته بقدر جهاز از ایشان را غرق و چهل اسیر ساخت و بعد ازین فتح برای گرفتن
جهازات بکنار بحر معسکر کرده عنقریب لشکر انطیغانوس منهزم گشت و
کلیطوس گریخته و از سپاه لکار شکست دیده لطریس در ماقدونیا پناه گاه
بر دست نوکران لیسیماکوس بقتل رسید چون بعد شکست بولیبیس جزائر مجانی د
سغالوبولیس بساری از اهل اسصار گرنک مطیع کساندر گردیده بهدا او ماقدونیا
برگشت و ایشان نیز کساندر به پوسته کسانند را نهار انوار رشش نموده بمطرنوس

را بر ایشان حاکم ساخت و تسکار فربا نواخته به هرلوس برگشت و کساندر
آثار بغاوت از و دیده موبجا را گرفته انها را پراکنده ساخته در دنبال گشت
اولم پیا مادر اسکندر اعظم بعد مراجعت با فدونیا کرد و یوریدیس زن فلب
لشکری برای مقابله آتش آن افروخته از کساندر اعانت خواست و یوریدیس دختر
زرگ فلوبطراز زن دویم فیلیفوس بود که بدست اولم پیا مقتول شده
الغرض اولیم پیا بر یوریدیس ظفر یافته بنا بر زهره بوریدیس فرستاد تو بود بایس
گفت این هدیه باو مبارک باد و خود را از انو بند خنق کرده کشت و کساندر
بعض رفقا را بمقابله الکسندر گذاشته بجانب مقدونیا نهضت نمود
و لشکری دیگر بمقابله پولیسپرخون تعیین فرمود و خود بمحاصره پیدنا که در آن
اولیم پیا با اکثر مردم خاندان سلطانی و اسکندر صغیر ولد روشن و تسلنک
دختر برادر خود و بابیه اطلوانیا و غیره متحصن بود پرداخت و اولیم پیا را
در خود ایاسیدس امید خواند و کساندر آگاه شد فوجی بسد راه
او تعیین فرمود فصار را در لشکر ایاسیدس بلوا شد و او ناچار گردید
و بعض لشکریانش بکساندر پیوستند و در پیدنا غله نایاب شد بمرتبه که
مردم گوشت مردگان خوردند لهذا اکثری از لشکری بکساندر التجا آورده
نوازش یافتند و اولیم پیا بدست افتاد کساندر دوصد مرد بقتلش فرستاد
آنها کار ناکرده برگشتند و اولیم پیا بعد وصیت انکه او را در انش دفن نمایند

خود را اکت پس کساندر اسکندر صغیر مادرش را در امفی پولس مقید کرد و طسلونیا
دختر فلب را بنکاح آورده چه فلب بوریدیس و مادر خود سیرانی را از صلب
برگرفته بشوکت تمام در شهره علطانی ترتیب جنابنجاکه سپرده و در ماطلی نادم
نو بنیاد نهاده کساندر را نام داد و مضافات بسیار با آن منضم فرموده و با تمام
ولایت صلح نموده و سسکوس را با مارت ایبر فرستاده و قواعد قدونیا
را انتظام داده با لشکر توانا بعزم اخراج پولیپرخون از کر بابطیلی رفت
و از انجا به بوطیا آمده طبس را مجدد تعمیر نموده از انجا به پولی پونی سوس روان
گشت چون راه در اهتمام الکسندر بود و بوار مستحکم در بشس داشت لهذا
کساندر لشکر بحر سفاین کذرانیده اکثر امصار بعض بجبر و بعض بحیله کشاده
بماقدونیا بازگشت بعد از ان الکسندر و ارسطو دیموس امیر و انطیغانیوس
هشت هزار مردم فراهم آورده دست درازی بر امصار متعلقه کساندر
کردند و الکسندر بسیار بعاشرت کرده بر دست سونانس کشته شد بعد
مردن الکسندر زنش حکومت لشکر بر خود گرفته بر سیکیونیا نیس ظفر یافت و شهر
را مستخلص ساخته سی کس از اکابر شهر کشت کساندر بجبر اتفاق اطولیان گ
با انطیغانیوس بر ایشان لشکر کشیده بمدد اکارنانیان تاخت آورده و
امصار ایشان گرفته را بولونیا و افید رفته هر دو شهر را گرفته بر علکسیوس
ظفر یافت چون در عقب او اطولونا بمحاصره اکری یوم پرداخته بودند

کساندر اینها را انجمله زیر تیغ کشیده با قدونیا برگشت و لشکریان و چهار
به کار یانو ستاد که از دست دشمن هزیمت یافتند و سال دیگر سه کساندر
لشکر زیر اطولسان گماشته اینها را مغلوب ساخت و بدریافت اثمر اطربه
اما سیدس را مدد خوانده لشکر کساندر را شکستند بر سر ایشان رفت
و بجنگ موسله ماسیدس را مقتول ساخت و ایبروطیه که ریخته بود وصول
شرمامان یافتند بعد ازان درمیان او و انطیغانوس جنگ آغاز
شد کساندر او روم از یونیا گرفته شنید که لیسیس کوس سپهدار من از
ایبروطیه منهزم گردید و اینها السی طاس پسر اریسلوس را بادشاهی برداشتند
کساندر با بیروس رفته با السی طاس صلح کرده تمام مملکت را وا گذاشت
و لسیار کمد شت که سکنه ابیر او را بازن و پسرش کشتند و کساندر بر ان
تاخته بعد صلح را بولونیا شتافته شکست یافته با قدونیا برگشت و بعد چند
گاه صلح میان او و انطیغانوس منعقد شد و او در سلطنت ماقدونیا
استقلال یافت و اعصار کریک آزاد ماند چون ماقدونیان خواهان اسکندر
بن اسکندر اعظم بودند کساندر او را با مادرش روشنک بقتل آورد
و این واقعه در سنه بختنصر و سنه وفات اسکندر اعظم بود بعده بونیس
رجون ماقدونیان را بانتقام شاهزاده مادرش المپیت چون کساندر
قوت تمام داشت ماقدونیان بغاوت نتوانستند کرد بونیس رجون

از ماقدونیان نا امید گشته هرکوس بن اسکندر اعظم از بطن برسین که آبا داده
کرده بمدد اطولیان بیست هزار فراهم آورد و کساندر بمقابله شتافته
اند شنید که مبادا لشکریش بپادشاه که نا بسیاری از ماقدونیان بود ملحق
شوند لهذا رسولی نزد بولیس برخون فرستاده او را نوید شرکت در
سپه سالاری بولی بونی سوس داده گفت پادشاه جدید را هلاک سازد
و بولیس برخون اجابت کرده هرکولس را کشت و کساندر با چهار هزار
پیاده و پانصد سوار نزد بولیس برخون فرستاد چون او به بولی بونی
سوس رسید مردم بوطیا بمقابله برخاستند او در لوکرس قشلاق کرد
کرکتیان از فوت کساندر رسیده از انطیغانوس استعانت
نمودند انطیغانوس پسر خود دمیطریوس را فرستاد تا قلعه‌ها را از
ماقدونیان براند کساندر بدریافت احتمال حصار و بلاد خود را مستحکم ساخته
با اجتماع عساکر پرداخت و دمیطریوس را اندک زمانه طلب بازگشت نمود
به تهیه جنگ با بطلمیوس پرداخت و پس از وقوعات بسیار بعد چهار
سال باز در کریک آمده سیون از بطلمیوس و کورنط از مردم کساندر
گرفته با جانشافته اکثر حصارها را مسخر ساخت و کساندر از انطیغانوس
صلح کرده زود شکست پس کساندر بطلیموس لیسیماکوس سلوکیوس از قوت
انطیغانوس آگاه کرده با ایشان معاهده نمود و هر چهار معاهدان جنگ به

انطیغانیوس آگاه کرده با ایشان معاهده اتفاق کردند و کساندر نیز
با سپاه فرستاده خود با بقیه بجانب طسلی روان شده و با دیمطریوس مقابله داد
چون دیمطریوس اهل شهر آتن را تسلیم طلبیده بود لهذا با کساندر معامله کرد
که با مصول انطیغانیوس نشد لاجار دیمطریوس گریک را خالی گذاشت
و کساندر دوازده هزار مرد دیگر با سپاه فرستاده اکثر امصار گریک را فرمان
پذیر ساخت   سال دیگر سنه [illegible] سکندری انطیغانیوس از لیسیماکوس
و سلوکیوس شکست یافته بقتل رسید و مالکش میان هر چهار معاهد
منقسم گردید و کساندر آنچه از دست داده بود باز گرفت چون دیمطریوس
هنوز چند هزار مرد و چند ولایات گریک در دست داشت و کساندر
از طرف پیرهوس پادشاه اپیروس مهکین بود لهذا باستحکام حدود ولایات
خود پرداخته قریب دریا بلده طسلونیکا بنام زن خود بنا کرد و بعد جلوس
نوزده سال در پادشاهی سیاله در سنه سکندری از جهان رفت و سه پسر
گذاشت اول فلیپس دوم انطی پطر سوم الکسندر   پسر بزرگ
بر تخت نشسته عنقریب مرد و   بعد مرگ فلیپس سریرآرا شد چون پادشاهی
پسر خورد الکسندر بسیار دوست میداشت گشت و بمعاونت
خسر خود لیسیماکوس نام سلطنت بر خود بخشاد او الکسندر و دیمطریوس را از
گریک و پیرهوس پادشاه اپیروس را مدد خواند پیرهوس جلد رسیده بنا بر عزم

ماقدونیا ابیرس یا و اکرنانیا و اسفی پولس بزور گرفت و سبقی فرستاده
دمطریوس را بخواند و دمطریوس الکسندر را کشته در سپاه ماقدونیا رفت
همه او را بپادشاهی پذیرفتند و انطی پطر بخوف قتل پادر بر د لیسماکوس رفت
او جنگها دمطریوس و پیرهوس صلاح ندیده انطی پطر را از هر گشت و
تخم قبلقوس و اسکندر اعظم از جهان نابدید گشت   پادشاه ماقدونیا
گردیده طسلی از نواحی نوتی سوس کشاد دیگر او اهنس را گرفته عزم تسخیر کرد
نموده ربوطیا رفته طیبس را تسخیر نموده هرفنی سوس سوزخ را حاکم گردانیده
بماقدونیا برگشت و بخبر اسیری لیسماکوس بدست پادشاه جیطی قصد استرداد
طرس بدانطرف رفت چون شنید که لیسماکوس رها گردیده و قوم بوطیه
بغاوت ورزیده مراجعت کرد چون انطیغانوس پسرش بر بوطیان ظفر یافته
بود خود بمحاصره طیبس پرداخت درین اثنا خبر یافت که پیرهوس لشکر بر طسلی
کشیده محاصره را گذاشته بدانسو نهضت نمود چون پیرهوس بخبر قرب
دمطریوس برگشت دمطریوس ده هزار پیاده و هزار سوار بحفظ طسلی گذاشته
باز بمحاصره طیبس رفت دران یورش انطیغانوس پسرش حمله کرده مجروح
شد و طیبسیان بعد طول محاصره اطاعت پذیرفتند پس دمطریوس در ولایت
اطولیا شتافته بسیاری از آن تاراج کرده بانطاخوس ایالت آنجا
داده خود بر سر پیرهوس رانده داخل ابیر شد و پیرهوس بر بانطاخوس تاخته او را

پامال تباه ساخته تنجیه ارکس از و اسیر گرفت و این شکست موجب ضعف
و دمطریوس گشت چون پادشاه فدونیان برهوس اصل اسکندر اعظم شنید
از و پادشاه فدونیا و دمطریوس از امر گرفته لیسیوس بر جسر سفاین که شکسته
در سیلا بیمار شد و چندی بعد به تهیه اسباب استخلاص مالک پدر گذرانید
لیکن قبل از آنکه او بمیدر اند بطلمیوس بر کریک تاخت و لیسیماکوس
داخل فدونیا گشت و دمطریوس اول بمقابله لیسیماکوس رفته چون
شنید که برهوس اراده فدونیا کرده بر بار اگرفته لهذا بدانجانب
متوجه شد چون سپاه با او طریق نفاق نمودند ناکریک گریخت و
لشکریان برهوس را بادشاهی فدونیا پذیرفتند در سنه
اسکندری و سنه بخت نصر سلطنت فدونیا رسید چون لیسیماکوس مدعی
نصف مالک گردید برهوس بسبب آنکه شوهر دمطریوس در یک بود
نصف لیسیماکوس گذاشت لیکن هر دو شریک باهم دوست
نشده هر یک اراده انتزاع تمام مملکت داشت چون برهوس تخت
دمطر خود را مستحق تمام کریک میدانست با لشکر کوچ کرد تا باتنس
رسید و عنقریب شهر مصالحه گردید و دمطریوس با قلیلی با بسیار رفته و شکست
یافته بدست سلوکیوس اسیر شد و برهوس قبل شکست او ملک تاخت و
ولیسیماکوس شهر شکست و دمطریوس در آسیا تمام فدونیا را مسخر

کرد و ماقدونیان به تجبر پرهوس کذاشته پادشاه خود بوستند

و پرهوس لشکر ابر معاهده کرفته جدا شد پس خود را پادشاه نام

ماقدونیا دانسته جانشین اسکندر اعظم تصور نمود و این غرور پس

دشمنان بسیار برانگیخت لهذا انتوکلس پسر بزرگ خود را لیساندرا

دختر بطلیموس از بطن یوریدیس کدخدا کرد و ارسینو دختر دیگر بطلیموس

از بطن برنیس به نکاح خود آورد چون برنیس از بطلیموس پیمان گرفته بود

که اول سلطنت به پسرانش دهد و ازین سبب سرانیوس پسر بزرگ بطلیموس

نزد لیسیماکوس آمده ارسینو با لیسیماکوس شیوه و بنیاد ظاهر ساخت

که سلطنت برای اولاد خواست و لیسیماکوس فریفته آن زن شده پسر کلان

خود را که برگزیده رعایا و لشکر بود اسیر کرده مسموم ساخت و لیساندرا

با پسران و برادر خود سرانیوس نزد سلوکیوس گریخت و بسیاری از امیران

و مرزبانان که از سفاکی لیسیماکوس عاجز بودند با او در آمیختند اگرچه سلوکوس

هفتاد هفت سال عمر داشت لیکن بنیه جنگ با لیسیماکوس کرده او را

بادر انداخت و در جنبه اسکندری در هفتاد و چهار سالگی مقتول ساخت

و خود پادشاه ماقدونیا گشته از ایشیا نظر کذشته بالیسیماکیا

رفت روزی دران شهر به سیر رفت سرانیوس بطلیموس فرصت یافته

سلوکوس را هلاک کرد لقب پادشاهی ماقدونیا بر سلوکوس هفتاد و هشت

بنود پس در سنهٔ ۳۱ سی و دویم اسکندری پادشاه مقدونیا
شده ارادهٔ انتزاع مصر در سر کرد لیکن در سنهٔ ۳ دشمن اول انطیغونوس
پسر سلوکوس دویم انطیغانوس پسر دیمیطریوس سیوم پیرهوس پادشاه
اپیر گرفتار گشت پس بر انطیغانوس ظفر یافته و با انطیاجوس سلیخان
جنگ مصالحه نمود و پیرهوس با پنجهزار پیاده و چهار هزار سوار و پنجاه فیل
برای دو سال عاریت داد بنابران پیرهوس دختر او را بنکاح آورد.
مادام بورخش اطلی سرانیوس انا ظر بانک خود نمود بعد ازان برادر
خود فیلادلفوس را ازین حال اطلاع داده تعلف کرد و خواهر خویش
ارسینو را که سبب گریختن سرانیوس نزد سلوکوس بود و هنوز
بلبدکساندرا در دست داشت بنکاح خواست و ازدواج در عاقبت
بخمل بعمل آمد لیکن سرانیوس با آنکه داخل کساندرا مکت که هر دو
پسران ارسینو الیسماکوس بکشت پس ارسینو را اسموطراس اخراج کرده
خود را بالاستقلال پادشاه مقدونیا دانست زیاده از یکسال حکومت
نکرده بود که سه گروه قوم غال بر مقدونیا یکی در پاتونیا دیگر در طراس
سیوم در مقدونیا تاخت آوردند و بلغیوس سردار انها که بر مقدونیه
یورش داشت با بطلیموس صلح کرد با مقدونیان عنقریب با قوم غال
جنگ اندر شدند و جنگ صعب اتفاق افتاد تمام مقدونیان منهزم شدند

و بطلمیوس جراحات منکر برداشته اسیر شده غال سر او را بریده
بر کوه انداختند سلطنت او یکسال و پنجماه بود و ماقدونیان در مصیبت درماندند
برادر بطلمیوس که ابسا سلطنت برداشته چون او را لیاقت پادشاهی
ندیدند معزول کردند و پسر فلیپس نبیره انطی پتر کلان را بپادشاهی
نشاندند و بعد چهل و پنج روز خلع کردند مقارن آن یکی از امیرزادگان
در سنه اسکندری لشکری فراهم آورده غالها را شکستهای متواتر داده
از ماقدونیا بدر کرد و سپاه و رعایا از و شاکر شده لقب سلطنت باو
دادند او سپید رفته بکمال قوت دو سال مالک بودند بالاخره برنوس سردار
غال با یکصد و چهل هزار پیاده و ده هزار سوار و غیره حشم بماقدونیا
یورش کرد و بر سوسطنس ظفر یافته با البریان بکمک رفت و در آن دیار
آن قوم تمامها مقتول گردید و سوسطنس از جهان رفت و بعد از و انطیوخوس
بن سلوکیوس و انطیغانوس پسر دیمطریوس دعوی تخت ماقدونیا و
انطیغانوس که او را اغانطوس نیز گویند ده سال قبل از آن در یونان
سوس سلطنت کرده بودند تا که انطیوخوس به تنبیه بورتس فرنگ
برو از دماجهازات و لشکر بسیار در رسیده داخل ماقدونیا کردند
بن دمیطریوس در سنه اسکندری بر تخت ماقدونیا متمکن گشت
و سیلا دختر سلوکیوس از بطن ستراطونی به نکاح آورده بتعمیر خرابی اقوام

غال پرداخت و هنوز از آن فارغ نشده بود که گروهی دیگر از غال حمله
سیوم بر ماقدونیا کردند و انطیغانیوس متوجه ایشان شده آنها را
شکست داده ظفر یافت و بسی نگذشت که پرهوس اپیراطی مراجعت
کرده رو لایات ماقدونیا تاخت بعد از آنکه چند بار دستخر نموده بود
دو هزار از ماقدونیان به پرهوس پیوسته او را بر سر انطیغانیوس
آوردند و انطیغانیوس گریخته به شاد ربحر جایی که جهازات او
بود رفت و چند شهر را او گرفت و ماقدونیان   را بر تخت
ماقدونیا نشاندند لیکن چون پرهوس گروهی از غال ملازم کرد آنها
در اجیا مقام کرده آن نواح را تاراج کردند و مقابر سلاطین سوخته شد
لهذا دل ماقدونیان دگرگون شده و مادام غیبت پرهوس انطیغانیوس
باستخلاص ماقدونیا یورش کرده از بطلمیوس پسر پرهوس شکست
یافته با هفت نفر خادم گریخت و پرهوس متعاقب انطیغانیوس
به پلوپونی سوس شتافت و سپرطا را محاصره کرده با رغاس تاخت
و در هنگام حمله بر شهر از دست نوکران انطیغانیوس در بازار کشته شد
و انطیغانیوس خبر او را بعد سوخته نعش هلناس ابیهر با بی تلطف
نموده با پروس فرستاد و بعد از آن زن و بچه غال را به قتل آورد
برخی از ماقدونیا گشاد و لشکر باثینس کشیده اثجار البقلعیان مستحکم

نمود و الکسندر پسر پرهوس بر ماقدونیا تاخت و انطیغانیوس را کشید
چون ماقدونیان از و ناراضی شدند بجانب کیک باز مراجعت کرد لیکن پسرش
و دمیطریوس که مرد نوجوان بود در ماقدونیا مانده لشکری فراهم آورده
هر روز بتالیف مردم آن دیار می پرداخت و سرداران و اکابر را مرهون
و مالوف می ساخت تا ماقدونیان برغبت خاطر سیل حدیثش کردند و او تمام
ماقدونیا را مستخلص ساخته الکسندر را از آنجا اخراج نمود چون الکسندر لشکری
از اطولیان فراهم آورد لهذا دمیطریوس از آنجا مراجعت کرد چون
داخل ماقدونیا شد مردم اندبار بدر شش انطیغانیوس را بسلطنت برداشته
بودند پس اراده تسخیر کورنط که در دست الکسندر بود
داشت چون الکسندر مرد انطیغانیوس پسر خود دمیطریوس را از دنبالش
فرستاد چون دمیطریوس بکمال حسین الزمان بود زن الکسندر او را
بشوهری گزید و انطیغانیوس برای طوی پسر رفته کورنط را گرفت
و از اطوس سردار او بعد هشت سال در شب بر کورنط تاخته بدست
آورد و انطیغانیوس بعد سلطنت سی و چهار سال بعمر هشتاد از جهان گذشت
رفت مرد نیکوکار و نرم دل بود بعد از و ثانی در سنه اسکندری
بنجای پدر نشست اگرچه پدر او را بنهایت مولف القلوب بود چون بسلطنت
رسید بتبدل در اخلاقش ره یافت ابراکس خواهر انطیوخوس را نکاح

آورد چون اولیمپیا دختر بوسن و خواهر الکسندر او را بازدواج فیتا
دختر خود با سید نصرت بر اطولیان نمود در آن اوان نمک ... بر ده پطلیموس
برادر خود رفته بجنگ شرع بر انگیخت و دمیطریوس بعد سلطنت ده سال
ملک به پسر خود فلیپس که دو ساله بود گذاشت بوصیت پدر تخت
نشین شده برادر دمیطریوس با در سنه ۲۳۲ اسکندری بحفظ
و اتالیغی پادشاه مقرر شده زن برادر را به نکاح آورده دوسون
یعنی مرادبخش لقب یافت چه در انجاح حوایج انام و عطا و انعام
مبالغه بسیار نمود در آغاز عهد او دیونیس حاکم اثنس ملاد ازما
با جمیع جزیره سلامنس بعوض یکصد و پنجاه طالنط فروخت و از اطوس
بیست طلنط از آن داده منی صل کرنت را متصرف شد و بعد چند سال
از اطوسس برکلومنس پادشاه سپرطا یورش کرده از انطیغونوس
مدد خواست و انطیغونوس بکمک او شتافته بر کلیومنس ظفر یافت
و شهر سپرطا گرفت در غیبت او الیریان بغاوت ورزیده بی اندامی
کردند چون انطیغونوس بمقدونیان برگشت لشکر بر الیریان
کشیده ظفر یافت و مردم را بوفاداری برادرزاده خود فلیپس وصیت
کرده از جهان رفت در سنه اسکندری فلیپس تخت نشین شد
اگرچه صغیر السن بود اما بکمال خوبی ملک راند و اول کرکیان جنگ کرده

پس از آن در البان مع اطولیان ظفر یافته سی سال دیگر از جنگ با رومیان
کنند آینده بالاخره از رومیان شکست خورده پسر خود دمطریوس را
یرغمال داده بر حدود قدیمه ماقدونیان صلح نمود و همه جهازات جنگی و
هزار طالنط نقره برومیان داد چون انوس بسبب تواتر جنگ با رومیان
نقصان بدر رفته بود لهذا ادام جنگ رومیان با انطیوخوس اعظم کاری
نتوانست کرد لیکن در جنگ رومیان با اطولیان لشکر کشیده محاصره
بلاد اطولی پرداخت و کونسل او را از محاصره باز داشته سورش ابان هان
وطولیان اجازت داد تا کسان نگرفته بود که برادر روم استغاثه شد
و باز بر سکوت در ملک مقبوضه حدود ماقدونیا فرمان یافت بعد از آن
از سنط حکم رسید که انوس مرو تا امصار بزرک طراسی اکنده ارد
فلیس ناچار شده تعلعه ازان اجازت گذاشتن بلاد دند کورد داد بعد
از آن میان برسیوس و دمطریوس پسران فلیس نزاع افتاد و بطول کشید
بادشاه فیلوکالس ایلسی برای استمزاج سنط روم جهت تعیین ولایت
عهد بنام یکی از فرزندان فرستاد انها با برسیوس سازش کرده خط
جعلی کونیطوس کونسل متضمن تقرر ولایت عهد بنام برسیوس آوردند
لهذا فلیس پسر کلان خود برسیوس را ولیعهد نموده دمطریوس را دیدا
به بونیا فرستاد چون بعد از آن برسیوس موافق نبود بادشاه ظاهر نمود

کرد دمطریوس عزم روم دارد و بتخلیه اجازت اسیری دمطریوس کس فرستاده او را
بعبرت و بجنالکی مسموم ساخت بعده فلیس از طرف پرسیوس کمان
گفته انطیغانوس دوسون برزار دل آگاه ساخت و او نفاق
و کنکاشش پرسیوس برخواند اختن پادشاه بیان نموده بود این بر
آتش زد و کسی خوس که همراه فیلوکلس و اپلس مردم رفته بود جعل
خط کوسطوس ظاهر نمود ازین غضه فلیس را مالیخولیا عارض گشت و فیلوکلس
را بقتل رسانید لیکن اپلس اطلی گریخت و پرسیوس برحدود ماقدونیا
قیام گرفت بالاخر فلیس در همان مرض بعد سلطنت چهل و دو سال
از جهان رفت و بلی جنس طسمی که پادشاه را پنهان در اشنه پرسیوس
را از تحریر اطلاع داد تا او با لشکر قوی دربر رسید در سنه
اسکندری بر تخت نشست و انطیغانوس را بقتل رسانید بتقارن
آن میان طرسان قفاق شد و قریب سی هزار جاندار از ایشان
دزدار و انبا آباد شدند پرسیوس ایشانرا مخفی مدد کرده و همان ایام
رسول بروم فرستاده تجدید معاهده خواست و رومیان بعد تجدید
معاهده دریافتند که او با کرطمان سازش دارد لهذا رومیان ایلچیان را
به تفحص حال نامزد و پیام فرستادند پرسیوس با ایلچیان مدارا نمود
که حامی او کشتند و مردم ظاهر کردند که پرسیوس برای استحکام خود تخلیه

دارد انبار رسطارین باجتماع عساکر پرداخته است چون لوبیان تفاوت
ورزیدند برسیوس بر ایشان یورش کرده مطیع ساخته با لشکر زیاد از ایلو ب
وزیب فی الفور رفته انجز کت او موجب آنکه سندی کریک گشت مکسو
برسیوس تمام کرکیان را امر سوان ساخته با خود موافق نمود خصوص
احسان زیاد کرده کنیز علامان کریک را که گریخته بما قدونیا رفته بودند
اسیر کرده نزد مالکان شان فرستاد که موجب مزید ممنونی ایشان شد و با
رهودسیان نیز معاهده نموده با روسماس پادشاه بی عهدی نمود او قصد بستن
خواهر خود را با او کدخدا ساخته و با طرسیان صلح کرده ایشان وعده نمودند
که هر قدر سپاه ضرور باشد با سر انجام کنیم و عوض خزانه خارج علاوات
بقدر مصارف ده ساله لشکر بزرگ مهیا کرده سی هزار پیاده و پنجهزار
سوار فراهم آورد مقارن آن یونس پادشاه برعموص بروم رفته
سعایت او نمود لهذا رومیان ایلچی مشعر شکایات نزد برسیوس فرستادند
او جواب داد که موافق عهد و پیمان روم که با پدرم فلیس قرار یافته حاکم
و بقیه تکرار بسیار با ایلچی روم فرمان داد که در سه روز از قلمرو من بگذرید
بعده از کار خود خجل شده به تهیه اسباب نبرد پرداخت و در اثر آن تمام
پادشاهان نصرانیه و کتابغوس سپاه و برعموص و رهودسیس و والایات کریک
عموماً موافق رومیان بودند و سی و نه هزار پیاده و چهار هزار سوار از روم به طسلی

رسیدند رسبوس بسیاری از حصارها را فرو گرفته رجید مسل از معسکر روم
رسید و کونسل سواران و پیاده های هند و فیجی را بمقابله با فدونیان فرستاد
اینها شکست یافته بسی را کشتن داده برگشتند و قریب نصف انقلا
و قراول کشته شدند و کونسل در شب از آب پیوس گذشته معسکر
ساخت و رسبوس وکلا جهت مصالحه فرستاد و جواب نشایسته یافت بار دوم
خراج پذیرفته پیام صلح داد و پذیرا نشدند بالاخره رسبوس شکست یافته
بمافدونیا برگشت و کونسل جمیع حصار طسلی را فرو گرفته بقلاع
پرداخت و لوکرطوس میر جهاز روم در انزمان جیارطوس را گرفته تباه
ساخت و خراج گران بر شاه در گردن نهاد   آغاز بهار سنه
اسکندری مرطوس کونسل داخل مافدونیا گشت و رسبوس افواج
را بحفظ ممالک فرستاده خود با بقیه لشکر در روم قیام ورزید
و کونسل در رسیده بعد از جنگ بسیار در یوم رهگشا دو در سنه اسکندری
سبلیوس کونسل بمافدونیا رسید و رسبوس بعد از جنگهای متواتر از
رومیان شکست یافت و هرچند صلح خواست میسر نیامد بالاخر
اسیر روم رفت و مافدونیا داخل قلمرو روم گشت   در سنه
اسکندری اندریس کوس پسر رسبوس هنگامه آراسته اکبر دیده
بروم رفت از انجا نجات یافته و طرتیکس رسیده مردم انجا را از رومیان

بر کرداینده با خود کرفته لقب بادشاهی بر خویشتن بنهاد و بر جود لطیوس
سرلشکر روم ظفر یافته جبارانه حکومت کرد رومیان سنسلبوس سطلبوس را
بر سرش فرستادا و از سطلبوس هزیمت یافته کریخت و بازبه تهیه اسباب
برداخته بجنک رومیان مشتافته هزیمت خورد و بدست سطلبوس اسیر شد
بعد ازو نامی خود را ایبر رسیونس ظاهر نموده سمرسو رسکس داشته
عنقریب فرو نشست و با فدو نهاد اخل قلمرو روم کشت فقط
در ایام باستان در اطلی که عرب از اروسیه و طالین کویند اقوام مختلفه
قیام و حکومت بیدا نشتند اول سکنه انجا یوارهی جنس بودند و اول
بادشاه انجا خینوس بود و در زمان سطرن ها ییرس جو بطر از کریطی
بعد سیر اکثر ممالک در اطلی امد از انوقت این ولایت را سطرنیا نامیدند
وانوطری و اسنونس و اروسنی و لنعورسس و اسی و بابس عی و سیانی
و سام بطس دو سیری بصر در ۱۲ از سنه مختلفه در اطلی آمدند و شصت سال
قبل از جنک طرای غو اندرین کرسیطا نام زنی بینه در لاطیوم جدید
ابادی از کادیان بموجب اجازت فانوس بن بکوس بنیره سطرن
آمد در ان زمان یوری جنس دهی خورد بر کوهی قرب طیبر بالانطی یوم نام
اباد کرده بود که بار مشهور به بلا طیوم کردید و از ان زمان علم خط و سایر فنون
در اطلی بدید آمد و وای سنوس کفته که جکونه در وقت غو اندر هرقوس بعد

٥٠

فتح کریس و اسپنین دراطلی آمده گروهی از طرای فرکریک در انجا آباد کرد
لیکن بزرگتر از همه انیاس بن وینوس از بطن انکیسس از خاندان
سلاطین طرای آمده و دردانوس بن جوبطر یعنی مشتری در علکط از دختر
اطلاس پیر قوم طرای است که دانی سیوس گوید او از اکادیا آمده و
رجل گوید که دردانوس در اسپار رفته با طیاد ختر طوسر بادشاه قرجا
را بعقد خود آورده شهر دردانیا بنا نهاد و طرای معمور کرده دانی سیوس
گفته که بسبب دردانوس از اد ردانیا خواندند از نسل او اول وبح
طونیوس دوم طروس ثانی طرای سیوم الیوس که طرای را الیوم نام
کرد چهارم لا و ینجم ید دوم ششم ریامیوس اخرین بادشاهان طرای صدر کرد
انیاس و اسرفیوس بن طروس برادر الیوس صداوکاپیس پدر
انکیسس و برلیس بن ریام بن هکطور است که در سنه هبت الکیس کشته
و اغاممنان و منلیوس بعد محاصره ده سال طرای را مفتوح ساختند
دوستان خود را جمع کرده برکوه عید اقامت کردند و کوسفندان
بسیار فراهم آورده در دامنه انکوه شهری بنا نهاد و بعد چهار سال تخت
و اول در طرلیس بلده انبا آباد نمود از انجا در دلاس پس در کریطی
و چون او کردیلیونی سوسس برامد از صدمه باد مرکبس کریخته بردو
جزیره خود دفنسوم به اسطروفادس در بحر یونان رسید و او با ضعفا فنن

طوس و دفلی کیوم گرفته در عفیر سکونت ورزید و در اکیطوم هیکل ابلو بود در اینجا
اندرو مباخ زوجه بطور به نکاح هلین لوس پسر بریام حاکم الشهر بود و بولطس
بن اغاممنان شوهر سابق او را کشته بود ملاقات کرد پس بطرف
انجا ملکه دید و زوجه سکیوس که شوهرش سالمینغ برادر دید و کشته بود
زد انیاس آمده ضیافت ها کرد و بر انیاس عاشق شده او را بسر اکیت
حکومت کرد طمع التماس کرد چون انیاس بندر رفته لیسلی آمد دید خود را
کشت انیاس در سسلی رسیده در دبرانیوم بلده اسطس رفیقان خود را
گذاشته در اطلی رفت و در کیوم اقامت گزیده پدر خود را در انجا
گذاشته بلارنطبوم قریب کوه طیبر امد و لاطینوس بن کانطوس
بادشاه بود ای جنس معدوم او را اکرام امید اشته لاوینیا دختر خود را که اول خطبه
لسانو دیاو کتخدا کرد و اقطاعی ابسایاو سفر ردم شت و اینواقعه بعد دو
سال از جنگ طرای بود و زحل بعد هفت سال گفته چون انیاس در انجا
رسید طور نیوس بادشاه روطولی که لادینیا پیش از آمدن انیاس
باو منسوب بود و طور نیوس از مدت سودای عشق لادینیا در سرداشت
بمقابله لشکر کشیده جنگ کرد لاطینوس و طور نوس هر دو دران جنگ
کشته شدند و انیاس مظفر گردید چون لاطینوس سوای لادینیا اولاد
نداشت مالک تخت و تاج لاطینوس گشت و در مقامی که او را

ظفر دست داد در ۳۳ سنه قبل نبوی یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت شهر لاونیوم بنا
کرد چون چهار سال از سلطنت او منقضی گشت بنا لاسیوس خبک کرده
کشته شد بعد مرگ اناس . بن اناس تخت نشست بعد چندی
مرنطیوس بن لاسیوس بقصاص پدر لشکر کشید و اسکانیوس را محصور
ساخت و اسکانیوس بر و صلح کرد بعد از ان بصلح انجامید و اسکانیوس
شهر البالانغا بنا کرده دار الملک ساخت و بنای البالانغا بعد سی سال از
بنای لاونیوم است و بعد ازو . بن الیاس از بطن لاونیا
سربرا شد و بعضی او را پسر اسکانیوس گفته اند و جولس و قیصر و اغسطوس
از ان خاندان بستند و بعد از و یازده تن چهار صد سال در البا بادشاهی
کردند اول ایشان سلونیوس که ان قبیله بدو منسوب است دوم لاطینوس
سیوم البا چهارم اطیس پنجم کابس ششم کپطوس هفتم طبرنوس
که در بحر غرق شد لهذا ان دریا را طبیر نام شد هشتم اگریپا نهم رومولوس
سلونوس دهم اولطنوس یازدهم پروکالیو داد او دو پسر شد یکی
نومسطر دوم امولیوس پس پروکالیو نومسطر پسر بزرگ را بادشاه نمود
و امولیوس اموال و خزاین بادکار طرای عطا فرمود چون بعد مرگ
پدر نومسطر سربرا گردید و مولیوس ان اموال و اصرف جمع سپاه
کرده و مردم بسیار فراهم اورده نومسطر را اسیر ساخت و پسر نومسطر

را بقتل رسانید و دختر نس دری سلویا را که بعضی رهاسیلویا و برخی علیا
گویند و ترجمی یعنی خادم هیکل ساخت و در آن وقت مقرر بود که اگر دختر
فعل شنیعه مینمود او را زنده در گور میکردند بدین حیله بدانست خود قطع نسل
نومیطر نمود چون ازین دغدغه دل بپرداخت بالاستقلال کوس سلطنت
نواخت بعد مدت روزی آن دختر برای آب باغی رفته بود و در راه او را
مردی دریافته گفت که من مریخ خدائی نبردم و مادر سیلویا با سانزن کرد
و ازان آبستن شده دو پسر آورد امولیوس بدریافت اینخبر فرمود که آن
بچهارا در ظرفی نهاده در آب انداختند و ری سیلویا را مدفون ساختند
چون آن هر دو بچه را در ظرف انداختند بسبب جزر و مد آب بر یکی نهاد و
مضرتی باطفال رو نداد و در آنحال گرگ ماده بر سرشان رسیده شیر داد
و می پرورد و بعضی مورخین گویند که شبانی رسیده آن بچگان را بخانه
خود برد و با کاونطیا زوجه خود سپرد تا ایشان فرزندان خویش پرورد
برخی بر آنند که پرورنده ایشان لبا بود و غالب نام شبان باشند بحال رضیل
نام یکی رومولوس نهادند و دیگر را رموس خواندند چون هر دو بسن
تمیز رسیدند بکار شبانی فرونیاورده شبانی مردم گزیدند یعنی
بکسب سلاح پرداخته بکار مشغول بودند و بر قطاع الطریقان تاخت مینمودند
ازین سبب مردم بسیار بدیشان پیوستند و اشراف و عوام شهر هون

و مربوط گشتند آنها آنچه از رهزنان بغارت می آوردند بر رفیقان خود
تقسیم میکردند روزی رموس در دشت پاسبانان سلطانی
اسیر شد آنها او را پیش پادشاه برده گفتند که این از زمره قطاع الطریقان
است پادشاه او را بنه فرمود رموس که او را رمولوس نیز گویند
یاران را فراهم آورده درباره استخلاص برادر از دست پادشاه ظالم شوره
نمود مگر بسبب قلت اعوان کاری بر نیامد توانست کرد لهذا مردم خود را
مخفی بمحاصره شهر گماشت و رموس بسکنه شهر موافقت کرده هنگامه
برپا ساخت امولیوس محصور گردیده بی آنکه بچاره کار پردازد اسیر شده
مقتول گردید و نومیطر که از چهل و دو سال محبوس بود بیاوری پسران بتخت
سلطنت بار دیگر جلوس فرمود و هر دو نبیره را استمالت نمود هر دو برادر
در کوهی که ملجا داشتند استدعای بنای شهر نمودند پادشاه التماس آنها
پذیرفته رعایا را بسکونت آنجا فرمان داد مگر هر دو برادر در تعیین موضع
آبادی اختلاف افتاد داوری پیش پادشاه بردند پادشاه که شما هر دو
گوشت در مواضع معهوده خود ها نهند هر جا که کرکس بیشتر نشیند همانجا
شهر بنا کنند و صاحب آنجا مهتمم شهر باشد پس در موضع معینه رموس
شش کرکس جا گرفت و جای نشان داده رومولوس دوازده کرکس
نشست مگر نقار از میان برنخاست و نوبت بجنگ رسید رموس دست

برادر مقتول گردید و بعضی که رومولوس را در گشته زیر دیوار قلعه مدفون
ساخت و در سنه هفتصد و پنجاه و سه قبل مسیح که هزار و دو صد و پنجاه و یک
آدم بقول اسحاق نوتن و بقول مرسنه بقولی در سنه شهر روم که آنرا
روسه کبری گویند در کوه بانطین بر کنار شعبه طبر آباد کرد و در آن وقت هجده
ساله بود و شهر یک میل مربع و هزار خانه داشت و تا شش میل زمین
گرداگرد آن مضاف شهر بود و برای کثرت آبادی اجازت که هر مجرم
و گنه کار که از جای آمده در اینجا آباد شود با آن معصیت با خود نخواهند شد پرسان
اکثر مردم سفینه از اطراف آمده آباد شدند و حصاری گرد شهر ساخت
پس رومولوس مردم آنجا را بکسب سلاح تحریص کرد تا اکثری قطاع الطریق
میکرده باشند و برخی بکسب حرفه می پرداختند چون رومولوس
از عمارت شهر پرداخت جماعه خلق را در گزیدن بادشاه مختار ساخت
همگنان رومولوس را بسلطنت بر گرفتند و عموم خلایق را برای احداث
و کسب سلاح و علم قوانین حکومت و سیاست ملک و اجماع خلق و تفرقه در
حاکم و محکوم و سیاست و ترتیب سلطنت ترغیب کرد و دوازده مرد مسلح و
درنار را برای حفظ جان و ضبط احکام خود همراهی کرد و صد مرد دانا را که سن
و خداترس و خیرخواه خلق بودند سناطر مقرر کرد تا امورات شهر و مملکت
و کار بادشاه و عنت بنح عدالت جاری نمایند و بادشاه اول سناطر بود درگاهی

را از مردمان شهر باستصلاح عموم رعایا بر انصرام کار و حاجات معین
داشته بطراسیان نام کرده و قرار بود که تعیین پادشاه و عزل خدمات بحوزه علاقه
رعایا و تحقیق و تفتیش سناطر و کار صلح و جنگ و نصب ولات شهر بحکام ایشان
باشند و سناطر در تفتیش و تحسین و تحقیق هر امر احتیاط کلی نمایند الغرض چون
از جانب کفالت رعایا و سناطر خاطر پرداخت شمار مردم سپاهی
سه هزار پیاده و چند صد سوار بود پس ایشان را در اطراف شهر بهره و مکانی
معین کردند مفاران ان انطمناطس و کرسطومنی بر روم تاخته مغلوب شدند
و بعد از ان طیطوس پادشاه سبین بر روم لشکر کشیده جنگ صعب
کردند و مولیوس و طیطوس باتفاق سلطنت روم
کردند و عدد سناطر مضاعف شد بعد چندی طیطوس بقتل رسید و بار
امولیوس باستقلال پادشاه گردید و سی و هفت سال پادشاهی کرده
دو نعمت حیات سپرد بعد فوت وی مردم در ایشان بود چنانچه چهل و سه هزار
پیاده و هزار سوار مجتمع گردیده خواستند که پادشاهی بر خود گزینند قوم
سبین گفتند که یکی از ما سلطنت بپذیرند و رومیان از این امر سر باز زدند
و سناطر گفتند که شخصی را از بزرگان شهر پادشاه کرده تا بجز و برای او
در اجرای احکام سلطنت و سیاست مملکت ... اگر قابل فرمانروائی
باشند سلطنت کنند والا شخص دیگری نمایند همچنین تا یکسال یکی از ... بعد

و یکدیگر بجنگ می نشاندند و بعد تجربه بر آمدند قوم طبیان این طور را نه پسندیده
بساط گفتند که این بار بچه طفلانه کنده اند پادشاهی مستقل بخود نمانند با
اقل برای یکسال گزینند بعد رد و بدل بسیار   نرا از قوم سبین
در سنه ۳۸ روم و سنه قبل از مسیح بر خود پادشاه کردند در آن زمان نوما چهل سال
عمر داشت و او مردی صالح و نیکوکار و عادل و رعیت پرور بود در علوم
قوم خود و دیگر اقوام بهره وافی داشت چون مردم بیش از رخصند نیجوات
که اوقات در پادشاهی گذرانده اند چون التجای مردم از حد گذشت ناچار این کار
بر خود گزیده و در عهد خود مردم را بحق پرستی و نیکوکاری راغب گردانید و بسیار
و معابد بسیار تعمیر فرشتنان را بر دو گونه قرار داد و زمینی که رومولوس
بجنگ گرفته بود بغربا و رعایا داده آباد فرمود و رسم قدیم که پدران بعد
گدائی فرزندان را بفروختند بر انداخت و گفت که از مردم آزاد بنده
نباشند و استخراج تقویم و ضبط و تاریخ و وقایع اختراع کرد و منافقه که میان
رومیان و سبین بود برطرف ساخت و باتحاد ایشان همت گماشت چون
عمرش بهشتاد و سه رسیده رخت به دار البقا کشید سلطنت او چهل و
سه سال بود . بعد مرگ نوما تُلُوس در سنه ۸۲ هشتاد و دو
روم سنه قبل طولس سطلیموس بتخت شاهی نشست و رعایا بحسن سلوک
او راضی گشت چون در زمان سابق رومیان با لشکر البه یعنی چند نام قوم

دمی جنگ شده طولس بقید یادوی والبیان بنام داد که بر سر شما می آیم پس
لشکر کشیده هر سه ملک را مفتوح ساخت و مسطیوس سقطیوس سنه
سالها بالبار از بر سلم اسپ گشت و در سنه ۲۶۶ قبل رعایای البار را کوچانیده
در روم آورد و بعض عقلای البار را داخل شهر روم کرد و نواح البا
داخل روم گردید و بر قوم سبین لشکر کشیده ظفر یافت و جنگهای بسیار
کرده اکثر ممالک مسخر ساخت و رعایای انجا را در روم آورده آباد
نمود لیکن بر سر لاطین رفته ناکام برگشت و افواج لاطین ولایت
ه لیا مصاف روم را غارت کردند در ایام دولتش در سنه قحط عظیم
واقع شد که بادشاه ارند ارک و چاره آن عاجز ماند و بعد قحط اثنی حکومت
سی و دو سال از جهان رفت و بعضی گویند بصاعقه هلاک گشت
و بقولی خود را کشت   نبیره نوما سلیوس در سنه ۱۱۵
یکصد و یازده روم سلطنت رسید و بقول سنا طر شد چه شباهت
تمام به نیا داشت و تکیه سخنش شکسته بود اگرچه در جنگ دسترس تمام داشت
اما در اصابت تدبیر و آبادی رعایا بی نظیر بود به مردم گفت که بلای قحط
بر شما از غفلت در یاد الهی و آبادی اراضی بود لهذا می باید که تمام همت
بر تلافی آنکار مصروف دارند و خود هم بجبر نقصان متوجه شده فکر جدال
و قتال را مهمل داشت لهذا سلاطین اطراف گمان بددلی کردند و سلطان

لاطین بر وی لشکر کشید انکیوس اول پیام صلح داد که آشتی از جنگ بهتر
آید چه خونریزی بندگان نشاید سلطان دلیرتر شده بر آشتی رضا نداد انکیوس
نیز لشکر آراسته بمقابله درآمد از رزم صعب نموده ظفر یافت و ملک لاطین
را خراب کرده اکثر رعایا را کوچانیده بروم آورد و بلاد وی و السی و فیدنا را
مسخر و ساکنین را منقاد ساخت و غارت کرده غنیمت بسیار یافت و هیاکل
متعدده و زندانخانه مردان و قلعه روم و بازار بر کنار نهر طبر بنا کرد و آن شهر و
بازار را اسطیا نام گذاشت و رعایا را تجارت جهاز آموخت و تدبیر
تجارت بار و دیگر مشوره بهتر کرد و مردم مسافر و تجار از اطراف و فروق شهر
رونق داد بود از بعد این اکثر مردم لاطی آمده در آنجا سکونت کردند و
لقمان که مرد حکیم و عالم بود و از جمله اکابر سبط او را نشد دوست داشت
و مدام مشوره و صواب دید او کار میکرد و همین لقمان مخاطب بطرقیوس گشته
بسلطنت روم رسید و لقمان در ابتدا دولت پسر انکیوس تعلیم میکرد القصه
انکیوس روم را بکمال آبادی و خرمی آراسته بعد سلطنت بیست و چهار
سال بقربا رخت از جهان بربست
تاهش لقمان چون سالکی ترک بود و ابن خطاب ملقب گشت پدرش تاجری
بود از دیار کورنطو در لاطی قیام داشت چون پدرش مرد میراث یافته
طرکمین بطن کویل نام زنی از روم ساده در حباله نکاح آورد چون ترکان او را

غارت میکردند آزرده بروم آمد مورخین گویند وقتیکه لقمان در اهل مدینه
روم شد گرگسی کلاه از سر ربوده بانگ کرده انداخت زنش که در
علم تطیر یعنی شگون ماهر بود گفت مژده باد که روزی پادشاه این مملک
میشوی پس لقمان بروم آمده بداد و دهش و مهمانی را حلم و تواضع شهره زبان
زبانی مشهور جهان شد و کارش روز بروز بالا گرفت تا آنکه تکیوس از
جهان رفت و اختیار بفرز پادشاه در دست سناط افتاد لقمان در
سنط استدعای سلطنت نمود چون همه مردم مرهون احسان او
بودند سنط التماس او را پذیرا نمودند و بحیله پسران تکیوس را
بجای دیگر فرستاده او را در شهر روم بر تخت سلطنت نشاندند
او صد کس دیگر از عقلای مردم اهل سنط کرد تا عدد سناطر به سیصد رسید
بسیار دو چیز کان معبد ساخت و جای برای کشتی مردم و جنگ
حیوانات مقرر کرد اول مردم اطروریا در آنجا آمده بعصاهای آهنین
جنگ میکردند تا آنکه چنان کثرت شد که دو دو صد کس در یکروز کشته
میشدند چون سلطان لاطن بر سرش لشکر کشید ان بازی موقوف
گردید طرکنیوس لشکر آراسته بمقابله شتافته ظفر یافت و مردم لاطن
صلح خواستند طرکنیوس آشتی کرده بر سر قوم سنین شتافت چه آنها
بر نهر طیبر پل کشتی بسته به نهب غارت روم جویای فرصت بودند طرکنیوس

تاخته پل را سوخت و مردم بسیار از سبین ضایع شدند برخی یاب و برخی
مالش و بسیاری مردم سبین قبل از وصول خبر ظفر شنا کرده بردم رسیدند
پس طرکینوس بر کشور سبین لورش کرده اکثر بلاد ایشان مفتوح و مسخر ساخت
و کالطیه که بیخ سبل شرقی روم است از سبین گرفت و بدین سبب اکثر
مضافات لاطن بجنگ تصرف آمد و طرکینوس مظفر گشته حصاری
گرد شهر و رسته روم و سه قبل و بازاری در آن بنا کرد و خیابان این شهر
آورد و دیوانخانه بنا نهاده سلاطین باستان با تمام رسانیدند و بنیاد قلعه
روم نهاد اما در زندگی او تمام نشد طرسیوس خواست که مردم محافظ
جلوی سلطانی را که از عهد رومولیوس سه ساله بود مضاعف گرداند
کاهن و منظر که در آن زمان در روم بسیار بودند خصوص طن کومل نش
و کسیوس نو یوس در این فن کمال مهارت داشتند سلطان را از این
امر مانع آمدند که حکم خدا همین است که زیاده از این تغیر نشود و نظم سلطنت
نیز تغیر نمی یابد پادشاه از این هیچ نجید و گفت اگر شما در علم خود صادق هستند بگویید
که من عزم کاری در دل دارم خواهد شد جواب دادند که خواهد شد پادشاه
گفت اراده دارم که سنگ را با ستره ببرانم علما گفتند که باعتقاد آستره
بر سر سنگ زن البته برد پس پادشاه استره بر سنگ زد و خوب برید و بادشاه
شادمان گردید و فرمان داد که کارهای صلح و جنگ هم بمشوره ایشان عمل سازد

پس فرمود تا تاجی از زر سرخ و تختی از عاج برای او ساخته پسر کلان انکوس که
در آن وقت سی و هفت ساله بود حسد برد و علاوه طرکینوس خواست که
داماد خود سرویوس را ولیعهد سازد چون فرزندان انکوس گمان
داشتند که بعد طرکینوس سلطنت بما رسد بدریافت خبر ولایت
عهد سرویوس بکلی مایوس شدند لهذا دو مرد دلیر بهم رسانیده بر آن
داشتند که بطور مستغیثان پیش پادشاه تنش از بار سر سبک سازند
آن دو مرد بحسب قرار داد بدربخانه رفته پادشاه را کشته در دست
محافظان گرفتار شد و پسران انکوس شنیدن این خبر بگریختند عمر طرکینوس
هشتاد و سلطنت سی و هشت بود بعد اشتهار
خبر مرگ طرکینوس رعایا و امرا در درگاه سلطانی مجتمع شده از سبب
قتل پرسیدند طن کویل از پس پرده گفت پادشاه زخم صعب برداشته
از جان امان یافته بفرماید که تا صحت یمین سرویوس بکار سلطنة
خواهد پرداخت سران سپاه و رعایا پذیرفتند سرویوس در اصل پسر کنیزی
از لاطن بود طن کویل او را از گهواره دید که بالای سرش سایه بیفکنده
بر سلطنة او کرده می پرورد چون جوان شد دختر خود بدو داده دست او را
در امور حاکمی مطلق ساخته بود پس سرویوس طلیوس خان بکار سلطنة
پرداختی که گویا هر روزه در امورات ملکی از پادشاه تعلیم گرفته با افضال

مقدمات می پرداز و در پیش بردن کارها مردم را وعده بر حکم پادشاه میداد
بعد چند روز که پرده از روی کار بر افتاد و سنپاط او را در سنه یکصد و هفتاد و
شش روم سه قتل بالاصالت پادشاه کردند زیرا که همه روم و سنپاط و
اکابر و اشراف از رویه پسندیده او راضی بودند سرویوس در ابتدای
سلطنت خود در ازدیاد مراتب اهل سنبط و اکابر و اشراف متوجه بود
چون دید که اکثر مردم سپاه در افزونی دولت روم کوشش نمیکنند لهذا
فرمان داد که همه مردم روم از سپاه و رعایا تعداد اموال و اولاد خود
در دفتر داخل نمایند پس شمار مردم هشتاد هزار مرد مسلح از رسید انها را
بشش بخش کردانید مرد اهل سنبط و اهلکاران شان که یازده صد هزار
خرد و هر یک صد و سی بونه سرمایه داشتند و هر بونه بوزن شش روپیه
فرنگ است و اینقدر مایه در انوقت کم نبود و سنبط را چهار حصه کرده انرا
بود تد عزت انها افزوده قرار داد که منقسم باشند و گاهی در جنگ نروند
و یک نیم حصه جوانان را گفت که انها با سپه سالاران در جنگ باشند و دو نیم حصه
که یکهزار و هشتصد سوار بودند انها را فرمان داد که وقت جنگ در عقب خیمه
باشند قسم دویم پست دو سنطوری که هفتاد خرد داشتند انها را نیز بهمان
دستور کار فرمود قسم سیوم پست سنطوری که پنجاه هزار خرد داشتند و قسم
چهارم بیست سنطوری که بیست هزار خرد داشتند نیز بهمان قاعده معین نمود قسم

نجم سی سنطوری که مصاحب یازده هزار خر بودند قسم ششم یک سنطوری
قابل ریست بودند همگی یکصد و نود و سه تخمین شد چون هر یکی را عهده قرار
یافت همه مردم بکارهای خود مقید شدند و بحسب رتبه و فرمان کار کردند
بلو بان بواد ید این قوانین از دیار خود ها آمده همین رسم گرفتند چون
چندی برین گذشت و پادشاه بعیش بسر برد و دختران خود را به پسران
طرکینوس عقد بست بدین طریق که دختر سلیم الطبع را به مرد تند خو و دختر
خشن سرشت را بمرد حلیم داد لیوسیوس داماد کلانش که درشت خو بود
با زن برادر خود معشوق گردید و ازان نیز بمناسبت مزاج شیفته برادر شوهر
گشت پس هر دو ان ازدواج خود ها را بقتل آورده پیش پادشاه آمده
گفتند که شما تو بر شده و رای تو خرف گشته بهتر که سلطنت را گذاری
چونکه رای سرویوس مقبول سنط و رعایا بود برین امر رضا نداد توسیوس
دانست که حصول سلطنت بی اتفاق سنط صورت نه بندد لهذا
زر بسیار با عزه داد و بر سلطنت خود وعده های نکو کرد مردم سنط
همه راغب سلطنت توسیوس گشتند پس توسیوس و زن خود را
بلباس شاهی آراسته بر دار الاماره که دیوان سنط بود آمده بر تخت نشست
و حال انست و حسب سرویوس و بی تدبیری او با سنط شگفت که سرویوس
رسیده بانگ بر او زد که ای شوریده چرا بالا تر از مرتبه خود نشستی و بی

استحقاق بر سریر سلطنت جا گرفتی و بجا دامان فرمان دادی تا این حرامزاده
گستاخ از فراز تخت بزیر اندازند لوسیوس که مرد جوان و کنداور بود
بود سرویوس را از تخت برانداخت سرویوس خواست که خود را
جمع کرده بمقابله بردارد لوسیوس بحستی بجسته سرویوس را بدو دست
برداشته چنان در راه فرو کوفت که دیگر برنخاست و سلطنت سرویوس
چهل و چهار سال بود . سبرطرکینوس ملقب به پرود یعنی مغرور
در سنه ۲۱۲ دوصد و دوازده روم سنه قبل مسیح بر تخت سلطنت نشست
دهشتش در دل مردم قرار گرفت و لوسیوس نیز برای محافظت خود مردم
بسیار تعین نمود و لشکریان را به تهیه اسباب نبرد و کسب سلاح مامور فرمود
لهذا مردم سپاه و رعایا ازو شکور بودند چون کار لشکر چنانچه باید
ساخت بر ملک سنیس یلنگر کشیده ظفر یافت پس ولایت ولسی رفته
بعد جنگ بسیار سواس بومطیا از مضافات آن که بسمت شمال
شرقی روم بود مسخر کرد و گیوی را محاصره کرده رنج بسیار برد ناچار به پسر
خود گفت که در آن قوم رفته شکایت من کن و نوکر شده حیله بر انگیز که آن ملک
بکشاید پس پسر لوسیوس در آن ملک رفته از پدر شکایتها کرده گفت مرا
نوکری شما از شاهزادگی روم بهتر است مردم آن ملک گریه و زاری او را دیده
بسروری ملک گزیدند و بعد چندی سپه سالار انگاه کس پیش پدر فرستاد

گفت که اکنون آنچه میخواستم میسر شد لوسیوس هیچ جواب نداده و ایستاده
گشت پسرش یکی دیگر از کلانان آن مملکت را فرستاد او هم مقتول گردید
همچنین بسیاری از اکابر اندک اندک بقتل رسیدند و آن ولایت بجنگ مسخر
شد و حصار روم که سلاطین سابق بنا نهاده بودند بتکمیل آن همت
گماشت و همگی همت در درستی کار فوج مبذول داشت در آن زمان زنی
غریب الدیار با نه جلد کتاب پیش پادشاه آمده گفت که من این کتاب
گرد کرده‌ام بقیمت کذا خرید فرما پادشاه متوجه پاسخ نشد آن زن سه جلد از آن
پاره کرده با شش کتاب باز آمده گفت بهمان قیمت خرید کن پادشاه
عذر کرد بار سیوم از آن شش کتاب باز آن دریده با سه جلد آمده گفت
بقیمت اول بگیر پادشاه از حرکاتش متحیر شده این امر را با مردم کهنه
و معتبرین در میان نهاد و آنها پادشاه را تشنیع کردند پس پادشاه این سه
کتاب را خریدن گفت این هر سه کتاب را چون دریافته باحتیاط
نگاهدار لهذا پادشاه صندوقی سنگین برای آن آراسته خواست
تا بنای برای حفظ کند چون زمین را برای بنا کندند لاشه یافتند که تازه
مینمود با آنکه سالهای بسیار بر مرگ آن کس گذشته بود حیران شده در آنجا
مکان ساخت و در یکی هیکل جنو و در دیگری منروا گذاشت و دو خانه دیگر آراسته
آن صندوق را نگاه داشت چون دریافت که پادشاه روطلی مرد متکبر

لوسیوس او ملازمت خود رانده بود نگاه داشته رخت انها مسکینه بنا بر ان
برسرش لشکر کشیده اردیا که شانزده میل شرقی روم بود گرفت و چندی محاربات
آن عسکر ساخت پس مرکیوس جنیوس پدر جنیوس بروطیوس و برادر
کلان او را کشت بروطیوس از خوف جان خود را دیوانه وار ساخت
چون پادشاه بر جنون بروطیوس آگاه گردید اموالش متصرف و او را گرفته در حصار
خود کرد روزی پادشاه بروطیوس را با پسران خود بهیکل در لفا فرستاد گویند
در ان هیکل چون متخاصمین میرفتند با نفع عت استحقاق محقق میدادند
پس هر دو پسر پادشاه با بروطیوس بهیکل اپلو دلفا رسیدند و پرسش کرده
التماس نمودند که کدام پادشاه روم او از آمد هر که اول مادر خود را بوسه دهد
بنا بر ان هر دو برادر قرار دادند که بمجرد رفتن مادر را بوسه زنند و برکت
پادشاهی بروطیوس از نمعنی خبردار بود چون باطلی آمد بحیله خود را بر زمین
انداخته بوسه زد و گفت تو مادر همه پس هر دو برادر بحضور پادشاه
رفتند و بروطیوس خود را بروم رسانیده منتظر و اعیان مملکت را
بر خلع لوسیوس ترغیب کرد چون دولت و به بروطیوس آورده بود
رایش مقبول افتاد پس بروطیوس گفت تا ابواب شهر را بستند و ساخته
مردم مسلح و مهیای قتال باشند و اشتهار نامه خلع و عزل لوسیوس نوشته بر
دروازه شهر نصب نمایند لوسیوس بدریافت این خبر حیرت زده باراده دفع

سورش برگشت ابواب بخواهند و مردم را باراده جنگ موجود دیدند
معاینه انحال خشمگین شد خواست تا لشکر را آورده بجنگ بدارد و درین اثنا
بروطیوس مشیران پادشاه رفته اراده سنطر و اعیان مملکت بر خلع لوسیوس
ساخت و بانواع چرب زبانی باستمالت آنها پرداخت همه برین گفتند
که بر سلطنت لوسیوس رضامند نیستیم چون کار برحسب مراد بروطیوس آراسته
شد و لوسیوس بمعسکر رسید سران ناگزیر آن و یکدل بلوسیوس گفتند
که ما سلطنت ترا نخواهیم بنابران لوسیوس با قبایل و عشایر کوچیده در
بلده سرا از مضافات اطر با قیام ورزید سلطنت او لیث و بجبال و
این واقعه در سنه دوصد و چهل و پنج از بنای روم بود موافق سنه ٥٠٩
پانصد و نه قبل مسیح و بعضی پانصد و چهل و چهار نوشته اند و کار سلطنت
در قبضه اقتدار کنسطران انعقاد چون لوسیوس
را خلع کردند رای مدبران مملکت یعنی سنطر بران قرار گرفت که تا بهم رسیدن
پادشاه دو کس از برای مملکت سال حاکم کنند و آنها را کونسل خوانند تا مردم
بکمند حکام سستی در کارها نکرده ممالک بسیار مفتوح سازند و حاکمان
نیز برای نمایش لیاقت و شجاعت خویش سعی در حرب و حفظ مردم و حسن سلوک
با رعایا بر دارند بنابران بروطیوس و کلاطینوس شوهر لکریطیا
کونسل بودند و مشوره بهم کار میکردند و اختیار هر دو برابر بود و همه کار مانند پادشاه

بودند اما تاباج بر سر سکنه انشتند صرف شهر جه پیاده با عصابه جنس یکی از ان میر فتنه
هرماه سپیل تنبدل سرداری کون سولس نام بر کالاطنوس حمله کرد و در از توقف
عصابه همراه بروطیوس بود پس بروطوس بر شهر بابن بمان کرفت که کنسی السلطنه
بکر بیشده و طریق قسیسان که در زمان لوسیوس بر افتاده بود تازه کردند و بعض از ان
قسیسان هم اکشتند در همان هنکام برخی رفیقان لوسیوس که هر دو پسر بروطیوس
و برادر زاده کلاطینوس نیز بودند در شهر روم مجتمع شدند و هر روز جمعیت ایشان
می افزود و رسولان لوسیوس نزد انها امد رفت مید اشتند که بوقت فرصت
هر دو کونسل را کشته مرا باز برجعت نشانید روزی انکروه بیکجا شده قرار دادند که
امروز هر دو کونسل را بکشتند اتفاقا غلام بروطیوس ازان اکاه شده خبر بکونسل
رسانید که فلان جا مجمعی عظیم بر قتل شما اتفاق کرده اند بروطوس بدریافت انحال
بفوج فرمان داد تا همه را بسته حاضر آرند چون انکروه را با پسران بروطوس آوردند
بروطیوس از پسران خود پرسید که شما شریک انکروه بودید یا نه انها هیچ جواب
ندادند بروطیوس فرمان داد تا همه را کردن زنند از اطلاع این معنی سنبطر دولا بون
پسر سوم بروطوس کلاطوس بر قتل پسران بروطوس غمکین شدند و بروطوس
اصلا متغیر و ملول نشد ازین امر مردم روم بعدل بروطیوس معتقد شده تحسین بسیار
کردند در سنه ۲۴۶ دو صد و چهل و شش چون این خبر بلوسیوس رسید غمکین کردید و
با اعانت سلطان ویتس بر روم لشکر کشید چون کالاطنوس طرکنوس حریص قیام

فنام شهر بود دری یونتس بن جانیس مقرر شد بروطیوس سواران را با خود گرفته
و بر پیادگان ولریوس را سالار پیاده هم کرده بمقابله هم شتافت اشتریوس
بن یونتوس که سردار سواران بود بروطیوس را از لشکر دور دیده
بکبر بر سرش تاخت و بروطیوس بمقابله بر دوخت هر دو با هم کرخنان صعب
کرده بر حم هم کشته شدند و در سنه ۲۴۶ یونتوس مجروح بگردیده و بمه اسباب
تجارت دوری فرمای ظفر و رسوم بوخت تا انوقت ده ماه از کونسل
بروطیوس گذشته بود و بولی کولاتیانس مقرر شد چون میدان جنگ
تعلق روم بود لهذا ظفر از رومیان شد و امر ریاست بر ولریوس
پسر بروطیوس قرار یافت ولری یوس در عهد خود قاعده مقرر کرد
که اگر سنطر را در امری خطا واقع شود اکابر و اشراف و داناان
شهر از انکار تحقیق نمایند و حکم روم بی استصواب رعایا مقرر نشود و که
از حکم پادشاه عدول کند بعد تحقیق و اثبات نافرمانی بقتل رسد و برای
و تفهیم بیت المال دو کس معین باشند که یکی محافظ بود و دیگری حساب
خرج نگاه دارد و از حال و کالای رعایا خبرگیران باشند و فرمان داد تا کسیرا
از تر زین جدا ندارند که سیاست مجرمان به سنه بر زین کرده اند از این
احکامات اختیار سنطر کمتر شد و اقتدار رعایا افزود چون حکومت
ولریوس با نقضا رسید در سنه ۲۴۹ دوصد و چهل و نه همان ولریوس و لارطیوس

[illegible]

کونسل گردیده افواج روم را شمار کردند یکصد و سی هزار مرد سوای سوار و نیم
بغداد آمد دران هنگام در بارسینا کلوسیوم پادشاه بود و در اطلی قوت
بسیار داشت توسیوس باتفاق بارسینا پادشاه اطروریا لشکر
بسیار جمع کرده بانی کولوم گرفته روم را محاصره نمود و مردم روم بسیار هراسان
شدند مهندسان فرمان دادند که کسانی به تعلیم اطفال در قوانین جنگ
مقرراند غلات از اطراف آورده بقیمت سهل بفروشند تا در شهر قحط
نشود و هر دم بقتال پرداخته جنگ مردانه کردند و هر دو کونسل را که مجروح شده
بودند از میدان آوردند افواج برسینا تعاقب کرد اخت هرطیوس کاکلس
محافظ باب روم بممانعت و مدافعت پیش آمد چون بر پل هجوم بسیار شد شکست
و هرطیوس با دشمنان در دریا افتاده بشناوری شنا خود را بروم رسانید و
شهر از دست دشمنان محصون بارسینا بدریافت اینکه پانصد کس از
رفیقانش غرق شدند برآشفته همت بر محاصره شهر گماشت و برای ضبط
سالک آمد غله محافظان گذاشت تا شهریان بگرسنگی هلاک شوند ناگاه
اسکولا موسیوس نام جوانی بود او بدین خیال همت بر دفع مهالکه از جسم شده
بصورت شبانان اطروریا جانب خیمه بارسینا روان شد و در آمد تا جان
ده چون بخیمه رسید با برسینا رسید تو کیستی و چرا آمدی موسیوس مدهوش
شده گفت که نام من موسیوس از روم بقصد کشتن تو آمده ام و دست خود

ودر انس ر باد شاه فرمود این را برنید موسیوس گفت چنانکه من کمنتیر
کو آمده ام سه صد کس از روم شعبر لباس در ینجا هستند اگر تو مرا ازنی
انهارا امر النصرت کنند وزرا یکی شد بار سیبا ازجرات او حیران شده
بار و میان صلح کرده سه و هشت قبل مسیح بارگشت در سنغر صبه رومیان را
با مردم سمنس جنکها بمیان آمده منجر بصلح کردید چون لوسیوس طرکنیوس
بار ها لشکر بر سر روم کشیده مایوس برگشت پای لیوس اکطاویوس داماد
خود الیخ آورده بست و چهار و به مضاف لاکن گرفت بار دوم معتنان
روم را برفق و احسان با خود سفق ساخته کاری از پیش برد چون بسر
اوقات مردم روم از غنیمت اعداد محاصل مزروعات بود بسبب
صلح منقطع کردید واراضی که در جنگ بدست آمده بود سنطر ار لشکریان
انتزاع کردند لهذا لشکریان بمعاش بحال تباه افتادند و بقرض گیران تسلیم شدند
و در ان زمان رسم بود که مفروض تا ادای دین بنده صاحب زر باشد و در ان
هنگام که لوسیوس خزاین بسیار و اراضی کثیر در دست داشت مردم لشکر
پیام داد که اکنون شما اوقات بغلامی میگذرانید اگر مرا بادشاه کنید شمارا
بعزت و رفاه تمام دادم و دلهای اکثر اهل روم بسوی او مایل شدند پس تسلط
پدر یافت احیال هراسان شده اراضی سر عنه بسپاهی دادند و بعد دو سال
در سنه ٢٦٥ دو صد و پنجاه قبل مسیح لرجیوس ادکنطط مقرر کردند او ترتیب افواج فرمان

داد چرا که مردم لاطن اراده تاراج روم داشتند و جنیوس برای دفع آنها لشکر
کشید و مظفر بروم باز گردید بعد شش ماه از طرف لاطین به نیکنامی استعفا نمود
و در شروع سنه یوسطهوسیوس و کطبطر شده ابوطیوس را سواران داده
بجنگ نامی لبوس و لوسنوس که با لشکر آمده بودند مقابله کرد با آنکه لاطن
مضاعف فوج روم بود قریب آب حی بوس جنگ کرده غالب آمد باقی لسوکر
وطیطوس پسر لوسسوس کشته شدند و لوسسوس همه پسران را بقتل آورده
نزد ارسطودیموس سردار قوم قسومی گریخت و بعمر نود سالگی در سنه ۲۵۹ دوصد
و پنجاه و نه روم و سنه ۴۹۴ قبل مرد و لاطن میعادی برای جنگ خواستند
چون مردم فوج مدیون بودند صاحبان زر سبب ادا کردن نالش کرده
همه را مقید کنانیدند و لشکریان و رعایا و مساکین نالیدند که با وصف جدیدن
زد و روز به نصیب ما نیست سبط بدریافت ابنحال در طلب و کطیطر شده
ابیوس کلادیوس را که مرد عاقل و دانا و طریق عدالت بود برگزیدند
و سرویلیوس را نایب او قرار دادند چه مردم روم پسر سرویلیوس را داده ابیوس
مربوط بودند پس میان رای هر دو کس اختلاف پدید آمد چه سرویلیوس را نسخ اوقات
که در دیون مردم و سود آن بحقیقی بحل آید و ابیوس میگفت که اگر مردم ادای
زر نتوانند بهجبانی رسند مانند تا بمیرند و تخفیف ممکن نیست بدریافت اینمعنی کل غربا
و رعایا جمع شده شوره میکردند که این رسم برافکند نیست در مجمع مردم یک مرد

در سنه سال رفعه یوگوس با زنجیر که از بس فاقه زار شده بود وارد گشت
مردمان از دیدنش متاثر شده حال پرسیدند او در جواب داد که من نوکر
قدیم این دولتم و چهل و سه بار زخم از جراحات بدنم ظاهر اکنون با تکلیف زنجیر
با که فاقه همکنار نشسته بضرب شلاق میبرند باستماع این سخن فغان از اکثر
برخاست و خواستند تا سناط و دیگر موذیان بر اندازند ابوعص به تحجر
بکر بخیت و سرولبوس نزد ایشان رفته بجای امت ... را نرم کرده وعده نمود
که دیگر هیچکس برای قرض مقید نشود بدین سخن هنگامه فرو نشست
مقارن این حال خبر رسید که لشکر والسی بر سر روم می آید لشکریان
مقید گفتند که ما هرگز بمدافعه دشمن نخواهیم رفت سرولبوس فرمان داد تا اموال
مخالف را تاراج کرده ادای قرض خود نمایند سپاه غنیمت یافته
معاودت کردند سناط بر سرولبوس خطاب کردند که چرا برای بیت المال
هیچ نگرفتی و همه بلشکر دادی ابوس باز رسیده از همه مردم تقید حسب سابق
بعد از آن خبر رسید که اقوام سبینی و اکوی و والسی عزم یورش روم
دارند سناط حیران شده نفس بر تاراج روم کردند چه لشکریان از
جنگ بیدل بوده انکار نمودند آخر بعد مشوره بسیار مرکوس در این نوع
را دکتیطر نمودند ولر بوس گو انطوس را سرداران سواران کرده
بلشکر گفت در این جنگ تمام رنج شما رفع خواهد شد تردد و تلاش واقعی

نمایند لشکریان راضی شده بمقابله شتافتند و تیرهای مردانه کرده بر
جمیع اقوام ظفر یافتند والریوس هر قدر زمین که بدست آورده بود بر
لشکریان قسمت نمود ابوس از این امر دکطیطر برآشفت والریوس گفت
که من سالها بنیکی و نیکنامی بسر برده ام با تو مقابله نمیکنم از این کار در گذشتم
لشکریان باستماع این سخن کمر بانتقام موذیان بستند سناطر بر خلاف انجمن
لشکر را در روم راه نداد و در بر روی ایشان بستند لشکریان گفتند
که چون هیچ وجه بهبود ما درین شهر نیست بهتر که ازینجا بدیار دیگر رویم زین
رای سسی نیوس بلوطوس را بر خود سالار کرده بر کوه مان سیسر
که سه میلی روم بود رفتند و چند روز قیام گرفتند اقارب و لواحق لشکریان
نالان شده اراده بر آمدن کردند بسبب آنکه ابواب شهر در دست سناطر بود
میسر نشد و سناطر ایلچی نزد لشکریان فرستادند که باز آمده داخل روم
شوند لشکریان نپذیرفتند چون فرستاده ایوس که سناطر
حیران شده منی نیوس اگرپا را دکطیطر کردند منی نیوس بسناطر گفت که اگر
لشکریان از روم بیرون رسید از دیار ملک و قدرت معلوم است عامل
امن و امان معدوم شهر تباه شود و بدست دشمن رود اگر جوس این سخن ادا
گفت پس از جمله اسباب که در جنگ بدست آید حصه سپاه نیز مقرر شود
ابوس را شفته جواب داد که هر گاه لشکر دوست بودند با تنها هیچ ندادند

اکنون که دشمن شده اند بهره ایشان فرار سید چند مردی خیرخواه سناطر و لشکر تهور
کرد که بعد ازین مردمان جاکنزده داخل سناط نشوند اگرچه درین سخن انوس غیره بود و
کسی و مردمان بسیار رست و نیز قرار داد که ده کس بطور کمشتر یعنی منصف مقرر
شوند و از جوس و دارنوس سردار باشند و سنی نوس اگر بیاکه سپاه و
سناطر او را دوست میداشتند نیز داخل کمشتران شدند پس هر سه کس
با کمشتران بلشکر رفتند و لشکریان همین نشان نهاده مانگشت شد سنی
نوس گفت که ای مردم سپاه بهری بدل اندیشید که برای شکم و دست و پا
و جمیع جوارح را اخراج باید برد پس دندان را از خوردن و دست را از
جنبانیدن و پا را از گردیدن باز داشت در چند روز ضعیف گردید
چون نوبت بنانوانی رسید و زندگانی دشوار گردید دانست که بیج
هیچ کار نشود و از رای سابق شرمنده شده باز بعادت قدیم کار بست
همچنان سناطر روم از رای خود پشیمان شده اند لشکریان از فصاحت
بیان سنی نوس مدد کردیدند و او را سردار کردند لاسبوس حسوس که یکی
از اکابر لشکر روم بود بمردم گفت بهتر است که پیمان گرفته شود که
هر سال دو کمشتر منجمله مردم سپاه معین شود این سخن را لشکریان شنیدند
بکمشتران گفتند که حاکم بالا از ما باشد همه پذیرفتند و خطاب این داران
طرای بون مقرر شد و این امر در سال سه صد نود یکی از ایشان سنی نوس

بروطیوس دویم لاسبوس خنوس سوم کیوس سنوس چهارم انیسوس پنجم ابیودر
برد کاهنهمه بیحابس را برای یکسال در رشته سردار کردند و لشکریان دیونوراکه
دران کوچ بود گذشته بروم روان شدند و تسلط اسناط نقصان پذیرفت
و کار لشکریان بالا گرفت طرامون در روم آمده درستی کارها میکردند و دو
کس را جلو هنگام سفر کرده آمدن نام فرمودند و کار حفظ عمارات مشهوره
وانهارات و حیاطان و غیره بانها مفوض شد بعد ازان طرامون به تسویه
اراضیات لشکریان که کمابیش بود برد ختند ازین امر همه رعایا و لشکر
بعیش و نشاط مشغول شدند و در سنه سوسیوس و افیطیطس را و سطیر کرده
بر سر السی فرستادند افیطیطس بلده کورلی را گشاد و تاراج مالک انها
برداختند و در همین جنگ سوسیوس بخطاب کوری ولانوس سرفراز شد
بعد ازین مردم روم در سنه بعیش مشغول شدند و از زراعت و عمارات
غافل گردیدند لهذا قحط رو داد ابواب نج و محن بر روی و میان گشاد
مردم روم جهازات برای آوردن غلات باطراف فرستادند و فرقه بوم
جهازات را و میان کار مردمان ارسطودیموس سبب لوسیوس گرفتند بسط
بخیال انکه اگر همه مردم در شهر باشند البته خوردنی هم نرسد لهذا انبساری را
بموضع ملبطرا مضاف السکن فرستادند و ملبطرا ویران بود روزی بسنطر
دکونسل و طرانیوس یکجا شده در کار روم شوره کردند قرار یافت که هرچه

طراهون فرمان دهند بران کار بستند درین اثنا چند سفاین محموله غلات
از سسلی رسید که جلون سردار سراقوس فرمانروای سسلی برخی بطور هدیه
برومیان فرستاده بود و تجارت برخی بقیمت سهل فرمان داده بود تا طر
غله فروختنی را از خزانه بادشاهی خریدند در شهر هنگامه شد بعضی گفتند که بهما
بر مردم تقسیم کنند و برخی بدادن اندک قیمت راضی بودند چون نوبت
سخن بکوری ولانیوس رسید گفت که اگر بدستور حکومت سنط بحال شود
البته این غله را تقسیم باید کرد و چه بحکم طراهون رها شوار است نه که طراهون
باز بر همان کوه روند ازین سخن مردم برآشفته خواستند تا سناطر را گرفتار
سازند طراهون گفتند که درینباب هیچ گناه سناطر نیست قایل این مقوله
کوری ولانیوس است او را اسیر نمایند چون مردم پیش کوری ولانیوس
رفتند او که پهلوان نامدار بود بخیال نیاورده فرمان طراهون نپذیرفت
پس طراهون هر دو ایدل را بگرفتاری او فرستادند مردم سنط با او متفق
شده هر دو ایدل را کشتند و مردم را از پیش راندند قریب بود که جنگ
عظیم برپا شود کونسل درمیان آمده فتنه را فرونشاندند و چند بار مردم
سر کوری ولانیوس تاختند و مردم سنط او را تقویت و محافظت کردند
پس ازان مردم گفتند که بفرمان طراهون بیروم و سرداران باهم درگروه
سنط اند نورش بر ایشان مناسب نیست پس طراهون روزی جهت

عدالت قرار داده‌اند چون روز موعود رسید همه مردم یکجا شدند طراپیون اینها ابتدا
بحث کرده گفتند که در عهد استطلبوس می‌دادن محاسبه بمعرفت سینط قرار یافته
بود اکنون شما خود جواب‌ده کار خود باشید پس سخن درباره کورینی لانیوس شروع شد
یکی از مردم کونسل گفت همه سینط برای شفاعت کورینی لانیوس التماس دارند
سیسی نیوس طراپیون گفت که شفاعت او مناسب نیست چه برای اثبات
جرمش وجوه بسیار است کورینی لانیوس با استماع اینکارهای خود را در جنگ
با دشمنان و تسخیر ممالک برخواند و عطایای سرداران و خلاع نیکنامی علامات
سرفرازی و زخمهای خود را فرانمود و مردمان را که از دشمنان نگاه داشته و برای
استخلاص اسیران که رنج برده ملک ملک بیان کرد با صفای سخنانش اکثر
مردمان گریان شدند و گفتند که هر چه سزاش باشد بجا باید سازند و او را رها
کنند در ضمن این سیسی نیوس طراپیون گفت رسم مقرره آبا و اجداد ما بود که هر چه
از دشمن بغارت و غنیمت می‌آمد در خزانه سلطانی داخل شده و دیگری در آن
متصرف نمی‌شد کورینی لانیوس آن را برانداخته چه اکثر غنایم بتصرف خود داده و
برخی به دوستان قسمت کرده و از غنیمت انطینی یوم چیزی داخل خزانه نکرده
کسی جواب این سخن نداد سپس طراپیون حکمی بدین مضمون نوشتند که
کورینی لانیوس از روم بدر رود و کسی او را نزد برد با استماع این حکم اکثر مردم گریستند
و کورینی لانیوس از مردمان و دوستان رخصت شده از روم رفت و راه سیر

در پیش گرفت تا آنکه ببلده لاطینی روم رسیده در کلیسای قریب طالبوس
اطبوس سپه سالار و انسی که مسافران در آنجا طعام و شراب می یافتند
فرو کش کرد مردم کلیسا خبر بطالبس دادند که مردی غریب الیه بار وارد
شده که فره پهلوانی و شجاعت و آثار شرافت ازو آشکار است طالبس
آمده از نام و نژاد او پرسید او را گرسته گفت که نام من کنیوس مرسیوس
اکنون مشهور بکوری ولانیوس ام بحکم طراعون از روم جلا وطن شده
گرد باد سرگردانی در سر دارم و پناه بدشمنان قدیم آورده ام اکنون اختیار
شماست اگر جان ستانید و زنهار دهید اگر مرا بنوازید کو رنگی بکنم طالبوس
حیران جرات او گردیده در عزتش افزوده با خود گرفت و عهد رومیان
بشکست و بنشاط تمام جنگ ساز داد و رو بسوی روم نهاد و رومیان بمقابله
شتافته داد مردانگی دادند هر بار شکست یافتند و بلده سرکم بدست کوری
ولانیوس مسخر طالبس گشت پس طالبوس قوم لاطین را با خود موافق
کرده شهر طوریوم و لوسنی و پیش و بین نولا گرفتند کلیولین و بحرا که نیم میل
از روم معسکر ساختند رومیان بوادیه اخیال هراسان شده بسبط التجا
کردند که عذر عدم تحقق کرده کوری ولانیوس عن اطلبد ایشان جواب دادند
که اظهار بی تحقیقی در عدالت معیوب است پس کوری ولانیوس قتل و غارت
روم را پیش نهاد همت ساخته جنگ بسیار دو همیشه غالب می گشت تا بجائی

رسید که روم شرف فتح کردید سناطر و لشکر رسید و رسول پیش کوری

ولانیوس فرستادند و پیام دادند که آنچه سابق منصب بود در روم بود بار

مراتب مهیاست او نپذیرفت رومیان باز ایلچی فرستادند جواب داد که آنچه

از ملک و اسپ و غیران گرفته اند بگذارند و گرنه روم را غارت کنم باستماع

این پاسخ مردم روم رخت بدر برج و باره حصار مشتغل شدند و بعضی بحفظ اهل و اموال

اموال و اسباب پرداختند دانستند که نوبت تاراج روم است و جان و زنان

غوغا شد که سران سپاه متفرق شدند و لشکریان پراکنده گردیدند بنابر آن وقت

اینحال سناطر مردم ثقات و کاهنان و علما و قسیسان با لباس فاخره گرد

کوری و لانیوس روان کردند و گروه او را همچنان بر قرار اول دیدند و از

اصطلاح مایوس گردیدند از مراجعت آنگروه رومیان دانستند که دولت

روم بانقضا رسید و زنان و اطفال در کلیسا رفته بدعا و زاری مشغول

شدند و بگوش مردم خبر آواز گریه و زاری حرفی نمی آید آخر الامر سناطر

و دیگر مردم و طور یا مادر و یالم نیا زوجه و دو پسر کوری و لانیوس را با دیگر

زنان بر رای شفاعت خود فرستادند کوری و لانیوس بدیدن مادر

بر پا خاسته سلام نمود و پسران را در کنار گرفته شفقت فرمود و دیگر زنان را

بقدر مراتب بتعظیم و احترام کرد و بدیدن گریه و زاری آنگروه بگریست چون

مادرش دل پسر را نرم دید گفت ای پسر نمیدانم که بوسه بروی پسر دهم

با دشمن و من مادر تو ام با دشمن در شهری که مسقط الراس تست چگونه بران
شمشیر میزنی و تیغ انرا مسکینی و ازین علم بسیار گفت و گریه زن و پسرانش
علاوه بران بود لهذا کوریولانوس قدری خاموش بود بعد ازان
سر برآورده بلسان مهربان بانگ زد که ای مادر روم را نجات دادی اما
پسر را نتوانستی این بگفت و لشکر خود را طرف ولسی باز گردانیده
بطالیوس گفت که این بار روم مسخر نشد چه کار بست صعب طالیوس
دانست که حب وطن او را رخصت با راج و نهب نداد در سنه ۲۶۶ روم
انوقت در گذرانید و بعد چند روز کوریولانوس گشته دخمه امیرانه
برای او ساخت چون مادر و زن کوریولانوس بازمان باز کردند
سنط انچه بدیشان وعده کرده بودند بوفا رسانیدند مادر کوریولانوس
گفت در جائی که ما بلا از سر روم باز گردانیده ایم کلیسائی بنا نهید
پس سناط از بیت المال سلطانی بنا پرداخته قبل فارطون یعنی دولت
زنان نام کردند چون مردم روم از مرگ کوریولانوس آگاه گردیدند
در سنه ۲۶۶ روم اسپریوس کاسیوس سلسنوس را با لشکر بسیار بر سر ولسی
تاخت از انسو طالیوس برداخت و بعد جنگ بقتل رسید و ولسی مسخر
گردید و کاسیوس مرد مغرور و طماع بود چون دو بار کونسل شد و دو جنگ
فتح کرد اراده بادشاهی نموده مدعا بمیان آورد مگر مقبول سنط نگشت

لهذا رنجیده سه حصه ملک ولسی را بمردم آنجا تفویض فرمود که گویا مفتوح نشده و مردم
آنجا را لقب روم داده نام ولسی بر داخت و از ربع باقی نصف بمردم لاطین
داده با خود موافق ساخت و بقیه بر مردم غربا تقسیم فرمود و اگرچه بری لا مغرور
ساخت یعنی هر قدر زمین که از دشمن بجنگ بدست آید بر غربا و سپاه منقسم
شود چه سبب ضبط و مردم عزت دار هیچ رنج نمی برند و به سیر مشغول اند و مردم
لشکر و سپاهیان همگی جانسپاری میکنند بعقوبت میمانند لهذا هر زمین
که بدست آید لشکریان است سناطر بدریافت این معنی بر آشفته گفتند که آنچه
بزرگان با سعی مسخر کرده اند چرا بمردم اوباش داده خواهد شد آخر بعد گفتگوی
بسیار قرار یافت که مردمانیکه در جنگ جانفشانی کنند البته قابل انعام اند
و آنها بجنگ روند بهره نیابند ازین سخن هنگامه فرو نشست و سناطر هم
فراغت یافتند مگر درین فکر بودند که چون کاسیوس دعوی سلطنت کرده
بنزار ساند و رسند روزی بر دست لشکران کشته شد و بعد مرگ او
اگرچه این لا موقوف گردید و از اضیات بضبط رسید لهذا مردم بر تکلیف
گرفتار شدند و در سنه ۲۹۶ روم منوسیوس را کونسل کرده گفتند با لشکر
بر سر اکوی شتابد چون کونسل این معنی با لشکر گفت آنها نپذیرفتند پس
کونسل فرمان داد که خانهای آنها را غارت نمایند ناچار لشکر مهیا شده بهیه سفر
کردند هرگاه که لشکر براطلی افتاد آنجا بمقابله پیش آمدند و از اطراف مردم

اکوئی رسیده بجنگ موستند رومیان بخیسال با هر دو قوم جنگهای مردانه
بالاخر شکست بر لشکر روم افتاد رومیان رو بگریز نهادند و هر دو لشکر تا
سرحد روم تعاقب برداختند و این شکست بسبب نبودنی توابع درخصوص
کونسل عاید شد قوم فانی که سعه غلام و لشکر چهار هزار کس بودند بعد از فتح
این هر دو لشکر برداخته و حصاری بر سرحد روم ساخته مدتی جنگ بسیار کردند
الغرض صلح میان آمد و قوم فانی از دست قوم کلی کشته شد جز شش تن
از ایشان زنده نمانده از اولاد و ذریات بسیار شد بعد از آن شمار
مردم روم برداختند یکصد و یازده هزار مرد شمشیرزن و سه چندان شده
دو زند و زن بودند بعد از آن مردم استغاثه کردند که قتل قوم فانی
بعلت منوسیوس کونسل بوده بعد تجویز بودند که جهل روبیه باشد
جرمانه بنام او عاید کردند و منوسیوس ادای نتوانسته در جای خود سواری
بوده جان فدا داد بس در سنه روم شلبوس و فیبوس کونسل شدند روزی
این هر دو کونسل با توابع خود بسیر باک متعلقه رفته بودند دریافته
که همه کسان بسلح و مستعد کارند ولس کونسل فرمان دادند که هر دو را
اسیر سازند لشکریان شوریده هر دو را طرای نوان کردند و هر دو کونسل را
خارج نمودند چون هر دو طرح معلوم شد در سنه روم اکبری ان الا روح
کرده مقرر نمودند مردمانیکه بخش سطوری بخش محاسبه دادند اکنون

تبنس طرابیون محاسبه داده باشند چه هر گاه این قاعده ممهد شود قوت
سطر لسان ضعف خواهد گرفت سنبط در اجرای حکم بطر لسیان تعرض
شدند درین اثنا در سنه ۳ روم ابوص کلادیوس پسر انبوس اول مردم را
مکروه میداشت شد نیز بموافقت سنبط بمعاونت تبنس آمد مردمان که قتل ابوس
اتفاق کردند سناطر حیران شده با جمعیت لطرلسان و غیره مستعد جنگ
گردیدند درین هنگام کو انطیوس کونسل دوم که مردخوش سامان و سلیم
الطبع بود رسیده نزاع برطرف ساخت روز دوم جمعی کثیر مسلح شده
بتعصب تمام اراده قتل ابوس نمودند ابوس اعوان و انصار قوم
خود را جمع کرده با قدری سپاه بمکانی محفوظ تحصن جست لکطوس طراین ابو
بمحاصره پرداخته مفتوح ساخت و ابوس با مردم بکر بخت چون نوبت بان
رسید که ابوس کشته شود کو الطوس باز آمده رفع هنگامه نمود بالاخر
هر دو کونسل و طرابیون لسنبط گفتند که چنان قاعده مقرر فرمایند که موجب
بهبود مردم سپاه و کونسل و طراهون باشد بعده بر قوم ولسی لشکر
کشی قرار یافت و ابوس سپه سالار شده خواست که مردمان آخو صنبط
کنند لشکریان بر ابوس مطلع شده وقت مقابله و مار جنگ بر تافتند
ابوس با لقیه لشکر بمامنی خیمه زده مردمانیکه را از جنگ گریخته بودند بقتل
اورد لشکریان جا بجا عشده طراهون اتفاق نمودند و طراهون بار دای اکر

ان لا مستعد گشتند انوس باز متعرض گردید لهذا اطرای یونان برای
عدالت کار انوس روزی معین کردند انوس در روز مقرر
با لباس ساده حاضر آمده کلمات ملایمت و تملق آمیز گفت لهذا از ور
نفر جرمش ملتوی ماند و بعد شد پادشاه انوس خود درگذشت بعد مرگ
انوس محاربات سعد ده با قوم والسی میان آمد در سنه وطراینون
گفتند که اگر این لا رواج نبرد و لشکریان سوای ارضی مرسومی
از بیت المال سلطانی ساطان ساند بطر اسمان از بعضی متغیر
شده کمیتو سر کو الطیوس از خود سالار کرده مراحم حکم طراینون
شدند مردم ازین امر برهم شده گفتند که امر کمیتو تحقیق باید پس او را
حاضر ضامن گرفتند روز عدالت حاضر آمد و بر ملا گفتند که پدر بنش جرم خود
خورد و بزرگ بود انچه کت ازو بسیار زیاد بنا کمیتو سببی مردم را عاقل
یافته قبل از روز عدالت باطر و ربا کریخت کو نطوس از غم فرزند اولاد
و اسباب خود را فروخته خانه مختصر برکنار طیبر ساخته و قدری زمین گرفته
بزراعت مشغول شد درین اثنا بر دو سوس از قوم سمن با چهار
هزار مرد با اراده غارت روم روان شدند و شبانه از کنار طیبر گذشت
صباح که مردم روم بیدار شدند دشمن را بر سر یافتند حیران گردیدند
و طراینون لشکر را بمدافعه اعدا فرمان نداده گفتند که با بطر اسمان

وسنط و کونسل بردادن حصه از بیت المال بلشکر رضا نداهند با مجنگ
نفرمائیم و هر دو بیوس بزبکر بنام بتعموم لشکر فرستاد که اگر من بر روم
ظفر یابم شما را اکرامی و مرفه دارم لیکن لشکریان نپذیرفتند کونسل آن شنیدند
که اگرچه سخن طرانیون بس زبرکست اما اگر نمی پذیرند روم پایمال میشود و دولت
و حکومت از دست برود ناچار سخن طرانیون پذیرفتند پس بکری کوئس
کونسل آواز داد که هست از شما که برای حفظ روم همراه من باید مردم بسیار
با او روان شدند و بکریوس صعب کرده مقتول گردید و رومیان ظفر
یافتند و بسیاری را کشتند و برخی را اسیر کردند هر دو بیوس بحال خود را
در سه روم کشت لشکر روم مظفر گشته داخل شهر شدند طرابون
تکونسل روم تقاضای الغای وعده کردند او بحیله تقرر کونسل روم شکند بند
روزی مردم لشکر و سنط و طراسون قرارداد ند که کونسل دیگر مقرر سازند
تا هر دو کونسل باتفاق اجرای کار نمایند پس سنط بعزم اینکه کوانطوس
از لشکریان آزرده است بایشان خبر نداده مردم را با آوردن کوانطوس
فرستادند و رسولان دیدند که کوانطوس با چهار صد یارد قلیه میراند
او اگرچه بحال تباه بود بکار با انبوه مردم بر رویه بزرگان پیش آمده ملاقات نمود
و بنام سنط سند انکار کردانا فرستادگان او را بانواع خرب مستمال
ساخته بروم آوردند وقت رخصت کوانطوس بزوجه خود گفت که این

کلبه بار بین اسال گمنش خالی نماند و مردم رسیده در سنه کونسل شد و بمقتضای
جانب داری کسی نکرده در انچه رفاه و صلاح ملک رعیت دانست بعمل
اورد و فسادات میان رعایا و لشکر و سنبط رفع کرد و از کار استعفا نموده
بهمان زاویه خویش رفت بسی نگذشته بود که اقوام والسی و اکوی بسر
۲۹۶ روم تاختند و سنبط کوانطوس را برای حمایت ملک طلبه اسند و
منیوطوس کونسل که مرد هولناک بود با لشکر بجنگ دشمن شتافته
میان دو کوه محصور شد و افواج روم از قلت اذوقه قریب بهلاک رسیده
پس سردار سنبط با جندی از اکابر پیش کوانطوس سیاطوس رفته اورا
بروم آورد کوانطوس با طرکوطیس که مرد دلاور و شجاع بود با لشکری
گزیده و اذوقه بجزوره بمعسکر رسیده جنگ صعب کرده قوم اکوی
را پراکنده ساخت و خط بندگی گرفت و اموال والسی را بر لشکر ایثار
کرده برای خود چیزی نستند و مظفر بروم آمده بعد چهارده روز استعفا
کرده بجای خویش رفت در سنه سال دیگر روم اکوی غلبه آورده ملک
خود را از قبضه روسیان بدر بردند لهذا سنبط جهت مقابله و دفع اکوی
ملک ناکید کردند سپاهیان تن بفرمان ندادند ناچار سنبط با دم
ساتحوز ده و لطر لسان و توابع خود ها مستعد مقابله و مقابله اکوی شده
جوانان فوج بمعاینه انجال التماس کردند که عدد طرانیون مضاعف

نمایند سنبط بر انفرموده کو انطوس را طلبیدند کو انطوس عدد طراهیون
را در سنه ده کرد تا هنگامه سپاه فرو نشست و کو انطوس بعمر یقصاد سال
در سنه روم سه قبل مسیح مرد بعد چندی قوم اکوی بر سر روم هجوم کردند
رومیان جنگ صعب نموده ظفر یافتند و در این جنگ سینسنوس و قطوسیس
و دتی بر جمله طراهیون مصدر زدوات شایان شش عرب بسیار یافتند
و در تی تقلیل اختیار بطراهسان شدند و در سنه کرری ان الارواح دادند
بعد چندی که قوت این لا ضعف پذیرفت مردم مجتمع شده به سنبط گفتند
که قانونی که مشتمل بر رفاه و صلاح خاص و عام باشد جاری نمایند سنبط
باتفاق همه کریو سطهموس و سلبی سیوس و نلیهوس سه کس انگریک در سنه ۲۹۹
روم فرستادند تا اگر انحاط بعضی بهتر بشد اخذ نمایند فرستادگان بعد چندی
بر گردیده ده قاعده سولون در سنه روم و سنه قبل آوردند و طراهیون
گفته که برای اجرای این قواعد ده حاکم مقرر شوند که یک یک کس هر روز
بانجام آن بپردازند و بعد یکسال ده کس دیگر معین شوند پس در سنه ۳۰۱ اول
اپیوس و جنطیوس کونسل حال و نوسطهموس و سلبی سیوس و سلبوس شدند از کان
قانون و دو سکسطرس و رمنه لیس کونسل سابق و خولیوس و انطوریوس و نومو
کیطوس منجمله سنبط رین کار مقرر شده مخاطب بسمیری گشتند و در سنه ۳۰۱
روم اپیوس و قبیو بغس و کرنی لیوس و سرویلوس و موسیوس و انطونیوس

ورود لیوس و بطلیوس و دادنیوس و دولیوس معین شدند و در سال
فوت این احکام زاید گرفت اکثر مردم را بادنی قصور مقتول ساختند
تا هیبت ایشان در دل قرار گیرد و در سنه ۳۱۲ سال سیوم ده کس دیگر مقرر
شده شدند و بسیار کردند و بخیال قوم اکوئی و شیر روم لشکر کشیدند و بسباط
نزد ابیوس رفته بصلاح همه گر لشکر را اسلحه بخشش کرده یک بهره با ابیوس
در شهر ماندند و دو بهره بجنگ رفت در آن ایام روزی ابیوس نشسته بود
که ورضنا نام دختر ورضنوس که حسن بالا دست داشت تا دوازده بگذرد
سالگی بمکتب میرفت ابیوس بمجرد دیدن عاشق گشت و اراده ازدواج
کرد روز دویم که ورضنا بمدرستان میرفت ابیوس بمجرد دیدن عاشق گشت
و اراده ازدواجش کرد روز دویم بوساطت کلادیوس بدایه ام
وصلت داد و جواب مراد نیافت ناچار بکلادیوس گفت که بمکتب
رفته این دختر را گرفته بیارد که کنیز زاده است پس کلادیوس به بستان
رفته خواست تا ورضنا فریاد برآورد مردمان محله آمده کلادیوس از تیغ
گذشته خود پیش ابیوس رفته ابیوس برای اثبات دعوی بیجان توح
بر زبان آورده گفت که تا آمدن ورضنوس ورضنا پیش کلادیوس باشد
مردم ناچار شده اسمیعنی بورضنوس که در لشکر بود نوشتند او بدریافت
اسمیعنی از سالار رخصت گرفته در روم آمده تو پس دختر رفته از تعدی

ابیوس آگاه شده دختر را در سنه ۳۰۳ روم سنه قتل سپنج گذشته گریخت ابیوس
بانتقام در صنیاد عضبش بر آمدند در خصوص حال ظلم ابیوس با یاران که همه او را
تصرف کردند سناط بمعاینه این حال دانسته که اگر دسمیری بحال باشند و صنیاد
ابیوس همچنان بود ظلم بسیار از و سر برزند لهذا حکم بطرفی اوشان نوشتند
که از این وقت دسمیری موقوف و ترطریون بحال باشند پس در سنه روم
ولریوس و هوراطیوس کونسل شده هر دو ابیوس را مقید کردند ابیوس جرم خود را
بزرگ دانسته خود را کشتند و کلادیوس که بحکم ابیوس در صنیاد دست درازی
کرده بود سزا یافت و بر این قدر التفا کرده چند کس دیگر را که مفسد بودند گذاشتند
سناط پریشانی مردم سبب قتل دیده کونسل را از این بازداشت و در سنه ۳۰۵
روم لشکر کشیده ولریوس بر اکوئی و اسنی ظفر یافت و هوراطیوس بر سبین
مظفر گشت و در سنه ۳۰۹ روم مسطری طرهون که از جانب سناط و سه
کس از طرف رعایا حاکم شدند تا از حالات عامه خلایق خبردار بوده محافظت نمایند
و اگر سناط را اخراج سیاستی احدی منظور باشد بوسیله این حکام بعمل آید
چون مدتی بر این بگذشت لشکر روم بر سر ولسی رفته ظفر یافت و میان
اموال بسیار غنیمت یافته تا دو سال در عیش بسر بردند و در سنه ۳۱۳ روم دو حاکم
برای شمار مردم شهر و اموال ایشان موسوم به سنسور مقرر شدند و در سنه ۳۱۵ روم
قحط عظیم در آن ممالک بر پا شد و سپی یوس میلیوس نام مردی دولتمند غلات از اطراف

آورده در روم فروخت و نام بد اکرد ناچار مردم بر زراعت و عمارت زمین
بر در حصد تلافی مافات کردند و سپس سیناطوس باز دکطیطر شد و سرلیوس
املار اسر و ار سواران ساخته بر سلبوس فرستاد و رومیان با اکوی و لیسی
جنگ میکردند و در سنه ۳۵ روم رومیان وئی شهر اطرو ریار امحاصره کردند
و ده سال بر آن گذشت و رومیان در بندت جنگل زبده و بر فلیسی و
کناطیس سرداران لشکر رفته بودند و نه سال دیگر بر محاصره گذشت
در آنوقت فوریوس کمیوس دکطیطر شده و بر سر وی که حصنی است
استوار قرار بر کوه لشکر کشیده اول فلیسی و کناطس را مفتوح ساخت
بعد از آن براه نامعلوم در حال غفلت بر سر وی رفته بجنگ پرداخت
و بعد نزد و بسیار بر آن ظفر یافت و در سنه ۳۶ روم الشهر را مسخر کرد
و بعد دو سال منطری طربون شده بر سر فلیسی رفته در جنگ مسیء ان غالب
گشت از ظهور این فتوحات مرتبه کمیوس بسلاطین رسید و عز آ
چهار اسب سفید سوار میشد بعد چند بلده فلری مسخر ساخت چون رتبه
این و در روزار ارتقا یافت طربون بر و حسد برده به سناطر ظاهر کردند
که فوریوس منجمله غنایم بسیار تصرف کرده و کمتر در بیت المال فرستاد
و سنبط و طربون در صدد تحقیق جرایم فوریوس شدند فوریوس ازین معنی
آگاه شده زن و فرزند گفت که تدارک این تهمت خدا خواهد کرد و خود

اردو یاد گرفت سنبطه طرهون از تجربه شاد شدند بعد اخراج کملیوس رسولان
از کلسیوم آمده خبر وصول لشکر رینوس هم به سالار در انطرف جبال
ظاهر کرده مدد خواستند و کال محاصره کلسیوم برداخته بکشادند رومیان
بدریافت آن سه کس نظربستان از قبیله فانی برسالت فرستادند
و ایشانها کام برگشتند و رینوس بار دشمالی اطلی را مسخر ساختند بروم آمدند
بس از یح طرهون لشکر آراسته بر ملتقی آب البا و طیبر بر یازده میل از روم
بهجدهم جولائی سنه ۳۶۳ روم معرکه آراستند و جنگ صعب کرده شکست
فاحش یافتند بسیاری از ایشان سر دی گریختند و برخی بروم رفتند و
سرداران مجوسی فتیسان و زنان ها اموال نفیسه کری فرار کردند و هر کی را
گرفت بکرسناطر شهر را گذاشتند کال حصه گاه رومیان تاخت کردند
دست بتاراج روم کشادند و انشب بر سر دیوار شهر قیام کرده صبح بشهر
داخل شدند و شهر را خالی یافتند و سناطر را اسیر کردند چون بابرلوس
یکی از سناطر بر مردم کال حمله کرد گولها همه را کشتند و شهر را آتش زدند و
دقیقه از خرابی شهر فرو نگذاشتند چون آنخبر در اردیا کملیوگس رسید مردم
فراهم آورد و رومیان که در وئی فرومان بختیری بودند طوسقاستان ابرا
نواح تاخته جنگهای متعدد شکست و کشت دو مردمان روم را فراهم آورد
و با نطبوس که منیوسمس که مرد دلاور بود از راه طینیر تا من شهر در کوهی باد آرکند

وسناطر را که یافت مجابنود انها را کمیلوس ارارد باخواند بدولیس
ام عرصه هفت ماه گذشت که کال م ریموس بر روم متسلط بودند بعد ازان
کمیلوس لشکرها فراهم آورده بر ریبوس شبخون آورد و دیگر سرداران
هم از چپ و راست بحته قبلیها افراط کرده داخل شهر شدند و بر نیوس محاوره
برداخت بعد هفت ماه بر کهرار بوند طلا صلح قرار یافتند چون کمیلوس آمد
به کال ظفر یافت و مردم لشکر سرود کنان و قرنا زنان بشهر آمدند و کمیلوس
را رومولوس دوم خواندند و در سنه ۳۶۵ روم و شش سنه قبل شهر روم را
باز بنا کرد و قوم اکوئی و ولسی و هرنبی و طوسقانی و سبین هنگامه
کردند لیکن کمیلوس بر همه ظفر یافت و ولسی بعد چند سال بار سر بفساد
برداشته و مغلوب شدند و رومیان از هر جا آمده در منهدم عمارات برا کنند
و منوربوس عمارتی عالی متصل دار الاماره برضای رعایا بنا کرده قیام نمود
و رعایای روم بدل خیرخواه او بودند لیکن در سنه ۳۸۰ تا سنه ۳۸۹ روم معین
سنوس سکسطیوس و کطبطر شده برانی ده سال تا پنج سال به یکوی که آمده
و در باقی اندکی ستمگر و در ان هنگام بر بطور حاکم مقرر شد و دوابدل
قرار یافتند که انها را کورلول ایدل ها نامیدند و در دنبال سنه ۳۸۹ روم کمیلوس
بزرگ هیکل و لفا البو بنا کرده و مردم را با اتفاق دلالت نموده از جهان
رفت و در سنه ۳۹۱ بروم روسه در روم رواج یافت و نوسیوس سلیوس

در همان سال کمطیط بجنگ جینسی شتافت و کارنامه کرده خطاب امپرطور
یافت بعد از دو در سنه ۳۹۲ کورطیوس که مرد دلاور بود کمطیط شده بر سبین ظفر
یافت و در سنه ۳۹۳ روم لشکر گال بر کنار انیو سه کروهی روم معسکر ساختند
و بر کنار دیگر رومیان صف آراسته شد و نهر میان فریقین بود مردی بر دریا
ایستاد و آواز داد که کیست از دلاوران روم که تنها بمقابله من بیاید طرکوس
منلیوس از لشکر روم بمیدان شتافت هر دوان میان هر دو لشکر جنگ
نمایان کردند و منلیوس بهتر ازو غالب آمده او را بکشت و زنجیر طلای
از گردنش گرفته در گلوی خود بست و بخطاب طورکواطوس مخاطب گشت
و لشکر گال همان شب بار خود رفت و بعد دو سال گال باز آمدند و مغلوب
رومیان شدند و باز آمده جنگ عظیم کرده شکست یافتند و بعد چند سال
بار بر روم لشکر کشیدند و ولریوس بر ایشان مظفر شده خطاب کورونوس
یافت در سنه ۳۹۹ روم طوسکانیان بر روم خروج کردند و کاسیوس مر
سیوس رطلیوس کمطیط ناگاه بر سرشان حمله آورده هشت هزار کس از
ایشان اسیر کرد و این اول کمطیط است که از مردمان عام مقرر شده
لهذا حکم فرمانیافت و در سنه ۴۱۲ روم رومیان با قوم سمنسط جنگ کردند
و اول بر کیوا رفته از آنجا سر ساختند و قوم سمنط که از نژاد سبین بودند دلاور
و قوی بازو اند اما بکار شدند و بکار بجا رسید ولریوس کورویوس کونسل

با وصف کشته شدن ... اردو رومیان ظفر یافت و کارهوس کونسل روم
و دو بسیوس طری اون لشکر را بجنگ از طرف دیگر آورد و سیم نطامات
جنگ در وسونیا ورده و در آن شدند و همان فتح تا کنار بحر رسیدند که طعبان
یعنی از قیسان مبارک کنار بر رومیان فرستادند و رومیان در کسو بود
کنار اگرفته مرسیوس و روطیبوس کونسل و در پربوس کورویلوس که نطیر شد
پس سیم نط بنام صلح بر رومیان فرستادند و نه نیر انشدند ولی اطنیان با سنه
و کشتی سیاه شده ساط و کونسل بطو رومیان مقرر کردند و طرکنبوس
نیلیوس کونسل شد و پسر خود را بجنگ عدل ها مور کرد و اول جنگ با اطین
و سیلوس کونسل کرده خود داشت و نیلیوس ظفر یافته قربانی فتح نمود و تخت
و جهازات ایشان که در انطیوم بودند برخی را آتش زدند و بعضی را بروم
بردند در سنه ۳۳ از روم بسیاری از مردان بر دست زنان خود مسموم شدند
و محرمان بسزا رسیدند و سیم نط با وسطینی و مرسی و ... عنی و لوکانی و ابوطلی
سپاه شدند و در سنه ۲۹ رومیان با لشکر بر سر ایشان شتافته ظفر یافتند
و سلاح ایشان گرفتند و سیم نطابار صلح جو شدند و رومیان ... گرفته و در سال
دویم طرکینوس و لربوس کلوی نیوس و سیبلوس لوسطهوس کونسل ها لشکر
خود سبب ... کای بوس نطیوس سپه سالار سیم نط در دشت فورکه
کاودونی گرفتار بلا گشتند پس کا بوس رومیان او را رها کرده سد ر جو ... نیوس

بانطیوس سلم فرستاد که بار رومیان جنگ کنید او جواب داد که همه رومیان اگر کنند احترام
کابوس مشهور پیران از رومیان همه سلاح و اسباب گرفته بمتابعت
گرفت و با یک جا به بوسینه خلاص کرد چون رومیان باز گشتند سناطر
از نوسطهموس سبب ندا او گفت که عهد بی ضابطه مر قوم و اجازت سنط شده
پس سنط دستهای هر دو کونسل بسته بعقب بان فرستادند چون در محکمه
بانطیوس و کرنلیوس از و خبار شنیدند انها گفتند اینها را نگذارند تا هر جا که
خواهند بروند پس سیم سنط رجوی کونسل هرینوس کند اشتند و مستعد جنگ شدند
در رومیان با لشان جنگ صعب کرده ظفر یافتند و سیم سنط مغلوب شده
هو سر پا کردند و در همین زمان قریب ۳۴۴ سنه ام اسکندر مقدونی پادشاه فتنه نفوذ آن
بعضی در اطلی آمده با سرداران روم ملاقات کرد در ۳۴۳ سنه انبوس کلادیونس
سنسور اول نهر در روم ساخته در اپی یکمیوا کرد که از آبهای شهر باز
کاکیوس خطاب یافت و در همین وقت جنگ رومیان با سیم نط و طوسکان و
انسوینس دوام داشت و همچنان ابو سیرنی هر سیجی و اکوی و افواج هر طرف
عاجز بود در ۳۰۳ سنه فابوس کونسل در راه دشت سیمنان را طرد کرده
شصت هزار طوسکانی را کشت و در سنه دلسیوس و فابیوس بالشکر گران
و سیم سنط جنگ کردند و دسیوس که بمقابله قوم کال بود به تقلید پدر خود را
فدای لشکر ساخت و فابیوس مظفر گشت و صیغی لاس و دسیوس در گرده منظورات

کمال یافته شد و بعزت تمام مدفون گردید و در سنه ۵۹ یاسریوس بار رسم نظ فتح
یافت و سال دیگر کونطوس قانوس و سمبوس کرجی کونسل بسرکوا اساوس عا
قاموس به کور دلیر انه رسم نظ تاخته مغلوب شد و بسیاری بکشتن داد دیگر
شب لشکرش حمایت و حرمت کرد ازین سبب نسط دید و از کار فوج باز
داشتند و از صلاح و اعانت او کونسل به دشمن ظفر یافته بعث هزار مرد را
کشت و چهار هزار را اسیر کرد و سه سالار با نطوس گرفتار آمده و روسیان
از دریا مشاعر شده صنم اسکولاپیوس را ابیداریوس آورده در جزیره طبر سکلی
ساخته نهادند و در سنه ۲۶۳ کوریوس و نطاطیوس کونسل شده بر رسم نظ تاخت
و جنگ عظیم کرده مغلوب ساخت و رسم نظ خواهان صلح شدند و روسیان
هم پذیرفتند و بارها جنگ شد و هشتاد این جنگ تا پنجاه و دو سال بود و تفولیا
بوطروپیوس چهل و نه سال و سنبط کوریوس ابجد دو که گذشتند و کوریونس
دو بار بر رسم نظ و سمنیر ظفر یافت و حدود ولایت روم را تا بحر پدر طلک
رسانیدند در سنه ۲۶ کال طیوم را محاصره کردند و صاحب انجا از روسیان
استعانت کرد و کال را سوال کشته لشکر روفرستادند بسر کردگی کیبالوس
دکورسطوس و نطاطیوس انها از ماکسته اند چون رسم نظ کال را اسرا و از
اعانت خود بند بند پناه به سریوس بادشاه عصر که از جانب پدر با خیلس میرسید
و از جانب مادر به سرفولس و خود را نسل اسکندر با قدونی میدانست پناه بردند

ودرینوقت اکثر ممالک اطلی در تصرف رومیان بود پیرهوس سنیاس سپه‌سالار
خود را با سه هزار مرد منقلا روان کرد و خود با بیست هزار پیاده و دو هزار
سوار و بیست هزار تیرانداز و پانصد فلاخن انداز و دو فیل از بحر گذشته
در طارنطوم به سنیاس پیوست و سنط لوانیوس را کونسل کرده بجنگ
پیرهوس روان داشتند لوانیوس بلوکانیا رسید و برای سپاهیان بدو
و هرقلیا معسکر ساخت پیرهوس با انتظار رسیدن سیم سنط و لوکانیان
و بروطی شخصی ابرای زبان گیری رومیان فرستاد لوانیوس جواب داد که رومیان
نه ترا ظالم میدانند نه دشمن پیرهوس ازین سخن بر رومیان قدرت و قوت
ظاهر ساخت و بملاحظه لشکرگاه رومیان بایکی از دوستان خود گفت
که اینها مانند دیگر اقوام بربریه نیستند بلکه مانند گرکیانند رومیان دانسته‌اند
که پیرهوس گذشته حمله آورد بالجمله رومیان بعد شروع مقاومت از فیلان که
گاهی ندیده بودند و بسبب شجاعت سواران اطلی مغلوب شدند و پلوطرک
گوید که هر لشکر هفت بار حمله آورده بار مستعد شد و عدد کشتگان هر دو
سو برابر بود چون پیرهوس دید که رومیان همه بجانب دشمن افتاده‌اند گفت
با این سپاهیان چگونه من عالم را مسخر کنم بعد ملاحظه جناب پیرهوس از لشکرگاه
رومیان آمده در همان وقت لوکانیا و سمنط و بروطی رسیدند پیرهوس
شنید که رومیان لشکری برای مقابله فراهم کردند گفت که اینها مانند سرسان

میدانستند که سر انهنار بریده میشود و باز سر دیدیما با خطه این امور پیرهوس سنیاس
را برای صلح فرستاد و دختران ایشان و زنان انهنار تحایف همراه داد
اگرچه تحایف نگرفتند لیکن زبان آوری سنیاس چنان بود که سناطر
را بر سر صلح آورد اپیوس کلادیوس که بسبب درازی عمر نابینا شده بود چون خبر
انعقاد صلح شنید گفت مرا بر کوچ بخانهٔ سنط برند و چون بدار الاماره
آمد بنصب تمام گفت که رومیان با پیرهوس صلح نکنند که تمام اطلی نگذارد
و بخانه برگشت سنیاس سید که این مرد کیست سناطر گفتند این
همنشین بادشاه است روز دیگر سنط مصاحبان پیرهوس
برای اسیران خود فرستادند بزرگترین فبری سیوس بود پیرهوس او را
خلعت و زر داده بروم فرستاد روز دویم پیام دادند که با قبل ندیده
ایم پس پیرهوس فیل آراسته بروم روان داشت و فبری سیوس
سر زیر فیل نهاد و خرطوم ازو گرفته گفت که این حیوان بزرگ تو مرا
زیاده از آن نفسرد که طلای تو بر سر دزد هنگامیکه تو اپیوس مقابله
پیرهوس در لوکانیا بود کردن کاپیوس کونسل براطروبان ظفر یافت
و سلبی سیوس سوس کونسل سال آینده در نهایت با پیرهوس قریب اسکولوم
بدادبولیا جنگ کردند که دران از هر طرف پانزده هزار کس
کشته شد چون شب درمیان حائل شد هردو لشکر بجای خود برگشتند و بعضی

گفته که قریب اکولوم دو جنگ شد و در سنه ۲۸۰ قبری طبیوس و لیکوس کونسل
با هرنوس پادشاه قبسی سپاهان جنگ کرده‌اند و هرنوس دو سال و چهار
ماه در اطلی بود پس بجزیره سیسلی رفت و بعد مراجعت هرنوس قبری
سوس برسم سطولوکانیان و بروطی ظفر یافت و اجازت فیروزی یاردن
حاصل کرد و در ان وقت سیسلی در حکومت قوم جداگانه بود اول سیراقوس
دوم کرکیان سیوم کرطجان یعنی افریقیان و ممرطین و هرنوس کرطجان
را از ملک خود اسیسی خارج کرد سوای لیلی بوم و ممراطین ظفر یافته محصور
کرد و سوای شهر در دست ایشان نگذاشت و اراده افریقیه کرد و از
مردم رعایا خراج زیاده از معمول گرفت و از شهرها زر بتفریق خواست
و باین جهت ایشان بسیار برگشت الغرض و سیان در سنه ۲۶۴ بسر کردگی دوئیوس
ویرو طبیونس کونسل با حاکم طارنطیوم جنگ کرده گرفتند در سال دیگر دو
قاعده دیگر نمودند که یک کونسل از بطرانیان و یکی از عموم رعایا باشد کونتوس
و نطاطیوس مرتبه دوم کونسل و از طرف بطرسیان کولطیوس لسطولیوس
هر دو با لشکر جداگانه بسر هرنوس رفتند در امکنه جداگانه بر هرنوس اول
رسر کوریوس آمده بر کنار آب کلور در میدان طار اسبان قریب
ونطیوم در سوم جنگ صعب کرد و سی شهر از کس و بقولی هشت هزار
بقتل رسید و در میان فیلان تحفه‌های آتش بازی و نیزه‌ها پس کرد زدند

دپرهوس با قیلی از سواران بطار نطوم رفت و رومیان معسکر پرهوس را
نهب و تاراج کرده متعاقب برداختند و کوریوس مظفر شده بتصاویر نفایس
کرنک بدست آورد و چهار فیل غنیمت یافت و بران جنیمه بار کرده بروم فرستاد
چون کوریوس بنجاه جریب زمین بکوریوس دادند و زیاده از هفت جریب کسی
حصه عام لشکریان بود نشد رفت در سنه ۴۷۹ فبری سیوس سسو رحشد و تریونس
بعد ازان شکست اطلی را که نگذاشته بعفر رفت و سفیر پرهوس سس سال بود
و پرهوس در سنه ۴۸۲ روم را از غایب گشته شد و کوروبیوس کونسل در سنه ۴۸۱
ستم بطار انکلی ویران و پایمال ساخت و این بعد جنگ هفتاد سال
رومیان بود و با پربوس کونسل دوم طارنطوم را مسخر ساخت و این طارنطوم
از کرطحان بود و رومیان بعد استیصال دشمنان در سنه ۴۸۶ جیوسیوس
کونسل را بر هوجیوم فرستادند تا از انگیشاد و در توقف رومیان مالک
تمام اطلی شدند و بعد دمر اطین بر هیرو حاکم سراقوس رفتند و با کرطحان جنگ
کردند در سنه ۴۹۸ شروع یا بست و چهار سال ها در رومیان جاری
ساختند و بدست کرطحان افتاد در سنه ۵۰۱ هوس کلادیوس کطیطر شده
لشکرها را بسته بر جهازات به امالک رسیده و با هیرو بادشاه سرقوس
با لشکر کرطح در بحر محاربات کرده مظفر شد و بار دیگر در میدان غالب آمد
کرطحان صلح کردند و باز بعد چندی م عده جنگ شد بعد ازان رغولس با لشکر

باو بقیه زفته باک تمطی بهوس رسید بهونی سبیله لا رکر طرح جنگهای مردانه کرده اوا
از پیش براند و بتعاقب برداخت کسانطی بهوس فرصت وقت یافته
از راه برگشته بسیاری از روسیان بقتل آورد و نیسی سران ابا رغولس اسیر کرد
بقیه السیف گریخته بروم رسیدند بعد چندی کرطحان رغولس را با جهار هزار بکلای گروم
فرستادند تا میان مصالحه موکد سازد چون رغولس بروم رسید قسطنطین جنگ
بر انگیخت هرچند از پادشاه فهمانیدند نافع نگشته خود با وکلا کرطحان آمده کشته
شد روسیان با جهازات بسیار و لشکر جرار کرطحان رسیدند و مخالفت با داکر سقالین
د اهلف ساخت اکثر مردم سالم و صقون بودند باز روسیان تهیه اسباب
نبرد جهازات کرده با لشکر انبوه روان گشتند و دریا جنگ بوس رسیدند بهو
مظفر گردیده یکصد و بیست و جهار آنها غارت کرد و اعادس بر حمله کرد و سیدان
دامنه کوه از باکس فتحیافت لهذا او کرطحیان بسلوک دیده جویای مصالحه گشتند
روسیان گفتند که در هر جنگ هزار طالنط نقره و هر سال دو هزار و دویست
طالنط بدهند و گاهی بر روم لشکر نکشند و انچه از سسلی آمده بما بگذارند و
کرطحیان بذیرفتند   چون روسیان در ۱۳۵ سنه با همه اقوام صلح کردند
روزگار با آسایش و آرام بسر می بردند بعد چندی در ۱۴۵ سنه با مردم الری که
راه جهازات میزدند جنگ نموده ظفر یافتند و ملک الری را غارت کرده
مال بسیار بقسمت آوردند آخر الامر با مردم الری در ۱۴۵ سنه بدین قرار صلح کردند

که بعد ازین چهار بحر تنبس را بندند و در صورت ضرورت مردم مسلح جهاز
نباشند ملکه باشند و دیگر تاجران اندرفت نمایند و در سیزلی هم کنند پس از چندی
با مردم کال جنگها کرده ملک ایشان را بامال نهب و غارت نمودند و در سنه ۵۳۴
هنی بل بن همل کر سالار کرطج خروج کرده بلده ساغون طبوم مضاف اسپین
را که در تصرف رومیان گرفتند رومیان برای استخلاص ساغون طبوم
رسولی بکرطج فرستاده ایشان سخن رومیان نشنیده آماده پیکار گشتند
و رومیان بر مدعا یافت به تهیه مواد جدال و قتال پرداختند در سنه ۵۳۳
هنی بل که مرد دلیر و دانا بود بروم شتافت و پرنس و کوه الپس مسخر کرد
و بر کنار آب طبر جنگ صعب انعقاد یافت که غلبه هیچ طرف محسوس نگشت
بعد از ان متصل کوه   جنگ میان آمد و هنی بل فلمینوس سالار روم
را با بسیاری بقتل آورد و برخی را اسیر کرد پس سنط فابیوس مکسیموس را
سپهبد کرده بمقابله هنی بل فرستادند و در آنوقت کرطجیان در دامنه
کوهی اقامت داشتند تا بحیله بر رومیان غالب شوند فابیوس جویای فرصت
بود و بر شاخهای دو هزار گاو شعلها افروخته بدانسو روان گردیدند
هنی بل از ان حال مطلع شده لشکر او به مغارات جبال گشته تا گاوان
پراکنده شدند و فابیوس حمل بر نیابی و بابانی لشکر کرطج کرده بروم برگشت
و هنی بل لشکر را آماده کرده راه پیش گرفت سناط ازین خبر مضطرب گشته

طرنطیوس وررو و امیلیوس پالوس را کطیطر کردند و آن هر دو مرد دانا با نود
هزار مرد کار از روم برآمده صف آرا شدند جنگ صعب کردند چون لشکر
هنی بل اندک بود از اقوام گال و اسپین استمداد نمود و باتفاق هر دو قوم محاربات
مهیب کرده ظفر یافت و پنجاه هزار مرد از رومیان با امیلیوس کونسل و دو نسطر
و بیست و یک طربون و هشتاد سناطر و هشتاد ضبط بقتل آورده چندان مردم
کشت و سه چهار انگشتری رومیان بکرطج فرستاد و در روم سخنی جز گریه و
زاری نبود دیگر هنی بل مصلحت از دست داده توجه بروم نکرده بملک کمپانیا رفت
و سرما آنجا بسر برد چند سال در ۲۱۲ با رومیان آماده جنگ شدند بعد از آن
مرسلوس را نظر که بعد کونسل شدن بسسلی رفت محاصره سه سال سراقوس را
مفتوح ساخته بود در تولا بمقابله هنی بل رسید و جنگهای مکرر کرده چند سال کشید
و در اسپین سپیو و برادر گنیوس که با لشکر بسیار مقتول شدند اما سپیوس
بن سپیوس بعمر بیست و چهار سالگی کرطج نو را که ساخته کرطجیان از اسپین
راند چون لشکر در دل با لشکر مدد برادرش هنی بل هسدربعل و نیز دو نفر مطارد
بمقابله آمده بکند اشتند که برادر خود بودند و سپیو لشکر با فریقه برده بعد دستیاب
بمحاصره کرطج پرداخت و سیفاکس پادشاه نومیدیا بخون آورده چهل هزار مرد از ان
کشت لهذا اهل هنی بل از ایطلی بمقابله شتافت و جنگ بزرگ میان آمد بالاخر
هنی بل شکست یافته با فوج سواران بملک ادرومتم گریخت تا بعد وفات

در خود ندیده با حکام ملک کرطج پیام داد که با رومیان صلح نماید کرطجیان
که معتقد رای او بودند پیام صلح دادند رومیان گفتند که اگر شما ده هزار طلنط
نقره بقایای دنه خود ادا نمایند و اقرار کنند که بی رضای ما از نو لشکر
نکشند البته صلح منتظم شود ایشان پذیرفتند در ۵۱۳ صلح کردند و سپیو افریقانوس
خطاب یافت این جنگ هفده سال بود رومیان
بعد فتح کرطج اموال بسیار از ولایات فرج [illegible] یافته بعیش و نشاط مشغول
شدند و محبت روم در دل ایشان جا گرفت و اموال که از جنگ تنبیهی
یافته بودند بامید مساعده از خزانه پادشاهی صرف کردند و چندی ایشان وار
بوده بسبط پیام دادند که از خزانه پادشاهی امداد نمایند بسبط برای
دفعه این مدعا گفتند که فلف پادشاه مقدونیا معاهده [illegible] نسبت
بنصرت طولیا بن اطالوس پادشاه [illegible] بود بر سراد رود [illegible] در
شکسته بجنگ مقدونیا فرستاده فلف پادشاه مقابلت شتافت
رومیان بر وظفر یافته بعض ملک او را تاراج کردند لهذا فلف از در
صلح در آمد رومیان به هزار طلنط نقره صلح کرده پانصد نقد گرفتند
و پانصد را وعده ده سال شد و این یورش مدت پنجسال بود و در ۵۵۵
با مردم اسپین [illegible] کال جنگ کرده مظفر شدند و قریب آن مانع انطیوکس
و فالینوس [illegible] پادشاه [illegible] غالب آمد [illegible] یونانیان اتفاق

کردند و در همان سال رومیان بر انطیوس پادشاه اسیا که هنی بل پیش او
گریخته پناه برده بود و مردم اورا اسکندر ثانی میگفتند و مشهور بکمال جوهر و مدتی بود
جنگهای کرده کریخت و پیام صلح داد رومیان گفتند که ملکی که از بعضی همدان ها
گرفته با ما سپارد تا صلح انعقاد یابد او تمام ملک خود که در قرب آن بود گذاشت
و همچنین غربی کوه طاروس در سنه ۳۱۶۰ صلح منعقد شد و سو خطاب اسیا
طیقوس یافت و انطوخس از جنگ کرده شکست خورد تا اینجا مدت دوازده
بود و هنی بل پسر لار کرطج که مکرر از دست رومیان تعب کشید و از خوف
رومیان در قلعه متعلق پروسیوس پادشاه نطیا متواری بود در سنه ۵ زهر خود را
هلاک کرد و بعضی هفتاد و یک گفته اند گویند در سنه پرسیوس
بن فلف برادر خود را کشته پادشاه ماقدونیا شد پالیوس سلیوس کونسل
بمقابله پرسیوس شتافت در انوقت فوج ماقدونیا چندان بود که اگر پرسیوس
اندک زر دو سیم بود رومیان را از جاهی ربود چون از نهر بزرد و فوقی نداشت
کاری از پیش برد امسلیوس سپهدار روم با جمعی از دلاوران حمله آورد
پرسیوس تاب نیاورده راه فرار بکربطی پیش گرفت و از لشکریان با او یاری نکرد
رومیان تعاقب کرده تاخته او را با هر دو پسران اسیر کرده بروم فرستادند
و در راه با منیطوس سلطان الریان که همچنان اسیر بروم میرفت ملاقی
گردید و امسلیوس در روم قربانی شادمانی دمید این مدت بحساب نوح بود

در ماشنه میان کرطجان و سنسا نفار میان آمد و بعض امرای
کرطج قوت خود دیده با رومیان در مساهمت زدند و از راه مخالفت درآمدند
رومیان با غوای کیطو مستعد قتال گردیدند کرطجان از مرگ سپل آگاه
شده پیام صلح دادند رومیان گفتند که اگر شما هر سال سیصد کس از اعزه
خود نزد ما گرو دارند البته صلح شود کرطجیان بکار کردند پس رومیان گفتند
که اگر همگی سلاح نبرد بما گذارند صلح منعقد گردد کرطجیان ناچار شده
سلاح خود سپردند بعد چندی بی هیچ گناه با بهانه پیام دادند که شهر خود
گذاشته بجای دیگر مروند کرطجیان هرچند زاری کردند نپذیرفتند
ناچار کرطجان شهر را گذاشته بجای دیگر رفته بعمارت شهر پرداختند
و کسب سلاح را پیش نهاد همت ساختند بمرتبه که زنان هم در رسن سلاح
مینمودند و پس جنگی عظیم اتفاق افتاد و اسدروبل برادرزن هنی بل را که افسر آن
رومیان مفید بود برآورده سپه سالار کردند او در سینه کشته شد و سپاه
بدریافت این خبر پیام جنگ دادند کرطجان نپذیرفته بمقابله برآمدند
و سوار طرف رومیان به استو شتافت اگرچه عبور رومیان درانجا
دشوار بود مگر یکی از سرداران کرطج رومیان را بسرشان برد رومیان
بقتل و تاراج و گرفتاری شان پرداخته دقیقه در خرابی فرو نگذاشتند
و سی العلامی گرفته فروختند و این خرابی در ششصد و هم یکصد چهل شش سال

قبل نهصد و پنجاه سال از آبادی شهر بود و سبو مخاطب است به قمر نیقانوس گشت و
در همان سال هوسیوس بلده کورنط بعد نهصد و پنجاه سال از آبادی خراب گردید
و ولایت گریک مسخر ساخت و در همان ایام میان مردم اکناد نمود بنیاد
مخاصمت شد لهذا سوسان بروسیان پناه آوردند بطلیوس کونسل با لشکر
روم آمده دیده سوینارفته بلک متخاصمین را بتصرف خود آورد بعد از آن در
بطوس فرمانروای اسمن که در ابتدا اسپان بود لبس انقطاع برداخته
اقتدار یافته بر دست گرلوس سردار روم کشته شد و امر نقانیوس
کونسل شش نوشهر مستحکم اسمن را محاصره داشت محصوان امان از
دشمن ندیده همه اموال و عشایر را سوختند افقانیوس از پنجال
ب سنطر اطلاع داده آن ملک را در تصرف خود آورد و در سنه ۶۲۰ از آنجا
هر سال دو امیر برای انتظام آن ملک در سنط روم معین میشدند
در مصر دو کس یکی بودند یکی طیاربوس گرمکوس دوم کیوبوس گرکیوس پسران
سنوا فرنقانیوس که بس بن لا رواج دادند و ساشش آنکه در سنه ۶۲۱
گرکیوس مردی نیکذات و مهذب الاخلاق بود مردم را برای اجرای رسم ان
لا تخریص کرد و آن چنانست که کسی سوای پنجصد اردرع و تفولی چهار و ششصد و چهل
دست مربع در تصرف ندارد مگر سنط این را نشنیده اشستند چون
گرکیوس طربیون شد روزی بمواجهه در باب اجرای این قاعده بسیار

کفتگو نمود که انچه کفایت برامد نصف ازان باطفال داد و نصف بغربا
و شش کس مختار این مرهو سوم نظر اسیری باشد اگرچه در بادی النظر این قاعده
بجا منصور شد اما دولتمندان پی بدر رفتند اخر طیباریوس مخالف اکسطوس
و دیگر سناطر بدست سپیوسکا کشته شد و سه صد کس دیگر که با او متفق بودند
بقتل رسیدند و کسوبوس کرکسوس برادر خورد طیباریوس طریبون شده
خط طریم و لیس را خاص تحصیل کرد و در اسباب خلق سعی موفور بظهور اورد
و سه صد کس از یاران خود برای تحقیق حسابات سناط تعیین نمود و فالحوس
حاکم اسپین که خلاف بحال رسم گرفته ذخیره کرده بود با لکان عکه نسرد
فرمود و نرخ مناسب برای فروخت خود تنها مقرر ساخت و ذخایر السبایر
از صوب برای دو صرورت ایات تنها دخنان به نیکی دلهای مردم را بسوی
خود کشید که محسود و مغضوب سناط گردید سناطر برای انتقام از و جویای
انقضای میعاد بودند لیکن اعیان خلاف مرضی سناط بعد انقضای میعاد
اول بازاو را بهمان منصوب نمودند سناط دروسیوس را شریک کار او
کردند دروسیوس بحسن سلوک اکثر مردم را بسوی خود کشید و همین معنی باعث کوار
خاطر کرکسوس گردید در وقتیکه او از سر و نیا بروم امده پس ان امر وخیم منجر نمود
هر کس پیش شنو شکایت میکرد در ین اثنا که سناط در پی براندا ختنش بودند
طمید طیطنیوش را بر قبیله قضایای اعالی مقرر کردند او چندی در انکار بحیله معاش

را ایمتوی داشته بطرفی رفت و موجب بدنامی سنبو گشت القصه یکی از طرفداران سنبو

را طلبید و حال قتل طیماربوس پرسید سنبو از جواب ایمتوی در خشم شد

بخانه رفت و شب ناگاه خود را خفه گشت اکثر مردم گمان قتل سنبو بر کلیوس

بستند و او ایمتوی وصی نهاده شد پس تصفیه تهمت و رفع ظنه نزد اخشم

برای تالیف مردم اراده آبادی کرطح نمود که مردم را از روم برده در تمکان

آباد سازد و این معنی مقبول رومیان افتاد سه شهر از خانه دار از روم همراه

او روانه کرطح شدند چون این امر باتمام رسید برای بعضی امور ضروری از روم

طلب کردند در ایام غیبتش اعدا رعایا را از و بدگمان کرده بودند کیولوس

که برای تصفیه و رفع اتهام بروم رسید دریافت که وفا در ان کمتر است

و خواطرها بکدورت و سخافت روسیوس مایل بیشتر پس هر تدبیر که در تالیف مردم

بظهور رسانید نافع و مفید نشد جا گرد دید پس مردمان از اطلی برای قافت طلبیه

بیشتری نیامدند و انها که رسیدند سود ندادند چه تبرب فی تغیب سلطان از جا

شدند چون سعاد او منقضی گشت سساط قصد او کرده ادیم سوس را

که دشمن جانی او بود بکار خویش منصوب ساختند و ادیم سوس در هر کار جوبای

برخاستن کرکیوس بود کرکیوس آگاه شد بر تحقیر خود صبر نکرد و از وکناره

میجست فلاکیوس طرسون که دوست او بود او را گرادیم سوس بر وی فرمان داد هم

لیکن بجهت خود برای جواب او حاضرم شما جدا نشوند و بدین عزم مردم بسیار

ازدیاد طلبید اشت ازین مردم بروز معین بحیله طلب نوکری داخل روم شدند
قضارا کونسل موافق دستور قربانی میکرد هر دو گروه داخل مکان شدند خود
شخصی که جوان قربانی بجا اورد او را آواز داد که ای اوباشان بر خانش طلب راه
الفیا بگذارند درین حال مردم غوغا کرده بضرب قلم او را کشتند و گرکیوس
هرچند فهمانید سود نداد ناچار عزم خانه کرد و چون گذارش مرکوم بدر افتاد
پیش پیکر پدر زاری کرده از روحش استمداد نمود دیگر شب مردمانیکه همراه
او بودند برفت آمده قسم یاد کردند که رفاقتش بگذارند درین اثنا مردم
نعش مجاور کشته را کوچه بکوچه گردانیده بدار الاماره آوردند و سنط بدیدن
لاش با میران حاضر آن وقت فرمودند که صباح با سلاح نزد و غلامان و متعهدان
برکوها و ان طمع حاضر شوند فلاکیوس بدر یافت اینخبر به تهیه افواج برداخت
اگرچه گرکیوس صلاح دران نمیدید اما کناره گشتن بعید از مروت فهمیده و صحرا را
حفظ جان گرفته بمیدان رسید دریافت که سنط و کونسل منادی کرده
اند که هرکه سر فلاکیوس و گرکیوس بیارد بوزن طلا خواهد یافت و هرکه
از رفقاش بما خواهد پیوست جان از جان امین خواهد گشت بدین سخن
اکثر از رفاقت فلاکیوس و گرکیوس رو بر تافتند و اندکی بجا ماندند
فلاکیوس ناچار شده بچه خورد خود را باشتی فرستاد دشمن او مقبول نیفتاد
بار دویم فلاکیوس آن بچه را باستصلاح گسیل فرمود او هم بوسیله انتقا

آن طفل را بند نمود و بر سر فلاکیوس بخت زد و جنگ عظیم روداد و قریب

سه هزار کس از طرفین بقتل رسید فلاکیوس چون این خبر را گرفت نه دید خود را

در خانه مخفی گردانید دشمنان او در رسیده با پسر کلانش کشتند و گرکوس از

جنگ برتافته به هیکل دیانا رفته خواست خود را بکشد و دو کس از یاران

که او نم پومپونیوس و لیسینیوس نام داشتند مانع آمده قرار بر فرار دادند که

گرکوس گریخته چون به پل طیبر رسید دشمنان او قریب شدند و دوستانش

با مید اینکه گرکوس جان بسلامت برد خود را اسیر بلا ساختند و گرکوس

چون دید که نجات متصور نیست فلوکرطس خادم را بکشتن خود فرمان داد

و خادم سر آقا بریده بر نعش او افتاد در آن وقت دشمنان رسیده سر نعش

علم فتح کردند مرگ کیوپوس بعد ده سال از مرگ برادرش طیباریوس

و سی ساله افتاد در کار کشور بود اگرچه رومیان حاکمی مستقل

بر سر نمیداشتند بکر نیز سلاطین غالب و چیره دست بودند و سبطر

بمعاونت دانش همینه ممالک تازه مسخر مینمودند در سنه ۶۳۴ و سطیوس

انی ربس ولایت بلد و قوم الورس مرا فتح کرده مردم انجا را بروم آورد

و کلسار یلن سی اسکر در سی سالکی طرس را آورد از وقایع این قصه جوگرتاست

و مورخین بر آنند که جوگرطا پسر زاده مسنیاست که همی بل سقوشت که کرم

آنقدسم از دجار طادر اصل پسر زاده بود همراه پسران پادشاه نومیدیا

یافت چون پادشاه نومیدیا از جهان رفت دو پسر که گذاشت که کبیر ادهربل
و خورد هیمپسل حکرطا به تدبیری برادر خود را کشت و ادهربل که گریخته با امید اعانت
سنطر روم پناه برد حکرطا از تدبیر سناطر اندیشیده وکلا را با تحایف و هدایا
بروم روان داشت سناطر بوصول وکلا و هدایا خوش شده قرار دادند
که سلطنت نومیدیا میان ادهربل و حکرطا بالمناصفه تقسیم سازند و برین ا
چهار کس امین را با وکلا روان داشتند حکرطا ایشان را برشوت فریفته
ملک بهتر حاصل خود گرفت و کم محاصل بحصه ادهربل داد چون زمانی دراز
برین گذشت حکرطا دفعةً بر سر ادهربل ریخته مقتول ساخت و بر تمام ملک
متصرف گشت سناطر انجال کونسل را با لشکر گران بمقام
ادهربل تعین کرد حکرطا او را برشوت راضی کرده پیام صلح داد و گفت
من با شما جنگ نمیکنیم و خواهان عداوت روم نیستیم کونسل این خبر بروم
فرستاد و افواج بدریافت ارتشاهی کونسل به سناطر گفتند که حکرطا را
بروم باید آورد پس حکرطا را کونسل بروم برد چون حکرطا بروم رسید
چندان اموال بافواج بخشید که خود خواهان رخصت حکرطا از سنط
شدند سناطر ان حکرطا را رخصت بازگشت نومدیا داد گویند
وقتی که از حصار روم بر آمد گفت ای روم بخته درم فروخته میشوی اگر دادنی کسی
با نمزنه بهم رسد القصه چون حکرطا در ملک خود رسید سنطر ال

چون حکرطا را از سر صلح دید اسدربال از در خورد درین کار دل لشکر گذاشته بروم
شتافت اسدر خواست که مدینه سوطل را با مضافات آن غارت سازد
حکرطا که نایب جنگ کونسل نام داشت اسدر را در عباراتی از مسوطل دور کش
کرده مشغول عیش و نشاط ساخت و در رعایت و تالیف قلوب افواج
افواج و امرا و دادن عطا تا کوشش کرد و بعد مدتی مطلوس سرکردگی لشکر
منعقبه نمودند با مامور شد و اسدر معزول کردید مطلوس دید که سران سپاه
سلاح نمی بندند و سپاهیان دست به جنگ نمی کشایند پس با حکرطا بجنگ
پیوست و حکرطا تا دو سال جنگهای مردانه نموده مغلوب گشت و عاجز
صلح داد مطلوس گفت اگر همه فیلان و سلاح و دو هزار پوند نقره
خرج جنگ بدهند البته صلح منعقد شود حکرطا ناچار قبول نمود و در سنه ٥٦
کونسل بعد گرفتن اسلحه و افیال پیام داد که شهر را یکبار در روم باید رفت
حکرطا ازین امر سر باز زده سامان جنگ کرد و مطلوس اکثر از قطاع عشر
مسخر کرده بود که از سلسله لاری معزول گردید و کیپی یوس مر یوس بجانشین رسید
با همه لشکر بوده با رافتوح ساخت و حکرطا که بخیه بیش توکس بادشاه نومیدی
طینا بدر زان خود نیاد بر دو مر یوس ممالک توکس لشکر کشید توکس بوادیه
علیه رومیان بصلح گرایید چون خبر به روم رسید گفتند که بی تفویض حکرطا
صلح منعقد است توکس اول بخشیده بالاخره حکرطا را سپرد و مر یوس

اورا با رنجبر روم آمد و سنط فرمان دادند تا جوکرطا را اکر بتوانند
هلاک کنند پس خبر رسید که سه صد هزار ترک از سمبری و طیوطن شمال
اطلی را غارت کرده قصد خرابی روم دارند سنط مریوس را باز
کونسل کرده بمقابله آنگروه فرستادند و قبل مردم بسیار از روم بدست
آنگروه مقتول شده بودند در جنگ اول طیوطنیکس پادشاه طیوطن
مقتول شد و در جنگ دوم سمبری کطلس کونسل شده از مقابله آن تحت
و مریوس باز کونسل شده بجنگ پیوست و یکصد و چهل هزار مرد از آن قوم
کشته و شصت هزار اسیر نمودند و آنگروه در حال ضعیف باز درسنه ۶۵۳
رفتند و نام مریوس بشجاعت برآمد و شاهان بزرگ می‌ترسیدند لیکن
از عهده پاس و آرامش رعایا نتوانستند چه مریوس خواست که
قانونی چند اختراع کرده رواج دهد سطیلوس که عمری مریوس از دست
خود داشت از راه ممانعت آمده سنط را برانکاران تحریص کرد چون
سنط خلاف مریوس کردند سطیلوس در جزیره رودس قیام گزید
و مریوس مردم بسیار را کشته قوانین خود مروج کرد سنط بوادید انحال
سطیلوس را طلبداشتند چون سطیلوس بروم رسید مریوس آثار ضعف
حکومت دید و پیش سطری دت پادشاه بزرگ بلاد شرقی رفت بدین اراده
که اگر سطری دت بجوئی پیش آید باعانت او با روم جنگ نماید و گزند ب

گذشته قصد مطری‌دت کنند مطری‌دت از راه مهمان غداری پیش آمده مریوس
را بتحایف و هدایا الله و انه روم ساخت در بیغرضه میان مردم طلبی و سنط
در باب اجرای قانونی منافقه شد سنط دیدند که در روم صد هزار مرد
مقابل است تهیه که با مطری‌دت جنگ کرده آید و مصری دو صد هزار
پیاده و پنجاه هزار سوار داشت و چهار صد جهاز جنگی با او بود سنط در
تهیه این کار بود و تجویز کونسل فرا شدند مریوس هر چند خواست کامیاب
نشد و قرعه کونسل بنام سیلا افتاد سیلا مردی بود از خاندان
با خلاق حمیده آراسته مریوس از ریاستش رنجیده با سلپیوس که معاند
او بود ساخته قانونی که موجب نهی طالسن باشد وضع کرد ازین سبب
طالین با مریوس متفق شدند و با رومیان جنگ صعب کردند مردم
بسیار از رومیان و داماد سیلا مقتول شد سیلا مضطرب شده در خانه
مریوس پناه گرفت و مریوس او را امان داد روزی سیلا در سپاهی که بجنگ
اسیا مهیا شده بود رفته گفت که شما را اسیر کردگی مریوس قبولست
با من همه سپاه لارمی سیلا شدند برفتند مریوس بدریافت این خبر دو سه سردار
راهنمیش لشکریان فرستاد تا ریاست سپاه شدند مردم فوج که با سیلا
موافق بودند نفرها شش فرستادگان مریوس را کشتند مریوس بدریافت
از یاران سیلا را که در روم بودند کشت درین هنگام همراه سیلا سی

بسخن سوار بود دیم روم را با خود متفق نموده اراده انتقام از مریوس سلبی
سیوس کرد سطر خبر یافته چند مرد معتمد را نزد سیلا فرستادند که بر هیچ
میل روم قیام نماید و جانب مردم سلاح بسر نبرد سیلا این سخن را
دفعی نهاده بروم روانه شد و مریوس سای سیوس از راه مدافعت
در آمدند چون دیدند که کاری از پیش نمیرود بفرار نهادند سیلا
بروم آمده خود را حاکم بالاستقلال دید غدغه اعتبار داشت تریبون
خود مزوج کرده مریوس و سلبی سیوس احد وی روم قرار داد و مردم
ب یار به تحسین داوران فرستاد سلبی سیوس گرفتار معقول کردند
و سرش بر سر دروازه روم آویزان گشت پس سلاهی مردم روم
بازهم داشته بجنگ سطر می تاخت و کارها را بر خلاف
مریوس سرانجام میداد و روز بروز کارش رو به رونق می نهاد
مقارن این حال سینا نام مردی از خاندان سطریسان طالبین با خود
متفق ساخته بامید کونسل شدن تیغ بر روی کشید و خلقی کثیر را از هم
گذرانید بدریافت اکطونیوس از رفقای سیلا با لشکر توانا تاخت
و روز روشن بر روی آن گروه تاریک ساخت و از روم اخراج کرد
سینا منهزم شده از شهری تا شهری رفته و مردمان کثیر را از فتنه با خود
متفق نمود و مریوس نیز از افریقه لشکری گران مجتمع ساخته باز

بپوست و بر کوهی که مشرف بر روم بود معسکر ساخت کونسل از معنی
آگاه شده براه چاره در آمد تا آنکه پاپ یا نظام و محافظان روم مریوس
ساختند و پاپ سینا کار خود و مریوس بعهده خود پرداختند مریوس با
مردم خود در روم آمده بقتل و انتقام از منافقین پرداخت اکتوبیوس
کونسل که آنوقت در دفترخانه بود و مردلا که پاپ سینا موافقت داشت
خود در کشت کیبیوس و لوکسیوس و جولیوس و شزانیوس و انطونیوس
و بومیطاریوس و نبوسس طران مرتبه اول سنعد و سلیح برای حفظ
از سر مریوس در خانهای خود اکثر مردم آنها که بیرون بودند کشته شدند
پس مریوس و سینا خود در کونسل قرارداده بحکومت پرداختند در آن کار امنه
انجر لبیلا که در جنگ مطری دت مصدر زد دات رسیده و پادشاه کمصد
و پنجاه هزار رومی را که در قلمرو بود مقتول کرد اینده ارکیلوس سپه سالار خود را
بمقابله سیلا فرستاد و او در نواح انس از دست سیلا شکست فاحش
یافت و در جنگ سیلا ملکی را که مطری دت از قلمرو روم گرفته بود انتزاع
و جهارات او تباه شد بالآخر از طرفین بر آشتی رضا دادند سیلا است استیلا
اعدا بر روم و مطری سبب حرام ملک و صلحنامه بمضمون مرقوم شد که از طرحات
افواج طرفین مه سه مطری باشد و مطری دت بر ملک خود قابض ماند و بجنگ
یکسال بود در شمله اسم بلا بعد انعقاد صلح تهیه معاودت روم کرده

خطی سنبط متضمن جمیع تردد خود و شکایت اعدا و تربیت مخالفان درو
رسمی بر دم نوشت که در اندک زمان با فواج خونخوار رسیده دمار از نهاد
اعدای دولت می برآرم سنبط که از طرف مریوس مقرر بود و دیگران
بخوف اینکه در معاودت سیلا چه بلا خیزد خبر بمریوس رسانیدند و بر
استرضای سیلا ترغیب کردند و مردم باستدعای صلح بر حسب رضای
او روان کردند که اگرچه نارضامندی سپه سالار دریابیم در پی تدارک
ان شتابیم و ترک ملاقات با سنبا و مریوس کردند و آن هردو را
رضاجوی و اطفای خشم سیلا گفتند سنبا از آن انکار کرده قرار داد
که فوجی جرار بمقابله سیلا و اسیا فرستند و ظاهر کند که سنبط از معامله
مطریدات ناراض اند بدین عزم لشکری جنگجو بسرکردگی بلربوس فلا
کیوس شریک کونسل روان داشت چون زبوس فلاکیوس از
طریق جنگ بیادکان ماهر نبود کمسر با فرد جهاندیده و کار آزموده
به نیابت او مامور نمود که بمقابله سیلا شتافته رگ نخوتش را از هم کند
در اندک زمان میان نایب و منتسب اختلاف زاید و ماده نقار روز
بروز سر آمد تا آنکه بلربوس مریوس کمتر را از کار معزول کرد و کمسر را
ازین معامله با مردم لشکر در میان آورد و میان هر دو بخبر بخنک کردید و
بلربوس کر بخته خود را در جای پوشید و بر دست یکی در رفیقانش

بقتل رسید کپیو با سالار فوج کشته بملک مصری‌ها شکر دانستند چون خبر ب
سیپلا رسید افواج کمتر با سیپلا بود و کمتر باهراسان شد در هیکل اسکلاپیا
که در رومی بکس واقع است که بجنبه شمشیر خود را کشت چون از جمیع کار کر
نبود یکی از نوکران او را مقتول ساخته بر نعش آقا جان داد چون خبر حرابی
لشکر بسپنیا رسید در تهیه فوج دیگر گردید و لشکری آراسته و با سپیر لوس
ساخته بسالاری کر بوید کماطبه روان کرد قضارا بعضی ازان که بر جهاز
برآمده بودند غرق شدند و بقیه فسخ عزم کردند سپنیا از نافرمانی مردم رنجیده
بفهمانیدن شان در لشکر آمد و درین هنگام دو سردار را باهم نفاق
شد سپنیا تعدی از جانب مظلوم دانسته او را بند فرمود از وقوع این جرم
غوغا برخاست و سپنیا باطفای آن همت گماشت ناگاه از صدمه عوام بر
زمین افتاد و مردم نادانسته بر شکم سینه پا نهاده گذشتند که نقش پامال
گردید و جان از تن برید لشکری چندی در فرمان کربو بود سال دیگر سپنیا روهوسن
کونسل مقرر شده بکارهای می‌پرداختند مگر مردم شهر و سبط بخوف
آنکه قوم آینی که در غیبت سیلا رواج یافته او آمده براندازد مخالف
هر دو کونسل بودند پس آنها مردم بسیار از طرف اطلی فراهم آوردند و
جمعیت خود را زیاده از لشکر سیلا تصور کردند سیلا هم خبردار بوده و بتهیه
اسباب پرداخته در اکیوم رسیده جهازات برای عبور باطلی مهیا ساخت

که در روم رسیده این شهر را چون دشمنان غرق کنند و لشکریان این سخنان
چرب و شیرین دلخوش ساخته سوگند جانفشانی و وفاداری گرفت لشکریان
راضی شده زرها که در جنگ سابق فراهم آورده بودند پیش نهاده گفتند
که این زرها صرف جنگ نموده دمار از دشمنان برارد سیلا انکار کرده
نبالیف وطاپردخت و ساطها عبور کرده در برند و سیوم رسید
لشکری که در قریب مریوس نیاکرده بود بدو پیوست اول اتهاطیوس
که با جماعه کثیر ملحق گردید و همچنان مرکیوس کراسیوس و سطیکوس و
سنیوس همنی که آخر مخاطب به همنی زبرک گشت رسید و همنی در آن وقت
بیست ساله بود و تا آنگاه هیچ کار بزرگ نکرده لشکری گران بقدر سه
گنجن در کلیوم فراهم آورده بسیلا پیوسته او را قوی دل ساخت و بمقابله
بروطیوس برداخت سالار سواران نکال اگشته بلند آوازه گشت
و مورد آفرین سیلا شد سیلا بمعاینه آثار و اوضاع شجاعتش
استدلال بر بزرگی بختش می نمود پس سیلا ملف سپاه به سیندیه
پیام صلح به سنبو کونسل داد او که جویای آشتی بود پذیرفته بهی
برای استصواب ارونیوس خواست چون مخاصمت و جنگ در میان نبود
لشکریان سیلا در فوج سیبو آمده آنها را از رفیقه و مردمان سیبو
بسیان رفقان کمر یاب سیلا پیوستند سیبو وقتی خبردار شد که

سیلا در خیمهٔ او آمده سبب شش اسیر کردند سیلا او را بغرت تمام عفو کرده بر عقب
بموافقت نمود چون سنوبا او نساخت عهد عدم وفا در عهد کونسلی
گرفته سر داد و کاری که با لشکر سنبو کرده بود با توابع اردیوس پیش نهاد
همت کرده و کلا را به صلح جوئی فرستاد اردیوس و کلا را مقید کرده
روانه شد که ناگاه بر سر سیلا رزد لشکریان سیلا با وصف غفلت دلیرانه
بمدافعه برداخته جنگ هوشیارانه کردند اردیوس هفت هزار کس
بقتل داده منهزم بیکسو گریخت و از بن خانه جنگی و لشکرکشی ها اطلی روی ویرانی
نهاد در تمام رستان از هر دو در صلاح مردم اهتمام بود و حواشی سولان
هر دو طرف مردم را از غیب فاقت خود ها نمودند سیلا که خزانه بسیار
در سطری دست آورده بود صرف آنکار کرده جمعیتی سامان فراهم نمود
و جمله ار مردم نبط نگر بود مریوس بن مریوس که بار سیوم کونسل شده
بود بپوست شروع بهار آغاز جنگ شد مریوس با بست پنجهزار کوهاط
که هر کوهاط سیاده باشد بالضد بمقابله سیلا آمده پیام جنگ داد سیلا که مردم او را
بر بز فرقه بود بد زرفت در اول هر دو چندی غلبه از طرفی نمود کار در عین شدت
رد و برد گروهی که از لشکر مریوس با سیلا ساخته بودند نزد سیلا در عین
کارزار آمدند و غلبه سیلا آشکار شد مریوس هر چند خواست که سد راه
افواج بر دارد مفید نشد ناچار منهزم گشته در بلده بر هی نسط که خیر خواه

او بودند رفته پناه گرفت سیلا تعاقب پرداخته چنان اهتمام در محاصره نمود
که احدی را از درون و بیرون راه در آمد و برآمد مسدود و از محاصره انجا خاطر
جمع کرده روانه روم شد سرداران مربوس بحر هزیمت اقا از روم بدر
رفتند و سیلا بی مانعی بشهر رسید مردم روم که از قحط غلات و کثرت جنگ
تاب و توان باخته بودند ابواب شهر بروی سیلا گشادند سیلا بشهر در آمده
مردم را بر بیوفائی و کوتاه اندیشی تشنیع کرده امیدوار عفو و مهربانی
ساخت و خانهای رفقای اعدا را فرق کرده فوجی بقدر محافظت در شهر
گذاشته باز بر سر دشمن تاخت پسر مربوس هر چند خواست که از محاصره
بر آمد بجنس تدبرات سرداران سیلا و رخنه بندی انها راه فرار نیافت
و بدفع خصم نتوانست آخر بمقتضای خشم و تهور روزی دانست که این فساد
سبط است به بردوس که روم بود نوشت که همه سناطر را بکشند
روطیوس بفرمانش دو مسطبوس و انطنطیوس و اسکبولا سنبط مرسه
اول آنکه از دارالاماره بجانهای خود رفتند کشت از بن سبب مردم روم
دانستند که ظفر هر که باشد مصیبت برای ماست هر دو دشمن از وقوع جنگ
صعب کرده اگرچه فوج مربوس بسیار بود اما به تربیت و استعداد سیلا
نمیرسید چون کربو شصت هزار کس مدد مربوس فرستاد همی بدانها
در رسیده بسیاری را از تیغ گذرانیده و بقیه السیف را گریزانید ازو بس

با کربوسوسته با سطلوس جنگ کردند و ده هزار مرد بقتل و شهر را باسیری
داده کریخته شد ارویبوس از عار خود درگذشت و کربوبا فرنقیه رفت و چندی
آواره بوده آخر بدست یکی گرفتار آمده بسیلا الحکم مقتول گشت مرنوس
میتوس لشکر بسیار در فرمان می‌آمدند طلبسوس اگرچه در اصل سیم سنط بود
اما درانوقت خود را سپاهان بهادران رومی نمود مع چهار نفر از کس تعاقب
اکری بیوس که با طغیانی بره و قتال راضی نبود قرار داد که یکباره خود را بر شهر دشمن
رنجیده انصار برآید یا جان دهد بیا موافق آن طلبسوس بجنگ آمد سیلا
بدفع او برخاست و یمبی فرمان فرستاد که از پس دشمن درآمده کار بر اینها
تنگ کند سردار سیم سنط ارود ستایان کرده شبا شب آن بیجا بر آمده صبحی
لشکر سرکوهی مشرف بر روم است رسید در میان با تعاقب او نهاد جنگ شد
طلبسوس لشکریان با تمام و اموال و میان امیدوار کرده که فتنه هنگام
غفلت شان شهر در آیند پس افواج را مرتب کرده بر سر قلعه روم و کین شد
و ابیوس کلادیوس که بقلعه داموز بود در میان آن دل داده بمدافعه پرداخت
چون ابیوس کشته شد لشکر آن آهنگ گریز کردند مقارن آن حال فوجی از
سواران سیلا از در روم در آمده بمدافعه سیم سنط مشغول بودند تا
آنکه سیلا در رسید و بمقابله پیوست و جنگ صعب میان آمد گیر و دسیلا از
دشمن مغلوب شده بود که کراسیوس سردار میمنه بر اعدا غالب آمد و تمام جنگ

بود بالاخر سیلا مظفر گشت و بمیدان آمده دید که زیاده بر پنجاه هزار کس
از طرفین مقتول شده و هشت هزار از سمنیط اسیر گردیده سیلا همه را
بحکم گذرانید مرسیوس و اکری نیوس را بقتل آورده سر در شهر گردانید
و لاشش مریوس با سرداری از سمنیط در مغاکی یافته اهل بلده پرنواز
اطلی که هنوز رومیان نشده بود از سطوت سیلا اندیشیده اهل و عیال
و اموال خود در آسوختند و تا بره خانه جنگی فرو نشست و سیلا مظفر و منصور
بید عدغه فرمان روای روم گشت و رعایا را فراهم آورده تهدید فرمان داد
که اگر مهربانی مرا نخواهند اعدای سلطنت را بقتل رسانند با تمامی اتباع هر کس
دیگر را به تهمت عداوت سلطنت میکشتند ازین سبب فساد عظیم و قتل بسیار در
روم آشکار گشت و خون بیگناهان بر زمین ریختند شش هزار کس از بقایای
اگری نیوس گریخته بودند خود بخود پیش سالار روم حاضر آمدند سیلا ایشان را
در سیلاسکا که عمارتی بزرگ از مرطیوس بود بکامداشت و سنط جمع کرد
ترددات و کارهای خود در میخواند ناگهان بمردم فرمان داد تا آن شش هزار
کس را که تا بان آمده اند بکشند در انسنط بدریافت شور و فغان اسیران
گمان غارت شهر بردند سیلا بخشونت گفت که گروهی از مجرمان بسزا رسیدند
شما حاضر و بسیت که برای دیگران رنجه شوید روز دوم چهل سنط و سی سنط
را کشت و بعد دو روز چهل کس دیگر از سنط بقتل آورد و بسیاری از

روم را قتل کرد و منادی فرمود که ناصر و حامی مجرم و هر گنهکار منصور شده
بپایه‌ی خواهد رسید و فرمان داد که هر که دشمن دولت را بیارد دو طلنط خواهد
یافت ازین حکم و خادمان بطمع زر سرهای آقامی آوردند و پسران بر قتل پدران
فضول میکردند چون ازین درگذشت بمردم لشکر فرمان داد که دشمنان
سلطنت شما دشمنان خود را نیز بکشند ازین حکم خون بسیاری از بیگناهان
بخاک ریخت یکی بر مال و زن دیگری امر را هیکشت و مال و عیالش را سرقت
الغرض مال و دولت وبال خلایق گشت و ارجمندی گناه شد از ملبوس کسی که در
بریخ دم مرنجان بود نام خود در طومار مجرمان دید دگر لبت که گناه و سبب
قتل من عمارت زیبای منست در السیاست پس سیلا برادر ماریوس را گرفته
اول چشمانش بر کندند باز دست و پایش بریدند تا بالمرد این همه ظلم در روم بود
بلکه بلاد و امصار و قصبات اطلی ویران گردید و خونها بخاک ریخت چون لشکر قیصر
داماد سنیا مشکل جان از مهلکه در برد و سیلا از سر خونش درگذشت
پس سیلا خود را دکتیطر ساخت و بخصوص بر مظالم خویشتن پرده کشید لهذا
چندی بطریق سیر لشکر بیرون برد و حکم کرد که یکی ابتقید میساد دکتیطر مقرر
سازند و آنکس من باشم رعایا ناچار او را دکتیطر کردند حکومت و صولتش
از دیگران درگذشت سه صد کس دیگر داخل سنیط نمود و هشت هزار غلامان
را که آقای شان مقتول شده بودند بجای رعایا آباد ساخت و خزانه عامره را

معتمدان خود باشند کراسیوس مال مقتولان را بادنی بها خرید و ملی
از افریقیه برگشته زن خود نطلطیا را بحکم دکطیطر نمود و ملیاد ختر سیلا
از ازدواج خود کشید دکطیطر خواست که جولیوس زن خود را بکس نماید او
تاب این حقیر نیاورده از شهر گریخت سیلا فرمان داد که هرگز اولاد
احدا او کونسل نگردیده با کار معین نشود لکن لطوس فلا در حالیکه مردمان
خواهان منصب کونسل شد دکطیطر او را ازین خواهش بجا منع نمود چون
او بر اصرار افزود سیلا فرمود تا او را در میان بکشتند و گفت که خلاف فرمان
کند سزایش همین سیلا خلاف توقع مردم بی اتمام سه سال کار دکطیطری
گذاشت مردمان متحیر شده میگفتند که چرا خود را مانند رعایای شهر کرد
و عجب آنکه از مردم خواهان نیکنامی بود و چند کس را به تفتیح کار خود گماشت
و محافظان را وداع کرده کار بدیگران سپرد و روزانه تنها در شهر گشت
و شام بخانه خود رفت خلقی کثیر با او همراه بودند و سیلا خاموش میرفت
با مردم او را تعظیم میکردند و کسی بر مظلومان سوای یکمرد به تشنیع سیلا را زحمت
سیلا بجوابش متوجه نشده بمردم گفت که دیگری ها شنیدند سخن اینکس نخواهند شنید
پس شهر را گذاشته و از هجوم مردم رنجیده به دهی رخت برد و بعد چندی بجذام
مرد چنان شد که احدی گرد او نمیگشت چون سیلا نعش ماریوس را از گور برآورده
سوخته بود و در دریا انداخته بخوف آنکه دیگری با او همین سلوک دارد وصیت

کرده تا او را بسوزانند چون بکام مرگ رسید میگفت که عمر مانند من کسی در نیکی با
دوستان و سزای دشمنان نکوشیده سلا در سنه چون از جهان رفت کطلوس
و لپیدوس کونسل مقرر شدند و هر دو باهم مخالف بودند لپیدوس میخواست
که بطور سیلا حاکم جابر باشد و قوم مریس را طلبیده با مردم ما فی الضمیر در میان نهاد
کطلیوس که پدرش بفرمان مریوس کشته شد مانع و متعرض حکم کونسل دوم
شد لپیدوس جنگ ناکرده بولایت خود گال رفت که جمعیت شایان
بهم رسانیده بر حکم السنار رساند و بالاستقلال بر مطلوب فایض شود
سنط باستماع خبر گرداوری لشکر اراده او فاسد دانسته از کار معزول
کردند و لپیدوس با فوج گران و فراوان و سرداران اطراف ایطلی روان شد
که بار دیگر کونسل شود سنط کطلیوس را کونسل کرده بمنع اشتراک او مساعته
هر دو را بمقابله لپیدوس فرستادند و اینها بر دو میل روم در مابین برج لشکر
لپیدوس را شکست شد و در آنوقت اسپین و گال در تصرف سرطوریس
بر دطیوس قابل قیصر بود مبی به تسخیر آن دیار شتافت از اتفاقات ادی برای
اصلاح شهر مدینه بر آمده بود بر دست مبی مقتول شد و لپیدوس بجزیره سردینا
گریخته در غم و تکلیف جان داد و سرطاریوس از اکابر اسپین که همیشه هوای
سلطنت روم در سر داشت مرد دلیر و شاگرد مریوس بود و بمروت و دانش
و کنون نزد مانوس مع وزری در دست سیلا افتاده رهائی یافته گریخت بعد از آن

سپهسالار خاصش متاسف شده فرمان قتلش داده بود لهذا سرطاریوس
از روم گریخته بودند با خود متفق ساخت بجمله ان سنطا و غیره عمله بطور روم
معین کرده فرمان روا بود و میگفت که با روم اسپین را خواهد خورد با
اسپین روم را متحد وهم خواهد کرد از بدل مروت و رحم جبان مردم را بالیف
و تربیت کرده بود که در هشت سال قابل جنگ رومیان شدند میطلوس
سردار قدیم روم بر سر سرطاریوس رفته متواتر شکست یافت تا آنکه سنط
پمپی را با لشکر گزیده بر سرش روان کردند سرطاریوس با پمپی نبردهای مردانه
کرده اکثر غالب می آمدند بر تسخیر اطلی داشت دران اثنا پرپنیا نامی از رؤسای
لشکر او روزی او را بضیافت طلبیده آشته رفیقانش با شراب بسیار در
چون همه مست شدند در حالت غفلت بر سر سرطاریوس تاخته او را انجا
کشته بدر یافت اینخبر گروهی که از نیکنامی سرطاریوس متفق شده بودند
متفرق گردیدند و در اندک مدت پرپنیا بدست پمپی اسیر شد و ان الکه
در تصرف رومیان درآمد پرپنیا متوقع نجات خطوط سنط که بسرطاریوس
رسیده بود و پمپی او را مقتول ساخته کاغذ را سوخت رومیان
ازین فتح بس شادان شده شکرگذار و ثناخوان پمپی بودند بس پمپی گروه
غلامان که با کراسوس ساخته بجنگ رومیان پرداخته بودند و در اطلی
قیام میداشتند لشکر کشیده ظفر بقتل آورد و رومیان این جنگ را الی

دار گویند تفصیلش اینکه چند کس از تعلیم گاه جنگ که در کپوا بود آمده غلامان را با خود
متفق ساخته جمعیتی شایان بهم رسانیدند و سنط برای گوشمال اینها کلاوربطر
را فرستادند او بردست آنها مقتول شده فوت اعادی افزود تا آنکه جمعی از
کس فراهم آمده اسپرطکیوس را سردار کرده تا سه سال امیدان کارزار گرم
میداشتند و بسیاری از سرداران روم را شکسته بودند و اراده تسخیر روم
مینمودند لیکن کراسیوس آن گروه را از ملک خود به رجیوم رانده بود چون کراسیوس
بر سر اینها لشکر کشید تاب مقاومت نیاورده بسبب نایابی جهاز بسیاری مردند
و اسپرطکیوس جنگ مردانه کرده جان داد آدمی در راه بدان دم که از جنگ
گریخته بودند در خور دو مه همه را از گذرانیده سنط گفت که هیچ فسادا گندم
و ازین هنگام خانه جنگی که از خشونت سیلا و لوس پیدا شده بود برطرف گردید
و روم رو به آبادی نهاد در سنه ۶ رومیان باز خانه جنگی آرام یافته
به لشکر توسیع ملک افتادند و سنط برای این کار پمپی و کراسیوس را که تجربه
رعیت نوازی و دشمن گدازی متحلی بودند برگزیدند چرا که پمپی در جنگ افریقه.
و اکوئی اسطرین و اسپین تردد شایان کرده بود و در رفاقت سیلا
کارهای نمایان بظهور آورده مستعد در علم نرد و وقوف تمام داشت و ازین
وجوهات امیدوار جانشینی سیلا بود و کراسیوس اگرچه در کار جنگ چندان
مهارت نداشت لیکن بکثرت دولت و مال و حسن تقریر دل اهالی را

بسوی خود مایل نمود نیز امیدوار منصب امارت بود و میان هر دو کس
بانواع نقار شیوع داشت خصوص از غنایم سردار که همی تنها
بران گذشت و چنان بود که یکی فکر حرب دیگری داشت و متوجه صلاح
رعایا نبودند اول هر دو آن طرفی سپاه مشغول شدند آخر کراسیوس
از غایت خشم کار خود گذاشته قریب سه ماه بضیافت عموم مردم و مجلس
بر غوبا دست کرم گشادند تا رضای خلق بدست آرد و همین نیز از کار
در گذشته تدبیر اشتیان قوام ظلم که در عهد سیلا رواج یافته بود
برانداخته فرمان فرمایی عوام از طریبون گرفته بطور غراکیوس مفوض ا
ضبط داشت و ازین امر مردم شادمان و متشکر شده با خود قرار دادند
که شکر این احسان در وقت معین و کطیط بعمل آرند و چنین گویند
که گروهی از غارتگران جهاز که ملازم سطرتیفت بودند و از راهزنی
و غارت اموال بسیار و مردم هر دیار را با خود جمع ساخته در سلیسیا
هنگام داشتند صرف رهزنی دریا اکتفا نکرده مسافران کشتی بر دست
دراز می نمودند و گاهی بر اطراف اکلی هم دست برد میکردند لهذا اهل
روم مقرر کردند که انبوهی از عمارت برای گوشمال القوم بطرف سلیسیا
فرستند گمون بوس طریبون خلاف رای سنت ملتمس براین انصرام
اینکار میعاد سه سال دهری یعنی سپه سالار جهاز مقرر کرد و مخصص

که در بحر مدیطرین تا حدی معین از آبادی فرمان روا باشد و هر قدر سپاه
که خواهد و تواند جمع کند اخراجات آن از خزانه خواهد یافت پس پمپی در
سنه سرداران خود را در شعبات بحر مدیطرین بر جهازات روان
کرد که هر یکی از طرفی بر مخالف غالب آمد و خود بمقابله شتافته چنان تدبیر کرد
که اعدا در چهار روز مغلوب شده در سلسیا خزیدند و پمپی شصت جهاز
متعاقب ایشان بر دوخته کار بر ایشان تنگ نمود القوم اگرچه در ابتدا
مستعد جنگ بودند مگر از سطوت و صولت پمپی هراسان شده از راه
اطاعت در آمدند پمپی قتل آن گروه که قریب بیست هزار کس بود شایسته
ندانسته و گذاشتن در مکان قدیم صلاح ندیده دورتر از کنار بحر زمینی
برای سکونتشان داده معموره جدید در ملک روم آباد کرد طربیون
بدریافت این فتح شادمان شده پمپی را مورد تحسین و آفرین شناختند
و دانستند که تسخیر ممالک دشمن انجام باید لهذا منیلیوس طربیون
قانونی اخراج کرد که تمام افواج آسیا و روم و جنگ مطردیت و طیغرانیس
مفوض برای و اختیار پمپی باشد و این اختیار کلی موجب نشاط گشت
و پمپی اگرچه پادشاه نشد مگر قدرت پادشاهی او را حاصل آمد چون لطرهون
درخواست پمپی بسط کنذر انیدند و سبط در طلب فتوحات ناسطوری
الکن نشدند در آن وقت سیزر و سرخاکیوس و طالبوس نجات شنه رمان

شغونمی را شنودند و این اول مرح دستار سیاه باشد و بضرورد درخواست
و بضرورد در خواست طرسون منظور شد و جمیع اقوام او را قبول کرد و بکد
نمی را اختیار کرد که سپه‌سالار اکمال عقب تردد دست داده بود بسهولت
حاصل شد با قدار تمام در اسرع ازمنه سایان سفر کرده بر سر سطری دت
روان شد اگر چه جمیع سلاطین از رومیان می‌رسیدند مگر سطری
ذات مانند شیر زیان که هر ضرب حسیمش برای افزود و علیه هر باره رومیان
قوت او را زیاده مسکر د ملک سطری دت بسیار آباد و مستحکم بانحر بطبور
بود و محصور بکوههای قاف که ساکنان انجا بیشتر قوی و پرزور بودند
و متابعت و معاونت سطری دت مینمودند و در جهازات جنگی بانحر بطبوش
را پوشیده داشت با اینهمه مدام در فکر جمعیت بود و افواج او بیشتر
از قوم ترک و سور بنا که سالا او را در انجا گذاشته بود از سطری دت
منهزم گشت و سطری دت سبب فراست طبعر اس باد شاه ارمینیه سپر
تکمید بس باد شاه بطبنار و انشد و تکمید بس او لکه خود را بر رومیان
سپرده متابعت روم کرده بود در گذشته نوکلس سپه‌سالار روم با فوج گران
رسیده با سطری دت جنگ کرده تمام لشکر او را قتل و غارت کرد
و سطری دت منهزم شده شاه بدریا برد یکی از عیاران او را بمملکتش رسانید
و سطری دت بجمیع افواج بر داخته بر فوج دشمن ظفر یافت و لوکلس تاخته

جمعیت او را پراکنده ساخت تا آنکه سطری بار دیگر پناه برد و سپه سالار روم
متعاقب او تاخته سطری ذرت را از طیعراشس طلب کرد طیعراشس تا آنکه چندان
دستی با طیعراشس نداشت بسبب سپه سالار روم چنانچه باید بعزت و احترام
او نپرداخته از تفویض سطری ذرت انکار کرد گویند طیعراشس اگرچه پادشاهی
وسیع ممالک نبود مگر سلاطین و ملوک اطراف مملکت خود را مسخر کرده
فرمان داده بود که هنگام بار هر روز در بار حاضر شوند و نوکرانه خدمت
نمایند و ایشان نیز مطیع بوده با نقیاد فرمانش می پرداختند و او را شهنشاه
میگفتند ازین سبب میان رومیان و ارمنیان جنگ پیوست اول سرداران
طیعراشس با رومیان مقابله کرده مغلوب شدند بعد از آن پادشاه خود بجنگاه
مرد میدان کارزار آمده کاری از پیش نبرد و در اسرع اوقات ارکت
رومیان مفتوح شد طیعراشس منهزم شده پناه بارمنیه صغری برد و لوکلس
در تعاقب بود که عرایض استغاثه سپاه بدرخواست عزل او لوکلس که
مرد سخت کوش بود و لشکر از سخت کوشی او تاب نمی آورد بسنط فرستادند
آخر سال کلاربو کونسل شده عزل لوکلس داد افواج باستماع این خبر یکباره
از او برگشته به کلاربو پیوستند و درین مهلت سطری ذرت قوتی بهم رسانیده
بر تمام ملک بابطوس متصرف شد کلاربو سعی در برانداختنش نکرده سطینار
اقامت چند روزه برگزید و افواج روم متفرق شد لهذا اعزه و اعیان

روم برای اتمام هر دو بسامبی اسپه سالاری برگزیدند و او در اندک ازمنه
در آسیا رسیده اول با پادشاه صلح مطری دت و او مطری دت نیز انگیزده از دو
تعاقب رومیان که در ارمنیه بودند مصمم کرده روانه شد و مطلوب رسیده پس
ماندگان لشکر خود را از سمت گذرانیده منهزم گشت و قبل از آنکه عبور از آن کنند
می‌شبانگاه باد در رسید ناچار بجنگ بپیوست چون پاره برنشسته رومیان بود
سایه آنها دراز شده لشکر مطری دت رومیان را نزدیک دانسته تیرباران
کردند چون سلاح ایشان صدا بر کوه نمانات متفاوت نیاورده گریختند هر چند
سپه‌سالار ترتیب داده لدهی لشکر پرداخت مطلق فایده نداد همگی رو به جنگ
نافتند مطری دت رومیان را هر چهار طرف دید با هشتصد سوار جنگ‌کنان
بدر رفت و با نصد از رفیقان او مقتول شدند چند روز براه فرار در تنهای
طعام نبود بمیوه صحرا و آب دره با اکتفا مینمود در این اثنا کسی که از جنگ
گریخته بودند با او پیوستند بمعاونت ایشان در یکی از انبارخانه که برای جنگ
مهیا کرده بود در آمد و از طمع ایشان استمداد کرد و متوجه شد تا جاپوس
شده بملک کالکس گریخت و بمی خود را در آنجا رسانید مطری دت
بدلیری رسیده اقامت نمود ایشت کرد مردم اطراف را با خود متفق کنان
بقوم سطیق پناه برد اگرچه بکر لوسی در پی رسیس سر آتش قصد جان بدر داد
لیکن با اینهمه او را فکر مقاومت دشمن نشکنی در سر نبود خواست که لشکری

از جرمن و گال بهم رسانده بر سر روم شتابد مگر فوج اسپیان بمتابعت نمیداد
چون لشکریان مطری دت از عزمش آگاه شدند برغبت فرزندش که باغوای
ممی اراده قتل پدر داشت غوغا برپا کردند مطری دت اراده کرد که
پسر را برای تفویض قصبه ملک و مال طلب کرد و آن بی سعادت جواب داد که
اکنون پدرم را جز مرگ هیچ نمانده من چه خواهم داد این سخن بر مذاق نجابت
ناگوار افتاد دست به عذار داشت و از خدا خواست که ترا هم این سخن از
پسرت نصیب باد پس در حرم سرا آمده گفت هر کرا غلامی رومیان گوارا نشد
بمرگ آماده شود همه بمرگ راضی شدند و زهر از دست بادشاه خورده جان
دادند بادشاه چون عادت بتریاق داشت زهر برو کارگر نشد و خود را
بشمشیر نتوانست ناچار بطیوس فرمان داد تا باو سر […] او بر داشت
بست سال مطری دت با رومیان جنگ کرد چون از مطری دت خاطر برداخت
فکر مدافعه طیغرانس پیش نهاد همت ساخت در آن هنگام که لشکر
بر سر طیغرانس کشیده پسرانش بغاوت پیش بردند طیغرانس در صدد اصلاح پسران
و مدافعه رومیان شد دو پسر را منهزم ساخته کشت و پسر سوم پناه برد
برداد و هر چند در تخریب بنیان مصالحه برداخت پمپی سخن او براند آخر ساخت
بنا طیغرانس صلح کرده برای ملک مفتوحه همه باد گذاشته عزت احترام بسیار
نمود و به پسرش که سلطنت به دیگر دم مقید داشته به بستر روان شد و از کوه

طارس گذشته متغیر و تبدیل سلاطین می پرداخت دارا پادشاه اذر
بایجان و انطوخیوس پادشاه سریا از راه طاعت در آمدند و فردوس
پادشاه پرسا منهزم شده پیام صلح داد و از انجا با طبریه و عرب
مسخر شد با نطیوس و سریا داخل قلمرو روم گشت پس از ان بخود هم رفت
و ارسطوبلوس را که سلطنت اورسلیم از هرکینوس برادر خود در
گرفته بود او را بیدخل ساخت پس طلبداشت ارسطوبلوس بحصانت
قلعه اورسلیم و اعتماد اسباب قلعه داری حاضر نشد پس محاصره پرداخته
بعد سه ماه مسخر ساخت و دوازده هزار کس از رفیقان قلعه دار کشته
شدند پس بدر پرستش انمقام پرداخته لشکریان از غارت اسباب
هیکل بازداشت و هرکینوس را الحکومت ان بقعه گذاشته ارسطوبلوس
را نشان فتح باخود گرفته بروم روانه شد درین یورش پانزده مملکت
و هشتصد حصار مسخر شد و بیست و نه بلده ویران بازآبادان گردید و هزار
قلعه داخل مملکت روم شد اسیرانی که همراه می آمدند اکثر انها
پسر طغرانس و ارسطوبلوس پادشاه اورسلیم و خواهر مطری دات
و رعمان علی دنس و عبریان و پادشاه کمارنیه بود و خزانه نقد چهار
بلین روپیه مروج انوقت بود و امتعه کثیر و نفائس بیشمار از ممالک شام
بروم امد که همه رومیان متحیر ان بودند

در وقتیکه

بسی بر تسخیر بلاد بسیار رفته در سنه ۶ روم و سنه قبل مسیح کطلس تغاربوس
مردم بسیار برای برانداختن اقتدار روم با خود متفق ساخته بود از این سبب
و شورش عظیم در روم پیدا شد مفسدان بسیار قوت گرفتند نسبط انگار
روم در فکران کرده شدند بالاخر سیسرو که دوست و خیرخواه جولیوس بود
باصابت رای و حسن تدبیر انبوه مردم را از رفاقت کطلینوس باز داشته
راجع بجولیوس ساخت از این سبب بسیاری از معاهدان مفسد تباه و کشته شدند
و کطلینوس بزد بست مردم لشکر رده به تراند نهاد و در سنه ۶ دکونسل شد
پس در سنه مبی و جولیوس و کراسیوس باهم متفق شدند که هیچ کار سلطنت
روم باصلاح هر سه نمیشد و باتفاق دشمنان روم را برانداختند در دو میان
فارغ البال شدند و جولیوس و سیسرو را طرحوان بر سر کلادکوبس فرستادند
وکیسطو برکیفر دو سیسرو بسرعت مظفر برگشت و جولیوس بعد ایام کونسل
به ولایت کال را بر عهده خود گرفت و در هشت سال جرمن و برطانیه را
گرفت و قریب هشتصد بلاد و سه صد ولایت مفتوح ساخت و بر سه ملین
مردم ظفر یافت و کراسیوس بعد ایام کونسل در سنه ۶۹ ولایت سریا
گرفت و از انجا در سنه ۳ بر پارسیان رفته از مردم فته از مردم پارس
بقتل داد و مبی را این زمان در اسپین بود بعد ضعف کراسیوس و مرگ جولیا
دختر جولیوس زوجه خود مبی بر اقتدار جولیوس رشک برد جولیوس انتظام مبی

دیده متحیر گشت و توحش خاطر هر دو افزود پس جولیوس لشکر را مقابله
روم فزود آورده و پمپی در ۴۸ سنه با یاران خود گریخت و جولیوس فرانیوس
و پطریوس تا پیان پمپی از اسپین اخراج کرده پمپی لشکر خود را دیگر باره
فراهم آورده در ۴۸ سنه در میدان فرسالیا متعلقه طسلی تلاقی فریقین دست داد
و جنگ صعب اتفاق افتاد بعد قتل بسیار پمپی بمصر گریخت و در انجا بحکم پسر
بطلموس پسر لسطس بعمر بود و نه سالگی در ۴۹ سنه قتل گشته شد چون در ۴۶ سنه
جولیوس رفتن پمپی را سوی مصر یافت لشکری شایان بتعاقب او نامزد
کرده خود بملک ای سیوس که فرانسیس پسر سطری دوت که خراج کرده بود
رفت و قطعه او را انتشار انجا بود رسیده معلوم نمود که پمپی بمصر رفته
لهذا با چهار هزار مرد دلاور باسکندریه آمد در انجا خبر سنگسار پمپی شنید و بمقارن
آن مردی با سر و انگشتری پمپی رسیده تحفه ظفر داد جولیوس در خیمه ها سانحه
رای پمپی بنا فرمود در این هنگام فاطینوس اراده مخالفت نمود جولیوس
دریافته مردم مصر را آماده بد کرده فاطینوس بست و دو هزار مرد در سر جوطینوس
دریافته مردم مصر را آماده بد کرد فاطینوس بست دو هزار مرد در سر جوطینوس
فرستاد جولیوس بعد از تردد بسیار در قلعه اسکندریه متحصن شد در آن وقت
بطلموس پادشاه مصر در دست او و پسیان اسیر بود و قلوپطرا خواهر این
اراده سلطنت در سر داشت لیکن بسبب ناموافقت اعیان ممالک مقصد این

ظهور نمیکرد اکلیوس که یکی از سلاطین مصر جولیوس را متحصن دیده لشکری
فراوان بر سرش تعین جولیوس با المید رسانید سالار اکلیوس جنگهای مردانه نمود
اما بسبب قلت اعوان کاری از پیش نبرد مغلوب شده خود را بدریا زده در
شنا از مرکب جنگی که در دریا بود سوار شد مردم مصر بدریافت اینحال
جهت استخلاص بطلمیوس با جولیوس مصالحه کردند بطلمیوس بسلطنت مصر رسید
و قلوبطرا از جهاز از دریا گذشته و هم جولائی سنه قبل [illegible] روم بجولیوس
رسید جولیوس سطری لوسس رغیموس را با لشکر فراوان بتسخیر مصر مامور
ساخت و او تمام ملک را بتصرف آورد بطلمیوس که از دار الملک جهاز سوار شده
میرفت به بحر افتاده غرق شد قلوبطرا در سنه بسلطنت رسید و جولیوس بعد عقد
قلوبطرا او را در کنار کشیده داد شادمانی داد تا آنکه از قلوبطرا فرزندی در
دنیا شد قیصرش نهاد پس قیصر بر ولایت پانطس از ماقدونیا لشکر کشید و فارنا
سوس پادشاه آنملک گریخت و در آنحالت بدست یکی از سرداران خود مقتول گشت
قیصر آنملک را در تصرف آورد • آن پرداخت و در بور جنس را رسید
هلکیوس را بر جودیه مطری ت ابرا سغرو کس با قدونیا و انطیپطر را
فرمان ده ساخت و متوجه روم گشت و رعایا را افروخته لشکر با فریقیه کشید
و سنو شریک ببی مقابله آغاز کرد و او از پادشاه مرطانیا استمداد نموده
بمقابله قیصر در آمد قیصر بعد از مقابله و مقاتله مظفر گشت و سبیو در عین گریز بدست

دشمنی کشته شد و از لشکر حرکنطوسیبه لا زنده نماند و او در بوطیقا محصور
گشته خود را کشت قیصر آن ملک را گرفته بروم بازگشت و در شکر این فتح
تمام ارکان دولت و خاص و عام ضیافتهای شاهانه کرده مخاطب بنام
بی رز یعنی شاه شاهان گشت و زمانی بعیش گذرانیده سنه که در ملک
اسپین بومپیوس سالار سمی باجتماع افواج پرداخته بود ابا بلیغار بتوجه
اسپین شد و در آن ملک بابوس و سکسطرس پسران سمی جنگهای صعب
دست داد که تمام عمر مثل آن اتفاق نشده سی هزار مرد با لابی بوس سپهدار
پسران سمی بقتل رسید قیصر دحمه برای لابیوس بنا کرده بر آن ملک منصرف شد
و پسران سمی دست و پا گم کرده روان مجادله بر تافتند افواج قیصر بدنبالشان
رسیده سر بوس آوردند و سکسطرس مفقود الخبر گشت قیصر مظفر و منصور
در روم رسیده بعدل و داد پسرمی پرداخت روزی دوستی از قیصر پرسید که
از مرگ کدام خوشتر جواب داد که بی غدغه فرغ و بی تصدیع چون زمانی بر این
گذشت میان سنط و قیصر نقار پدید آمد اکثر سنط بر قتل قیصر اتفاق کرده
محضر بر شروع ساختند در عرصه سنجان بواد بید و ضباع ملکی تقصیر خبر
دادند که این نوروز بر پادشاه مبارک نیست و کل پنیا روجه اسپ مرگ
شوهر بخواب دیده نعره زد و بفال بد گرفت از این اسباب قیصر در جلوس
مجلس نوروز انکار داشت روز مقرر یکی از سناطر آمده گفت که امیران

نامدار و بدرای او امر در حشم حاضر شده دیدار گرامی را جواسکا از آنجا که

قیصر بسوی مجلس روان شد حکیمی دانا از مشوره مردم آگاه بوده در آنحال ارطور

مر بر کاغذ نوشته بدست قیصر داد قیصر ناخوانده بدست یکی از اهل کار داده

در دار الاماره رسیده بر تخت نشست سمبر نامی از آن گروه به حیله سلام و استعفای

جرایم برادر خود پیشتر آمده و همچنین مردم از هر سو آمده اطراف قیصر را فرو گرفتند

پس سمبر نزدیکتر آمده دامن قیصر را گرفت و قسقا نیزه بر کتف قیصر زد قیصر از آن

زخم برخاسته بمقابله پرداخت و در آنحال یکی تیر بر سینه قیصر زد و کسیس

و دیگر کسان همچنین تا در حالات مشکر دند بر دطیوس رسیده خنجری بدنش حواله

کرد که قیصر از آن شکست به بیست و سه زخم برخاسته بمقابله پرداخت در آنحال

یکی تیر بر سینه کار با تمام رسید پانزدهم مارچ سنه ۴۴ قبل و ۷۰۹ سنه روم عمرش

پنجاه و شش سال در عمر چهارده سالگی بکار پیوسته چهل و دو سال در امارت

گذرانید در تمام پنجاه و دو جنگ کرده و یکهزار و یکصد و نود و دو هزار کس را

بقتل آورده در علم ریاضی و حکمت و انشا مرتبه اعلی داشت سال شمسی متضمن

بر سه صد و شصت و پنجروز   و قصفه   از اعمال اوست

در سلطنت روم بعد مرگ قیصر انطونی که از خیرخواهان قیصر بود در عقب او

بنا بر اجرای سلطنت میشود اگرچه مرد خوب نبود مگر برای یکسال حاکم روم شد

ولپیدس از رفقای انطونی با قدری فوج در فورم جا گرفت انطونی بر خزانی و دخائر

قیصر دست یافته بزرگان و عقلا و رعایا را در مجلس عظیم جمع کرده در باب قتل
قیصر و وقوع خطا و تحقیق خطا و ابرای قاتلانش مباحثه کرد اکثر مردم که ممنون
احسان قیصر بودند خطا و جرم بر قاتلانش ثابت کرده تقصیر شان معاف
نمودند پس انطونی اماس قیصر را در فوروم بغربت تمام آورده وصایای او
بر مردم بخواند که قیصر اکطویوس خواهرزاده خود را بخطاب قیصری ملقب ساخته
وصی و قایم مقام خود نموده و فی آدم سه صد دینار رومی بشمار انعام فرموده
مردم باستماع وصیت او مانند مرگ پدر شیون کردند و تشکر احسانش
بجا آوردند آنگاه انطونی لباس قیصر را با همان لباس خون آلود بمردم نمود
که همچو مرد نیک بشارت   حق مقتول شد ازین سخن عموم مردم عهد
کردند که قاتلانش را بسزا رسانند و اکثر سپاهیان قدیم الخدمت و کهن سال
همراه قیصر سوختند عمر و امانند کان صورت کینه خواهی گرفت و شیون بانتقام
خونی مبدل گشت رعایا شمعها افروخته برای سوختن خانهای قاتلان شتافتند
و بسیار از عمر اشتراک پاره پاره ساخته و آنگروه آگاه شده بعد دفعه
پرده خفته چون قاتلان قیصر هجوم مردم بسیار دیدند عمده برای رای متعذر
دانسته از شهر گریختند و رعایا بر سوختن قیصر صومعه کلان بنا نهادند چون
انطونی دید که مردم بسیار با او متفق شده در خواست استقبال اکسطوس
بسر منی که در ولایت اسپین متواری کرد و شش هزار فرد خاص خود با جماعت

جنگی روان ساخت و بتدریج و حیله اختیار نظم و نسق امور سلطنت بدست آورد
چون اقتدار کلی یافت قصاص از خاطرش رفت اکطوبوس قیصر که بعد مدت
اغسطوس لقب گرفت تا عمر هجده سالگی در اپالونیا برای تحصیل علوم قیام داشت
پدر یافت مرگ قیصر و قبض شهر و کالش بروم آمد انطونی خیالچه باید مراتب
تعظیم و تکریم او بجا نیاورد و ذریکه جولیوس بنام او نوشته بود با تمام نداد
اکطوبوس ناچار شده شهر و کالت او فروخته بدادن احسان و حسن اخلاق
بتالیف قلوب دلباخته مردم را با خود متفق ساخت و رعایا حسن جوهر ذاتی نکو
یاد کرده بدیدند و سپاه نیز پدر یافت و رحمت قیصری بر او مجتمع گردیدند انطونی
متوهم شده دو هزار مرد از ولایت سیدرغال که سابق انجا بود طلبیده داشت
پس در روم سه فرقه بهم رسید یکی آنکه انطونی میخواست که سلطنت برو مسلم
باشد دوم اغسطوس اراده حصول حکومت موروثی و کین عم داشت
سیوم قاتلان قیصر میخواستند که بدستور احکام ملک و اختیار مهام در قبضه
اقتدار سنیط باشد پس انطونی بی اطلاع سنیط بولایت سسلی پی غال
رفته محاربه شدید با مروطیوس کرده ظفر یافت بروطیوس که گریخته
در مقام ملینا بدست انطونی گرفتار شده خبر خود به سنیط فرستاد در
خلال انحال اغسطوس با ده هزار کس در بلده روم رسیده سعر [?] و سسرو
که از اکابر دانا و بلغار بود و انطونی را دشمن روم دانسته با او مخالف

بود سنیط سازش نموده سناطر بانطونی نوشتند که اکنون ولایت
سسلپین غال را گذاشته تاراج رومارسطینا بر دارد بعد از آن
در ولایت روی کن قیام نموده هر حکم که از سنیط صادر شود بران کار بند
انطونی بغرور دولت حکم سنیط نیاورد و سنیط اغسطوس را با لشکر گران
بدفع نخوت انطونی مامور کردند اغسطوس با دو سردار دیگر از سناطر
بولایت سسلپین غال رفت و انطونی بعد زد و خورد بسیار شکست یافته
بلیدس پناه برد درین جنگ هر دو سردار نامی از حمله دو سردار سنیط مجروح شده
در حالت نزع اغسطوس را طلبیده گفت که صلح و سازش با انطونی
مناسب حال تست اغسطوس سرعت در سازش با انطونی کرده
اول بتوقع در خواست تقرر سلطنت بنام خود از سنیط چون از انها التماس
اغسطوس نپذیرفتند مایوس شده با انطونی و لبدس اتفاق کرد
و تا هفت لیجن که هر لیجن شش هزار پیاده و سه صد سوار باشند بروم روان
شده بمقابله سنیط آمد پس سنیط از کرده خود پشیمان شده کار کونسل
بدو سپردند و بجهة آنکه با انطونی یکی نشود اختیار ولایت سسلپین دادند
اغسطوس برای استحکام اختیار خود اول برای قصاص از بروطیوس
و کاسیوس قانونی برانگیخت و جنگ با انطونی و لبدس قرار داد
لشکر بروطیوس و کاسیوس قانونی برانگیخت و جنگ با انطونی و لبدس

و جنود اغسطوس در جزیره سارس بمقابل همدگر آمدند چون بروطوس
منجمله قاتلان قیصر که با قدونیا بقتل رسید از جمله اغسطوس با انطونی
ولیدس در ساخته در باب انتظام مهام روم مشوره نمودند و قرار یافت
که تا پنجسال هر سه کس پادشاه و فرمانروا باشند یعنی لیدس حاکم اسپین
و انطونی پادشاه عالم و اغسطوس حاکم افریقه و جزایر بحر روم باشند و در جزایر اطلی
و دیار شرقی بشراکت هم فرمانروا باشند و در برانداختن دشمنان خود دیگری
سعی نمایند و اسم نویسی اعدا حواله بهمدیگر شد اتفاقاً دوست یکی دشمن دیگری
بود چنانچه پلوس برادر لیدس و لاسیوس عم انطونی و سیسرو دوست
اغسطوس در آن داخل بودند از این امر طبایع امرا متنفر شدند و صد سناط
و دو هزار سواران نیز در فهرست بودند اموال ایشان مردم بغارت آوردند و امرا
و رعایا را امید بیم نماند و امید خلایق بیاس مبدل شد گریه و زاری و قتل و
چون در هر خانه بود و کسی جرأت منع جلادان بخانه مردان منفرد جهت
در آمده گرفته میکشتند و اموال ایشان بغارت می بردند لهذا مردم بروم جا بجا
گریختند و آن جمن جوی را خبر تا مرادی رسید بالعرض چون جلادان بخانه سیسرو
آمدند او بدریافت این خبر بمالک طلا لولون گریخت و از آنجا بکنار بحر رفته خواست
تا بر جهاز برآمده بگریزد بسبب ناموافقت هوا از جهاز فرود آمده شب در کنار
بحر بسر برد صباح بر جهاز دیگر نشسته در عماری که برای سیر ساخته بود در آمد و

خود را از امکان سخن شمرده بجواب رفت خادمانش بمبالغه بر محافه
نشانده براه جهازی بردند درینحال جلادان به آنخانه رسیده بسراغ
شتافتند و انطونی را در صحرا یافتند مردم سیسرو مستعد قتال گشتند
خسرو را جلادان آن بسیار مردم را منع کرده بر قتل راضی شدند پس جلادان
سر و دستش بریده پیش انطونی آوردند انطونی بسیار شاد شد جلادان را
صله و انعام داد سر و دستش در خانه داشته مضحکه میکرد عمر سیسرو شصت و
سال و مرگش در سنه روم و سنه قبل بود مردم بسیار از روم گریخته
در ماقدونیا به بروطیوس پناه بردند و بعضی بسسلی نزد سیسر می رفتند
سکسطوس بحر روم را بجهازات جنگی مستحکم ساخت اهالی روم بحدار
و چهار صد زنان اکابر را شمرده فرمان دادند تا اموال ایشان را تعلیقه
ناموافق آن از هر یک خراج گرفته شود طنسیا نیز از زنان شفاعت
و تعلیقه چهار صد زن بعمل آمد و بر صد نفر از تقسیم و ساقر جزیه قرار یافت
چون انتقام و غارت با تمام رسید نسبط خبر کردند که ایام حیرانی منتهی
گردید اغسطوس و انطونی در روم بسیر کسی فرمان روا کرده خود بر سر
قاتلان لشکر کشیدند دشمنان که با لشکر خودها در ایشیا قیام داشتند
عزم ملک فلوطرا نموده بودند بدریافت عزم اغسطوس و انطونی با جمیع
افواج خودها به بروطیوس که در ماقدونیا بود پیوستند پس انطونی لشکر

بشهر فلف کشید و دران هنگام افواج بروطیوس هشتاد هزار پیاده و بیست
هزار سوار بود و افواج سلاطین ثلاثه صد هزار و سی هزار پیش در میدان
طرپس قریب فلف باری فریقین دست داد چون اغسطوس دران ایام بیمار
بود انطونی بر همه افواج فرمان روا شده با کاسیوس جنگ صعب کرد و
بروطیوس لشکر اغسطوس را شکست و اکثر افواج اغسطوس متفرق و بروطیوس
بر خیمه اینها ریخته قتل و غارت بسیار کرد و افواج کاسیوس نیز از هم پاشید
او تنها بکوهچه پناه برده متواری شد و اموال و اسباب او بغارت رفت
بروطیوس بر حریف ظفر یافته گروهی از سواران بدریافت حال کاسیوس
فرستاد او از ان مردم متوحش شده طیطنوس دوست خود را بخبرگیری فرستاد
طیطنوس چون مردم را آشنا یافت قدری متوقف شد کاسیوس گمان
اینکه طیطنوس قتل و اسیر شد هراسان گشته با پندروس در خیمه خود
که درون کوه متواری گشته بود پندروس او را کشت طیطنوس چون
نشادان بخیمه رسید کاسیوس را مقتول دید گریه کرده دانست که در پی
من این بلا آورد لهذا خود را بشمشیر هلاک کرد بروطیوس بخبر مرگ کاسیوس
بس ملول گشته لاش او را بتجلیل داشت و بر تمام لشکر سالار شده مقابله
برآراست و بهر کس دو هزار دینار انعام داد مردم سپاه شاد شده مستعد
کارزار شدند و از هر دو سو رزم صعب بمیان آمد بروطیوس مغلوب گشته با جمعی

از خواص گریخته شب در هوای کوهی کمینزاینده و اسطبطیلوس که الخبر لشکر که در معرکه
گذاشته بود فرستاد او بر دست دشمن کشته شد و باز بیامد بروطیوس فلک را
بر سر مخالف دیده از یاران شمشیر و خنجر خواست و نیافت ناچار اسطراط را همراه
گرفته در آنجا قدری دور تر رفت و گفت ای اسطراط اگر مرا یکنفس دوستی کرده
باشی اسطراط انکار نمود و بروطس بغلامی التجا نمود اسطراط چون دید که
بروطیوس بر جان دادن مصر است گفت ترسم که مردان جهان گویند
که بروطیوس وقت مرگ از یاران معاونت یافته از غلامان کار
گرفت اگر دوستی منحصر در دست شمشیر حاضر است در زمین نهاد و
بروطیوس بر کوس خود را بر روم شمشیر زده در سه روم و سه قبل بعمر
چهل و سه سالگی جان داد بعد مرگ بروطیوس تمام ممالک در قبضه اختیار
هر سه سلاطین در آمد و منقسم شد و مارطیبوس و دروسوس و انطونیوس انطلوس
و هر یکی ملک منضبط گشته شدند و بسر کیش خود را هلاک کرد و سر بروطیوس
بروم فرستادند تا بر پای تصویر قیصر نهادند و لاش بروطوس را سوخته
خاکستر پس نزد دختر کیطوس زوجه او به رسم روان داشتند بروطیوس
خود را سوخت الغرض قاتلان قیصر با هیچ وجود هلاک پس طم بربط یعنی
سلاطین ثلاثه قوت تمام یافته دستورات و قوانین بنا نهادند و قواعد تحصیل
مقرر کردند   پس انطونی در کنگ مصر آنجا رفته با لسیاری ماز

حکما ملاقات نمود و چندی از انجا قیام فرمود بعد ازان بایسیا یعنی شام رفت
اکثر سلاطین و خواتین آن نواح با او ملاقات کرده پیشکشها آوردند و زنان
ممالک خود را بانواع آراسته در نظرش جلوه میکردند انطونی به تبدیل اکثر سلاطین
می پرداخت چنانکه سلطنت لسید و سیابه بسیس پس که پادرش غلو فراتهر بن
بنا بود داد و ملک جودیه در سنه بهیرودس بخشید و دشمنان او را معدوم گرداند
و از جمیع سلاطین که بخدمت انطونی آمدند قلوبطرا ملکه مصر که در انوقت بیست
هفت سال عمر داشت قبول و عزت تمام یافت چون اسکرا امین بدالهام
او قاتلان قیصر را پناه داده بود قلوبطره بانقیاد و اطاعت پیش آمده نذور و
پیشکش بسیار بان گذرانید و با انگشتر نار و اوحسن دست بالا اشتیاقه یک
نگاه سپه سالار روم را مسخر ساخت و بکمند زلف پیچ و خم بسته بجاده عیش انداخت
انطونی ظاهر دل خود را که گرم گیرای هوای ملک گیری بود صید شهباز نگاه عیش
نیم باز آن شهسوار طناز دید تمام کار را گذاشته بمصر رفت و مشغول شاهد و
شراب گشت اغسطوس ممالک تمام سیاه شده منادی کرد که هر که در روم
رفته اقامت پذیرد جاگیر بحسب مرتبه خواهد یافت ازین سبب مردم بسیار برابر
کاهش گرداندند و از جمله آن مرجل شاعر نامدار بود که از اغسطوس التماس قیام
در مدینه شعرا نمود درین هنگام فولیبا زوجه انطونی از حال اختلاط شوهر و با قلوبطرا
رشک برده هر چند او را طلب داشت سودی نیافت پس فولیبا قصور کرد که اگر با

اغسطوس منافقه بمیان آمد شاید انطونی بمقتضای شجاعت تاب ضعف نیاورده
از خواب غفلت بیدار شود و کاری از پیش رود و دنا زن با لوسیوس برادر شوهر
ساخته منافقه بنیاد کرد و گفت چون انطونی سهیم ملک است در کارها استصواب
او ضرور منصور اغسطوس برای رفع منافقه سران تا سور و شر از ان عمیم
لشکر را در میان آورد لوسیوس که در موقت سردارسس ممتحن بود برابر
نکرد و گفت با اغسطوس از روی سخن من ضرور است پس میان فریقین
نوبت بجنگ کشید و لوسیوس شکست یافته جانب و خاسر رد بساکه
قریب اطوریا است رفته در دست افواج لسیا اغسطوس محصور گردید فوج
و لوسیوس هرچند خواستند که ازان مهلکه برایند دست نداد چون
درابنکان محط دعلا برخاست ناچار چاره کار خود برای اغسطوس منحصر
و مفوض داشتند اغسطوس ایشانرا بعزت تمام دریافته در سر گناه رفیقان
شان درگذشت و مظفر و منصور بروم برگشت و شکوا اعیان سنط
گشت و انطونی بدریافت خبر هزیمت فولیبا و لوسیوس عزم مقابله
اغسطوس نموده با جهازات جنگی از اسکندریه بطرای و از اخبار راه
سیر اسن در هودس و ارتنس آمده فولسیا را دریافت و بر منافقه‌ها
اغسطوس بلا استهنا کرد و چندی با او بسر برد و در سستان زنستر بخوری
گذاشته جانب اطلی شتافت و در برندوسیوم تلاقی طرفین انعقاد یافت

در این وقت لشکر تازه برای انطونی فراوان و فوج کمک سکسطس پسر پمپی علاوه
بر آن بود و اغسطوس اراده مصالحه نمود و بسعی کوسیوس که دوست هر دو بود
منعقد گشت و انطونی بنابر مزید استحکام قوانین مصادقت اکطویا خواهر
اغسطوس را در حباله نکاح آورد و تقسیم جدید روم آشکارا گردید چنانچه ولایات
غربی را اغسطوس قرار یافت و بخش شرقی در حصه انطونیوس آمد و افریقیه
در اقطاع لپدس مقرر گشت و بر جزایر مقبوضه سکسطس پلوپانی سوس افزودند
تا راه غله از سسلی مسدود نسازد و صلح عام انعقاد پذیرفت از این امر رعایا
و لشکر شاد شدند چندی این قواعد مسلوک بود و انطونی با لشکر بسیار بر سر
پارتس لشکر کشید تا بقیه خراج لطمه وسل بر سر خود بستاند و اغسطوس بجانب
گال شتافت و سکسطس برای ضبط ملک جدید روانه شد و انطونی سکسطس
را دشنام داد تا وصول بقیه پابسته عهد بر پلوپانی سوس دست انداز نشود سکسطس
بر آشفته جهازات جنگی و سپاه را مهیا کرده در صدد اظهار شجاعت اصلی آمد
و رسد غلات از سسلی مسدود ساخت مردم روم واویلا کردند که تا اکنون
در دست ظالم بودیم حال جبار می‌افزود اغسطوس که خواهان شرکای سلطنت نبود
اراده تسخیر سسلی نمود مگر بعلت مزاحمت سکسطس و ناموافقت اقبال
دیگر بخطر داشت و انطونی برای انجام کار اغسطوس را یکصد و بیست سفینه بزرگ
جنگی معاونت کرد پس اغسطوس از سه طرف بر جزیره سسلی لشکر کشید لکن نا

مساعدت باد نتوانست سپید از بیخیال سکسطس بسیار مغرور شده خود را
نپطون پسر اجل خواند و اغسطوس باز با افواج و جهازات جنگی اگرکپا را مقدمة
الجیش ساخت و اگرپا بعد ضعف چند روزه بر سسلی و سکسطس ظفر
یافت سکسطس مغلوب گشته اراده پناه انطونی نمود و پسران او را
طلبید انست بعده خواست که چندی با در دامن از نو کشیده و بدامن استقلال
و صبر بحیده تمامی بسر برد لهذا با پسران انطونی اظهار قوت و عظمت نمود
لهذا لشکر سکسطس او را سطسطوس پسر انطونی   او بعد چند روز او را
از هم گذرانیده چراغ بسی واخاموش کرد اغسطوس این مرده را مقدمه
سلطنت خود دانسته در فکر دیگر شد کاشد لپدس در آن وقت بست و پنج
ساو د سوار بسیار با خود داشت و از اغسطوس غالب بی بندا ست
خواست تا سسلی را داخل قلمرو خویش سازد بعلیه که من سابق این ملک
را مفتوح کرده بودم اغسطوس بمجرد این خبر کس نزد لپدس فرستاد تا از آن داعیه
باز آید لپدس بخشم جواب داد که من صبر نتوانم کرد که یکی از این ملک
قابض شود و نیز بحکم اغسطوس اینها بنا بر عدم اغسطوس در سابق مردمان لشکر
لپدس را از خود کرده بود و نقص می‌داشت که از فرمانش بیرون نروند
لهذا تنها باراده قید بخیمه اش در آمده همه سرداران لپدس اغسطوس گرد
آمدند لپدس بمعاینه این حال با خاصان خود بمنع سرداران دوید و یکی

محافظان لپدس اغسطوس را مجروح ساخت اغسطوس بجانب ایشان فوج شکست یافت
لشکریان او را بسالاری بذیرفتند چون حال ایشان دید و بی اختیار محض گردید
در پای اغسطوس افتاد و اغسطوس او را بجان امان داد مگر همه اموال او را ضبط
آورده بملک سرکسوم روان کرد و لپدس از دیار مهجور مانده بقیه عمر در آنجا
بدرد و حسرت و حرمان مرد اغسطوس بشوکت تمام بروم شتافته رعایا را الکداری
کرد سنط تا در شهر استقبال شتافته و اغسطوس را دریافته بشهر آوردند و سپاس
الهی و شکر مساعی او کردند اغسطوس چون از کار لپدس پرداخت همگی همت
بر راندن انطونی مقصور ساخت مشترا اوقات احوال سفلگی او در فلوبطر
بر زبان میراند و معایب او بر مردم میخواند تا اهل روم از و نفرت گرفتند و انطونی
همچنان بر رویه خود بود مقارن این حال انطونی با لشکر بسیار بر سر قوم پرتیان
رفته جنگ صعب کرد که قریب ربع لشکرش مقتول شد و خود مخذول برگشت
لهذا در شوکت و اقتدار او واهنی راه یافت لیکن انطونی این شکست و استخفاف
امر از انحال بیاورده بتحمل تمام داخل اسکندریه شده بر خستگی حال فوج و مقالات
اهل روم توجه نکرده اوقات را بعیش و نشاط فلوبطر مصری بر دو بکار ملک و
مال پروا نکرد فلابطر اهم در دلجوئی و نظر فریبی او قصوری نمی نمود و بانواع
غنج و دلال و عشوه و خال شیدا شغر بود گهی با نوانه بیل شکاری می پرداخت
و گهی بستانه بزم بی تکلفی می آراست گاهی صیاد دانه دام زلف بر دوش میگرفت

و هرگونه رضای عاشق بهر طرف اگر باد از سرکشی های او شنود زهر چشمی بکام او باز
کند و در زمان ترکیس عذر خواه رفوکاری او نماید نگاه انطونی نیز در بقیه روی
و سوریس بوده و ولایات مضافات روم و فلسطین و قونسنا و سلوبر
او قبرص و اکثر مضافات ایشیا و جود به عرب قلوبطرا داد بدیا فت انجال
مردم روم از انطونی منحرف گردیدند و رغبت اغسطوس علاوه بر آن
بود چون طبایع اهل روم متنفر و متوحش یافت اکطوبیا خواهر خود را گفت
تا پیش شوهر رفته چاره خویش نماید و بدل یقین دانست که انطونی
اکطوبیا را براند و حیله جنگ در دست دهد الغرض چون انطونی در مقام لکوکو
بوس با قلوبطرا زد عاشقی می باخت و ساعتی نشکیفت شنید که
اکطوبیا بعزم ملاقات او از روم تا طیس آمد این واقعه بر خاطر او دشوار آمد بوقوق
پس ساق گردید فلاالطره از خوف تسلط اکوطوسا و تسک بعایت اظهار
تعشق کرده بر او آمد که اکطوبیا از راه برگرداند و فلاالطره را زن منکوحه
خواندند او در عمارتی عالی از اسکندریه قصری سیمین بنا کرده دو تخت
زرین در آن انداخت و خود را لباس مجلس مشتری ساخته بر تخت
و فلاالطره را بصورت ایسس خواهر اسیرس پسر مشتری که مصریان او را
می پرستند نموده بر تخت دیگر نشاندند و بزم عالی از آن اکار منعقد کرده فلاالطرا را
ملکه ولایات عالی که باو داده بود ملقب نمود و قیصریه پسر یولیوس قیصر را از بکه

سلطنت نمود و دو پسران خود ز بطن فلابطرا را شاهنشاه خواند و ممالک بسیاری را
داد و این خبر بدو کونسل خود فرستاد کو بنا تاج بر سر نهادنی نهاد پس انطونی و فلابطرا
خود را خدای ایشان دانسته با نواع و اقسام عیش و قبایح و فضایح بسر بردند و حساب
مست شده اند که صرف حلویجات در نظر حکم مساوات پیدا کرد گویند در انحال تو هم زندگانی
چنان بخاطرش راه یافت که از کسی مطمین شود و هر اب و طعام زهر آلود میدید بست
بمرتبه که از دست فلابطرا هم چیزی نمیخورد تا دیگری را نمیخوراند و درینوقت اغسطوس
حیله قوی برای انتقام از انطونی بدست اورده مرکوز خاطر خود با سبط در میان
نهاد که در انسال بسبب دفع فساد قوم ایران نفاق افتاد سال دوم بجهت
لشکر عزم محاربه با انطونی مقرر فرمود و انطونی با استماع این خبر لسبط التماس
نمود که اغسطوس سسلی را بغزاده گرفته و ننده لس برا انداخته بر بالکش متصرف
گشته و لطلی را نیز داران افواج قدیم خود بخشیده است اغسطوس بخنده
جواب داد که من انچه ملک را داده ام بایست انطونی که مملکت پارس مسخر
کرده اگر تمام سپاه خود بخشد رواست و اختیار دارد انطونی از جواب اشفته
بمنیدوس سپه سالار خود فرمان داد تا لشکر را اماده کرده نیز بکستان بشتابد و
در سموس تهیه اسباب کرده فلوبطرا اسر سموس فرامین سلاطین اطراف جهت
فرستادن قشون روان ساخت چون بسموس رسید عجب اتفاق ظاهر گردید
که چون فرامین بنام سلاطین برای ارسال اسباب حرب مرسل شده بود انها

نظر عجب خاطرش عوض نوبت و تفنگ رباب و خنجک و بجای مردان صف‌شکن
زنان چنگ‌نواز و مطربان شیرین‌سخن روان داشتند و بدل کمان کمانچه و
بجای تفنگ نای‌ها نهاد و موضع طبل جنگ دهل خوش‌آهنگ فرستاد و رندان مست باده
سرور و مدهوش جام غرور از آن حسابی که گرفته بل مهربانی ملغی کرده چندی تحصیل
سرور و سبب سور پرداخت و سبب انطونی در سموس و اخشن عسکر اغسطونس
قوت بسیار یافت و اراده داشت که اگر اول انطونی می‌آید نوبت بجنگ
نمی‌رسید بالاخر اغسطوس تهیه سفاین بازو گشاد در آن وقت لشکر
اغسطوس هشتاد هزار پیاده و پانزده هزار سوار و دوصد و پنجاه جهاز جنگی بود
و از انطونی صد هزار پیاده و دوازده هزار سوار و پانصد جهاز جنگی اگرچه لشکر
بعدد بسیار بود لکن قوت و سلاح و ترتیب نداشت آخر در مقام اکطوانکم
نشهریت قریب ایبرس تلافی عسکرین روداد و بر دهانه خلیج ایبر سیا جنگ
سفاین قرار یافت انطونی سفاین خود را بر دهانه مهیا کرده بمقابل سفاین
اغسطوس آورد سر نیکان و سرداران از سفینه بسفینه سر رفته و یکجا قرار و
آرام نگرفتند و پیادگان طرفین بر سواحل صف بسته بانگ بر یاران خود
می‌زدند جهازات انطونی یکباره بر اصطولات اغسطوس حمله آوردند و سفاین
اغسطوس نیز بر حمله آنها پرداخت کشتی‌نشینان داد شجاعت دادند و حربی صعب
که مثل آن نشان نداده بمیان آمد و یکی بر دیگری غالب نشد بکره در نظام سفاین انطونی

اندکی بی ترتیبی براه یافت   از سوانح غریبه انکه در انحال فلوبطرا از بس عز
توپ و تفنگ و های و هوی مردان جنگ ستوه خسته شش و شصت ناویان
بر جهاز خود بسته بطرف مصر روانه شد انطونی با صعابی انخبر بر غراب خود
که جهاز ملاح داشت نشسته راه باز گردانیدن فلابطره رفت و عقل و دوربینش
تیره و خیره گشت افواج و سفاین خود را بدست دشمن گذاشته لشکریان
انطونی از ین واقعه حیران گردیده تا شام جنگ مردانه کردند بالاخر انتظار
سه روز یوم چهارم بحمایت اگرپیا و مواعید مهربانی اغسطوس و منقاد او شدند
اغسطوس مظفر و منصور گشته سپاه انطونی را امان داد و در سنه ۳۱ وم و سته
فیل بر اصطولات و خزاین و اموال و خیول و دواب وی قابض شد   چون
انطونی بجهاز فلوبطرا رسید بالا بر آمده در خانه نشین جهاز تنها بنشست
و فلابطره در حجره نشین بود انطونی تا سه روز از شرم و عتاب با فلوبطرا
ملاقات نکرد چون مرکب قریب ططراس رسید یکی از کنیزان انطونی را با فلابطره
ملاقی گردانید و او همچنان گرم اختلاط گردید انطونی بخیال انکه مشهور لشکرش بفرمان
اوست بکشید بوس شیبلا را فرمان فرستاد تا لشکر را بملک ایسپار دچون
با فریقه رسید دانست که لشکرش بفرمان دشمن است با استماع انخبر خواست
که از غصه بسر دیاری باستمالت بعض احبا باز ماند و باسکندریه رسید فلوبطرا
اگرچه چهل مرحله از عمر طی کرده بود دلنشین سیده است که هنوز تیغ ابروش را خون

دلیران روم ازو بستوه آمده خواست تا خدنگ نازار اغسطوس از ماده پنهانی رسولی
پیش اغسطوس فرستاد و بظاهر پیام داد که ز ممالک بخشیده انطونی دست
بردارم و عفو جرایم و امان خود و پسران او خواستار و پنهانی گفت که در رضای
پادشاه از جان و تن نگذرم اغسطوس پاسخ داد که اگر قلوبطره مهر و محبت مرا
خواهان است انطونی را بکشد یا براند و انطونی ایلچی فرستاده خواهش
امان جان و آزادی بقیه عمر از صولتش نمود و هیچ جواب نیافت چون انطونی
پیام قلوبطره با اغسطوس شنید از غایت رشک بر خود نفرین کرده مانند
طیمان حکیم که از ملاقات جهانیان کناره بود در خانه جداگانه بر کنار دریا
خزید و از دوست و دشمن یکتائی گزید لیکن بمقتضای خشم طبعی و رشک
اینکه قلوبطره با طرپوس حاجب اغسطوس پیام پنهانی دارد شیروی
نتوانست نادار کوشه برآمده طرپوس را تنبیه کرده با اغسطوس نوشت
که جنانکه من سفیر ترا آزار دادم تو سیراز حس حاسوس من آزار رسانی که خوب
رضای نیست چون علوس شهید از اغسطوس بر بطوم که بسخیرش مقدمه
الحد و دیگر بلاد بود متصرف او زود انطونی که هنوز لشکر بری بحری با خود داشت
عزم انتزاع بر بطوم از سپاه اغسطوس نمود و بر روم خود گفت که چون لشکر
قدیم مرا سید فرمان من بر اغسطوس گزینند باوری این اعتقاد رد انشند
چون لشکر رسیده از قلعگاه برآمده پیش افواج راز بانی اغاز نهاد جون قلبی

بازینه ساد داد اغسطوس به بدن انجال فرمود که طنبول و کودس را متصل بنوازند
تا آواز انطونی بگوش رسد انطونی ناچار شده بکر بخت اغسطوس
نمود سوم رسید سلاطین انجا اگرچه سامان جنگ داشتند ولیکن بازوی
صولت اغسطوس دوم از حکم پنهانی فلاپطرا ممالک را تفویض بشان اغسطوس
نمود اغسطوس را ان تصرف شده تا اسکندریه مانعی نیافت و انطونی
بدریافت مقدم اغسطوس جنگی صعب کرده سواران اغسطوس را شکست
و بحمل تمام داخل اسکندریه گشت و سپهدار آتش فلاپطره برده گفت
که بمعاونت ایزد جنگ اغسطوس را شکستم فلاپطره خلعت از کار
و مال بسیار بدو ارزانی داشت آن اسیر همان شب تا شب دیگر با تمامه اموال
بلشکر مخالف پیوسته و مامون و مصون گشت چون شکست انطونی بیقین
رسید انست انطونی بدریافت انجال سخت برآشفته قرار داد که یکبار
افواج بری و بحری فراهم آورده حرب صعب نماید و نیز با اغسطوس پیام
داد که بیا تا تو و من تنها بمیدان نبرد درآییم تا لحت گرامی بازوی دیده و دست
و بازوی شجاعت گرامی و کاری کند اغسطوس که بر قوت جرأت انطونی
اطلاع داشت گفت که اسباب مرگ انطونی جز این بسیار است
قبل از جنگ آخر انطونی فرمان داد که لشکریان را با نواع شراب و
طعام ضیافت کردند و داد عیش و سرور سپردند گویند چون نیم شب

تمام مردم بخواب رفتند و لشکریان بند بخت انطونی خفتند انطونی چنان دریافت
که آوازی فرحت افزا با ساز و نوا مانند بزم رقص و سرود فرحت و نغمه
روز تهنیت از شهر بلند شد و آهسته دورتر میشد تا از آن دروازه که محاذی
لشکر اغسطوس بود برآمده بدان لشکر در رسید بامداد آن انطونی بقیه
افواج خود را بیرون شهر برده برای ترتیب قتال آراسته بجهازات جود
فرمان داد بر صطولات اغسطوس بتازند و خود پیش صف بمعاینه جنگ
ایستاد فرحت انطونی بدیدن حمله مراکب بی پیش شود چه مراکب انطونی
از لشکرگاه جنبیده تسلیک متابعت حریفان مخالف کرده بلشکرگاه
برگشتند و همچنین سواران انطونی عنان از جنگ برتافتند انطونی خواست
که با سپاه پیاده رزم جوید همه پشت دادند و روبراه گریز نهادند ناچار
بشهر برگشت و خشم خود را نابنا آورده بگریست که من بسبب کسیکه
این گروه را دشمن کردم همان مرا بدشمن سپرد فلالطره که همه از خشم
انطونی خایف بود در هیکلی اسباب نفیسه و جواهر ثمینه و اموال گرانمایه
خود را فراهم آورده درهای آنرا استحکام کرد و نوکران گفت تا در شهر و بیرون
بگویند که فلالطره امروز در آنجا کشته اند تا از دست انطونی محفوظ ماند
و با غسطوس ایما کرد که چون تو بکام من مروی من خود را بسوزم
انطونی باستماع خبر مرگ فلوبطره گریبان صبر را چاک زده بر اثر آن

ایروس که از مصاحبان خود وصی نموده بود که چون از من برگردد سر مرا
از تن بردارد در آن وقت طلبید و گفت اکنون بوفای وعده پرداز
و سرم از من جدا ساز ایروس شمشیر برکشیده جانب انطونی رو نهاده
در او از و بر تافته بر شکم خویش زده جان داد انطونی بر وفاداریش تأسف
کرده همان شمشیر بر شکم خویش زد و بر تخت غلطید اگرچه زخم کاری بود اما بسبب
انعقاد خون بار دیگر طاقت یافته بهم دم برای کشتن خود گفت کسی سر بر نیافت
ساعتی چند از درد و الم نالیده دریافت که هنوز قلاپطره زنده است
لهذا با اهل کاران قلاپطره التجا کرد که مرا بدیدارش باری رسانید عمله قلاپطره
او را محاذی بتخانه آوردند قلاپطره بر غرفه رسیده و حال عاشق صادق
را دیده رسنی بزیر انداخت تا او را بالا کشیدند و بآرام تمام بالای
تختی خوابانیدند قلاپطره اندیشش زار بگریست انطونی بسیار بدلداری
پرداخته گفت که خویشتن رنجه مکن و جامی از شراب بیار تا جانم بیاساید
پس گفت که یاد دار مثل من مردی دلاور رو برده کار کند او بدست
ادنی رومی جان داد و همچنین حرفی چند زده طایر روحش در سنه ۳۳
روم و سنه قبل بعمر پنجاه و هشت سال بال پرواز گشاد درینحال
پروکولیوس سردار اغسطوس که بجهت قبض قلاپطره بعد مرگ انطونی
معین گردیده بود چه در ظاهر ساخت اگرچه بسبب حصانت مکان بدست

نیافت که از غرفه با وقال و مقال کرده علوس انجابی خود نشاندند تا با فلو
بطره حرف زنند و خود از راهی که انطونی را بالا کشیده بودند با کمند دیگر
بالا بر آمده اندرون رسید در آن هنگام یکی از صدمه ملکه بانگ برزد
که ما زنده اسیر شدیم روبرو کولیوس جبتفی رسید خنجر از دستش
در ربود و گفت ملکه زمان را از سد که پادشاه را نادیده و لذت لطف
و احسانش ناچشیده خود را ضایع کند پس از همه جا و مکان و لباس او تفحص
زهر و سلاح جوزدو رنموده انتظام انجا کرده برای اظهار حسن خدمت
پیش اغسطوس رفت و مورد تحسین گشت اغسطوس شادمان شد از انی
وفود لطوس را برای آوردن فلوبطره فرستاده و درباره اعزاز و
احترام او تاکیدها کرده پیام داد که انطونی را بطوریکه خواهد بخاک سپارد
و ضروریات تجهیز و تکفین حسب الالتماس عالی او ارزانی داشت اگرچه
از اغسطوس در اعزاز و خاطرداریش قصوری نرفت لکن بسبب انتقال
دولت و غم انطونی و درد زخم بیمار گشت و بخواست بطوری جانش
از تن برآید و لهذا عمداً او انمی خوردخت چون اغسطوس بخیال آگهی
یافت بتهدید گفت که اگر بعلاج خود نپردازی پسرانت در خطر نکشیم
فلوبطره بسبب پسران با ستعلاج پرداخته صحت یافت اغسطوس تهیه استمالت
سکان اسکندریه پیش نوشتافت رعایا و مردم اسکندریه را رسید تسلی

هراسان شدند چون دزد ازال باره نشست و متوجه عدالت گشت مردم
انجا مانند مجرمان و واجب التعذیر حاضر آمده خشوع و خضوع آغاز نهادند و رو بر زمین
نیاز افتادند اغسطوس با مردم گفت که جرم شمارا به سبب معاف کردم یکی
خاطر بانی این شهر اسکندر مقدونی دوم بحق دوستی اریس فیلسوف ساکن
اسکندریه سوم بلحاظ حسن عمارت و آبادانی درین بطلوس پسر کلان
و قیصریه پسر جولیوس قیصر را از بطن قلوبطرا بحکم ایشان از راه کور نمکی
حاضر آوردند با کشند و هر دو بقتل رسیدند و دیگر اولاد قلوبطرا را بمحبت و مرحمت
و لطف و رحمت تلقی کرده بمعلمان دانا سپرد برای یکی معاش بقدر کفاف و خرج
تعلیم مقرر کرد و برای ملاقات قلابطرا تشریف برد در ان وقت قلابطرا در لباس
ساده و رخت خواب بود بدریافت مقدم اغسطوس استقبال برخاست
و عذر جرایم کرده خواهش عفو نمود و گفت من میاد رگناهی نشده ام چون
اغسطوس حسابات او را ابدلایق رسم دو منفعل و ساکت گشت و دانست
که سخن سازی از پیش نرود و گفت اگرچه من کنه کارم لیکن مهربانیت
را خواستار عم تو قیصر همیشه کسانیکه را که در نکبت زبان گرفتار میبودند
نوازش میفرمود تو که بهمین نتیجه خاندانی همان کن که از تو سزاست و چند خط
قیصر بنام خود از نظر گذرانید اغسطوس هیچ پاسخ نداد ناچار قلابطره فهرست
اموال و خزاین و جواهر فرو گذرانید درین اثنا یکی از وزرای قلوبطرا گفت

که این بار غلط است سوال دیگر از این مخفی داشته فلابطرا از این سخن
برنجیده قفای چند بر سر و روی نیش و اغسطوس دستش گرفته بنشاند و گفت
دست مبارک رنجه مکن هرچه از ما پوشیده بود بخشیدیم بهر طوری که خواهی
بفراغبال بسر کن که ما ترا پابند نکرده ایم مرخص شده برون فلوبطرا
فتح بردم قرار داد دلیلا نام پسر یکی از اکابر لشکر روم که همراه اغسطوس بود
بمعانیه سفارت حال فلوبطره او را از رای اغسطوس آگاه نمود بس فلوبطره
اراده مرگ بخود قرار داده خطی اغسطوس فرستاد که میخواهم که طعامی
بر گور انطونی بخورانم اغسطوس اجازت داد بس فلوبطرا با دو کنیز
محرم راز بر گور انطونی رفته خود را بر زمین انداخت و ناله و شیون بسیار ساخت
و گلها بر گورش نهاده برگشت و برای تهیه طعام تکلف فرمان داد
و خود را بلباس شاهانه آراسته از طعام و شراب پرداخت و سوای
حری تمین و اربس که کنیزان دسار و مصاحبان همراز بودند همه را از آنجا
براند و ماری زهردار طلبیده خطی اغسطوس نوشت که من جان خود را
بدین طور در باختم و از جهان رفتم امید که پادشاه مرا در پهلوی انطونی
مدفون سازد فقط بس دست یار زده موجب قضا جان در باخت
اغسطوس بمجرد وصول مکتوب مردمان خود را فرستاد تا او را
از هلاک باز دارند چون فرستادگان اغسطوس رسیدند فلابطرا

در لباس شاهانه بر تخت مرده دیدند و از پس هم مرده مگر جرمی تیس یک رمقی داشت که
فرستادگان اغسطوس رسیده افسوس کردند جرمی تیس گفت که همین مرگ
لایق ملکه زمان بود و دم در باخت عمر قلوبطره سی و نه سال و بقولی بیست و
یک بعد حکومت نشست و دو سال در سنه روم و دو صد و هشتاد و دو اسکندری
سنه قبل مسیح از جهان رفت و این آخرین سلاطین بطالسه مصر بود اغسطوس
متاسف شده گفت که نشان بزرگ فتح ما گم شد پس فرمود تا او را در دخمه انطونی
مدفون کردند و کنیزان وفادار را نیز در همسایه او بخاک سپردند سنه ۳۵ روم اغسطوس
از مصر برگشته داخل روم شد   چون اغسطوس از مصر بروم رسید
ضیافتهای شاهانه کرده خلق را انعامی داد و اخلاق جمیله و نوازش شاهانه بر
رعایا مبذول داشت همت بر استحکام قوانین سلطنت گماشت و بر تخت
شاهی نشست و رسوم روم مبدل گشت مردم از اطراف ممالک رسیده
در روم توطن کردند اغسطوس خواست مردمانیکه در جنگهای داخلی از محنت کشیده
آمده تا آسایش بردارند مقرر کرد که در وقت کار چه اکابر و اشراف و چه روستا
و بازاری کار لشکر کنند و خود را از دشمن سکانی معاف ندارند پس آبادی
روم ترقی پذیرفت و بکمال رسید بالجمله در فرنگ شمالی ایتالی و گال فرانس
و گریک و البرکم و دلسیا و کنوسیا و برطانیه و بعض جرمن خود در آسیا ناطولیا
و ارمنیه و سریا و جودیه و سولوطامیا یعنی دیاربکر و ادریاجان یعنی مدیا و در افریقه

مصر و نوبیا و مریطنیا و لیبیا قریب هفت هزار میل دراز تخمینا و نیمه
آن عرض قلمرو اغسطوس بود بطول شمال آن و نوب و رینی غربی
بحر جنوب و کوه اطلاس در دشت افریقه و دشت عرب شرقی فرات
معاصر او در اسپین کاطربا و پارسیان که ملک خود را از کراسوس
باز گرفته بودند و برخی از عرب و زیر اثر اگریپا و سیناس بودند خراج
هر ساله چهل ملین که ده هزار بار بوند باشد و سکنه روم چهار ملین مرد
و زن و طفل بود که چهار چند آبادی حال آن است الغرض اغسطوس
در تربیت حکما و علما و شعرا و افزایش مدارس و رواج تعلیم علوم بسیار
کوشید و رجل و هوراس و اوید شعرای نامدارش بودند و لوی
مورخ را فرمودنا وقایع را بعبادت دلپسند بنویسد و صناعات عجیبه
و کارهای غریب در عهد او ظاهر شدند و رسوم عدل و داد بکثرت شیوه
جود و احسان شایع کرد و برای تالیف فقهای انطونی فرمود که کواغذ
و دفاتر عهد انطونی نادیده سوختم و خود را ام بر یعنی شاهنشاه ثبت
کرد و چنان سلوک کرد که رعایا میدانست که ما محکوم خودیم نه تابع بادشاه
و بس اندیشید که خود بادشاه باشد تا رعایا را همچنان بی بادشاه
دار و چه قیصر جولیوس که اختیار کل در دست خود گرفت بر دست
دوستان مقتول شد و سیلا و کطیط که خلع از حکومت نمود در دشمنان

به نیکنامی جان سپرد چون این خیال مدتی در دلش جا گزید و ورود و اختیار را ترجیحی نه ندید گردید
ناچار وسوسه دل را با اکریپا و سنبوس در میان نهاد اکریپا گفت ترک اولی چه اگر مردم
راضی باشند دیگر ولایات مسخر توانند شد دوم رفاه رعایا و سنبوس گفت اختیار
خوشتر و اگر پادشاه سایس و عادل نباشد خلق را بسان سفینه بی ملاح تباه باید شد
و بدلایل و براهین فضیلت سلطنت را دلنشین پادشاه نمود از آنگاه اغسطوس
برای سنبوس را در هر کار مقدم میداشت و او نیز پادشاه را ترغیب بعدل و داد
میکرد و پادشاه اوقات خود را صرف صحبت علما و حکما و اشراف میداشت
و حکما هم اوقات او را مسرور میکردند و تا شش سه یکی سمسیمودند لکطاوس
باتفاق سنبط و استرضای عموم رعایا و سپاه بسلطنت رسید در سنه
اسکندری و ۲۷ سنه رومی اغسطوس لقب یافت و ملک مسخر حاصل و سپاه کار آزموده
متعلق خود داشته ملک کم حاصل بسنبط سپرد و برای عوض وعده ده سال کرد و
چنان طور معین گردانید که آن ده سال منقضی میگردید و مدت ایشان سوم نکو نهاد
که همه سنبط تقسیم گفتند که کاری که اغسطوس نموده و قوانین که وضع فرموده
عین صواب و مقبول است و هرچه آینده کند منظور و قبول و در همان سال دوازده
راهبس نام و او حسنات پادشاه بمرتبه رسید که چون کسی قریب المرگ میشد
در شهر منادی مینمود که من بدولت اغسطوس شاد از جهان رفتم نکوییها دیدم و بوارثان
اقرار وصیت وفاداری میکرد و پادشاه فرمان داده بود که روز جلوس هیچ محرم سابا

رسد و تمام همت در آسایش و حفظ سپاه مصروف داشته باشند عساکر
اطلی را سی حصه کرده و بیست و پنج حصه را بدین تفصیل متعین ساخته حصه
از انجمله در هسپنی و چهار در بنونی و سه در اسپین و دو در دلماطیه و دو در مصر
و دو در افریقه و چهار بر حدود فرات و سر جمع مجموع سپاه یکصد و هفتاد هزار
و شش صد و پنجاه مرد و هر حصه شش هزار و یکصد پیاده و هفتصد و بیست
و شش سوار و زیاده از ده هزار مرد بحر است که کشتیهای پادشاه قیام داشتند
و دو طایفه جهازات یکی در بحر و در راطیق و دیگر در بحر دلماطیه یعنی شام
و بسبب عدل و داد پادشاه جمیع ولایات خصوص غال و زبانیه و اسپین
اطاعت پذیرفته و حسب الحکم رکل و پانونیوس که از پنجسال مسدود بود مفتوح
شد و منادی کردید که احدی مرتکب بجوری و مردم آزاری و کسی از اکابر
بحکم منبسط با مردم صلح نمودوا گر بحکم منبسط بود در سالی زیاده از ده
بار دبجاور از صد کس همراهی نباشد در روم رسم بود که مردم در رقص
خانها میرقصیدند پادشاه فرمود که دیگر مباد در این امر شوند و کسانیکه بر رواقت
که خدا انشده بودند بر آنها جرمانه و بر آنها که در زندان و عشار بسیار شده بودند
انعام و بخشش نمود و مقرر کرد که زنان دو شوهر در دوازده سالگی کدخدا
شوند و حکم عام داد که زنان و مردان فاجره را بشرط تحقیق هر که دریابد بقتل
رساند و کسی را نباید یافت اینکه چه کاره است و شهرها بدن ببندند و از

خواننده‌ها که روپیه درست دارد بحضور نواخت رفت و رسم بود که زنان
و مردان برهنه میرقصیدند اگرچه این رسم بحال ماند مگر حکم کرد که زنان ابطور
رقص نه بینند و اهلکاران را از رشوت منع کرده مقرر نمود که هرگاه بکاری منصوب
شود زری معتدبه بطور ضامنی در خزانه امانت گذارد که بشرط مبادرت رشوت
و ثبوت آن زر موعود بطور جرمانه ماخوذ گردد و نرخ جان این نهاد که مردم
از روپیه دو یه سه پاستانی نیز اگر دهد با خلاق حمیده و اوضاع پسندیده
متحلی شدند و پادشاه از کمال مروت و فتوت رعایا را بمنزله عزیزان فرزند
می‌آورد راقم چند حکایت حسب حال ایراد کرد - ربربوس حاکم ماقدونیا
تهمت شد که بفرمان اغسطوس برادرش با ملک مجاور جنگ خواسته چون
اغسطوس برین حال آگاه شد گفت نه من فرمان داده‌ام نه ربربوس خواهش
جنگ کرده و وکلای مدعی بغرور گفتند که اغسطوس را در محکمه عدالت که طلبیده که
دعوی مرا بی هیچ دلیل باطل میکند اغسطوس بعجز و ملایمت پاسخ داد که دعوی عامه
رعایا مرا بدین کار رسانیده ازین سخن همه مردم شاد شدند روزی لشکری
بسبب در محکمه عدالت گرفتار آمده از پادشاه اعانت خواست اغسطوس فرمود
بوکیل خود بگو که کار تر انسپار دو لشکری گفت که من در جنگ با دشمنان تو کاهی نخواسته
جانفشانی بر دیگری نکرده بودم که تو مرا بوکیل سپاری اغسطوس شاد شده حاضر
روا کرد روزی مردی عرضی خود پیش پادشاه آورده از ترس نتوانست کدی رسید

روزی اغسطوس گفت ای مردمان پیش قبل شروی که می رسی من شامل توانم تسلیم
اغسطوس بر مسند سیاست نشسته بقصاص مجرمان فرمان میداد تیبوس
خواست با وی حرفی زند از کثرت مردم نتوانست رسید رقعه برکنار اغسطوس
زد نوشته بود که ای جلاد برخیز اغسطوس هم بدینش از سر خون مردم در
گذشت در سنه اسکندری موافق ۷۳۱ سنه روم در اطالیه قحط واقع
شد و طاعون علاوه بران گردید لهذا رعایا فراهم آمده عرض کردند که کارد
کطیطرا خود سرانجام نماید دو کطیطر سنی روزی رسانست چونکه در
ایام انطونی این لقب معیوب شده بود لهذا اغسطوس بی آنکه نام دکطیطر
بر خود نهد در اهتمام اذوقات و رفاه و آسودگی خلایق و رعایا بی آنکه نام
دکطیطر بر خود نهد در اهتمام اذوقات و رفاه و آسودگی خلایق و رعایا
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده مشکور و ممدوح جهانیان شد و در ۷۳۳ سنه
روم در شکوی اگریپا کایوس قیصر متولد گردید و آخر که با اغسطوس نسبت
لشکر در انجال رسول بادشاه هند بروم آمده معاهده کرد و آغاز بهار
دیگر اغسطوس بروم گردید در شال و رجل شاعر از جهان رفت
در ۷۳۵ سنه روم و سنه اسکندری اغسطوس اگریپا را بولایت غال فرستاد
چه جرمنان از راهی گذشته شورش انگیخته بودند مگر عند القرب اگریپا
در دشت نحر بد بند پس اگریپا باسپین رفت و دشمنان را پراکنده ساخته

بردم برگشت و همدرین سال هیبوس غرامانطی قوم افریقه ظفر یافت

در سنه ۷۳۳ روم اغسطوس باز تجدید سلطنت کرده جشن و ده ساله دوم آغاز

شد روز دیگر کایوس و لوسیوس پسران اگریپا دختر زادگان خود را

جانشین و ولیعهد ساخت و تمام مردم رومی رضا دادند سال دیگر اغسطوس

بملک غال لشکر کشید و دروسوس ای تو ربوس و کوزمیوس سپوکه متعهد

علیه پادشاه بودند بالشکر در ملک غال در آمده قبل از آنکه پادشاه از

جبال البس گذرد اقوام را منقاد ساختند و مقارن آن قوم سکامبری دوبوهمی

مطس سکطری مردم جرمن که از رهنی گذشته بر لولیوس گونسل غال ظفر یافته

نشان لوای او را گرفته بودند لولیوس اگرچه سردار بزرگ نبود مگر برای اعاده

عزت خود بر ایشان ریخته بسی اکشته بقیه را از آنچه دو خارج کرد و در همان

ایام پس طولیوس بر قوم داسیان آن طرف فو تساخنک کرده مظفر شده

سه سردار ایشان را کشت و سال دیگر هم اغسطوس در آن ملک بانتظام انوما پرداخت

همدرین سال لسه بوسی یکی از سلاطین بلند مرد و اغسطوس او را بعزت تمام بخاک

سپرد   در سنه ۷ روم و سنه ۱ سکندری بعد انتظام ولایات غال قبایل

جرمان و گوشمال بغاوت ایشان و اخراج اکثر اقوام متمرد جبال البس بروم معاودت

فرمود و دروسوس را با لشکر متعدد به بر رهنی گذاشت و ابن توروس سالار بود بلکه

دخول در روم سکه انجار انوارش فرمود و اخر امنیال اگریپا از بلاد شرقی

مظفر برگشته داخل روم شد و برای بجنبال طرنبون قرار یافته با لشکر بجانب
نبونیا رخصت یافت و عنقریب شکسته انولات آن انقیاد ساخته و غنیمتهای
نفیس معتمد گرفته با طلی برگشت و بیمار شده از جهان رفت اغسطوس با حاجت صغر سن
پسر زنش توسیبوس و کابوس قیصران طباریوس الجابی اگریپا منصوب ساخت
و زنش بولیا که شناعت و رسوای او رسوای پادشاه بر همه مردم آشکارا بود
بزنی طباریوس داد و قبل از نکاح چون مردم نبونیا بجز مرگ اگریپا بتفاوت
ورزیده بودند طباریوس بر سر ایشان تاخته بعد جنگ ایشان را مغلوب ساخته
سلاح بر غال از ایشان گرفته بهمان سال بروم برگشت و از استیلا غرابت
بسیار یافت و ولیعهد شد و برادرش دروسیوس بر خرمن دغال فتحمند
بروم مراجعت کرده از شباه هر دو برادر لقب فرماندهی یافتند لیکن اغسطوس
روا نداشت در همین سال اگطاویا خواهر اغسطوس مرد چون دروسیوس
بروم آمد بوشی تطو تنکطری و سکامبی و خروسی و کاطی و غیره اقوام جرمن
لشکر عظیم فراهم آورده بر غال حمله کردند لهذا دروسیوس کرافواج
خود در راه رون بسیا که مد اشته بود بدانجا رفت و از انجا دلایت تنکطری روان
شده بسهولت ایشان را انقیاد ساخت و با دیگر اقوام محاربات صعب نموده
ظفر یافته با کنار آب و سر سنجر گردو بسبب فقدان آذوقات برگشته در معسکر
اعدا از بجر آهنی که برای رومیان ساخته بودند یافت و دو قلعه کوسیوس

و لیسوکه لبی و الی مشهور است بنا کرده که تا نوخته بهر روم معاودت نمود و
همانسال طیباریوس مردم یهودیا را اخارج کرد و سالی دیگر اغسطوس طیبار
یوس و دروسیوس را کونسل ساخته متوجه اخراج جرمنیان گردید و طیبار
یوس را برد اسان و دروسوس را برای تمام تسخیر بلاد مفتوحه آنجا روان
گردانید طیباریوس بسهولت بر ایشان ظفر یافت و دروسیوس از
رهنی که گذشته جانب دیگر از رهنی ها البه تسخیر ساخت و قبل از آنکه از بلاد
مسخره منع باید بعارضه تب گرفتار شده در عمر سیزده سالگی مرده بروم
در سنه ۷۴۷ آمده مدفون شد و اغسطوس و طیباریوس مرثیه او گفتند
روم و سنه اسکندری اغسطوس باز برای ده سال بادشاه گردید آغاز
ستم شناس حکیم بیست و هفتم نوسر هورس مرد و بادشاه برایشان
تاسف کرد و همانسال کالیوس کالسلوس آندروس از جهان گذشت
و چهل و یکهزار غلام و سی و دو هزار کاو و یکصد و سی هزار و پنجاه و هفت
شتر ملکیت روبه گذاشت مثل او مالداری نبود و دیابی لیسیوس تحریر
تاریخ شروع کرد و جنوری این سال طیباریوس کونسل مظفر معاودت کرده
بر یورش جرمن رخصت یافت و آغاز بهار داخل جرمن گردید بکر کاری
نمایان نکرد و در همین سال آتشی در روم گرفته اکثر عمارات عالیه سوخت سال
دیگر لوسیوس و قیصر از کمال غرور برادر خود کایوس اکونسل گردانید و طیبار

یوس بسعایت حاضران خود یولیا بر هودس اخراج یافت و چند سال
در انجا ماند عامه مردم بسر برده بعد هفت سال بسفارش دوستان
بروم آمد   در ۳۹ شهر روم سنه اسکندری اغسطوس امی هفده سال
کار کونسل را تبدیل ساخت و به نبیره خود کایوس خلعت داده او را
بدست خود لسعطا سرفراز ساخته عالی کونسل بود لیکن پنج سال بود که کایوس
درینحال یازده ساله بود و سال دیگر همانکار برای نبیره دیگر خود لوسیوس
خواست چون رسوای یولیا دخترش بمرتبه نهایت رسید اول خواست
نا او را بکشد بالاخر بشفاعت مردم از سر قتلش در گذشته بجزیره
پلنسا اخراج کرده شد فرمود و از شراب و طعام و لباس مکلف بودن بازداشت
و فرمود که کسی بی اجازت با نزد او نرود و با درس سکری یونیا را بلا
او تعین کرد بعد ازان خبر رسید که ارمنیان سد دعوا قسان اردا بر که
بادشاه انولایت بود خارج کرده تیغران ارتحث اینه نشاندند لهذا
بادشاه کایوس را نائب کونسل کرده و با یولیا بالینا دختر لوسیوس
بنکاح آورده به یورش ممالک شرقی فرستاد و کایوس ارمنیان ظفر
یافت لیکن پارسیان او را بر گردانیدند   در ۲۵ شهر روم موافق
سنه اسکندری سیزدهم کونسل شدن اغسطوس حضرت مسیح علیه السلام متولد
شد و سال دیگر کاسیوس کورنیلیوس لنطولیوس و کلپرنیوس پسو کونسل شدند

و سال دیگر کالیوس که در سرها بود المکیوش لیویس کوزنیل کشتند و درینسال

هبرود پادشاه جهود بمرد و سال دیگر طیباریوس حسب الحکم پادشاه از رهوس

بروم آمد و هم درینسال لوسوس قیصر و تسلیس مفاجات مرد و دو سال

بعد از ان کالیوس و نیبلیر با ملده لیسیا الجراحی که در جنگ ارمینه را شکسته

بود جان داد و لانس هر دو بروم آمد عسطوس از غم سابر ملول گردیده طیباریوس

را بفرزندی گزید و طیباریوس برای پنجسال و بقولی ده سال طربون

ساخت درین ایام کورنیلیوس سنا پسر منی بزرگ گروهی را برای قتل عسطوس

متفق کرد و پادشاه خبر یافته او را بقید آورد و چون سینا بحضور پادشاه

رسید او و همه مردم متیقن دانستند که البته مقتول خواهد شد لیکن اغسطوس

بحامی سیاسا و بهیند نگفت که ای سنیا من با تو دو جان بخشی کردم یکی دشمن

بودی و کشتنت روا بود دوم انکه اراده بغاوت و عداوت نمودی الحال

تراکو نسل مسکنیم می بینم که حیز زشر تو غالب آید یا بدی تو بزنکی من چیره شود

بعد ازین سنیا خیرخواهی جانفشانی کرد و او اخر اعیسال اکابر روم

شفاعت بولیا نموده او را طلبیدند پادشاه فرمود که اگر دوستی میان

آب و آتش بهم بندند موافقت من با او ممکن نیست آغاز سال دیگر طیباریوس

برای اتمام فتح جرمن که برادرش دروسوس نموده بود رخصت یافت

و دران نواح رفته اکثر ممالک مفتوح ساخت و مظفر بروم آمد و سال

قحط و غلا در روم شایع گشت اغسطوس لواحقان خود را سوای
اطبا و علما بهشتاد میل فرستاد و اکثر اموال خود را بغربا ایثار کرد
و اذوقات از سسلی و سرذنیا و غیره و ممالک مجاوره طلبیده نشست
و گران خریده ارزان فروخت ازین سبب عموم خلایق معزز و معظم
پنداشته دکطبطر لقب دادند مگر اغسطوس ازان انکار کرد مقارن ان
رسول فارسیان بطلب پادشاه خود رسید اغسطوس خوشنود شده
ونونس یکی از پسران فرهاطس را بتخت نشاند سال دیگر طباریوس داخل
جرمنی شد و از مینی پالیس سخر کرد و اقوام ماعیه را برانداخت و سال
دیگر رومیان را سه جنگ عظیم پیش آمد یکی در جرمنی دوم در پنونیا
سوم در دلماطیه پس در جرمنی طباریوس بر مروبودوس پادشاه مرکامنی
ظفر یافت و دلماطیان و پنونیان دو صد هزار پیاده و نه هزار سوار
فراهم آورده اطلی و روم را هراسان کردند و دو امیر بوطو نام بر سر دو
لشکر سالار بودند و طائفه بوسی بوس بر اطلی تاختند اغسطوس لشکر توانا
بسرکردگی جرمنی کوس بمدافعه ایشان روان ساخته خود هم از مین بوم ا
معسکر فرمود طباریوس بدریافت نفس جرمنی کوس بر پنونیان و دلماطیان
رنگ برده بر لشکر اعدا تاخت و ان جنگ سه سال برکشید و بالاخر
بوطو سردار دلماطیه از جرمنی کوس شکست یافته بسبب قحط مغلوب و اسیر گشت

و آن قوم اطاعت بسیار گزیدند چون طیاریوس با طو گفت که چرا مبادر
بدعت و منازعت با لشکر روم شدی او پاسخ داد که سوای توزو سیان
تقصیر کرده اند که برای پاس گله گرگان آن بجای سگان گماشته تا گوسفندان
را بخورند و اغسطوس بعد متابعت بوطودوم جرمنی کوس اعزاز و ممتاز
ساخته بروم مراجعت فرموده قوانین معدلت را رواج داد و بتزویج
مردان تاکید اقدغن فرمود و جرمنی کوس و طیاریوس بعد اتمام جنگ
یونان و دلماطیان فرمانو خته داخل روم شدند در سنه ۶۲ روم
و سنه اسکندری مطابق دهم مسیح اغسطوس لقب امپراطور یعنی شاهنشاه
یافت چون بعد معاودت طیاریوس جرمنیان باز سر شورش برداشتند
و کونطلیوس وروس حاکم آن ممالک با سه فوج تمام و سی و شش هزار که گوطر
با نصد پیاده باشند بر سر جرمنیان تاخت و آنها گریختند کونطلوس تعاقب
پرداخته و سر رشته انتظام از دست داده لشکر را جابجا متفرق ساخت
و با برخی پس گریختگان رفته در صحرا خیمه زد و مخالفان بر غفلت لشکر آگاه شدند
شبخون آورده همه را کشتند و کونطلوس و دیگر سرداران بملاحظه انفعال
خود را کشتند بعد جنگ و شکست کراسیوس از پارسیان آنقدر رومیان
در هیچ جنگ بقتل نیامده بودند چون این سپاه برگزیده و کاردیده بود
اغسطوس بسیار متاثر شده سالها ننالیدی و گفتی ای وروس آن افواج

این افواج مرا بازده و منجمان در هیکل رفته کریستی گویند فرجی که قبل ازین بکت
در مزاج پادشاه بعد ازان نشان ندهند و سال دیگر منجمان و کاهنان فراهم
از تعیین مرگ کسی منع کرد و در سال ۳۶ شتم روم دیگر طباریوس را که تبنی کرده
بود شریک سلطنت نمود و این طباریوس بن طباریوس را از بطن لیویا
بود چون اغسطوس ز لیویا عاشق شده برضای شوهرش نکاح آورد
طباریوس دوازده سال بود و دروسیوس بعد سه در رحم پادشاه زاد و لیویا
بحسن خویش و عشق پادشاه مغرور بوده کمال التحکم داشت اگر لیویا طبار
یوس را عزیز تر میداشت لهذا بولایت عهد سازیده پس اغسطوس ازربط
التماس کرد که ای پیران و امورا اعیان کشور و سپهبدان نامدار و دلیران
دشمن کسار بعد ازین مرا مکوریش شاهانه مرنجانید و اگر سبب ازین
مراعات خاطر حسب شان شما بظهور رسد مرنجید تا بقیه عمر سبکدوش هم
وسبکرو خانه جهان را بدرود کنم • بعد ازان در ۳۶ ششم روم
بار دفعه پنجم تجدید سلطنت پرداخته جرمنی گوس الجرمن روان ساخت
تا انتقام سپاه ما را از اعدا خواهند و در سال عدد مردم روم چهار ملین و
یکصد و سی و هفت هزار بتیغ زنان و اطفال بود درین ایام اکثر عقابی برسر
اغسطوس میکردید چون طباریوس بعزم الریوم برگشت اغسطوس تا بنی
ونطیوم او را مشایعت کرده بنابلس رفت و چند روز انجا بشر شکار

برداخته بروم مراجعت نمود چون قریب نولا از ولایت کمپانیا رسید بیمار
صاحب فراش گردیده خبر بطیباریوس فرستاد و بعض دوستان خود را
باو سپرده و نصایح هوش افزا نگارش کرده در کنار زن خود لیویا
بعمر هفتاد و شش در سلطنت چهل و نه بقولی پنجاه و دو و بقولی پنجاه و پنج سال
جان داد و این واقعه در سنه ۱۴ رومی یازدهم مسیح و بقولی سیزدهم اتفاق افتاد
پس لاش پادشاه را بجمال تجمل بروم آوردند و وصیت نامه او را خواندند
مرقوم بود که بعد مرگ پسرکان خود کایوس و لوسیوس طیباریوس را ولیعهد
خود کردم و سه صد درم بهر پیاده عموما و یکهزار بهر پیاده لیجن های روم
یکهزار بهر سپاهی بزرگ خود عموما انعام کردم پس تمام خلایق و سپاه جسد
اغسطوس ذی العزت تمام سوختند و نام نیک از و یادگار ماند
در سنه ۱۶ رومی یازدهم مسیح بالاستقلال شد اول کار او حکم قتل اگریپا
پاسطوس نبیره اغسطوس نمود سنبط از وقوع این امر متوهم شدند
و یولیا دختر اغسطوس نیز در سال اخراج مرد و بعد از آن خبر رسید
که عساکر متعینه پونیا باغوای پرسینوس نامی از رعایای لشکریان سر به بلوا
برداشته اند طیباریوس دروسوس عمیوس نوشت تا پرسینوس را با دیگر
مفسدان بیاسا رسانند و در همان ایام افواج متعینه جرمنی بغاوت ورزیده
جرمنی کوس را بپادشاهت خواستند و جرمنی کوس سرگروه مفسدان را کشته

تمامی لشکر را مطیع طباریوس ساخت بالعرض در آغاز سلطنت او انواع
فساد برپا شد طباریوس مردم خود را از دار الاماره بیرون کرده تنها
مانده با سنبط صفائی حاصل نمود و از طرف سنبط دلجمعی حاصل کرده
طریقه مردم را تبدیل داد در سنه ۷٦۹ روم جرمنی کوس بر جرمنیان
ظفر یافت و طباریوس بر و رشک برده اراده جدائی او از سپاه
متعینه جرمن نمود و همین معنی موجب هرج عظیم شد در این سال کلیموس غلام
اگرپیا پاسطیموس که بعد اغسطوس کشته شد کمال مشابهت در عمر و
صورت با آقای خود داشت خود را اگرپیا وانموده مشتهر ساخت
که اگرپیا هنوز زنده است و مردم بسیار از اطلی باو پیوستند لهذا
مدعی حق خود در سلطنت ظاهر ساخت و عنقریب از پادشاه شکست
یافته اسیر گردید طباریوس پرسید که تو چگونه اگرپیا شدی او بسخن داد
چنانکه تو قیصر گردیدی طباریوس از سخنانش در گذشته در خانه اش
محبوس ساخت و در همین سال خبر رسید که پارسیان دو پادشاه
خود را کشته اند و از آنکه طباریوس بسلطنت فرستاده بود انکار
کرده صلح اغسطوس را شکسته داخل ارمنیه که پادشاه آنجا از دست
روسیان بود شده اند بنابران جرمنی کوس را از جرمن طلبید است و او
مهلت یکساله برای تمام مهام اندیار خواست طباریوس [illegible] نشسته

کونسل دیگر بدانمملکت فرستاد و جرمنی کوس ناچار با زن و فرزندان خود مظفر
بروم رسید و طیبار کوس اورا بعزت تلقی کرده داخل سنبط گردانید
دران زمان او را پسر مسمی بزوود روسینوس و کابوس و دو دختران مسمیان
اگنسا و دروسیلا بودند پس طیباریوس مبلغی بنام او مقرر کرده شریک
کونسل ساخت دران ایام ارجیلاکس بادشاه کبادوسیا را که چند سال
قبل ازان بغاوت ورزیده بود و خراج چند ساله از معاودت طیباریوس
از رهودس نداده بذریعه خط مادر خود طلب داشت و مقارن ان انطیوخس
بادشاه کوماجنی و فیلوبطر بادشاه سلیسیا مردند و فساد و بی انتظامی دران
دیار واقع شد و در حدود روسیان و مصر با وجود یه پارسیان و ارمنیان شورش
کردند بد تخلیه طیباریوس در سنبط ظاهر نمود که انتظام ممالک شرقی بحضور
کونسل منصور نیست بر حسب آن سنبط تمام ممالک آسیا بجرمنی کوس
سپرده با اقتدار و اختیاریکه اورا بانی زبرک هیچیک کونزحاصل نبود
روانه بلاد شرقی ساختند و بادشاه سلانوس حاکم سریا را که دوست
جرمنی کوس بود معزول نموده پیسو نام فرد تند خو کینه جو غدار را بجاش
منصوب نمود الغرض جرمنی کوس با زن و فرزندان ببلاد شرقی روم نهضت
کرد چون به بلده لیسوس رسید دختر سویم یولیا نام متولد گردید جرمنی کوس
باوجود نفاق دلی اندامیهای پیسو بارینه شتافته تاج ارمنیا را بزنو بسر

بولیمون پادشاه پانطوس که معاهد رومیان بود نهاد و از ارمنیه یکباره دو سپاه
و از آنجا بکوناجی که هر دو ملک از پادشاه خالی بود آمده داخل قلمرو روم
ساخته و تجدید معاهده میان رومیان و پارسیان پرداخته ممالک شرقی
روم را انتظام داده بمصر رفت و سکنه انجا را که سالها در قحط گرفتار بودند
باور کنند مخارن آن طباریوس بر کار را در رنگ رده نوشت
که در ملکی که اغسطوس منع فرموده چرا رفتی ناچار جرمنی کوس باز برگشت
تمام احکام و انتظام خود را بسبب پیسو خراب یافته بنیه مراجعت بروم نمود
در این حال بیمار شده و پیسو فرصت یافته بایمای طباریوس او را مسموم ساخت
در سنه روم ستم مسیح باستماع خبر مرگ جرمنی کوس همه کمان
قتل او را پیسو و طباریوس بود جوان اگریپینا زوجه اش با خاک شوهر
بروم رسیده بخانه خود فرود آمد همه اکابر روم و سنط شریک ماتم شدند
مگر طباریوس و مادرش شاد بودند بعده پیسو با زن خود پلینسیا بروم آمد
در معرض باز پرس سنط افتاده خود را هلاک ساخت بعد از آن طباریوس
دغدغه از دل افزوده اخلاق ردیه و وجوه شنیعه ظاهر کرد و اواخر امسال
طباریوس نزد پسر بزرگ جرمنی کوس را طلبیده و زر بسیار بر سرش
نثار کرده با مولیا دختر روسیوس و دروسیوس خواهرزاده جرمنی کوس
پسر کلادیوس را با دختر سجانی کدخدا کرد که بعد از کالیغولا بسلطنت رسید

ودروسیوس خواهرزاده جرمنی کوس بعد چند روز قریب بنی مرد و بهمین سال اوغ
درطوموس ازبانطوس و لیوی در بادوامردند سال دیگر طیباریوس جهار کونسل
مقرر کرد که دران پسر وی دروسیوس شریک او بود و عنقریب خود بکمنارفته
دروسیوس را در الاماره بجای خود گذاشت و او چنان بعدالت حکومت کرد
که مشکور خلائق شد و قوم غال با تحمل خراج گران تاب ناورده بغاوت ورزیده
جولیوس فلوریوس ساکنه طریوس و جولیوس سکر و دربساکنه اطون را بر خود
سردار نمودند و هر دوان از کالوس سلیوس شکست یافته خود را کشتند
و سال دیگر طیباریوس دروسیوس را طربیون ساخت و طلکفرنیاس سردار
بودند با بغاوت کرده از اسطر و نیکیوس شکست خورده آخر سال دروسیوس
بیمار شد و طیباریوس مرتبه سنط تغیر نمود و دروسیوس از کستبا
خطی مشتمل شکرگذاری مرتبه طربیون شنبط نوشت بعد ازان لیویا مادر
بادشاه بیمار شد طیباریوس بخبر روم مراجعت کرد بعده بادشاه
بنجاهیوس را در عرصه آورد و همانسال دروسیوس را بالیویا خواهر جرمنی
کوس کدخدا ساخت و دروسیوس عنقریب مرد بدست زنش مسموم گشت
سلس طیباریوس زوو دروسیوس پسران جرمنی کوس را بسنط گذرانید و از
استدعا رشتان نمود و همسال و سال دیگر در جنگ طلکفرفیاس سردار
بودند یاکذشت و او بالاخر از دولا بلا نایب کونسل افریقیه بمدد بطلمیوس

بن بویا پادشاه ولایت باربطانیا شکست یافته کشته شد در میان ظلم بسیار
بر سکنه روم واقع شد و سجانیوس پادشاه را بقتل پسران جرمنی کوس
ترغیب کرد لیکن بدیر انگشت و میان سبط و پادشاه اختلاف افتاد و
طیباریوس ستوهم گشته در سنه روم بست و هفتم مسیح دوازدهم جلوس روم را
گذاشته بحیله زیارت شهری کپو نهضت کرد و از انجا بر مرقد اغسطوس
درنولا رفت و وعده مراجعت باهمس سال بود بعض منجمان گفتند که این
سفر در حیان اتصال کوکب اتفاق افتاده که مراجعت صورت نه بندد
بعد از ان سجانیوس و دیگر وزیران کنکاش کردند که خاندان جرمنی
کوس یکباره باید برانداخت لهذا طباریوس زیر و کمین کرد و روم
و مردم را گرفتار و در وسیوس گماشت تا یکروز تمام خاندان را براندازند
و همان سال پونطیوس پلاطی را حاکم جودیه ساخت   سال دیگر مردم
روم در فدنا بتقریب تماشا و لعب فراهم آمدند و با همدگر جنگ شد و پنجاه
هزار مردم روم در فدنا بتقریب تماشا و لعب فراهم آمدند قتل و جرح گشتند
و مقارن ان آتش در کده کلیونس گرفت که انطرف روم تمام سوخت
و طباریوس از زر مقیم تعمیر کرد و بعد سیر کمپانیا در کپری که جزیره است بس
و خوش آب و هوا است سیل از پاپلس داخل شد و ده سال بعقد حساب
در همانجا بسر برد   سال دیگر طیطوس سبی نیوس که از اغره روم بود

بقتل رسانید در همین سال پولیا دختر بزرگ اغسطوس بعد اخراج بیست سال در جزیره
طرمنطوس مرد و سال دیگر لیویا مادر پادشاه زن اغسطوس بعمر هفتاد و دو سال
کاپیتولا را نشیمن کرده درگذشت اینسال سیوم از برآمدن روم بود
بعده پسران اطیاریوس برای اخراج اگریپینا و زن و پسر کلان بجزیره
پونطیا بسنط نویسانیدند و برد و در آنجا عنقریب جان بسپرد و بعد از آن
دروسیوس مرد و این هر دو واقعه بعد چهار ساله اخراج سال
دیگر سنط سجانوس را عزت بسیار دادند لهذا اطیاریوس از و بهم متوهم
شد و مقارن آن انطونیا زن برادرش دروسیوس خبر اراده فاسد
سجانوس یافته الحال را اندر رقعه خط الصحابت معتمدی در مقام کپری تا داد
اعلام کرد پس قیصر او را برای سال آینده بروم فرستاد و سجانوس در آنجا
عزت بسیار یافت لهذا قیصر بدریافت مرکوز سنط و مردم و تخمین قوت
قوت نیز کار سجانوس مکرر خطوط بسنط گاهی از بیمارض و گاهی بد مضمون که
صحت یافته بروم می آیم و گاهی حرمت و هلاکت سجانوس نوشت از این
رویه وزیران و هواخواهان قیصر متعجب شدند العرض سنط سجانوس را
نایب کونسل کرده بکبری بار گردانیدند و طباریوس کاپیتولا پسر جرمنی
کوس و اگریپینا را که زنده مانده پیش آورد و همت مرگ نمود بر سجانوس
کرد تا آنکه سجانوس خود درگذشت و بعد از طباریوس با اکرفتت پس از آن

اکر نبا مردود در همین سال صلب حضرت علیه السلام در ۹۸ سنه مرد و هم درین سنه
مسیح سال سویم مرگ سجانیوس بود واقع شده مطلق شدند بسی از ظلم
طباریوس و بزمین مدتی بسیاری از اکابر را هلاک ساخت تا آنکه
طباریوس در ۹۰ سنه روم و سی و هست مسیح بعمر هفتاد و هشت فوت شد در اسطوا
ایمانی انطیوم و سبرینی هنگام مراجعت یکی از جایهای متصل سوم در
گذشت سلطنت او بیست و دو سال و هفت ماه و هفت روز بود و بزمان
عهد او ولسوس سطر نکولوس و ولرابوس و سطرابود و فدروس و غیره بودند
مرگ طباریوس در میان امور موجب فرحت و بالا شدن یکی تحت
از ظلم طباریوس و هم جلوس کایوس کالیغولا که برادرزاده خود جرمنیکوس
بود چون لاش طباریوس از سیوم به روم رسید اکابر بنده شده کالیغولا
را بپادشاهی برگرفتند اگرچه طباریوس برای نبیره خود وصیت کرده بود
مگر رای سنبط و خلق بر کالیغولا قرار گرفت و عنقریب این مژده باطراف
شایع گشت و خاک مادر و برادرش از جزیره پاندو طوریا و پونطیا آورده
همه را در مقبره اغسطوس مدفون ساختند الغرض کایوس کالیغولا بر تخت
نشسته اکثر با نبیره هیرود و دیگر اسیران را بی اخلاص داد و انهار اکه طبار
یوس اخراج کرده بودند با وطان شان باز طلبید و آنچه طباریوس ولی
بالستم گرفته بودند باز شاهیره سپاه وضع کرده از خزانه باز داده جیز

از طرف خود بران مزید فرموده سپاهیان انوار ابنش نمود و کالیغولا که در توفت
بیست و پنجساله بود قیصرش بسلطنت افراز نمود که بنفس خود تنها و جز عدل و داد
و احقاق حق نخواهد کرد بعد از ان بسرحدها و ولایات و حکومت حکام فرمان
داد و مظلومان طمار کوسش و حاکمان او را بداد رسانیدند و قوانین باستانی را
رایج گردانید چون هشت ماه از سلطنت او گذشت بنهایت بیمار گشت و بعد
صحت مزاجش عدل و اعتدال انحراف گرفت و اخلاقش بستم مایل گردید
و بقیه ایام بظلم گذرانید و هیچ لقب عزت نیافت و دروسبوس که بجده
سال تمام کرده بود سر از نوجوانان فرمود بعد از ان طری بون کشنک خاص
را نزد او فرستاده چنان پیام داد که او خود را ضایع کرد و در اواسط سال
خواهرش دروسیلا که او را از شوهرش باز گرفته بزنی خود داشته بود از
جهان برفت بعد ملیسا را که زنی عاصف نوع از ستم او بود بنکاح آورد
و پل سفاین بر بحر فریب کشید چنانکه مانند زمین هموار بنظر می امد بعد از ان
لشکرها بجزیره اسپین و برتانیه فرستاده تا خت ان ممالک پرداخت
و بران قوم ظلم بسیار کرد و بس بعض عساکر را که بر کنار بحر قیام نموده داشتند
طلبید بملک برتانیه لورش کرده ظفر یافت و قلعه بر کنار بحر بنا ساخت و بعضی را
ملوکی بند داشته اند و عالی افضوح ساخته بنام پدر خود جرمنی کوس جرمنی
نام داد و از انجا بروم برگشت چون رومیان چهار سال ظلم او را تحمل کردند

تنگ آمدند کایوس جریا یکی از طربیون بر قتل پادشاه مردمان را با خود موافق
ساخت و قیصر از کارش آگاه شده بزندان انداخت و جریا یوس و کلمنس را
بر کار خود برانگیخت آنها تا الیف مردم می بردند و هر روز عدد شان
می افزود پس همه بجبر متفق گشتند تا آنکه روزی قیصر بخانه خود رفت
جریا یاران خود هم و ریخته بسی زخم کارش بانجام رسانیدند و این سانحه در سنه ۴۹
روم و چهل دو مسیح واقع گردید بعد مرگش برادرزاده آسزر را
شد و قاتلان کالیگولا بجاهای خود پنهان شدند و سنط خواستند
که نام قیصر برانداخته روم را بحالت قدیم آرند لیکن سپاهیان کلادیوس
را بپادشاهی برداشتند پس سنط بکلادیوس پیغام دادند که سخنش
از اتفاق عامه خلایق صلاح نیست و کلادیوس بصواب دید هیرود
اگریپا پادشاه جهود به رسولان ابا کرد آینده پادشاه شد و سنط
رسیده مطیع گشتند کلادیوس درین وقت پنجاه ساله بود تمام عمر
در اکتساب علوم خصوص تاریخ بسر نموده اما سوای چند ماه کونسل
بودن همراه کالیگولا کار ملکی نکرده مادرش انطونیا وجده اش لیویا زن
اغسطوس بودند اول کارش کشتن جریا و لوپس که کسونیا و بسر انتس را
کشته بود پس مملکت را از ادوفات مملو ساخت و سه کار بزرگ کرد
اول آب نزار و بنام خود کرده از چهل میل آب بریده نهری در بهار روم

او در دوم تهذیب معدن که بر عصبت طبر بود سیوم توسیع بحیره کوسنوس
که یازده سال بر و رسی هزار کس کار میکردند و ولایت جوذیه و کرسیه
باگرسا که خراج گذار بود و اهالی آن کس تا بن کوه لبنان به برادر کس هرود
بخشید و بهمیر داد سر بان اضافه کرد و ستر و اد سلیسیا را با سنقر و سس و انطیوخوس
را کوماجینی که را اقطاع مقرر کرد لیکن رهود سیان و لیسیان از ر خراج آزاد گشت
و معتقدان به انکشته هر دو جوان هراده خود اگر منا و بولیا را از جلا وطن
باز طلبیدند لیکن رشس سالینار و غالب آمد بولیار الحاجبس باز گردانید
و در همان زمان سبکالحر رکار سیکا اخراج یافت در آغاز سلطنة
او بسبب منافقه میان او و میان بعض مرزبانان رمانیه سر از متابعت
باز زدند لهذا انطیوس را اجازت یورش آنها بار یافت در اول امر لشکرهای آن
ملوا کرده گفتند که نوبروان از حدود دنیا خبک سوانی کرد که به رمانیه حوالی
ماند بالجمله بار جله ملایم شده بمدد و اعانت باد شاه نرسی سیوس و سفاسیان
نایب او بدان مملک شتافته ظفر یافتند چنانکه کلادیوس بذات بدان مملک
رفت و عنقریب اکثر اقطاع از ا مسخر ساخت و لشکر و حکام در آن مملک گذاشت
بعد از بن فتح تاج طلائی بر در خانه نصب کرد و بسر خود جرمنی کوس ابطن سیسا
را برطانیکوس خطاب داد و بنطوس ادر رمانه گذاشت او جنگهای نمایان
کرده ظفر یافت و سفاسیان نرسی خبک کرده و قوم رامنقاد ساخت

بود زیاده بر لیاقت اکثر گرفت و طیطوس همراه پدر خود طرفی یونان بود
کارش کرد و پس مسلینا قیصر را ترغیب ظلم کرد و نرسیسوس و پلاس و این برادرش
بیز زوند پس اول اپیوس سیلیوس حاکم اسپین که خویشاوند این پادشاه را او
بنکاح داشت مقتول ساخت بعد از آن هر دو پسرانش سلینس یوس و سیمی یوس را
پرسید که چرا کرسی نسبی نگذشت که غالیوس آسیوس و سطاطیوس کروینوس
مردمان را با خود متفق ساخته اراده قتل قیصر کردند چون این راز بر
روی روز افتاد و بار خفا مقتول شدند بعد از آن کلیوس حاکم الماطیه لشکری
فراهم آورده برملا اظهار تعاقب کرده کلادیوس را بند بنوشت که اگر
خلع خلافت نکنی ترا بکشم کلادیوس معاینه مکتوبش مضطرب شده از دوستان
کنکاش خواست لیکن در همان ایام سپاه سرداران کلیوس بلوا کرده
بقتل آوردند و کلیوس خود جزیره نشانا پناه برده همانجا بدست سپاهیان
و رکناران خود مقتول گردید در سنه هشتصد روم و چهل و هفت مسیح ویطلیوس
شریک کونسل با قیصر شد و کلادیوس فرمان داد که هیچ قسم جدید بی اجازت
سینط در روم نیارند و حاکمان اطراف بعد انقضای میعاد
سفر در سینط آمده محاسبه خود پاک نمایند در همین سال مسلینا زن قیصر
برادر خود را مسموم ساخت و انواع ظلم از و صادر شد بعده بر سیلیوس
عاشق گردیده بی اطلاع قیصر بنکاحش در آمد و بعد خرابی بسیار گفته شد

مقارن بار بطقان بانتقام بطلیوس نام پادشاه خود که بحکم کالبنولا مقتول
شده بود مستعد قتال با روسیان گشتند گوشمال یافتند و همچنان کاطی و مریجی
و کاسی سه سردار ازین خروج کرده بسزا رسیدند چون زر دیشا نزده سالگی
رسید با اکطاو ماد دختر کلادلوس کدخدا گردید و پادشاه بعمر شصت و چهار
سال بعد سلطنت سیزده سال درگذشت ماه ولیت روز در سنه هشتصد و هفت
روم و پنجاه و پنج مسیح بر دست اگر بینا السارش برادر مسموم شد ذکر بزرو
در سنه روم باتفاق سران سپاه بر تخت نشسته باسنیط و خلایق نوعید خوب نمود
و مبلغ کثیر بر خلق و لطرسان و سپاه انعام فرمود و سنیط ساکین را وظایف
مقرر ساخت و بر سری با سونت خراج کم کرد و با سایر بلاد و امصار کوشید
و ارسطوبلوس پسر سردار پادشاه خالسی را بعوض لف ارمنیه داد و لسوکوس
لقب شاهی و ملک سوفان میان ارمنیه سوبوطانیه و کوماجنی بخشید و باکریبا
بعض ولایات حلبل اضافه کرد و در کرسانیل امام سال حرص خود ظاهر نموده
در تحریر فرامین احکام سلاطین و معاملات و مکالمات با رسولان اطراف
شرکت اشکار ساخت و برور اطوار رو به تقلیل اقتدارش پرداخت
و خود در عشق اکطی نام کنیزی گرفتار شده به تهذیب و آرایش سلطنت همت کماشت
و مادرش اگربیناگر نخیه به بلاس سوست در باتکوش مسموم شد و خاندان کلاودین
که در هشتصد سال آراسکی بود منتهی گشت چون دو سال از پادشاهی بانقضا رسید

او اقتدار غلامان خود را برافزود و از آنها بر رعایا ستم واقع گردید
بهرحال هنجال اول او بعدل و داد گذرانید و در سنه ۶۱ مسیح ششم جلوس با در
خود را کشته اراده قتل اگربینا نمود لیکن او خود را محفوظ داشت و
بالاخر اگربینا دختر جرمنی کوس کشته شد و قیصر بروم آمد وقایع و در سال
هفتم سنه ۸۱۴ روم و شصت و دوم مسیح قتال عظیم در برتانیه واقع گردید
و در همین سال مدین توس سکوندوس حاکم روم بر دست یکی از غلامان خود
مقتول شد لهذا چهار هزار از زن و مرد در روم بقتل رسیدند و سال
دیگر انطیس طوس بسبب تهمت نویسی بر قیصر اخراج یافت و برسیوس شاعر رون
گرفت و سال دیگر برهوس لطرینسی بحکم بادشاه مسموم گشت و موجب ملال خاطر را
تمام مردم روم شد و سلاد بلانطیوبکل ایران نیز مقتول کشتند و قیصر بوبیا
بنکاح آورده زن اولین خود اکطاویا را اخراج کرده باز طلبید و دیگر بار
خارج کرده بقتل رسانید و سال دیگر بوبیا دختری آورد که در چند روز
در سال یازدهم جلوس سنه ۸۱۷ روم و شصت و شش مسیح تمام شهر
روم از آتش زدگی خراب شد و قیصر تهمت این امر بر نصارا که در شهر
بسیار بودند نهاده اکثر را بآزار رسانید بعد از آن عمارتی بنا کرده مکوی
از زین مخاطب و آن کوشک کصد و بیست فت مرتفع بود و به رازی یک
نسل مشتمن بر سه مرتبه و این تمام طلا گرفته بود و بلده روم از سر نو عمارت

کرد و سال دیگر بیبو اراده قتل قیصر کرده جماعتی با خود متفق ساخت
و مردم از زن و مرد و سبط و کنیط و سپاهی او متعاهد شدند چون
یکروز از سعادت ماند پرده از روی کار ایشان افتاد و بیبو خود را کشت
و سنیکا در گذشت و فتنه فرو نشست و بسیاری از اکابر کشته شدند و بوبا
زن قیصر از جهان رفت و سطاطیان و سطونس کونسل ملکه جهان گشت
در همین نیز داد با تحایف گرانمایه بروم رسیده تاج سلطنت ارمنیه یافت
چنانچه مذکور است بعد از آن قیصر ممالک گریک گردید و شمولان اطلی و
گریک را استاد ده و نهب کرد و ظلم بسیار در روم فروغ یافت و قیصر
باطلی معاودت فرمود و چون سیسوس غالیوس حاکم سرماندنی محاصره اورسلم
کرد مغلوب شد لهذا در سال دوازدهم جلوس خود سوسیان را حاکم سرما
ندنی محاصره اورسلم کرد مغلوب شد لهذا در سال دوازدهم جلوس خود
سوسیان را حاکم سرماکو ساباقن را سپه سالار بلاد شرقی روم و خود به سیاحت
... در سال سیزدهم خود بروم مراجعت کرده بقیه سال در عیش و
عشرت گذرانید در این سال کولوس دیندکس که از نژاد پادشاهان
قدیم اکوطیان و حالیا حاکم سلطنت سمال بود بغاوت ورزید و صد هزار
کس فراهم آورد و سرحوس علبه حاکم اسبین نیز سر پادشاهی برداشت و
انتو دوران ور لوسطینا بود تردد در نالس حر طغیان و بیندکس یافته

بحال نیاورده برقص و سماع مشغول ماند چون اخبارات سوخته نواز
رسید جمیع اسباب برد از ناپلس متوجه روم گردید چون داخل
روم گشت بجای کشکاش باسیتیط بعض مردم در کونک خود فراهم آورده
براکره سازهای موسیقی پرداخت بعد چند روز اشتهار داد که هرکه
وسدگس بیارد زر بسیار خواهد یافت پس خبر طغیان علما رسید و قیصر مجرد
اصغا ما دیر بی حس و حرکت ماند چون بخود آمد بکمال غضب بر جوان
نشست و سر بدیوار زده بسیار بگریست و گفت که این شفادن عدیم
المثل است که در زندگی و لاتیش منتزع شود و او نیز صاحب التحاله بر از روز
سیتیط بظاهر پس علما را دشمن دوست قرار داد ندو تروار اراده قتل
جمیع حکام و سرداران لشکر که در حضور بوده بر خلع پادشاه اتفاق کرده
کرده و فرمان بحکم قتل مردم عال که در روم بود داد مسمدم کردن سیتیطی
ایباو نموده و آتش در شهر زده خود مقابله با عیان همت کرد لیکن بجای
سلاح جنگ سپر و تفنگ عراباهای محموله سازهای موسیقی را محافظ خود ساخت
و اینحال خبر خواهان علیا تمامی حاکمان ولایات را با خود متفق ساختند سوا
کلو دیوس گوور حاکم افریقیه در دیوس در حصوص بر سرونیدگس روان شده
و به بلده لنان کوین رفته جنگ کرده ظفر یافته زیاده زبیت هزار لشکر
دیدگس مقتول ساخت پس سپاهش از فرمان قبول قیصری شدند جواب داد

که تحمل آنچه بسیند بده بسیط باشند نتوانم کرد وقایع خبر مرگ وندکس و فوت
در حسوس موجب اضطراب گلبا شد لهذا ابلده گلونیا از آئین رفته خواست
که عمر خود را باتمام رساند و نزد قیصر منافی گردید مردم بسیار فراهم آورد
و هر روز جمعیت او می‌افزود تا در شهر قحط روی نمود لهذا مردم شهر بر قیصر
بلوا کرده صنم او را شکسته خانهای خیرخواهانش غارت کردند و بی‌انتظامی
و اختلال بسیار واقع شد و مقارن آن سپاه متعینه جرمنی بغاوت ورزیدند
قیصر بدریافت این حال قدری زهر با خود گرفته در باغ سرولیان رفته
از آنجا دوستان خود را به اسپلیاری جهازات فرمان داد تا او را
بمصر رسانند و باز اراده کرد رفتن پارتس نمود و باز خواست که خود را در
اختیار گلبا اندازد بالاخره از غایت اضطراب برادران خود گفت
که من کجا گریزم لهذا اینها او را انتظار کردند چون بر مردم ظاهر شد که
نرو اراده گریز دارد از نام گلبا او را مقید ساختند و نرو بیاری
یکی از یاران خود از روم شب در جایی بسر برده روز دیگر اسیر شده
خود را کشت عمرش سی و دو سال و سلطنت او سیزده . و هشت ماه بود
و این حال در سنه ۸۲۱ هشت صد و بیست و یک روم و شصت و هشت مسیح واقع شد
ذکر گلبا قیصر سرویس سلپیطوس گلبا و لیکن اینهاست که باعانت سپاه
بلا استحقاق قیصر شد و او در آنوقت هفتاد و دو ساله و از خاندان

دولتمند و مشاهیر روم اول بطرسی شده با کتاب قواعد پرداخت بوده
حاکم اکوطیان در و یکسال کونسل گردید پس کانولا او را حکومت لشکر داد
در ان هنگام افواج را بخوبی آراست بعد ازان نایب کونسل در روز العید
شد منظفر برگشته تا اوسط عمد رد حاکم هسپانیا طراکونکشش از این
شد هشت سال با امارت آن دیار پرداخت از اقوال اوست نباید
که مشهور شود با کسی هیچ نکرد چون علیاحضر مرگ دشمنان و تقرر درحسوس از
طرف سپاه و جوانت او که بتجلیس تا به گرفتن سلطنت بی رضای سنیط ندارد
شنید با خیرخواهان خود مستعد جان دادن گردیده بود که دران حال
دمیلیوس دوست او از روم رسیده مژده رساند که مردم و سپاه
و سنیط و خلق روم از قیصری خواسته اند و بقاران آن طیطوس و نیروس
طربون لسحر بتعینه آن ملک همین خبر از نحر بر دوست خود که در روم بود
یافت پس علیا با لشکر خود بجانب روم کوچ کرد از و حینوس خایف بود
درحینوس در راه با او ملاقی شده معاهده گرد و چون معدلوس سمین تونس
انمید و از مرتبه بطرسیان خاص بود چون دانست که کورنلیوس لاکو
فرمانروای بطرسیان با طیقوس و دینوس ترک شد و او تابع ایشان
گردید لهذا از طرف نام تمام لشکر رسول و پیام بقیصر فرستاد که تا از کار
لاکو و دینوس راضی نیستم غلبا ازان او مال انکار نمود بنابران معفدلوس

اکثر سرداران را با فواج ایشان با وجود سوانق ساخته اراده تاخت
معسکر غلبا نمود چون یکی از طرسون اینخبر بغلبا رسانید اد قبل از تهیه نمفیدلوس
بر سرش شتافت نمفیدلوس ناچار شده خود را کشت و سوافقانش با سار سیده
و بعد جنگ بسیار غلبا قریب شصت پنج نفر لاک روم رسید انجا مردم بسیار
بغلبا پیوستند الغرض غلبا بقیصری قرار یافت و کلودیوس حاکم افریقه و دیگر
حکام بدست طرسون بتعینه انجا مقتول شدند بعد ازان افواج جرمن
صعید ببغاوت در زید ند و خایع در همان زمان اتو مخالفت
قیصر ورزید سپاه را بمبلغ گران امید وار کرده بکشتن غلبا برگماشت
و بعض افواج روم اتو را بمعسکر و لطرسیان برده بسلطنت بر داشتند و غلبا
بدریافت اینخبر در صدد چاره بود لیکن بعد سلطنت هفت ماهه در سه ۲۱
روم و شصت و نه مسیح کشته شد ذکر اتو بعد مرگ غلبا اتو بر تخت فرمانروائی
تمکن گشت و سنبط و قسطنطینیه و مردم روم نزد او شتافتند و قیصر جدید انها را
بمهربانی تلقی کرده بقتل رفقای غلبا فرمان داد ازین هنگام حکم سپاه
اجرایافت قیصر روم را رضامند ساخته و فقای معدوه با سپاه نمود درین
زمان و سفاسیان ره نوده هزار و زدیک سنبط فراهم اسش اتو را اقتدار
طرسون دادند و لقب قیصر و اعسطوس بر او نهادند الغرض اتو در حین جلوس
سی هفت ساله بود و این اولین قیصر است لطرسیان کشک

رلحی

بر تخت نشستند پس عنقریب خبر یافت که عساکر جربنی وطلبوس را فریب
کوکوکنی بسلطنت برداشتند و مردم آن ولایت اورا به لشکر و اسب و سلاح
و زر یاری کردند این طغیان قبل مرگ علیا آغاز شده بود پس اتو
و مردم شهر دانستند که اکنون خبر شمشیر سیخ نیست البته خونها ریخته شود و تو
هر چند بوعد و وعید تالیف وطلبوس نمود سطلق نابع نشود بل اضطراب
مردم روم بسیاری افزود مقارن آن شنید که وطلبوس لبسر کردگی و
السن ترکینا بجانب اطلی نهضت کرد لهذا اتو بالشکر گران از روم
بر آمده متوجه ایشان شد و لشکر وطلبوس هفتاد هزار از انجمله چهل لشکر کردگی
و السن والعبه در اهتمام کسینا قریب البس رسیدند و وطلبوس در غال برای
جامع افواج دیگر ماند و بر تابند پرانز دخود خوانده در ان حال اتو
خوابی هولناک دید سه بار بر لشکر وطلبوس ظفر یافت بعد از ان و الن
و کسینا که جدا جدا جنگ میکرد باهم ملحق شده نهیه جنگ عام کردند مقارن ان
اتو سرباز داده جنگ بالاجماع در لشکر خود فریب سرا کوم که موضعی ما بین
کریمونا و درونا آمده دریافت که اعداء شکست ها را بخیال نیاورده
بمقابله رسیده اند لهذا بعد انعقاد مجلس کنگاش جنگ و صف قرار
داد بعد از مقابله و مقاتله بسیار و محاربات دشوار شکست بر اتو افتاد
و زخم بر بالش رسید لیکن از میدان باستقلال تمام بخرگاه آمده دو خط یکی

بخواهر خویش و دیگر بمالینا که اول زن نرو بود و حالیا امید ازدواج
قیصر داشت نوشت بعده جمیع کاغذ و خطوط که نزد او حاضر بود سوخته
زر و جواهر و نفایس بدوستان تقسیم نمود چون هنگام شبان
در خوابگاه رفته و در السند و خنجر زهرآلود به پهلوی خود فرو برده بر بستر
خواب دراز و تا مردم خبردار شوند جان داد حکومتش سه ماه و هفت روز
بود ذکر در جلوس بعد مرگ او تمام سپاه لیحن و لطرسی التجا در جلوس
سردار کوهر ط جرمن برده گفتند که بالقب قیصری بر خود گرفته با لشکر وطلیوس
مقابله کند و تا شجاعت نشان از دشمن نماید و رصوس جواب شافی
نداده وعده نمود لیکن ریوس غالوس یکی از اکابر امراء الالیحاس
سپاه رود وانیس و کپنا رفته عفو و امان تمام سپاه و قسطنطنیه که با او
در سوطلینا بودند خواست چون خبر مرگ او در روم اشتهار یافت
فلادلوس سمن لوس شنبط را فراهم آورده لعت اعطوس یافت و وطلیوس
هنوز در غال بود همگی عساکر را تشفی ساخته یکصد و بست گنهکاران کردن
بستن علانیه شریک بودند بقصاص رسانید و این امر موجب نیکوکاری
او شد لیکن عنقریب خلاف آن بظهور رسید الغرض وطلیوس بجانب روم
روان شد چون به برباکوم میدان جنگ آخر رسید نعش کشتگان دید
بسیار فرحناک گردید و شراب بسیار کشید و از آنجا کوچ کرده قریب شهر آمد

دخل

و خلق و ضبط باستقبال شتافت پس بتجمل تمام داخل شهر گشته در قیصر سلطانی
فروکش کرد و روز دوم با اجتماع ضبط فرمان داده لقب اعطوس بر خود
نهاد و تمام سنجاق‌ها را از شهر براند چه آنها حکم کرده بودند که سلطنت او تمام
سال نباشد و آن اول اکتوبر آن سال بوده بعد از آن انواع بیداد بر مردم
روا داشته از هر نوع مردم بقتل رسانید و بر روی مردم قیصر گردد وقایع
در آغاز سلطنت او عاکردویم شیعنه ولایات شرقی از حکومتش سر باز زده
و سفاسیار را بپادشاهی گزیدند و سفاسیان که در آن ایام تمام جز دیر
سوای او اورسلم مسخر کرده بود خبر مرگ نرو و جلوس غلبا شنید پسر خود
طیطوس را برای تهنیت قیصر و استجازت تسخیر اورسلم روان کرد و طیطوس
نشست با سوفسطه برادر پدر را اکاما واقع شد که خبر مرگ غلبا و جلوس
آتو شنید لهذا انجذبت   گردید پس و سفاسیان عزم تهنیت اتو داشت
که اتو ازده خروج وطلیوس برخاست و این امر پسند خاطرش نیفتاد بلکه با سطوع
اهم سرداران شیعنه ممالک شرقی گشت و تمام لیحن‌های شیعنه سریا و مصر و غیره
بلاد شرقی روم بر عدم لیاقت وطلیوس اتفاق کرد و سفاسیان بقیصری
برگزیدند و همچنان لیحن‌های شیعنه بیسیا و نوبنا که بحد دانوب رفتند و بحر
شکست و هدک او برگشتند نیز بسلطنت و سفاسیان رضا دادند و درین
باب رسایل کثیره بیان الکسندر حاکم مصر و سوسیان حاکم سریا تحریر یافت

و بالاخر رای آنها بر پادشاهی وسفاسیان قرار گرفت اگرچه وسفاسیان
با یکی از آنها حاضر نبود و در اسکندریه خطبه و سکه بنام او کردند و بعد از آن
بیک هفته لشکرش نیز او را تکلیف قبول سلطنت نمودند و وسفاسیان بکلی
از اقبال این امر انکار نکرده بدوستان خود اطلاع داد و آنها را
باعانت بلاکنیخت و حسب الرضای لشکر میسیا و نبونیا و نگور نکوم و دلماطیه
قیصر شده طیطوس را بر جنگ یهود گذاشت و نبوسیان را با لشکر بسیار
باطلی روان کرده خود باسکندریه جهت تهیه آذوقات رفت که
استعداد اوقات نبوسیان بودند و لیکن میسیا باستماع نهضت
سوسیان انطونیوس پریموس را که بحکم نرو قیصر جلاوطن شده بود دعلیا
او را باز طلبیده بسرکرده قبل از وصول سوسیان باطلی رسیدند وطلیوس
باستماع این اخبار تهیه اسباب نبرد ایشان داد اگرچه خود در عیش و نشاط
مشغول ماند کروالس و کسینا باستعداد جنگ پرداختند ولیکن بمقابله پریموس
و لشکر میسا وثانی بسبب دخول سوسیان روان شدند چون پریموس در
جانب شمالی غربی ولایت داخل شد کسینا باعظم افواج وطلیوس بمقابله او کمر
بوتا رسید لیکن بدربانت مردم بطرف پریموس از فوج وطلیوس نماند اکثر مردم
شمشیر وسفاسیان شده سرداران خود را بازنجیر کرده پریموس را اسیر دادند و
پریموس بر سر عساکر وطلیوس که حالیا بی سپهدار بودند در نهایت حرارت و

کرسنکی ناکاه بکینا پیوستند و برمنوس نیز دررسیده تمام شب حرب صعب
کرده بصبح رسانید چون هردو لشکر اندکی برآسودند باز بقتال اشتغال
نمودند درهمان زمان سوسیان نیز دررسیدند و لشکریان کیناکرسوما
کریختند و قریب سی هزار از ایشان کشته شدند و بقیه کینا را بصلح
راغب ساختند برمنوس محلات سواتر کرسوما را کشاده هرکه را در انجا
یافت کشت و شهر را ویران نمود وقایع چون این خبر بدطلیوس رسید
سخت حیران کردید و بعد دیگر لشکر دیگر مهیا ساخته با پرسیکوس در زلوس
دره کوه آهن را مستحکم کرده متحصن شد و پرسیکوس بحفظ روم اجازت
یافت و بالاخره برمنوس در رسید و روم شهر را گرفته و طلیوس را بدست
آورده در حولی و بعد پنجاه و هفت سال و حکومت هشت ماه و پنج روز
در شهر روم و هفتاد و پنج بقتل رسانید ذکر وسپاسیان که در کتب عرب و
فارس و سفاسیان و سپاسیانوس نوشته اند بعد مرگ و طلیوس و قتل و
کشت و تاراج و خرابی روم که تمامی کل تجارات مشهور عرف خون شده بود
و همه دوستان و طلیوس مقتول شدند لیکن بعد رسیدن سوسیان و کریختن
و سطیان برادر زاده وسپاسین نیز بعد قتل عم او امان در روم حاصل
شد و سپینه فراهم آمد و سپاسیان را بادشاه کرده رسولان بالتماس
قدوم او بروم روانه اسکندریه کردند اگرچه در روم اندکی امان

بود بگروز غال و جرمن نایره قتال اشتعال داشت درین زمستان اکثر
نباتات تابعت و ورزیدند و سرمالیس بربیوس در جرمن و غال ظفر یافت
وقایع مادام جنگ جرمنان و غال قوم سکاطیان که انهارا تتر باطیان
نیز خوانند دفعه از آب سبطیر گذشته داخل ساکنه آن نواح را تاراج
و جمیع قلاع روسیان را خراب کردند و جالطوس اگر بسیار آتشنه آنملک را
زیر آتش و شمشیر کشیدند و سفاسیان که انجر در اسکندریه نشستند و پربوس
غالیوس را بر سر آن گروه روان گردانید و غالیوس بسیاری از اعدا
بقتل آورده بقیه را بملک شان باز گردانید چون این اول یورش
اقوام شمالی بود باستحکام الحدود پرداخته قلعه داران قوی در انجا
گذاشت و پسر خود ططوس را بجنگ خود اعانت کرد و خود از اسکندریه
براه دریا بر بودس و از انجا بکرنک رسیده بانتظام آن دیار پرداخته
متوجه اطلی شد و در بلده روم امن و امان دست بعد ازان بچند روز
ططوس جنگ یهود را با تمام رسانیده یروسلم را بخاک برابر گردانیده
تمام جودیه را مسخر ساخته قرنای ظفر نواخته داخل روم کردند و در سنه هفتصد
و بست و سه روم و هفتاد و یک مسیح منصب طربون یافت و شریک پدر
در امر سلطنت گردید عقب بقیصر گشت و بعد ازان وسفاسیان قوانین
درباره انتظام سپاه و رعایا مقرر کرده باز آتش شهر و تجدید بنای کپطل

یعنی دار الاماره بر داخت و راهها را ماسون و مهذب ساخت و ولایات
متعلقه روم را انتظام بخشود وقایع در سال چهارم جلوس اورلطیوحوس
بادشاه کوماجنی و بسرش ابی فانس کر از دست وبطیع کسانیوس سطوس
حاکم سریا بودند مخفی بالاس بادشاه فارس متوقفت کردند و حاکم سریا ازین
امر آگاه گشته بقیصر نوشت که اگر اندک اغماض ورزند ازین جا بطور
خواهد رسید بر ملا بغاوت خواهند ورزید بس سطوس بحکم وسپاسیان بر
کوماجنی داخل قلمرو روم گردید وقایع سال دیگر کریک را انشخر دیهود
دینرلطبوم و سموس و طرابس و سلیا را که بزور آزاد کرده بود داخل
ممالک محروسه ساخت بعد ازان برسیکوس طغیان ورزید بیاسا رسید
و سال دیگر اگری کولا رخصت برتانیه یافته و آن ملک را مفتوح ساخت
با مالت اکوطبان سرفراز شد و بعد سه سال داخل کونسل گردید باز
بحکومت برتانیه مقرر گردید وقایع سال نهم جلوس وسپاسیان و مقیم
طیطوس جولیوس سبنن لوس که در خیال سر سلطنت بر داشته بود شکست یافته
بازن مقتول گردید بعد ازان سبنن لوس و الیونس کیتا و ارلوس مرسلیوس
و سر قتل قیصر معاهد شده لیکن از سطر زک باخود باز ساختند چون برده
ز کار رشان بر افتاد کیسنا بقتل و دیگران بیاداش رسیدند بعد ازان
وسپاسیان را درد اسعا عارض گردید و رفته رفته امراض دیگر بران

رفت

افزود تا بعمر شصت و نه سال و سلطنت دو سال شش روز کم از جهان

ذکر طیطوس که عرب او را تیت گویند او در خانهٔ پدر قیصر نارطاینگوس

تربیت یافته در صغر سن تحصیل فنون بدیع و بیان و شعر پرداخت پس طربون

در رخزان و بعده بر برتانیه شد و در برد و ملک به نیکنامی بسر برد چون از

برتانیه برگشت به دار خود به گردید به مرتبه کونسل و پس از مرگ پدر بسلطنت

رسید در عهد پدر سبز و رو ظالم بود چون بر تخت نشست بکمال دانش و

ملایمت ملک راند در ابتدا برادرش دومیطیان با او نزاع بسیار نمود

طیطوس بمکافات نپرداخته او را بنرمی ملایم ساخت گویند روزی که کار

نیک نکردی بدوستان گفتی که یاران من یک روز کم کردم و کارهایکه در

سلطنت پدرش تمام نشده بود با نصرام رسانید وقایع در سال اول

جلوس او کوه و سیوبیوس افتاده بلده کمپنا را با دو ر فرو گرفت

سوای تنی و هرکولیوم همه امصار ویران گردید گویند که خاکستر گرم و سوار آن

از آن کوه برآمده رفتش در افریقه و مصر و سریا و علط آن در روم

افتاد چنانکه هوا تاریک شده روز شب گردید و پلنی با جهازات بدانجا

رفته بتفحص پرداخت دید که سنگها خاکستر گردیده بدریا افتاده و بوی

گوگرد از انجا برمی آید و زمین در انسه کوه فرو رفته و همان هنگام زلزله

شدید در سطانیا ظاهر شد و سال دیگر طیطوس خود بکمپنا رفته بتجدید آبادی خرا

از خزانه خود پرداخت و زر کثیر بفقرا و محتاجان بخشید و همان سال
آتش در روم درگرفت و سه شبانروز امتداد داشت و بسیاری
از عمارات را برانداخت و با خاک برابر ساخت و کتابخانه اغسطوس و تفرجگاه
پمپی و بسیاری از کپیطل سوخت بدین جهت طیطوس بروم مراجعت کرده تمام
خرابی را تعمیر نمود و از کسی استعانت ننمود و همان سال طاعون در روم
شایع گردید و آخر سال طیطوس بسبب فتح اگریکولا در برتانیه لقب قیصری یافت
و بسیار نگذشت که در سنه ۸۳۳ هشتصد و سی و سه روم و هشتاد و یک مسیح
بعالم دیگر شتافت عمرش پنجاه و یک و سلطنتش دو سال و دو ماه و بیست روز
بود ذکر دومیطیان بعد مرگ طیطوس جانشین برادر شده مردم را بوعید
نیکو خوشنود ساخت میل بسیار بعلم داشت عمارات را که برادرش طیطوس
آغاز کرده بود بانجام رسانید و دوازده هزار طلنط در تذهیب کپیطل
و کوشک خود و هیکل صرف نمود و عمارات باستانی را تجدید و تهذیب
فرمود و برای در کتابخانه مردم باسکندریه فرستاد نسخهای همان کتب را
طلبیده آباد ساخت و قوانین نیکو نهاد و هیچ ظلم نکرد لکن در آغاز سال
دوم عمزاده خود فلاویوس را بیگناه کشت و در همین سال بر سر قوم کاتا
از اقوام جرمن یورش کرد در حالیکه غفلت بر سر آن ریخته برخی را
اسیر نمود چون آن مردم قوت خود را مجتمع کردند بروم برگشت و سینیطرن به

فتح او شادمانی کردند ازین دفت دو سلطان بازدیاد اخراجات
سپاه پرداخت مقارن این اکری کولا فتح نامه استخلاص تمام بزمانه فرستاد
و عزت و نوازش بسیار یافت بعده اکری کولا حکومت ربانه بیلوسیطوس سکوبدو
سپرده و رتبه داخل روم گردیده ملازمت پادشاه حاصل نمود مگر پادشاه
متوجه نشده با او حرفی نزد در همین سال کرکومر پادشاه خروسکی قوم جرمن
که از کاطی اخراج یافته التجا به رومیان آورده برغمال داده اعانت خواست
لیکن پادشاه بجای فوج مر را اورا یاری فرمود وقایع سال دیگر
سرماطیان و سوروسان بر رومیان معاهد شده تمام لشکر خود با درسیاد
اسپاه جرمن و بنونیا بسبب روبه بدسردار خود بکشتن دادند و دو سلطان
مظفر بر دم معاودت کرده ظلم ورزید ولیکن از اعزه و نامداران را
گشت چه بنجاهان گفته بردند که رومیان زراگنده بعده خراج گران بر ولایات
نهاد لهذا رعایا تاب نیاورده بغاوت ورزیدند خصوص لساوبانان
قوم افریقه همین سال بر عسکر فلاکوس حاکم نومیدیا ظفر یافته مردم بسیار را از دم
شمشیر گذرانیدند لیکن فلاکوس باجتماع افواج پرداخته در یک جنگ انکروده سرآب
از عسکر رومیان تاراج کرده خورده شکست شدند ریخته تمامی را بقتل
آوردند و در همین سال دو سلطان لقب خدائی بر خود نهاده و از خطاب
اینجو الفاظ عظمت که در سال اوسکفند خوش شدند وقایع در سال ششم جلوس

ادمونیق

او موافق ۳۹ سنه روم خود را در سلک نشری کیطولین لوس نشست و تقارن
آن داسیان که فی زماننا انولایات را ما الدوبا و دا الجیا و طراسلوانیا
گویند از ذنوب گذشته رابوس سمن لوس حاکم سنا رنخه ظفر یافته کشتند
و جمیع قلاع و بقاع رومیان مسخر کردند دوسیطیان بدریافت این خبر
اجتماع افواج پرداخته متوجه البرقوم شد و عند الغرب دوساه دسی ملوس
سردار داسیان المحجان بمصالحه فرستاد و دوسیطیان بجای جواب
سفرای خود را بجنگ فرمان داد و کوزلیوس و سوسوس تاخته بکسور
مشغول گشت و یک جناح بقتل داد و سلاح و اسباب بکار را با اسیران
بدست دشمن افتاد دوسیطیان از این خبر پریشان شده بروم برگشت
و سینا از خلق را هراسان کرد و باز لشکر فراهم آورده سپه سالار عسکر
کرده سرداری را بجنگ اعدا فرستاد و حرب صعب اتفاق افتاد لیکن
در آخر بخت رومیان یاور گشت و دوسی ملوس خواهان صلح گردید
دوسیطیان انکار کرده بجای غلبه بر آنها لشکر خود را بر سر گوادی مرکوشی
راند چه آنها تا دام جنگ داسیان لشکر اخراج نفرستاده بودند آنها
رسولان نزد قیصر فرستاده معذرت کردند دوسیطیان نشنیده رسولان
آنها را کشته و جنگ آغاز شد داسیان بمیدان در آمدند و دوسیطیان
عاجز شده خراج هر ساله دسی ملوس بذیرفت و زر بسیار داد و آن خراج

تا عهد طراایوس قیصر بود او نه پسندیده برانداخت بالجمله دوسطیان جنین
مصالحه زبون کرده بسیط نوشت که من مزور دوسی بلوس را معاید روم
ساختم و بروم رسید بنام فتح هرسه قوم کوادی مرکومنی و داسیان تمغا
نواخت وقایع بعد دو سه سال ازان انطونیوس حاکم جرمن صعید کرد دولیجن
باخود داشت بغاوت ورزیده خود را بشاهی برگزید و جرمنیان
او را پذیرفتند و لشکرش در اطلی رسیدند و نکسیموس برو ظفر یافته تمام
لشکر او را کشته همگی کوا غدا انطونیوس را سوخت بعد ازان دوسطیان
دولیجن را بمحانداخت و مادام سرمالکمحا فلاف نهاد همدرین سال بروحلی
در اسیا ظاهر شده و نا بادشاه عراق سازش کرده بعد بارسیان
بسر بالشکر گشتیس بر دست حاکم انجا کشته شد دو سال دیگر بادشاه خود را
قیصر قیصر قیصر سه بار لقب کرد دو سال دیگر کاری ناموری ظهور رسید و سالی
بعد ازان یول یوس طرا مالوس که بعد رد السلطنت رسید و اسلیوس
علاریا کونسل شدند و دوسطیان اسلیوس را بگناه بقتل رسانید وقایع
سال دوازدهم جلوس دسطیان اکری کولا بعمر پنجاه و شش از جهان رخت
وهمان سال اکثر ناموران و مالداران کشته شدند و تمام حکما و علما از روم اخراج
یافتند و علوم از اطلی برخاست و ازین سبب اکیطوس و لوسیوس طلسیاتور
و دارطمی سید و ریوس وغیره اعزه شهر را گذاشتند بعده ابلونیوس طیانوس حکیم

کرباز و ادوکسی دانست بروم آمده مردم را بر قتل دومسطیان دلیر
ساخت سفاران آن قیصر آگاه شده آنها را در سنیط بهم نمود سور و سیبوس
و اورسبطوس بجزیره اخراج یافتند و زو ابلیده طرطیوم جلا وطن شد
و اورسطوس عنقریب بقتل رسید و حال روسنیوس مذکور نیست لیکن زوا
زنده ماند چون منجمان دومسطیان را خبر داده بودند که ملک او دیر
نپاید لهذا اندوهمی بود وقایع آغاز سال دیگر اتفاق ثانی بر معاندت
قیصر منعقد شد که سردار آن گروه بود انتونیوس سلیسوس بود چون پرده از
روی کار بر افتاد سلیسوس پای قیصر بوسید او را خدا خوانده بپاس
بوده بی تقصیری خویشتن ظاهر کرده محفوظ ماند وقایع در سنه ۸۴۷ روم
و شصت و نه مسیح دومسطیان جماعه عیسویان را که در شهر و ولایات بودند
بقتل رسانید و در همان سال ال فرو ولطوس بصاحب خود در اکثر
سال دیگر اواخر عمر او عجب هلکه در ولایات و امصار روم واقع شد
که تا هشت ماه صاعقه مهیب بر تخت کپطل و هیکل قلاودیان و قیصر قیصر از صدمه
صاعقه فرو ریخت و اکثر عمارات شهر و اسد متالع گشت و دومسطیان
سردار را در خواب دید و منجمان تعبیر گفتند که شهر دهم ماه سپتمبر آخر روز
حیات دومسطیان باشد بعد از آن جوانان روم که در خدمت قیصر
می بودند بر قتل او اتفاق نمودند و سران آن خرابانوس و لطرسبوس

نکوبذیوس سرداران لطرسیان بودند که گمنک کونتک قیصری بر داختند
و ملکه او که موعود بقتل بود نیز با ایشان در ساخته گفت قبل از آنکه قیصر مرا
و شمار اکشند باز ایشان را تمام باید کرد فی الجمله یکروز قبل از آن بعض
فواکه تبه بد آمده بود برای روز دیگر ماست کرده فرمود که اگر بخت
باشد این مرا بخورم و نیز گفت که صباح ماه در خون مرق اشود و شب
از سول از جامه خواب برجست و بامدادان یکساعت قبل از نصف النهار
بجای قبلوله رفت و از مردمان پرسید که چقدر روز باشد یکی از آن
مردم گفتند که نصف النهار پس اندرون خانه خواب شد و آنجا سیفغانوس
خنجری به پهلوئیس فرو برد دومیطیان خود را مجروح یافته بکودکی گفت
که خنجر از پهلویم برآر و بفریاد من رس و سیفغانوس او را بر زمین کشید
بزخمهای بسیار کارش تمام نمود و این واقعه در سنه هشت صد و چهل
و عدد روم و نود و هشت مسیح بعمر چهل و پنج پادشاه شد سلطنت پانزده سال و
چند روز کرد جسد او را ذرا تبطه انداختند ذکر نروا در روز
قتل دومیطیان سنبط کاکیوس نروا را به سلطنت بر داشتند اگرچه او
ازین کار انکار کرد نروا در اصل از قوم زینا سصاف نوسرمانو در زمان کاکش
از جزیره کریطی آمده پدر و اجداد او کونسل روم بوده اند و او در
زمان نرو قیصر لطرسی بوده در فن شعر مهارت تمام داشت و اول باد شاهی

وبعده

وبعده بادوسطان کونسل بود چون بسلطنت رسید رومیان را بکمال
عدل وداد خوشنود ساخت و تمام طلا و نقره سفینه اماکن خود و کونک سلطانی
فروخته در اخراجات شهریان و مکافات دوستان صرف نمود و زمین ها
خریده بر سپاهی روم تقسیم فرمود و زر بسیار و غلات بایشان داد
داد و لا و مردم روم را که در اطراف منتشر بودند طلبیده برای ایشان
شاهره و وظایف مقرر ساخت در عهد او طیطوس ساکن انتس در خانه خود
خزانه یافته بقیصر اطلاع کرد قیصر جواب نوشت که آنرا بکار برید در ارا طیطوس
نفهمید باز عرضداشت کرد قیصر نوشت که آن خزانه برای اعوام بسیار است
بکار خود آر بعد از سلطنت او بسیار نگذشته بود که بکرینوس کراسیوس از
خاندان کراسی با مردم دیگر بقتل قیصر اتفاق کرد قیصر آگاه شده آنها را
اسیر طلبیده برابر خود نشانده بطور دیطوس مواعظ در کار ایشان کرده
از سر گناه آن مردم در گذشت و بار زنی شهر طارنطوم اخراج کرد اگرچه سنیط
بقتل او و یاران او فرمان داده بود بعد از آن بطرسان بسر کردگی البونیوس
کسبیوس بلوا کرده و رجائیکه دو سلطان مشغول شده بود محصور نموده
گفتند که کسبی را بشرکت پادشاهی اختیار کن. او طرابالوس را برگزید تمام
سپاه و سنیط شاد شده بکار خود رفتند و طراطرابالوس را لقب حربی که
که خود گزیده بود بخشید و جانشین خود گردانید سال دیگر که روا اما چهارم وطرابالوس

طروبوس

بار دوم شهر بک او بود بعارضه تب لرزه جان داد عمرش بقول ذلوبو
شصت و شش سال و بقول هرری هفتاد و یکسال و بقول درکو دیوکراسیوس
هفتاد و سه سال بود و سلطنت او شانزده ماه و هشت بانه روز این واقعه
در سنه هشتصد و پنجاه رومی و نود و هشت مسیح بوده طرابا نوس مثل او
در روم و دیگر ولایات ساخت در میان او را ایان خدایان شمرده‌اند
ذکر هرکول اوس طرابان قیصر ولادتش در اسپین و حاکم زلف جرمنی
بوده بر لشکر قوی فرماندهی کرد و قیصر روما او را پسر و جانشین خود کرده‌اند
درین هنگام چهل و دو ساله بود و بعضی چهل و پنج سال گفته‌اند چون طرابا نوس
در هنگام مرگ نروا در صعید جرمنی بود ذکر عمزاده اش ادریانوس خبر مرگ
نروا رسانید دران حال او ملقب اسطوس بر خود گردیده لشکرهای جرمن
و سپاه او را بقیصری گزیدند او سنیط را ازین حال آگاه کرده بقیه سال
در جرمنی گذرانید و تمام احوال جرمن و قبایل بابان و لوب را انتفاد کرده
پیکش و هدایا بستند که در زمستان مصارف سپاه در آید پس با نظام تمام
متوجه روم شد که را احدی از رعایا در راه تعدی واقع نگردید خلایق
روم از مقدم او شادمان کنند و آشنایان قدیم باستقبالش بر آمدند او اول
در کپطل رفت از آنجا بسنیط و خانه خلق او را اکونسک سلطانی بردند و عقب
لقب ابطی اوس دادند و او پذیرفته عدل و داد بر خلایق گسترده زر و غلات

بر رومیان ارزانی داشت و قواعد نیک رواج داد و خلق از طریقه
قدیم راجع گردانید و او آخر لولیا سیا بسره مربانه خواهر خود را العمزاده
خود البوس ادرمانوس اوکستا ساخت وقایع چون دو سلطان خراج
هر ساله بپادشاه داسیان پذیرفته بود درین هنگام دسی بلوس حاکم داسیان
خراج مذکور را از طرایانوس خواست طرایان انکار کرده گفت که من
مکسور و مغلوب نشده ام که خراج دهم پادشاه داسیان ازین سخن با کورکوس
پادشاه عجم سازش کرده با لشکر بسیار عزم عبور دنوب کرده خبر بطرایان
فرستاد و قیصر با سپاه تمام بمقابله او شتافت و از دنوب گذشته بر دسی بلوس
ظفر یافت و بسیاری از طرفین قتل و جریح شدند پس طرایان بتعاقب پرداخت
و دسی بلوس نام مصالحه داده تعهد عهد و پیمان ملاقات قیصر آمده زمین بوسه داد
طرایانوس فرمود تا رسولان خود بسنیط فرستد و خود قلاع متعدده در ممالک
داسیان بنا کرده بردم و از فتوحات مستحکم ساخته بروم برگشت و این
اول فتح رومیان بر آن قوم بوده لهذا داسکوس لقب یافت لیکن این
صلح نماند و دسی بلوس باز تهیه اسباب نبرد پرداخته و امصار و قلاع را
استوار ساخته بمیدان در آمد و اقوام قریبه با او پیوستند چون این خبر بسنیط
رسید طرایانوس باز بمقابله شان روانه گردید داسیان از راه غدر
مردم بقتل قیصر گماشتند و انها انکار گردیده بپایه رسیدند داسیان بنام

مصالحه فرستادند و قیصر لیسیوس را بدرستی سؤال و جواب کسیل فرمود و حاکم داسیا
مسموم نمود مقارن آن طراجان داخل حدود دشمن گردیده جسری متین
بر رود ارای دانوب مشتمل بر بیست طاق از سنگ بارتفاع یکصد و پنجاه فت ساخت
و این کار در رنگ کرامات بود و بران دو قلعه یکی از رومیان و دیگر از داسیان
بوده هنوز آثار آن قریب زورا زهنکری زلف آنجا راست لیکن بعد از و
ادریانوس بخوف عبور القوم بعض طاق را شکست الغرض الغرض زنسان
فریبان حسن ملاف کرده اقاربها را داخل ملک دشمن گردیده در تمادی
ایام بعد قتال شدیده و هایله رو بسر عطوسا دار الملک آن دیار را گرفته
دریافت کرد سی ملوس بعض خزاین خود را در آب سرسطا که الحال لوطر نوع خوانند
نهان کرده هرچند از مردم تفحص نمود نشان نیافت و اکثر بدین گناه مقتول
شدند بالاخره یکی از آنها که در جنگ اسیر آمده بود بدین خزانه را بقبض در آورد
طراجانوس خزاین و منقولات ایشان برگرفت مملکت داسیا که بقول لوطر و سوس
هزار میل دور داشت داخل قلمرو روم گردید تا عهد غلریان قیصر بحال ماند
وقایع. در سنه هشتصد و پنجاه و هشت رومی و یکصد و چهار مسیح ابصار د
قلاع بسیار در آن دیار بنا کرده زمین آنجا را بغربای مردم داد آنها که از
دیار اطلی آنجا کردند آباد نمود و بسی از رعایا آنملک اسیر گرفته بطرف روم
برگشت و جشن نمود بعد این فتح اکثر اقوام آنطرف در مساعده رومیان در آمدند

کردند

گویند که رسول پادشاه هند به تهنیت طرایانوس آمد وقایع در سال ششم
جلوس او کورنیلوس پلما حاکم شام عرب بطرا یعنی بر بنی اسرائیل مفتوح ساخت
بطریان قبل فتح داسیان حصار سوسطا و کجا بنا کرده بود و سفارت
آن ملک را بحکومت بانطوس و بطونیا فرستاده حسب الاشارت عالی سنیط فرمان
داد که مردم قبل از تصدی در کارها حلف بردبانت کنند وقایع در سال
نهم پادشاه راهی بصرف خاصه در تمام بوسطین بساخته که طرایان کاسی
مشهور است و عمارات دیگر نیز بنا کرد درین سال کالبوس مردم را بقتل
قیصر تشویق نمود چون ظاهر شد سنیط آنها را حکم اخراج و جلا وطن دادند
و طرایانوس در مجلس حکم نشست وقایع چون دران زمان اخشیدرس
پادشاه ارمنیه تاج از پادشاه خسرو که یونانیان خوسرهوس گویند یافت
و آن ملک در از داخل قلمرو روم بود طرایانوس بدریافت نمون خسرو
پادشاه پارس به تهیه اسباب یورش بلاد شرقی پرداخته عزم کرد که خود
پادشاه پارس آگاه شده رسولان بدوستی فرستاد که در آتش تجدید نشست
قیصر آنها را به مهربانی تلقی کرد فقط اما باز گردانید پیام داد شاید که
میان دو شاهنشاه نوبت بجنگ کشد و موجب تلف عباد الله گردد خبر یافتیم
که اخشیدرس پادشاه با اکراه مردم سزای مستحق بود و باز طرایانوس برسول گفت
که دوستی از گردانند ظاهر نشود نه از گفتار و پادشاه شما اراده تسخیر بلاد داشت

و فرستادن رسول ظاهرداری بود پس رسولان را باز گردانید و بعد
از هراپانید برفت و بانطاکیه رسید مادام قیام قیصر در انطاکیه الغار تکفور
پادشاه عدلیا از سوبوطایه رسولان با هدایا فرستاده درخواست
مصادقت با روسیان خود و دیگر شریکان او با هدایا بجد نزدیک بود بپیوستند
و سلاطین باطراف حدود ها رسیدند قیصر انها را بعنایت تلقی کرده بونیه فرمانبردار
برد اخته از انطاکیه متوجه ارمنیه شد چون قریب الیتعا از ارمنیه زرک
رسید بردام سری بملازمت رسیده بپای قیصر افتاده تاج ارمنیه خواست
قیصر فرمود بالا تنگ بتو راجع خواهد شد پادشاه روم از ارزانی پادشاه
ارمنیه خواست شد چون او خود را در میان مردم دید گفت مرا با قیصر
سخنی است که در خلوت گفته شود و مردم او را بخیمه قیصر بردند قیصر انکار
نمود او محروم گشته از معسکر بدر رفت قیصر او را باز گردانیده فرمود
تا ملازمان عذر را بیان کن او عرض کرد که من نه بسخن فته انگیز آمده لیکن
بمعامله و اعتبار آمده ام که چنانکه نزد قیصر تاج ارمنیه به تیرداد داده بمحاسب
تو بمن بخشی طراپانوس گفت که در قدیم قلعه بود در میان حاکم رومی بدنی
خواهد گردید پس بردام سری خواست که در جنگ جان دهد لیکن طراپانوس
ارمنیه را انتزاع کرده داخل قلمرو روم ساخت و همه سلاطین می سرمان
و سرماطیه و باشتودس و کولکس اطاعت پذیر کنند طراپانوس قلعه داران در جمیع

اماکن

اماکن حصه که داشته متوجه عرب باشند و پادشاه آنجا بروتسی پیش آمد و همه را با آنجا
تبنن رئیس عرب و سیوروس که سیوروس اسس گویند پادشاه او باین و سوزنیس
پادشاه رسیده عهد سوانقض نشد و سار سپاهیش نزد جنگ پارسیان
شاهد گشت و اکثری از ایشان زیر شمشیر گشتند و دران اثنا یک سنطوری
کشته شد و طراپانوس قریب رسید و اوی مطریش تخلص ساخته بعده سپاهی
از سو بوطاسه اطاعت پذیرفت و طراپانوس از دو آب گذشته داخل
داخل او باین شد امصار تصین و لطنی مسخر ساخته اکثر از غلاطیه فرو گرفت
و طراپان قبل سال شانزدهم جلوس اراده مراجعت بروم قرار داده
هادریان را بر عراق یورش نایب کرد و تقارن آن لوسیوس کولطوس حبشی نژاد
خروج کرد و قیصر با حاکم فلسطین بر وظفر یافت بعد ازان رهبو و سطفر گشته
بردی را از اسیا بیرون کرد و در سال هژدهم بر عراق مظفر شد چون قیصر
موقت نهضت از سرتاپک کونسل را بغلب شلقه و تسیافرستاده بود تا از
هیکل حال او مایل او بوده اند لیکن قبل از رسیدن خراب یورش عراق
پیش آمد و بر جانب دجله معسکر کرده بر پل کشتی عبور نموده او باین و تمام
اسرباه یعنی کردستان مسخر ساخت بعد ازین ضعف تمام در عراقیان
راه یافت و اکثر متفرق شد بدین قیصر اراده مایل کرده بی جنگ فرو
گرفت و نواح آن را مفتوح ساخته بر تمام کلدیه و اشرنا تصرف او رد و نهری

میان دجله و فرات حفر نمود تا سفاین از فرات بسهولت در دجله تواند آمد

بعده پل بر دجله بسته کطیسفون را که فارسیان طیسفون نیز این گویند محاصره

ساخت چون بوصوح کرکنار دجله از فرات بلندتر است فرمالی داد تا

سفاین را بر زمین کشیده بردند و ازان جسر دجله مرتب سازند و طیسفون

و سلوقیا را کشاده دختر خسرو را اسیر نموده تخت فارسیان تصرف او در

و خسرو بدو رو دست پناه برده تا عهد ادریانوس رلست الغرض از اسیر

و اسرها و سوبوطامیه داخل قلمرو روم کشت و صدود روسیان تا دجله

رسید و طرد بوس سورح کفته که تمام مال دهند مفتوح شد غالبا هند همان

زمین عمان باشد پس طرابانوس تفصیل ممالک مسخره بسینط فرستاد تا آنها نوشتند

که قرناهای ظفر نواخته داخل روم شود   قریبا و اخراطوس طرابانو

بانطاکیه برکشت و قشلاق کرد قضارا دران زمستان انطاکیه بسبب زلزله

خراب شد و این زلزله چند شبانه روز امتداد استمرار داشت در حلوس

کونسل و دیگر نامداران هلاک کردیدند و قیصر مصعوب از دریچه خانه بر جسته

نجات یافت و آغاز بهار قیصر انطاکیه روان کردید تا پایان دجله

در خلیج فارس درآمد جزیره میسنی را کرفته اناسی توس حاکم آنجا بار درمال

نیز بر و خراج کذار ساخت   وخصر موت بلادیمن فرد کرفت و بار بسینط از

فتوحات جدید اطلاع داد و جمیع احرام مسخره را نام برد سینط نوشتند کر

احکام

هنگام دخول روم بنام هرقوم مسیح فرنبای ظفر نام قیصر نواخته خواهد شد
وقایع دیگر در ایام غیبت طرایانوس اکثر ولایات مسخره طغیان ورزیده
قلعه داران رومی را اخراج کردند بوسیوس قولطوس و انوس کسیموس را
بتنبیه و گوشمال آنها رخصت کرد و کسیموس شکست یافته بقتل رسید و بوسیوس
نصیبین را مستخلص ساخت و عدیسا را اخراب کرد عروسیوس کلاریوس و جولیوس
الکسندر دو امیر دیگر سلوقیا باز گرفتند لیکن پادشاه نیتی ما دام حیات
وفاداری دیگر دو عنصر بالاخر تاج سلطنت عروق ربیر برد ابن باطس
بکمال تحمل نهاد و تابع سال دیگر نشسته هشت صد هفتاد روم و یکصد هژده
مسیح سال ششم جلوس طرایانوس داخل عرب شد در اسعارنی جنگ واقع شد
بعده بمحاصره اطرا برداخته جنگ سخت کرده اکثر اقوام باغیه را مطیع ساخت
مردم آنجا از عقاب رشت بودند در آن حال زاله و رعد و باران شدید
پدید آمد و رومیان خیمهای خود گرفتند پس قیصر بسو بوطامیه بعزم تصفیه
آن سرزمین رفت از اعدا داخل شدند در انجا نراجتش از جاده اعتدال
منحرف گشت لهذا حکومت اشکنادا با نوس حاکم سرما که داشته راه اطلی
پیش گرفت و همین که خبر روانگی او بگوش مردم تمامی ولایات که باخراجات
و جانفشانی بسیار بحیز تسخیر و تصرف در آمده بودند از فرمان لشکرش
سر سجده بحالت قدیم گرائیدند و بارسیان مردم خطس خارج کرده و از

میان پادشاهی بر خود کزیدند و اکثر مسوپوطامیه باغی شده باطاعت
پادشاه در آمدند و طرایانوس قریب سلیسوس که بعد ازان طرایا
نوس زهر خورد که از جهان رفت و زنش پلوطینا و خواهرزاده اش
سطبیه با جسد او را سوخته خاکسترش و در خم طلا نهاده بروم بردند و انجا بگور کت
تمام انجا که سپردند عمرش شصت و چهار سال سلطنت او نوزده سال و شش ماه
و پانزده روز بود سورخان عهد او پلوطرک طاوسیطوس و سونیطوس و
پلینی اصغر و انکیططوس و غیره بودند ذکر الیوس ادریانوس قیصر پسر الیون ادریانوس
آخر و عمزاده طرایانوس قیصر و دوسطیان پالینا از اعزه که سک اسلاف
او از اطالیکا سفاف اسپن و مولدش وطن طرایانوس و جد کلان او
مرالیونس اول سناطر روم بود پدرش او را در ده سالکی در حفظ
و حمایت طرایانوس و کلیالوس طاطیانوس کمنیط رومی گذاشت اول در
تعلم زبان کریک پرداخت و در پانزده سالکی خیال اکتساب آن زبان
کرد که بجوان کریکی شهره گشت پس به آیین کار کرد تا انکه طرایانوس او را
طلبیده بفرزندی کزید و با خواهرزاده خود سبانه زوج ساخته جانشین
خود فرمود بالجمله تمام عساکر در انطاکیه با ادریانوس حلف بیعت کردند پس
ادریانوس این حال نسبط نوشته درخواست نمود و وعده کرد که هیچ سناطر را
نخواهد کشت و کاری بی صوابدید ایشان نخواهد نمود و در همان زمان

و طایف

وظایف سپاه را مضاعف فرمود و طاطیانوس را بمحافظت خود مقرر
کرد چون قسطنطین بر اتفاق سپاه آگاه شد نداد ریانوس را که در آن
هنگام جهل بود بقیصری برگزیدند اول کارش آن بود که بوسیوس
مولطوس را بجلو برت فرستاد و بر ممالک مسخره طرایانوس
لشکر کشیده ارمینیه و سولوطامیه و اسربا را گرفته بالاخر فرات را حد
مملکت رومیان قرار کرد و پادشاه گزیدن ارمنیان و مراجعت
خسرو در عراق روا داشت و همچنان حدود آسیان تعیین کرد و رومیان
از رومیان بر سر حد گذشت و برای شکستن پل که طرایانوس بر دانوب
ساخته بود فرمان داد تا اقوام شمال بر ملک رومیان بتازند بعد از آن
تهیه اسباب انتظام ممالک شرقی پرداخته کیطلوس سرولوس اما حاکم سوریا
نموده روانه روم شد و بعضی گویند که اول بمصر رفته در اثنای راه
اورسلم را دیده اراده تعمیر آن نمود لیکن بعمل نیاورده بروم نهضت
کرد و در آنجا رسیده نوازش فرمود نام خود نیز رفته نام طرایانوس
بنوازش آورد و اخراجات تعلیم اطفال غربا و مساکین کرد و هدایای
بسیار بمکیط داد و وقایع در سال دوم جلوس سرماطیان و رکسولان
که بلاد ایشان بر حدود پالوس میوطس بود در آن قوم تاختند و ادریانوس
در سیا خبر یافته بمقابله ایشان شتافته مظفر شده بملک شان باز گردانید

و مرطیوس طربور را حاکم بتونیا و داسینا نموده لشکر را در الزفوم آورد
از آنجا بسنبط نوشت که کوزلیوس و پلیوس تلما و دمطروس بعرین لوس
و لوسیوس فوربطوس اراده فاسد کرده اند آن همه مردم کونسل و سورد
مزاحم طرایانوس بود سنبط آنها را بی تحقیق بقتل رسانیدند ادریانوس
بروم رسیده گفت من آنها را اجازت قتل نداده بودم بعد از آن
حکام ظالم را بیاسا رسانیده عزم سیر ممالک روم نمود فی ع هشتصد و هفتاد
و سه روم موافق یکصد و بیست و یک مسیح او چه ملک مال انتظام آن دیار
پرداخته سحر من نصف فرمود و چندی در آنجا گذرانیده از راه عال
به برتانیه رفت و دیواری بطول هشتاد سال میل از آب عدن بصاف
کمیرلند تا طین از تار سیم زرکتد بنا کرده قوم کلید و نیان را که در عقب
اکری کولا بغاوت ورزیده بودند سقادیبا ساخت و لشکری تباد
ملکه سینا گذاشت و با نظام آن دیار پرداخته بعال گرشته بلده نیس
لیس بنام بلوطینا ملکه طرایانوس بنا گذاشت مشهور بنقمه آن مردم در آن
شهر باقی اند و از رعال باسبن رفته بنجد بدا بادی طراکو که طراغونیا باشد
پرداخته شهره طرلوس را تعمیر و ترمیم کرد کر بنام اعطوس مشهور را شاد
یک حاکم رنتام دلابات اسبین شهر را که در قرب طراکو علاما من شنیر هانیده
بکشتن قیصر تا ختند و بادشاه بصعوبت نجات یافت و آن مردم اسیر

شدند

شدند پس بدریافت بی ترتیبی در سینط بروم مراجعت فرموده بعد
انتظام برداخته عنقریب بجانب اثینس روان شد و از انجا بممالک شرقی
رفته با امتناع جنگ با جزو پادشاه عراق برداخت سال دیگر بدین بلدان
سلسیا و لیسیا و بمفلیا و کبادوسیا و بطونیا و فرجیا رفته به بنای هیاکل
و سبرکاهها در بلاد عظیمه آن ممالک از خراجات خاصه فرمان داد
پس جزایر کیلاکولا دیده بدیدن اکیا آمد و بقیه سال در اثینس
گذرانیده از انجا به سرسن و سطری رفت و از انتظام اثینس و ارا اسینیه
وآن مردم را نواخته متوجه سسلی گشت و کوه اطنا را دیده بروم برگشت
گردیده سال یازدهم و دوازدهم دران شهر
گذرانید و سال آینده به تجدید آبادی نیکومدیا و نیقیا ریه و نیسیا نیقاف
بطونیا از صرف خاص نمود چنان بلاد بسبب زلزله خراب شده بودند و
درین مدت در سنه ۹ در بطونیا بود وقایع سال سیزدهم متوجه افریقه
گشته و مردم انجا را نواخته بروم معاودت فرموده تبدفین و عرس
بلوطینا بکمال تجمل برداخت بعضی بر آنند که بلوطینا در ایام بودن قیصر در
افریقه مرده بود سال دیگر هیکل و نیس در روم بنا کرده هیکل روم و هیکل دل
نجسارنی بروم نامبرد و لیکن ابریل بنای روم نهاده بجای
بلسلسا رونا نام کرد وقایع آغاز سال چهاردهم نهضت باسیا فرموده

هیاکل کنیره دران دیار ساخت و ازکپادوسیا غلامان بسیار برای
کار لشکر برگزید و دختر خسرو پادشاه عراق که در جنگ طرایانوس اسیر
شده بودند بپدرش باز فرستاد و وعده تخت زرین کرده بود لیکن
وفا نمود پس باتفاق سلاطین سنجاور ره برداخته و آنها را بهدایا نواخت
از سر پالغلسطین و از انجا بعرب و مصر رفت و سال دیگر سلولوس حولیانوس
حکیم بحکم قیصر قوانین و شرایع راند و بین کرد و قیصر تمام سال در مصر گذرانیده
و اسکندریه را بصرف خاصه ترمیم کرده بحالت اصلی آورد و معبده ارصر
بلعا و سرسی کشیده حاکم سرسی را بدست خود کشته دران ملک نامور شد
و انطوس یکی از جوانان مقبول قیصر در مصر مرد و پادشاه رو تاسف بسیار
کرد گویند ادریانوس در علم طلسم مهارت کلی داشت برای زیادت
عمر خود او را قربانی نمود کذاشته بسر یار گشت و یکی سال
دران دیار گذرانیده بطرس رخنه کار انجار از شیب
بخشیده اصلی کرد لیکن مدت بسیار در اشنه ماند تا یهود آن باغی
بطاعت در آمد و اورسلم را در سنه مسیح باز آباد کرده بنام قوم خود
الیا کیطلینا موسوم ساخت و بجای هیکل قدیم هیکل مشتری کیطلینا نمود
مقارن مردم رلانی و ساغیطه و سرماطیه بحکم فارس منش پادشاه خود بر ریا
و ارمنیه تاخته داخل کپادوسیا شدند چون فلادیوس انجا به تهیه جنگ

پرداخت

پرداخت از آن ملک بدر رفتند در آن مدت قیصر به تحصیل و اکتساب
رسوم و علوم پرداخته از چون آتنس لقب یافت و از جمیع امرا و حکام
روی به ماخوس را لسندیه زر و غلات بسیار بخلق بخشید و شهر ادریان
پوس آباد ساخت و تکمیل مسری اولمپوس بنا کرد و فلوسطراس طوس گوید
که بنای آن پانصد و شصت سال قبل مسیح معط بوده پس تجدید خواهد بود
وقایع ادریانوس هفده سال در اطراف قلمرو خود سیر فرموده آتنس
را که داشته روانه روم گردید و در آنجا بسیار نگذشته بود که رسولان
بلاس پادشاه ارمنیه بشکایت فارسمنس پادشاه ایبریا و ایلچی ماری عسر
یوم سرماطیه که خواهان ملک قدیم بودند رسیدند قیصر آنها را نزد شنیطو و شاد
تا عرض مطالب نمایند و فارسمنس بذات خود با زن و فرزند برای
جوابدهی شکایت بلاس به روم آمده تحایف بسیار گذرانید و قیصر او را
پنجاه فیل و پانصد (نفر) برای کمک داد بعد از آن عنقریب قیصر بیمار شد
و مرض او مرض یکسال کشید چون امید صحت نماند در فکر تعیین جانشین شد
سروبانوس شوهر خواهر قیصر و فوس کوس برادرزاده بزرگ
دوست او و طرنطوس صطبیانوس را اسنبطه برگزیدند و کومودلوس
بردنگیزات و از خاندانهای مشهور بود بعد چند روز زیر بطرس بریر
بونیا رفته در کم ارسال کمک های طمع آن ملک را مستخلص ساخته از جهان

رفت خاکستر او در کمال تجمل در مقبره که ادریانوس برای خود ساخته بود
مدفون شد دران ایام ادریانوس مطر گشت وطبعش از جادهٔ اعتدال
انحراف گرفت بسیاری از اکابر را بقتل رسانید در امیانه بزه اتیس
سرویانوس و برادرزاده ادنوس بوس نیز بودند بالاخر طیطوس
انطونیوس را بخلافت و ولایت عهد برگزید بعده رنش بنیا مرد و بیماری
قیصر تزاید گرفت و درد شدید علاوه بران گشت دران حال
اکثر سیطران را بقتل رسانید و بانطونیوس فرمان داد تا از دیگران
خبردار باشد انطونیوس آن مردم را گفت تا پنهان شوند و ادریانوس
در حال شدت درد گاهی خنجر و گاهی زهر میخواست لیکن کسی او را نمیداد
روزی خنجر بدستش افتاد و یکی از دوستان از دستش ستد پس بحکیم گفت
تا او را زهر دهد حکیم خود را در حضورش کشت بعد ازان ادریانوس
به بوطیا رفت و هرچه خواست خورد و نوشید تا در مقام بوطیا شد هشتصد
و نود در روم یکصد و سی و هشت مسیح دهم جولای بعمر شصت و دو سال و نجاه
و نصف روز و سلطنت بیست سال و یازده ماه یکروز کم از جهان رفت
گویند مثل او کسی عمارات نساخت اکثر امصار اثنیز و کرنکت برای عمارات
مصرف او بود و قوانین و نظام لشکر اختراع کرد که تا مدت
بسیار دستور العمل ماند آثار او در اکثر ولایات بسیار باشد که انطونیوس

مواد ش

سولدنس سس درلنفودک حداوطیطوس اربلیوس فلودس کونسل
او قبیله ازیلتان بود و پدرش نیز مرد نامور اول کار او حفظ مردم
از قتل ذراخر بیماری ادریانوس بود لهذا انتینط اورا القابهای
عزت بسیار دادند لیکن او نپذیرفت و آغاز جلوس تخفیف نوبت
خراج بر رعایا پرداخت و همه اکابر را بکارهای نشان بحال داشت
و اکثر از اموال خاصه در عرباد شاه با و شهریان بخشید و در سال دوم
دختر خود انیا فاسطینا را به ارلیوس که بعد از و قیصر شد کدخدا کرد و
بعد از آن سلیوس در در اسیا و جرمن بغاوت کرد و فاسطینا در
همین سال مرد قیصر برای او هیکل و اصنام زرین و سیمین ساخت و قربانی
سفر کرد او را از خدایان شمرده . وقایع سال دیگر ربغانطس
در ریتانیه طلبیان ورزیدند و لیولیوس لوریکوس حاکم انها را اخراج
کرده اکثر امصار ایشان فرو گرفت و اقوام شمالی را کوشمال داده بند صد
میان ورت وفورث رکلیدی بنا نمود ازین سبب قیصر را بایکوس یافت
و سال دیگر بحب وصیت ادریانوس لوسیوس ورلوس را که بپانزده سالگی
رسیده بود خلعت و ازین مرتبه چهارم کونسل شد و ارلیوس مرتبه دوم
شریک او شد بعده فساد در اسیا و جرمن واقع گردید لیکن بسعی حکام
آنجا اصلاح یافت و قوم الانی بر ممالک رومیان حمله آورده بملک خود

مرفوع شدند و انطونیوس قیصر بازده باد مرتبه بکرلوس ارلیوس پرداخته
خود مرتبه نایب کونسل وطری یون گرفت و در هر کار خود را تابع ارلیوس
ساخت لیکن مرتبه بوسیوس دریوس بیجان بود از آنگاه ارلیوس شاهنشاه
و قیصر روم بود سالهای دیگر سلطنت انطونیوس در امن و امان گذشت
مگر یکسال کونسطلوس کوندیتوس و کونسطلوس کوندیتوس و کونسطلوس مکسیموس
ثانی برابر عالم و دارا و دولتمند و با هر سپاهگری بودند کونسل شدند
و هر دو برادر بمنزله یکذات بودند در سال پانزدهم جلوس انطونیوس
یوسطین بر طریق تقریری برای عیسویان در حضور پادشاه دینی او و سنیط
گذرانید انطونیوس بدیدنش چنان متاثر شد که فرمان بنام حکام تمام
اسیا باین مضمون که آینده احدی اگر عیسویان را بذریعه مذهب خواهد رنجانید
آنکس بلوم و واجب التعذیر خواهد شد و اگر عیسوی باشد بموجب قصد انها آزاد خواهد
یافت و سفارش آن مکاتبه در حمایت نصارا با تمام سفیران ولایت ایسیا
در تمام گریک نوشت و قایع در سنه یکصد و سه روم آب طبیر چنان طغیان
کرد که پایان روم سیلاب رفت و سطارن آن اکثر حصه از شهر بسوخت
و قحط علاوه بران شد و مردم بسیار هلاک گردیدند بهمین حال البده ربون
ارغال و انطاکیه از سر با و اکثر نقاع افریقه باتش زدگی درآمد و انطونیوس
عنقریب آنهار الجالت اهلی آورد و همین حال بوسیوس دریوس ازکار کو

اسطور معزول شد و سال دیگر مرتبه کونسل رسید سال دیگر امصار جزایر سوس
و غیره از ایلیسیا و کراسب زلزله فرو ریخت و انطونیوس بترمیم اینها پرداخت
آخر این سال ارلیوس مرتبه سوم و وریوس بار دوم کونسل شدند
در آن هنگام انطونیوس رانب لرزه عاید گردید و در هفتم تاریخ سنه یکصد
و شصت و یک مسیح و نهصد و یازده روم بعمر هفتاد و سه سال و پنجاه و
شانزده یا هفده روز و سلطنت بیست و دو سال و هفت ماه و بیست و
شش روز از جهان رفت و بجانشینی مرکوس ارلیوس وصیت کرد و نام
سوسیوس وریوس بسر داد انگاه صنم طلای بجایش نهاد و از اوایل بدخو
و دوستان او گذاشت سنیط او را از خدایان شمرده هیکل و مزار و
قربانی و عرش سالانه اش مقرر کردند مورخان لوسطین و بطلمیوس
منجم صاحب مجسطی بودند در مرکوس ارلیوس انطونیوس قیصر زمان او را قد
گواران ایج یعنی از این گفته اند چه این پادشاه برشتیب اقوال
افلاطون الهی کار میکرد و همیشه می گفت که آن ملک خرم باشد که سلاطین
انجا فلاسفه بوند مصرع خرم آن کشور که باشد فلسفی فرمانروایش او در اصل
از خاندان ایشان بوده و بعض مورخان او را از اولاد نوما پومپیلیوس
پادشاه دوم روم گفته اند جد او از لوطای اسپین اول سنیط روم
از آن قبیله است و پدرش در عهد پاپیان لطرسی حاکم بلده روم

و دو بار کونسل شد مادرش دومیطیا کلوبلا یا لوسیلا علی اختلاف الروایات
دختر کلوی سبوس طولوس که دو بار بمرتبه کونسل رسید بود و ارلیوس در روم
در هنگام کونسل بودن جدش در اشه اعیوی جدش متولد شد نام
اولس دکطلیوس سروریس بود چون او را جد مادرش مکرویس ابونس
وریوس بفرزندی گرفت و انطونیوس تقی نام کرد ابونس ارلیوس
وریوس نامید و ارلیوس نام خاندان انطونیوس و الیوس نام قبیله ادریانوس
بود و لقبش بکرلوس فیلسوفیوس دریانوس قیصر او را از تیب کرده علم
فلاسفه از سوفط سکسطوس نبیره خرونیا را در زاده بلوطرک و غیره
اسانید و فصاحت از هرود دیوس اطیقوس و کورنلیوس فورنطوس
از دوسیوس سطبانوس اموخته مگر رغبتش بعلم فلاسفه بسیار بود بعمر دوازده
سالگی بدان مشغول شد بجمیع خیر و خوبی و سعادت مهذب بود چون بسلطنت
رسید لوسیوس وریوس را شریک کرده لقب قیصر و اغسطوس داده
خود خطاب انطونیوس گرفت و ان اول بار دو باتفاق سلطنت کردند
و تبدیل کسر و ند بعده ارلیوس دختر خود به وریوس که خدا کرد اینده و
اتحاد قوی میان ایشان بهم رسید در عهد شان رومیان را کمال رفاه
و باتودکی دست داد و فایع سال دیگر طغیان کرده بسیار از عمارات
و شکسته شهرها را برد و اکثر اعصار و قری کنار را خراب کرد بعد از ان

زلزله شدید مدارو با دهای شدو زید لهذا قحط و غلا در روم شایع شد
هر دو پادشاه بست رماه خلایق گماشته غلات از اطراف طلبیده حتی الامکان
آسایش رعایا کوشیدند و در همان ایام فارسیان آغاز جنگ کردند
و قوم کاتی در جرمن در ریطیا آغاز بغاوت نمودند و برطانیان نیز
طغیان ورزیدند بنابران کلپرنوس اگری کولا بنا وب ایشان رخصت
یافت و استیدلوس و کسطورین لوس بکوشمال قوم کاتی دستوری یافتند
و دریوس نفسه بر پورتش پارسیان روان شد و ارلیوس در روم
قرار گرفت در همان زمان بسبب ملاس بن حسرو در ارمینیه فتنه برخاست
سرونیوس حاکم کپادوسیا با جمعیت خود داخل ارمینیه گشته بر دست فارسیان
مقتول شد و احدی از انجا نجات نیافت ملاس بعد ازین فتح داخل شد
سریا گشته تهلکه بسیار برانگیخت و در کپادوسیا بر کورنلیوس حاکم سریا ظفر یافت
ارلیوس دریوس را با بید انکه تحمل مصایب سفر و مخاطرات نبرد و شنوائی
انجام مهام تام او را ازسنی و کاهلی و شهوت نجات خواهد داد بر پورتش
بلاد شرقی فرستاده بود لیکن دریوس از عیوسا گذشته بسبب شهوت
رانی در راه بشدت بیمار شده لهذا خواست که از راه کرنک باسیا
بارو دیگر از کرنک در پمفلیا و از انجا بسلیسیا آمده در هر جا بمقامات
بسیار گرده آخر سال داخل سریا گشته قریب انطاکیه معسکر ساخت و هر لکوس

دکاسیوس دیگر لوس ودریوس وسطورنیوس وفیطیالوس ایران را بجنگ
روان کردان بزد بجهار سال کشید و بوسیوس دریوس قیصر بکرو زا زبناط
عتیس کنار نکزید و با باش در ارمینه و سریا و سوبوطامیه و بدیا رکنار دجله
جنگها کرده چند فتح بربارنیان زدند و لشکر پارس قریبا ور دیا مضاف
سریا که برکنار فرات واقع است حکی بکور و مغلوب شدند و تاریخ درین بدت
ارلیوس بدلایل و براهین اراده برگردانیدن طریق روسیان
کرده اکرسنیط و مردم را براه معقول آورده سال دیگر بابیان و رکوس
باستخلاص ارمینه پرداخته کوسموس دادند چه بلاس او را خارج نموده بود
و او بروم رفته ارلیوس ازین فتح لقب ارمنی کوس یافته سال دیگر دختر
خود لوسیلا را ابریا فرستاده بعقد ریوس آورد و بعده یکسال بلاس
پادشاه عراق از کاسیوس تایب و ریوس شکست یافت و کاسیوس بعد ازین
ستطیسفون دار الملک پارس شتافت و خراب ساخته همواره ساخت و بعد سلیا
و بابل و تمام بدیا تسخیر کرد قلعه دارسلوقیا در بروی رومیان کشود کاسیوس
چهارصد هزار جاندار در انجا بقتل آورده از انجا برگشت ازین فتح
سنیط وریوس را لقب ملک فرعراق وعد یاداد ند سال دیگر کوسیوس
دریوس بروم برگشت و فرنا لواخته با ارلیوس داخل شهر گردیده لقب پارتکوس
یافت و استدعای خطاب قیصری برای کومودلوس وریوس پسران ملکوکر

الیوس

الیوس نمود وقایع بعد مراجعت وربوس تمام بلاد کرا ومرور کرده وبا و
طاعون شایع گردید و باطراف رسید و زلزله و قحط علاوه بران شد
و بغارت آلن قوم مرکومنی از جرمن باساهدان سرحود باطان و سوتوان
وادی و هرموندلی و ترسی و دکیطو والی و رکوالی و لیطرطی در وسط یوخی
والالی دو اندل و باری غس که ارغال تا الیرقوم صدود ره سبان قیام
داشتند بر ممالک روسیان تاختند بزنجیر برد و پادشاه هرمالی خدایان
خود کرده باکولیا آمده به نهبه اسباب ببرد پرداخته اغار رها رسیدان در آمدند
و بسیاری از اعدا کشته از دوب گذرانیدند پس باعان رسولان فرستاده
عورات خود خواستند و ریوس صلاح در مراجعت بروم دید و ارلیوس از
کید اعدا اندیشه باستحکام اکولیا پرداخته و مردم بحفظ اعالی و البرقوم بر
گماشت و سال دیگر تمامی اقوام جرمن بیدان در آمده فوت بسیار کردند
پس هر دو پادشاه روم را که آنجا باکولیا رفتند تا اغار رها دهار بر سر اعدا
تازند لیکن خبا و با شایع شد که بدار الملک برگشتند و دران هنگام لوسیوس
وربوس بعمر سی و نه سال و سلطنت هشت سال و چند ماه در سنه نهصد و نوزده
روم و یکصد و شصت و نه عیسوی از جهان رفت و جسد او را بروم بردند
و ارلیوس دارا اکمال التجمل بد فون ساخته بر جنگ مرکومنی رفت وقایع و آغاز
سال دیگر تا یک باره چند فتوحات بر اعدا دست داده سال دیگر ارلیوس لقب ابی

ظفر یافت بالجمله برگوتیی جلد برگشته برو بند کس سردار لطرسان تاخته او را
با بسیاری از همراهیانش بقتل آورد و بر ممالک روسیان رسیده متعلقات
قیصر پیوسته سبب ترا راز عاملان قیصر گشتند و تا دیوارا کولبا تعاقب کرده داخل
اطالی گشته زیرا انش و شمشیر گرفتند چون بسبب وبا ضعف تمام لشکر روم راه یافته
بود غلامان و غیره مردم داخل لشکر شدند و بسبب فقدان خزاین صعوبت بسیار
عاید حال گردید ارلیوس تمام ظروف و اصنام طلا و نقره فروخت تا خرج دو ماهه
بهم رسید پس وبا ضعف تمام لشکر روم راه یافته بود غلامان و غیره مردم داخل
لشکر شدند و بسبب فقد خزاین صعوبت بسیار عاید حال گردید ارلیوس تمام
ظروف و اصنام طلا و نقره فروخت تا خرج دو ماهه بهم رسید پس زیور و
اسباب و جواهر ملکه خود را فروخت و از آن اخراجات یکساله بهم رسانید
و در وقت روانگی وی از روم پسر خود انیوس وریوس قیصر بعمر هفده سالگی
مرد بعد ازان آن پادشاه دختر خود لوسیلا منکوحه وریوس را به کلادیوس
پومپیانوس کدخدا کرد و برگوتیی در اندل نوبت بار اگرفته تا اکثر عاملان ظفر
یافتند و کیطوبحی بطرف کرپاک رفته بر املاطیه ها بلده لوسیا تصرف کردند
بالاخره اریوس لشکر شبیه بر مرکومنی و فوادی و سرماطیان دو دانیال سه بار
ظفر یافته از آب دنوب گذرانید بعد ازان برطینا کس که بر جو اسپان ظفر
یافته بود کونتل شد در اثنای این جنگ طایفه شیفار و در مصر بغاوت کرده

اکسیدور دیل

۱۱ لا

اسپند روس را السروری بر داشتند و مصریان اطراف سرباپوشیدند و رومیان
ظفر یافته تا اسکندریه تصرف شدند و کراسوس رومی داخل ارمنیه و عرب
گشته بسی اندوه فرو گرفت و سفارت آن ناحیه را اکثر ایشان ظفر یافتند
لیکن سورلوس نایب ارلیوس که بعد چندی قیصر شد ایشان را اخراج کرد و بنی از لشکر
ارلیوس غلبه آورده بسی را کشته از آب عران گذشتند و قوم قوادی
شکسته رد نمودن بر اکثر ممالک رومیان بر اکثر ممالک رومیان ظفر یافتند ناگاه
ارشد بدیر خاست و بادشد و زیده و باران شدید بارید و بسیاری
اسیر کردند بعد از آن ارلیوس بر لشکر ظفر یافته هفت بار لقب امپراطور
بر گرفته رسید از لشکر اعدا انقطع ساخت تا در آن سال قحط واقع شد ناچار
مصالحه خواستند و قیصر بحر خروج کراسوس در سر بالصلح رضا داد و قوادی
آنچه از رومیان گرفته بودند با سیزده هزار اسیران باز دادند و اکثر
اقوام جرمن رسولان فرستاده متابعت کردند و فرمان داد که گروهی
در هیچ سل دهوب قیام ننمودند و باری غش از آب نگذرند و قوم اجنس صد هزار
اسیر شده بودند ایشان را پنجاه هزار سوار بقیصر سرانجام کرد و قیصر ایشان را از
ایشان همه در لشکر خود در برتانیه فرستاد و بحر تفاوت کاسیوس متوجه قطر
سه و قوادی تا عهد کومودوس در لشکر روم بودند و وقایع اوید سوس
کاسیوس که در جنگ پارسیان و سلطان کارها کرده بود در روز فتاوت

با بالث سرانجام داشت در جنگ رکونی حریک قیصر یافته از پائین کوه
طاروس تا بصر مسخر ساخت دربوس حاکم کبادوسیا قیصر را ازین حال آگاه
کرد اریوس قیصر چندی الحصر را پنهان داشته بعد فراغ از انتظام حرکت
عزیمت ولایات شرقی نمود و مردم روم که با کاسیوس بودند بحر آمده قیصر اورا
کشتند چون نوید قتل کاسیوس بقیصر رسید تاسف کرده اولاد او را طلبداشته
تربیت ایشان برخود گرفت و دربوس را با بالث سردار و داماد خود
پوسپانوس را برای سال دیگر کونسل نمود و سنیط پادشاه را از روم طلبیدند
وکوسودیوس پسر او را ریاست طریبون دادند لیکن سعادت قیصر روم
مستحق نیست چه بعد قتل کاسیوس قیصر با پسر خود کوسودیوس و ملکه خویش فاسطینا
داخل ایشیا شدند و ملکه بمفارقت بموضع هالالا واقع دامن کوه طاوس درگذشت
بعده اریوس داخل سریا شده بتادیب مفسد پرداخته از سریا بمصر رفت
و اکثر امصار بزرگ را دیده با مردم آنجا اهلیت و خوبی خود ظاهر کرد
پس باتنس مراجعت نموده در آنجا بصحبت علما سرور را اندوخته با پسر خود
کوسودیوس برگشت و او را برای سال دیگر کونسل مقرر فرمود و اگرچه
پادشاه در آن وقت شصت و سه ساله بود لیکن لقب امپراطر در سنه یکصد
و بیست و پنج روم و یکصد و هفتاد و سه مسیح برخود گرفت و فتح سال دیگر
کوسودیوس ارسیط لقب ابا الملوک و اغسطوس یافت و قیصر در آن سال

بروم

بروم بود و در قوانین و شرایع ملکی خوض نمود و سال دیگر مرکونس و مساعدان
ایشان بتجدید جنگ پرداختند و ارکادیوس خواست که ماکوسودیوس بمقابله
دشمن نشاند و قبل از نهضت کوسوالوس را با کونس نشا بنیاد دختر بوطوس برای
ستیس که خدا کرده قسطنطنیه جهت سر انجام مصارف ملک از بیت المال فرمان داد
و گفت که قیصر در خانهٔ خود دلیس شیح دارد بلکه انچه هست متعلق قسطنطنیه و خلایق است
و در این یورش ارکادیوس بار دیگر گوسی و هر بوندی و نوادی و سمراطیان ظفر
یافت و خود با پسر ملقب با سراطر شد و سال دیگر قریب شهر روم عرف پسر مسیح از
ولایت سلا وانیانا و دران ترک الحال و بنا ارا استطر بالعمر شصت و هشت سال
و ده ماه و بیست و دو روز بعد سلطنت هژده سال و ده یا یازده روز
از مرگ اسطونوس در سنهٔ نهصد و بیست و دو شهر روم بکشید و شفا دو هفت مسیح از
جهان برفت و دو روز قبل از مرگ کوسودیوس را با لشکر فرمان روا ساختند
بدو و سنان گفت که گنکاس پیک از پسرم بلیغ نذارند و دیگر مفوض برای
قسطنطنیه روم است بس خاک او را به قبرستان ادریانوس مدفون ساختند
و در سیان او را امیر خدا یا ملن شمار شد و سور خان عهد او بوستان و کرکی
سنطوس و بطلوس و دیموناکس و الکسندر دو بکطوس و سوسن و هر بو منس
و ارسطیدس بودند دیگر کومردوس قیصر و این اولین قیاصره است که در
عهد سلطنت پدر زاد در روم انها که در عهد پدر پادشاه شدند و در وقت

جلوس نوزده ساله بود چیندرو را از مرگ پدر بیمکر رفت و سرداران
و سپاهیان را بوعده های خوب خوشنود ساخت و با جرمیان مصالحه کرده
بروم معاودت نمود و آن شهر را شادمان کرده بویس لقب یافت و بعد
چندی مخاطب بایبراطریچ نار شد چه نایبان او البس لوس و سحر را قوام دایسان
ظفر یافتند بعد از آن شخص بار برطانیکوس خطاب گرفت چه هرگاه کلیدریان
از در بندر تا به گذشته آن نواح را از رومیان گرفته بودند دبول
بوس و سلیوس برایشان ظفر یافت نایع کوسودیوس چیندرو زیر کیکاس
جز خواهان پدر کار بسته بعده خود رایی نیاز داشت و رینیوس بحر را ابابان
لشکر سر داد و بسیاری از مصاحبان و غلامان حرم مرتبه اعلی یافتند
و بسیاری از سیط کشته شدند لهذا خواهرش لوسلا رجه کلادیوس لومپیادی
بسیاری از مردم و سیط بر قتل او در را در با خود متفق ساخت چون پرده از
روی کارش بر افتاد دو سیل الجزیره کبری اخراج یافته در آنجا کشته شد
و اکثر سرکا بقتل رسیدند و سال دیگر وزیر اعظم او برین لوس که سردار لطر سالان
کک شده بود با زن و فرزندان خواهرزند بدست سپاهیان کشته شد و بزرگان
سالار لشکر از قوم باجازت پادشاه جهت انتقام پدر را راده مردم داشت
همین که در اطلی رسید با غوای کلند جانشین برین لوس از دست سپاهیان
بقتل رسید و کلندر در اصل از فرجیا بود که در روم بفروش رسید اول

باریلوس

بار لیوس و بعده بکبود سویس تعلق داشت و اخیر او بدیو سطر سیاحرم خود
کدخدا کرده بود و او ازان فرزندان آورده بعد مرگ برین لوس اقتدار
قوم یافت بعده بادشاهان هر دو ارکسک هر روز بل هر ساعت آغاز
کرد ازین مر اکثر انها تبدیل شدند سال دیگر عامه سپاهیان از رم
سطرانیوس گریختند تا انکه در مدت قلیل لشکر کثیر رو گرد آمدند و ۲۰ لشکر عال و
اسبهن را تاراج کرده قوت بسیار حاصل کرد چون این خبر بروم رسید لشکری
بر سرش تعین شد و سطرانیوس در سنه هفتصد و سی و پنج رومی و یکصد و هشتاد و
سه مسیح از لشکر خود و دسته مردم از هر طرف بروم روان کرد تا قیصر را
بکشند و بعض آنها در زمره کشکچیان قیصری منخرط گشتند لیکن سطرانیوس
عنقریب اسیر گشته بقتل رسید و در روم وبا شایع شد که تا دو سه سال امتداد
یافت و سال دیگر سوو لیس اراده دیدن افریقه نمود و در سال
کسطل رتمام کتب خانه ها و دیگر عمارات از برق سوخت و قحط علاده بران سبب
بعض را اند که چون کلندر غلات را خریده برای سود ذخیره کرده اند لهذا
قحط واقع گشت و بعضی گویند که چون سر انجام اذوقات روم از ولایت
بابیرلوس و بونی سیوس شد او غلات را بسبب آنکه سپاهیان بر کلندر لوا
کرده بودند از روم باز داشت لهذا علانیه کسبه هر قدر رسوا ازان
بر کلندر لوا کرده او را بقتل رسانیدند و دیونی سیوس برگشته شد و بر طبق

از بزنانیه برای سرانجام اذوقات بروم طلب کرد بده وقایع سال دیگر سوروس
و بسرداری از لشکر الروم و برطیناکس نایب کونسل گشته رخصت آسیا
یافتند و سال دیگر برطیناکس حکومت بلده روم منصوب شد و دندلوس یولانوس
بجایش در ایسا نشست و پادشاه از بدگمانی نفسان عموماً ظلم اغاز نهاد و
ولسی بباد فنا داد چنانکه در یکروز بطرونیوس مارطین پوس شوهر خواهر خود
با انطونیوس پسرش را با طیناعمزاده ارلیوس و بلی سیوس کراسوس نایب
کونسل ایسا و سغرت کونسل همه اقربای او ویدلوس کراسوس کشته شدند پس
هیکل پاپس بنا کرده و سپاهیان که اطراف هیکل اورسلم اراسته بود با بعض
عمارات قریبه هیکل و وسط و عمارات سلطانی از آتش سوخت و درین سال
قوم سراسس بر لشکر روم ظفر یافتند و درین سال قیصر کاردلوس الیس و نیز را
با بالت بزنانیه داد و جولیوس و کیطلوس لقب قیصر برای او گرفت و بسیار
نگذشت که سال دیگر سوسیا حرم او بخوف جان خود با الاطرس ایرکنک و
الکسطوس حاجب او ساخته کومودیوس قیصر در حالت نوم در سنه نهصد و
چهل روم و یکصد و نود و هشت مسیح بقتل رسانیدند عمرش سی و یکسال و چهار ماه
سلطنت او دوازده سال و نه ماه و چهار روز بود و جسد او را در رسیدان
رند اختند سنیط ازینحال خبر یافته او را دشمن خلق قرار داده صنم او را شکستند
و نعش او را خوار ماندند ذکر بلبیوس بلوبوس پیطناکس در روسکه الکیطوس

دلاویل

دیساطوس کومودیوس را کشتند بخانه پرطیناکس رفتند او دران نیم شب
بخواب بود و میدانست که قیصر را کشته اند بر بدن آنها گمان برد که شاید
قیصر انها را بقتل او فرستاده باشند چون آنها خبر مرگ قیصر رسانیدند شاد شد
هر سپاهی را سه هزار درم بشرط سلطنت وعده کرد پس تمام لشکر او را سلطنت
برداشتند و بقبول سینط شد و سینط لقب اغطوساریس و لقب قیصری باو
دادند درین هنگام پرطیناکس شصت و هشت ساله بود و بقولی شصت و نه
پدرش غلام بکر پسر خود را تعلیم نکرد او بعده پرطیناکس در زمره سپاه
و رائج او و مدبر یا کار کرد و در عهد ارسطوسوس یوین مانند عامه سپاهیان
بود عنقریب در گروه سنطوریان داخل شد و در عهد بوسیوس وریوس
در جنگ پارس سردار گرده سردار کوهرط در برتانیه و در آنجا شکست
برتانیه و از برتانیه مساپس بجزیرن رسید پس چهار روم کرد بد و بر سر داسیا
رفته در زمان ارلیوس امالت اندبار یافت پس داخل سینط گشته سردار
بحن اول شد و کارهای عظیم کرد در بک یورش اهبطیا ذنوری کوم سخت نمود
پس ارلیوس او را مرتبه کونسل داد پس سر بار بر سر کاسیوس رخصت شد بعده
حکومت سیاودر اسیا یافته در سلطنت کومودیوس بروم آمده با یالت
بر تانیه نامزد گشته تا دیب باغیان پرداخته و حب الانس عای خود از آنجا
بروم آمده سرانجام اذوقات شهر کرده نایب کونسل اقربعه کردید و بالاخر

حاکم روم گردید بمرتبه قیصری رسید و فایح در سنه نهصد و چهل و یک تمام معمول

و غیر معقول کومودوس را از زر خته و طلا و نقره آلات که اندوخته سکه زد و وعده

خود با سپاه وفا کرد و بتالیف قلوب سنیط و سپاه پرداخته مشغول گشت لکن

بطریسیان کنگ ازو رنجیده بلوا کرده سه صد مرد جنگی با داخل بیت سلطانی

کشته پادشاه را با یاران کشتند سلطنت او هشتاد و هفت روز ماند

ذکر دیدوس لوکیوس در سنه روم بعمر پنجاه و هفت سالگی بسعی بعض دوستان

قبول سنیط و خلق شده بپادشاهی رسید مگر پرسینوس نیجر در ممالک شرقی

و سوریوس در البرکوم سر بسر دری برداشتند سنیط سوریوس را دشمن

دولت قرار داده رسولان بسیار همراهی سوریوس فرستادند با ایمای اینکه

او را کشته بجولیانوس ملحق شوند سپاه بخلاف آن جهت انتقام برطیناکس

بطرف روم روان شدند و جولیانوس از سپاه روم اطمینان ندیده

باستحکام بیت سلطانی پرداخت و لیتاطوس ثانی قاتل کومودوس را بقصاص

رسانید و بسیاری از اطفال را بضرورت استعمال در سحر کشت درین اثنا

خبر خواهان سوریوس عبور از جبال البس دادند و جولیانوس بعض عساکر خود را

بو ربا فرستاد آنها بجای مقابله اطاعت سوریوس گزیدند و او داخل

اطلی شده اکثر امصار را تصرف کرد و جولیانوس بدین خبر مضطرب گشته

سنیط کرده درخواست های شراکت سوریوس با خود در سلطنت نمود و سنیط قبول

کرده

کرده طولیوس کرس بن لوس را بدین پیام نزد سوریوس فرستادند سوریو
ایلچی را بقتل رسانید ازین سبب لطرسیان کنگ ازجولیانوس بیزار شدند
پس جولیانوس دو ماه و شش روز بوده جید او را در راه انداختند چون
سوریوس در روم رسید لاش او را بزنش و دخترش داد تا در گورستان
اسلاف مدفون ساختند ذکر سوریوس قیصر سوریوس چند روز راه
از روم بود که خبر مرگ جولیانوس شنید بالجمله بانتظامی که می آمد فتور در آن
راه نداده بجرم و احتیاط کوچ و مقام بطوریکه در ملک دشمن نمایند طی منازل
میکرد و شبها به طلایه و ترک بستر بدین قریب شهر روم رسیده قاتلان
پرطناکس را خواست و گفت که پاسبانان کنگ بی سلاح بملازمت آیند
هرگاه آنمردم بمعسکر رسیدند سوریوس لشکر خود را پنهان باسیری آن گروه
فرمان داده پرسطوبان کنگ را سرگروه بجای انیاطری لون خود را
نصب فرمود و با تمام لشکر مسلح سوار بدروازه روم رسید و خود هم
مسلح بود و دامن قبا گرفته پس پیاده با سپاه داخل دروازه گشت و بعد
سعاینه دار الاماره و بیلارت هیاکل ضروریه داخل بیت سلطانی گردید و
سپاه در شهر نشستند و بتاراج خانهای آنها که ازایشان سرپیچیده بودند پرداختند
و روز دیگر سوریوس نزد سینط روزی عذر سپاه دو هزار و پنجاه درم
بجای دو هزار و پانصد بهر یک سپاهی داد و نزد سینط رفته نمود که

بی استصلاح و استشاره ایشان بهیچ شریعت و سنت اقدام ننماید و از سنیط
القاب و خطاب یافته لقب قیصر بالتینی لوس داد و در آن وقت سوریوس چهل
و هفت ساله بود و ولادتش در لپطیس از افریقه بزرگ کانش کنیط روم بود
بعد ازان داخل سنیط کنند به او خواهرزاده اگریپا و در و سبطوس
سوریوس قوانین اموخته ارلیوس ادراد اخل سنیط کرده گورنر سردینیا
ساخت و از آنجا متعین افریقه گشته پرلطور شد پس سردار لیجن چهارم در سریا
کردید ایالت یافته از انجا به پونیا رفته بجوتی حکومت بوده با بارت
سیلی مقرر کردید و کونسل شده حکومت تمام لشکر متعلقه الریکوم یافت
و با جولیا نسوطن اسپاسقاف سرا کوضدار و یا کسینوس کراکالا کویند و پسر
جیتلیا نام و در دخزانت یافت بعد ازان سوریوس در باره طلب
از وفات چنان قاعده مقرر کرد که دوام سلطنت و یکلیفی رعایا عاید گشت
الغرض بعد انتظام روم به تهیه مغرور بات پرداخته بر سر نیجر لشکر کشید
مر اسیلیانوس نایب کونسل سریا در سر کلیا بمقابله سوریوس آمده شکست یافته
به قتل رسید و بقیه گریخته به نیجر بوستند پس نیجر از الاطاکیه بمقابله سوریوس ستافت
و قریب بلده سوس نقابل صفین اتفاق افتاد و بعد محاربه صعب نیجر شکست هزار مرد
بکشتن داده گریخت و در اثنای گریز بدست لشکریان سوریوس اسیر شده
بقتل رسید سوریوس سرش از راه سرلطوم مردم فرستاد و مسخر قلاع اندیار
پرداخته

پرداخته از فرات گذشت و اوسرهونیان را با ماهان [?] و اعرابیان
اخراج کرده و قوم باز غلبه آورده رومیان را که دران بلده بودند
بقتل آوردند و دیگران نیز بغاوت کرده به نیجر پیوستند بعده سوریوس
بجنگ بادسیان [?] شتافت لیکن آنها را انقیاد نتوانست ساخت و سفارش
آن بکاطیان [?] تهیه ساخت کردند و سوریوس بمقابلهٔ ایشان شتافت
و سال دیگر بمحاصرهٔ بزنطیوم پرداختند و مفتوح ساخته سپاه آن جا را
مقتول و سکنه را اسیر کرده بغلامی فروخت و حصار را با زمین برابر ساخت
دختر بروم فرستاد و سفارش آن زن و اطفال نیجر بقتل آورده اموال
او را فرو گرفت بعد ازان در بلاد شرقی مصالحه منعقد ساخته خواست
که سلطنت در خاندان او باشد لهذا ارادهٔ قتل البین لوس که در ایام
پورتنس [?] جولیانوس او را خطاب داده بود کرده خطی برای کشتن او
بسنیط نوشت و البین لوس خبر یافته لشکری قوی فراهم آورده روم
استقلال زده در گال رسید و انجا اکثر مردم تا سور [?] با او ملحق شدند
سوریوس بدین خبر از شرق روان شد و سنیط البین لوس را دشمن
دولت قرار داده لقب قیصری بپسر بزرگ پادشاه دادند و سوریوس
وسط زمستان از الپس گذاشته قریب لیانس رسید و البین لوس آغاز
بهار داخل اطلی گردید و قریب لیانس تلاقی طرفین دست داد و جنگ

صعب اتفاق افتاد بالاخر لشکر البین لوبن تاب نیاورده بیدان کرآنش
گریختند و البین لوس بخانه یکی از روسیان رفت چون حفظ خود نتوانست
صو وسیورلوس جدا او را زیر پای اسپان پامال کرده در رمی انداخت
و سرش بروم فرستاد و زن و فرزندانش را مقتول ساخت و تمامی دوستان
او رب او را بلاقید زن و مرد هلاک کرد و مانند سلا هر کرا دشمن داشت
کشت و چند ماه در روم گذرانید تا هر دو پسران رو از بلاد شرقی
شنیع از سر باکدشته اکثر مسوپوطامیه را فرو گرفت و از اندلس پارسیان
بملک خود برگشتند پس سورلوس در سلوقیا رسیده آنرا با بابل بی جنگ گرفت
و از انجا توجه کطبسفون کردید بعد محاصره شدید مسخر ساخت و صد هزار
زن و مرد پارسیان را اسیر کرده فروخت و بدین خبر سنیط او را پارتیکوس
مکسیموس لقب دادند و این واقعه در سنه نهصد و چهل و نه روم و یکصد
و نود و هفت مسیح بوده وقایع سالی دیگر سورلوس دو بار ریلنه حرمی
تاخت کرده بعد کشته شدن بسیاری از مردان کار محاصره گذاشت
و سال دیگر از قتل هواخواهان سحر گذرانید بعده خلعت ولایت عهد به پسر
کلان خود را که چهارده ساله بود داده با خود کونسل ساخت و سال
دیگر بر عرب یورش تمام کرد و از انجا بفلسطین گشته مذهب یهود و نصارا را
گزید و از فلسطین بمصر رفته بعد ملاحظه آن ولایت باسکندریه آمد و از انجا.

روانهٔ روم گشت و یکهفته به رفع روسیان شافته بیان سپاه و رعایا
پرداخته خلعت به برادرم خود حط داد و پسر مهتر خود گراکالا ابیلا طیلا
دختر وزیر اعظم خود پلاطین لوس که ضدا گردید چون درین اوقات وزیر
قوت بسیار گرفته بود گراکالا باشاره پدر در هنگام دخول او در بیت
سلطانی بر جسته بقتل رسانید و پادشاه بانتظام قوانین و انتزاع ملکی پرداخته
سال دیگر بسیاری از اکابر سینط را بقتل آورده و سال دیگر خبر بغاوت
برتانیه رسید لهذا سوریوس اراده یورش رمانیه کرده هردو پسر را
همراه گرفت و پسر خورد خود جیطا را طری لون ملقب باغسطوس ساخت
اول سرما در برتانیه گذرانیده استخلاص بهار دیگر با در شمالی را اسخر کرده
سکنه انجا را از برق آتش و آب شمشیر گرفت بالاخر کلیدانیان فراغت
نپذیرفتند و سوریوس از بحر تا بحر دیواری کشید لیکن برتانیه شمالی مغلوب
روسیان نبوده بالجمله سوریوس چهارم ماه فبروری سنه دو صد و یازده
مسیح نهصد و شصت و نه روم بعمر شصت و پنجسال و نه ماه و بست و پنجروز
سلطنت هفده سال و هشت ماه و سه روز در ایلیده رگ بمرد و جسد او را
سوخته خاکسترش را گراکالا و جیطا پسران او بروم آورده مدفون ساختند
و روسیان او را از خدایان شمرده اند ذکر گراکالا چون گراکالا از بطن
مرطیا و جیطا از بطن یولیا بودند گراکالا خواست که جیطا را بکشد او خبر

یافته باحتیاط پرداخت و هرو و برادران باکشتک های جداگانه راه
بپرفتند تا انکه در روم رسیدند بعد ازان جنگ میان هرو و برادران
اتفاق افتاد و حبیطا در کنار مادرش بولیا کشته شد او در اوتوفت بست و
سه ساله بود و کراکالا لست و چهار ساله پس کراکالا در عسکر بلطوریان گریخت
و دو هزار و پانصد درهم بهر یک سپاهی داده گفت که برادرم حبیطا بر من
حمله آورده کشته شد لهذا سپاهیان او را بادشاه بالاستقلال کردند
پس کراکالا تمام شب در عسکر گذرانیده روز دوم سینط رفت و ازانجا
به بیت سلطانی برگشت و برادر خود را بتجمل تمام مدفون ساخت بعد ازان
بسیاری را بقتل آورد وقایع سال دیگر بادشاه از شهربان شوم شد
بلطور ادریانوس بملاحظه تمام مملکت برآمد و در سال سوم جلوس بعال
رسید و انجا ظلم بسیار از روم کرد و سال دیگر بروم برگشت اندکی
قیام ورزید که قوم کاطی والیمانی وغیره اقوام جرمن سلاح گرفته بمیدان
درآمده بتخریب ممالک متعلقه روم پرداختند و کراکالا بر ایشان
شتافته دلیری بسیار کرد مگر بسبب بی تزلزلی علیحده شان صلح خواست و مبلغ
بسیار پذیرفت بعده همگی اقوام جرمن ازو زرها خواستند الغرض با ایشان
مصالحه نموده لقب جرمنی کوس المانی یافت و سال دیگر جرمن یکبار گذاشته
اسیا رفته برایشان ظفر یافت و ازانجا بطرف پرس شتافته با سپاه رفت

و در برغاس رسید و از انجا بالبوم جنهه سابنه ابار طوای و تقبره اجیلس
رفته از انجا به نکوند با بوسته قشلاق نمود و سال دیگر از نکوند با بانطاکیه
لشکر کشید چونکه دران ایام فارسیان با خودها مجادلت پیش داشتند پس پادشاهان
ارسون و ارمنیه را بحیله اسیر کرده از انطاکیه تتوجه اسکندریه کرد بیرون مردم
انجا را که مجوز تصورات شنیع بودند بنزار رسانید و پنهانی بعساکر خود فرمان
داد نا ناهنگامه کرده خانهای آن مردم تاراج نمایند پس لشکریان بیغار او جنه
بسی را بقتل آوردند پس بعد خرابی اسکندریه بانطاکیه برگشته اراده
جنگ با پارسیان نمود برای حیله تقریب جنگ رسول نزد اردوان
پادشاه عراق فرستاده دخترش خواست و اردوان پذیرفت
و اندنش بملک خود روا داشته بجمیع حکام نوشت که او را بکمال خدمت
تلقی نمایند و خود بملاقات قیصر رفت کراکالا لشکر خود را فرمان داد تا بر
عسکر اردوان ریخته همه را بقتل رسانید روسیان تاخته بسیاری اهل ایران را
کشتند و اردوان بصعوبت نجات یافت قیصر لشکر باز گشته حال این بورس
بسبیط نوشت ولقب پارسی کوس یافت وقایع سال دیگر مکرنوس امیر لشکر را
که بمار شنیع بود بقتل رسانید و او بهمه امیران گفت که این کافر ظالم
همه اکابر و خلایق را همچنین خواهد کشت تیغی با او ساعد کرده فرصت می جستند
تا انکه روزی قیصر در مراجعت از عید لبا زیارت هیکل قمر قریب کوهی بادل

ساده میرفت چون بالای کوه رسید مرطاس نام از اسب فرود آمد بسرعت
بران کوه رفت و خنجری در شکم بادشاه فرو برده جلدتر برگشت که کسی آگاه
نشد مگر ترکی که خنجر خون آلود در آستینش دیده بر او زد و این واقعه در سنه
هفتصد و شصت و پنج رومی بود در صد و سیزده مسیح که عمرش سی سال و سلطنت
شش سال بود و نه ماه و چهار روز بود ذکر کرانوس و بادونوس
بعد مرگ کراکالا سه روز لشکریان در تجویز قیصر بودند روز چهارم
کرانیوس را با پسرش و بادونیوس بپادشاهی گزیده انطونیوس لقب
دادند و او خطی بسبیط نوشته با ایشان عهد کرد و این ادیلیوس
کرنیوس سوطن قیساریه سطاف مارلطنا عرف الحجر بود در پنجاه و یک
سالگی بسلطنت رسید و بنظارت آن اردوان بادشاه فارس بانتقام
عذر کراکالا باجتماع عساکر پرداخته داخل ممالک متعلقه روم شد و کرانیوس
برای استرضای اردوان تمام اسیران او را با رسولان خود فرستاده
مصالحه خواست اردوان نپذیرفته با رومیان دو جنگ کرده بسیاری را
بقتل رسانید و کرانیوس در جنگ سوم پنجاه ملین درهم داده صلح کرد و سبط
او را بدین کار بارسیکوس لقب دادند و او رسالت را بنیاز دادن
بادشاهان سیران و گذاشتن اراضی ایشان نرم کرده باغنا که برگشت
و قواعد و سنن نکو نهاد عبده بابیانوس بلوغالیوس خروج کرد و سپاهیان

او را سلطنت برداشته اوریلیوس انطونیوس لقب داد مکرانیوس بدین خبر
با داماد خود از انطاکیه برآمد و در دشت سریا و فونیسیا تلاقی عسکرین
اتفاق افتاد و جنگ صعب دست داد مکرانیوس شکست یافته با پسر خود
یادومنیوس بجانب عراق گریخت و هر دو اسیر شده در سنه نهصد و شصت
و نه رومی و دویست و چهارده مسیحی بقتل رسیدند سلطنت او چهارده ماه و روز

ذکر هلیوغبالوس قیصر

بعد قتل مکرانیوس بشوره جد خود مسیا خطی بسنط
نوشته درخواست قیصری نمود و بصوابدید مسیا مهام بلاد شرقی را
انتظام داده روانه روم شد و چندی در بطونیا مقام کرد در آن وقت
چهارده سال عمر داشت بکر زندیق و ستمکاره و فاجر سالوس و ظالم و ناجوانمرد
و مسرف بود زمستان در بطونیا گذرانیده آغاز بهار دیگر بکمال فرحت در
روم رسید و روز دیگر نزد سنط رفت و هیکل آفتاب در حصار روم
ساخت و در کونسل دوم اوطی جانوس را شریک گردانید بعده الکیانوس
کونسل شریک قیصر شده نام الکسندر سوریوس بر خود گرفت و میان هر دو
نزاع افتاد بالاخر غبالوس در سنه روم و سنه مسیح بعمر هژده سالگی بعد
سلطنت سه سال و نه ماه و چهار روز کشته شد

ذکر الکسندر قیصر

قبل از کشته شدن سوغالوس الکسندر کونسل او در عمر چهارده سالگی باذ
شده و از عسکر نزد سنط رفته لقب اغسطوس یافت و او پسر لولیا ماما سنگنه

بلده اکرا ارفوسا بود و پدرش در ایام طفلی مرده مادرش تربیت کرد
در زبان گریک عالم بود دیگر در لاطین چندان مهارت نداشت اکثر علوم
خصوص موسیقی آموخته بود دیگر نرم دل و جوانمرد و بامروت در ابتدا
بمشورت مادرش ماما و جده اش سماشا نزده سینطر را اکونسل برگزید
وقایع سال دیگر سلبیطا ماپیا دختر سلبی طوس کونسل نکاح آورد و تمام
سلطنت در آرام بسر برد در دو سال اول او کاری نمایان واقع
نگردید لیکن بعد یکسال اردشیر سلطنت عراق را بکلی تباه کرده پادشاه
پارس شده با لشکر بسیار بعزم انتزاع ممالک شام و ثغور روم یورش
و کردو بعی از سرداران روم در مسوپوطامیه باو ملحق شدند و او
بسهولت مسوپوطامیه و سرباره اسحر ساخت و در سنه هفصد و هفتاد و چهار
بروم رسید اطرا آتاخته بسیاری را کشتن داده بملک خود برگشت و در
سال ششم الکسندر پرطوریان سردار خود لوریش کرده در حضور
قیصر کشتند وقایع سال دیگر سپاهیان در اکثر ولایات سپاهیان بلوا
نمودند و عساکر مسوپوطامیه سردار خود را کشتند و بسیاری بپارس رفتند
و آنها که در سرپا بودند طاوین لوس را پادشاهی خواندند او خود را
فرات عزلت ساخت و قریب روم پرطوریان کنک انطونیوس را
بقیصری برگزیدند و او چنان پنهان که بازکسی او را ندید لیکن ادین

بکلودیس

کمیلوس یکی از سنبطر خود را باپا و شاهی برداشت الکسندر خبر یافته او را
شریک خود گردانید مقارن آن جنگ در جرمن آغاز شده خواهان حضور
پادشاه گردید الکسندر حکومت لشکر بکمیلوس سپرد چون او کار سپاه مبتدا نشست
از رفتن بر جنگ انکار نموده معزول شده تمام عهد الکسندر در شهر خود بسر
برده بدست جانشین خود کشته شد وقایع سال دیگر قیصر بار سوم کونسل
و دیون کاسیوس بار دوم کونسل گردیدند و در سال دهم جلوس الکسندر
اردشیر بابکان با لشکر گران بر ملک متعلقه روم یورش کرده سوپوطامیه را
گرفته اکثر ممالک سر بار را تاخت لهذا قیصر رسول با نامه مشتمل بر فتوحات اغسطوس
و طراجانس و دیروس و سوریوس نوشته گفت که بی هیچ جنگ در میان
دو مملکت انداختن و خلق خدا را تباه ساختن مناسب نیست فقط اردشیر
آنرا بخیال نیاورده بتخریب سوپوطامیه پرداخت نصیبین را محاصره کرده
داخل کپادوسیا گردیده با آتش و شمشیر خراب ساخت وقایع الکسندر بحر
آشوب اردشیر اراده یورش بلاد شرقی کرده از روم روان گردید
و آغاز سال دیگر بانطاکیه رسید و از انجا نامه مشتمل نصایح هوش افزا باردشیر
فرستاد لیکن مانند سابق سود نبخشید بلکه موجب ازدیاد دلیری او شد پس
الکسندر به تهیه اسباب نبرد پرداخته بنهایت انتظام و حزم تمام روان شد
گویا لشکرش شهر سیاه شهریان بود و عنقریب بمقابله اردشیر رسید گویند

لشکر اردشیر سوای پیاده یکصد و سی هزار سوار و هیجده هزار عرابه سلاح و هفت هزار
فیل سوار تیرانداز بودند بعد مقابله شکست بر اردشیر افتاد و تمام سواد
طاسیه مستخلص شد پس الکندر بانطاکیه برگشت تا سال دیگر باز تهیه جنگ عراق
نماید لیکن دران هنگام خبر یافت که جرمنان باز بغاوت کرده به ممالک روم
در آمده‌اند و اردشیر اگر لشکر را بسبب بیابانی از دو جانب جدا کرد لهذا الکندر
بروم معاودت کرده فرنا توانخه داخل شهر گشته از انجا متوجه جرمن شد
دشمنان که از رود دوب عبور کرده بودند قریب الکندر بممالک خود باز
برگشتند پس بادشاه بعض عساکر و لیجن را در غال نشاندند و دران هنگام
مکسیمن کات که او را الکسندر بسبب جرات حاکم بعض طایفه از نوجوانان
کرده بود در وقتیکه قیصر در منظر مقام داشت و قلیلی از مردم ترک با او
بودند مکسیمن فرصت یافته الکندر را کشت در سنه روم و سی و سیم عمرش
بیست و هفت سال سلطنت او سیزده سال و نه روز بود ذکر مکسیمن اول
قیصر چون قتل الکندر بموجب انتشار عساکر گردید عساکر نوشیان مکسیمن تو
بپادشاهی برگرفتند و بقیه چون کسی را قابل معارضه او ندیدند هم او را
برگزیدند و مکسیمن لوس با ایشان عهد نمود و پسر خود مکسیمن را قیصر و اغسطوس
لقب داده خود را شریک او نمود پدرش کات و مادرش الان بود سلطنت
رسیده ترتیب کرده‌های الکندر را قتل یا اخراج نمود مقاران آن نعیوس

کوبل

کونسل از اکابر و اعزه روم سپاهیان قدیم الکسندر را با خود متفق ساخته
اراده قتل قیصر نمود چون کار ایشان ظاهر شد چهار هزار کس ازین جماعت
بقتل رسیدند بسیار نگذشت که اسرونیان که در کار سپاه بودند بغاوت
کرده فوارطین یوس را بر خود سالار کردند لیکن و عنقریب مرد با فدونی
که بانی این فساد بود بخیمه فوارطین در آمده سر او را برید نزد مکسیمین برد و
جایزه بسیار یافت وقایع سال دیگر مکسیمین لشکر بجرمن کشیده بر اعدا فتوحات
شوارده یافت ملک ایشان را تاخت و تاراج نمود و ازانجا بالبر قوم رفته
بممالک و اسان و سرماطیان لشکر کشیده بر ایشان ظفرهای شوارده یافت
و قصد و ملک روم بحر رسانید بعد ازان اکثر ممالک را تاراج کرده ظلم
آغاز نهاد و لهذا عموم بغاوت وقایع اول آغاز طغیان در افریقه که غوردیان
نایب کونسل اند بار سر بباد شاهی برداشت و او در آن وقت هشتاد ساله بود
که خلق او را ملقب باغسطوس ساختند او آب در دیده آورده گفت که بقیه
عمر مرا در سکنت بمانند و کسی را که مینند مردم مبالغه کردند ناچار او با پسر خود
که طح آمده ازانجا بر عایای سنیط روم سرگذشت نوشت که مرا از روی قیصر
کردند و سنیط بوصول در خواست غوردیان را قیصر و هر دو مکسیمین را دشمن
قرار داده بیست کس را برگزیده به اطراف اطلی فرستادند تا راه بر مکسیمین
ببندند او در آن هنگام در طریق یا سرماطیه بود که خبر روم وا فریقه رسید لهذا

متوجه اطلی شد و کیلبنوس حاکم باریطنا را با لشکری بکر طبع فرستاد و سرو
غوروبان بمقابله پرداخته بعد جنگ صعب کشته شد و پدرش خود را بحق کشت
و خبر مرگ غوروبان روم را در عجیب مهلکه انداخت چون سنیط و خلق
تاب ظلم کسمین نمی آوردند پو بیانوس و مل بن لوس را السلطنت برداشتند
لیکن کلودیوس و پو بیانوس کسموس نمایند از اوساط الناس بود و لیموس
کسانوس بلبن یوس از خاندان عالی بس پسر دوم غوروبان را که دو ازده
ساله بود و دار الاماره خارج کرده به تهیه اسباب مقابله کسمین پرداختند
و عساکر از اطراف فراهم ساختند و سنیط باستحکام شوارع اطلی فرمان دادند
و باجتماع مردم و اذوقات فرمودند تا بروقت معاونت کسموس نمایند
و کسمین بجانب اطلی نهضت کرده از جبال الپس بلا مقابله درگذشت و مردمانش
بتاراج پرداخته بلوا کردند کسمین آنها را تادیب کرده قربیا کولیا رسید
بمحاصره پرداخت مردم انجا بکمال دلیری مدافعت نمودند و کسمین حمله فرمان داد
سپاه بسبب فقدان اذوقات بلوا کرده بهنروز در خیمه کسمین در آمده
او را با پسرش کشته سرشان مردم فرستادند سلطنت او سه سال و چند روز
بوده ذکر پل بانوس و بل بن لوس هر دو بلا مزاحمت پادشاه
شدند و ادلین هنگام مرگ کسمین قریب روانه بود دبده د آخل روم شده
هر دو سلاطین بعز و رنام حکومت کردند و در هر کار رضای خلق و سنیط

بجنگید

بسجنسند و بسیار نگذشت که قوم گرلی از ذوب گذشته ولایت سبیا را
تاختند و کاث بطرف سکاطیان و در ممالک روسیان در آمدند و با روسیان
عساکر شرقی را تخویف کردند لهذا قرار یافت که گیمبوس بر یورش باربیان
و بل هین لوس بر سر گرلی شتابند و عوردیان در روم ماندند تا دام تهیه اسباب
یورش بربطوربان کنک بلوا کرده هر دو سلاطین را بقتل رسانیدند
سلطنت ایشان یکسال و دو ماه تقریبا بود ذکر عوروبان قیصر
لشکریان هر دو قیصر را کشته عوردیان را همراه گرفته بمعسکر آمده او را بپادشاهی
برداشتند او در آن وقت سیزده ساله بود سبط او را ابن خواندند در اول
بدست ماریوس و غیره افتاد آنها عنقریب مردم نیک را از آن دولت
راندند در سال دوم جلوس او سیبنالوس در افریقه
بغاوت کرده خود را بپادشاهی برداشت لیکن حاکم مارسطیانه لعات را
باخراج باغیان پرداخت و سال دیگر عوروبان سبینا طرانقوینا
دختر سبطوس را بنکاح آورده مخاطب با عطونا نمود وقایع سال دیگر
شاپور بن اردشیر بادشاه پارس سوبوطامیه را مسخر کرده خرابی بسیار
در سریا نمود و بعد گرفتن انطاکیه اکثر ولایات را تاخت و بسیاری از
رومیان شتابعت او گزیدند عوروان بعد حکم افتتاح ابکل یانوس
بدستور سابق برکات یورش کرده در ولایت سیبا رکات سرماطیان

ظفر یافت و الانی چند بار غلبه آورده بقسطنطنیه رفت و از طرس اسپانطرا
گذاشته داخل اسیا شد و از انجا بسر یار رفت و بصوابدید سیطوس در اکثر
معارک بر فارسیان ظفر یافت و شاپور را شرمناک با لشکرش بملک اد باز
گردانید و تا کطیسفون تعاقب کرد از وقوع این فتح سنیط او را اجازت
فرنا دادند و سیطوس سال دیگر از جهان رفت و ششم اینده ششم جلوس
غوردیان داخل ممالک پارسیان شد و فلیپس را بجای سیطوس نصب فرموده
در سو پوطامیه بر شاپور ظفر یافت بعد از ان فلیپس افواج را ورغلانید بران
آورد که فلیپس با غوردیان شریک سلطنت باشد و رفیقان فلیپس در سنه هفتصد
و نود و دو رومی و دو صد و چهل و چهار مسیح غوردیان بعمر نوزده بعد سلطنت
پنجسال و شش ماه بر حدود بابل بقتل آوردند ذکر فلیپس قیصر مولدش
بوسطرا از عرب سطرا یعنی تیره بنی اسرائیل در عمر چهل سالگی بسلطنت رسید پسر خود را
که هفت ساله بود قیصر نمود و خود شریک او شده خطی بسنیط مشتمل مرگ غوردیان
نوشته خواهش مراجعت باطلی کرد و با فارسیان صلح نموده بسرعت برگشت و از انجا
روانه روم شده داخل شهر گردید خوشنودی خلق و سنیط حاصل نمود در قبایل
سال دیگر سرگرمی که بسیار تاخته بودند در دو جنگ بر ایشان ظفر یافت
و صلح جو ساخت و ملک شان باز گردانید و سال دیگر امری و اتمام هزار سال
اینده پسر خود را خطاب اغسطس داد و در سال دیگر رعایای بلاد شرقی ازارای

خرج گران عاجز آمده بغاوت ورزیدند ماربنوس را بر خود سردار کرده
بعد چندی کشتند و ممالک میسیا و پنونیا نیز بغاوت ورزیده ماریبوس
را امپروزی کرده عنقریب بقتل آوردند پس فلیپس دسیوس را ایالت
میسیا و پنونیا داد سپاهیان او را گفتند که اگر سلطنت قبول نکنی ترا
بکشیم فلیپس ازین خبر آگاه شده با تمام روان گردیده بمقابله پیوست
و شکست یافته بورونا برگشت و آنجا کشته شد سلطنت او پنج سال و چند ماه بود
و دین عیسوی در عهد این پادشاه شایع شد و گویند او نصارا را ذکر و دسیوس
قیصر بعد مرگ فلیپس و پسرش اول از طرف سپاه پس از جانب خلق
و سنیط پادشاه شد در آن وقت پنجاه و هفت سال عمر داشت مولد او بولیا
بلده بسرتوم از پنونیا بود پسر بزرگ پادشاه و سه پسر دیگر را خطاب
قیصری داد و در تاریخ در آغاز سلطنت او قوم گات بر ممالک روسیان
با پنجاه هزار مرد تاخته بمحاصره دسکوپولیس از میسیا پرداختند پادشاه پسر
کلان خود را بر سر آنان فرستاد و او سی هزار تن از آن گروه کشته
قصبه را ازانها کوه ایموس که فاصل است میان میسیا و طرس گریزانید بعده
کینوا پادشاه آن قوم باستعداد لشکر پرداخته متصل بردارات سردس بر
پسر پادشاه ریخته بسیاری از لشکرش بقتل آورده شاهزاده در میسیا پناه
برد آنگاه کینوا طرس را تاخته بسیاری از ماقدونیا گرد در حکومت پرسکوس

برادر پادشاه حال بود عزم گرفت و دسیکوس بجای مقابله با اعدا اتفاق
شده خود را قیصری کردند و دسیوس باستماع این خبر باستحکام دیوار شهر پرداخته
بمقابلهٔ دشمن روان شد و در جمیع معارک بر ایشان غالب آمده از حدود ممالک
روم اخراج کرد و دسیکوس دشمن دولت فرار یافته کشته شد و عنقریب گاث
تجدید اسباب نبرد پرداخته برگشتند بجنگ پیوستند و دسیوس باز بر ایشان ظفر
یافت چنانچه همه اسیران و غنایم روم را باز دادند بشرط راه دادن ایشان
بملک خود لیکن دسیوس اراده بر انداختن تمام القوم کرده طرلوبنیالوس غالوس را
بالشکر قوی بسر راه ایشان فرستاده خود بالفعل تعاقب پرداخت و بر کنار
دنوب رسیده بجنگ در پیوست گاث راه خود را بسته یافته جنگ صعب
کردند و پسر دسیوس پدر خود را افتاده دیده کشته و اکثر لشکر تلف شد
و اکثر از رومیان زنده ماندند ملجای غالوس پناه بردند و غالوس
بر مرگ دسیوس بسیار تاسف نموده چنان در هر کار در سپاهیان کرد که او را
بسلطنت برگزیدند و گرغالوس قیصر بجای انتقام دسیوس فوج لشکرش صلح
سفیهانه با گاث نموده خراج هر ساله پذیرفته بسرعت و لوسیانوس قیصر خوانده
بروم برگشت و در آنجا بکار و در رواج دین عیسوی پرداخت و در اوایل عهد
او شدید در ممالک روم شایع گشت و بلای قحط در پیش پیوستند و در اکثر
انقطاع جنگ رود ادبوسیانوس لقب اغسطوس گرفته طغیان ورزید

عنقریب

عنقریب اصلاح پذیرفت و قوم گات و لورالی و گرسان و رعدان
که بر کنار دلوب سکونت دارند در سپانیا و نوبیا داخل شدند و سکالمیان
در اسپانیا بجنگ و فارسیان سر نامخه انطاکیه فرو گرفتند و اسلیبان حاکم
سپاه دشمنان غالب شده برگردانیده و برگردانیده و خود در امر سلطنت
برگزید غالیوس ازین خبر مضطرب گشته والرنوباس را با افواج غال و جرمن
فرستاد لیکن اسلیبان او را فرصت باجتماع عساکر نداده راست باطلی
خرامید و در اثنا و طرسی از دوبل روم رسید و آنجا با غالیوس و پسرش
ولسیانوس مقابل شد عساکر غالیوس از وی دیده کنار گردیده او را در نظر
اسلیبان کشته اسلیبان بپادشاهی گزیدند سلطنت او یکسال و شش ماه ذکر
اسلیبان ارسینط خطاب یافته وعده اخراج گات از طرس و پارسیان از سو
بوطامیه و ارمینیه کرد چون افواج جرمن و غال بسرکردگی والریان بمرد غالیوس
می آمدند در ریسطی این خبر شنیده از شامت اسلیبان را کشتند عمرش
چهل و شش سال و جلوسش سه با چهار ماه بود گردیانوس سینطا از لقب دلیانوس
نامزد شده بسرش را خطاب قیصری دادند او را از اکابر روم بجمیع اخلاق
حسنه و خوبی و سپه داری و لشکرکشی مهذب بود ابتدای سلطنت در تخفیف
سوانح خراج و جزیه کوشید و پسر خود غالینوس را شریک گردانید لیکن در
اطراف ممالک او باغیان و خوارج شورش داشتند چه جرمن و فرنگ

و در غال بر حدود درایجم کات و کرسیان و بسبا و طرلس و ماقدونیا و باربسان
از سرمان گذشته سلب و نهب کیاده بسیار اگرفته بودند پس اُرلیان طرسون
لیحن غریب بشطر نزدیک یعنی بشکته بلاد و اسطفناد مسمی رنجکه ظفر یافت و اُرلیان
و سال دیگر جرمنی اول ارغالیوس و بعده از برده بوس شکست یافتند و اُرلیان
حاکم الرکوم و طرس کاتس را از آن نواح رانده بسی از اینها اسیر گرفت
ربوب فخائب کرده بسیار کشت و غنیمت بسیار یافت و در همان ایام و نوبس
بر سرما طیان رغوادی نظفر شد و قایع در این زمان شاپور پادشاه فارس
تمام ارمینیه و بعضی حران از سولوطیه گرفته تمام سرمارا تاخته انطاکیه را
تصرف آورده کی رناوس را حاکم بلاد مفتوحه کرده با غنایم بسیار باز پس
گشت و کی رناوس لقب قیصری و از آن بعد اغسطوس بر خود نهاده شاهنشاه
اکثر ولایات شرقی گشت و بعد از آن لوران قومی از سکاطیا در بحر اسود
یعنی بوکسین گذشته اکثر ممالک باسغودیس و بانطوس را تاراج کرده داخل
اسیا شدند و انجا نیز خرب و نهب کلیدان و بثینیا و آسیا و نیز و ساو غیره
استصال برداخته با غنایم بسیار بر گشتند نیز دلیر بالویرین جهت اخفای ایر
فساد از روم به بیزنطوم رفته انطاکیه را استخلاص ساخت و از انجا بسولوطیه
رفته شاپور را مقابل گشته بعد از آن بصری انواع شغل را کشتن و ذمهم سیم
یکهزار و هشت روم و ذوصد و پنجاه و شش مسیح اسیر شاپور گردید و چند سال

دران

دران دیار بذلت گذرانیده مرد و شاپور ثونیت او را کشیده بجای
اینا شپه در هیکلی نهاد اسیری او در هفتادم وششم سلطنت واقع گردیده
او عیسوی بود سه سال وبقولی هشت در اسیری گذرانید **ذکر غلیانوس**
بعد اسیری پدر بعمر چهل و یک باستقلال بادشاه شد وبجای انتقام پدر
اسیران اقوام جرمن ها وغیره را بقتل رسانید الیمانی و فرنگ از ریطا
گذشته داخل اطلی شده تا رونه تاراج کرد مردم بلبو الیدیثلانه را زیر
آتش وشمشیر کشیدند و قوادی وسرطانان لسی از داسیا و نونیا فرو
گرفتند و دیگر اقوام بربره در اسپین اکثر اقطاع را بتصرف آوردند
غلیانوس که در الوقت در عالم بود بحمایت روم برگشت و دشمن را از
اطلی براند تا اعد الیقرب در و اوقت باشد و اینها که بر داسیا و نونیا
تسلط یافته بودند از غلیانوس شکست یافته برگشتند درین هنگام آن
جنیوس خود را در لونیا بپادشاهی برداشت غلیانوس بر سرش شتافته
ظفر یافته مقتول ساخت و بلشکر فرمان داد تا همه سکنه آنجا را قتل کنند پس
آنها که نجات یافتند رعلیانوس را بپادشاهی گزیدند وا وعنقریب بر سر
ماطیان ظفر یافت لیکن در اقرب ایام بر دست لشکر خود بسر تخروی برادر
در اینجا گوتوگنی رفته از سکنه انجا سیل وا بیوس را از عالم بیرون کرده
بکمال مردی ملک راند **وقایع** مادام این فساد در ممالک غربی روم

شاپور پادشاه فارس بر ولایات غربی فرات یورش کرده سوریا به
وسریا و یلیسیا وکبادوسیا را مسخر ساخته حاکم قیصاریه کردید و چهار صد هزار
سکنه آنجا را بقتل رسانید ذران بلا د رومیان بعد اسیری دلریانوس
بلیطار البروری گزیده بودند و بلیطا با لشکر بمقابله شاپور پرداخته بعد
حرب صعب ظفر یافته غنایم و اسیران خود باز گرفته بپارسی را اسیر کردند
ودر میان آن اساوی زنان شاپور نیز بودند و بلیطای مغرور ناس
بود که نامش در تواریخ آن عهد ثبت است که رومیان ظفر یافته
حفظ ممالک شرقی روم نموده پادشاه علم اخطاب یافت و غالیوس
او را حاکم تمام لشکر روم در شرق ساخت چه سال شاپور را از ممالک
رومیان خارج کرده داخل ممالک پارسیان شده که شاید ایران را خلاص
تواند ساخت وقایع در این زمان مکرانوس مصری سر پادشاهی کرده
بلیطا را به دار خود ساخته هر دو پسر از انسر یک نجود نموده بر پارسیان
یورش کرد و برایشان بکرر ظفر یافت پس بریرو الیس که خود را پادشاه
اخیا ملقب ساخته و سو که در طلب بر داشته بود شتافت لیکن جلد از دست
سپاهیان خرشاده دالنس و دالنس هر چندی بر دست مردم خود مقتول
شدند وقایع در این ایام که مکرانوس سلطنت ممالک غربی بغصب گرفته بود
لشکر البرکوم ارلیوس را اجرو بمالله پادشاه خود کردند و ارلیوس را شکست

روان شد و پیلان را بطرف آورد و غلبوس بعد جنگهای و حملات غیر
موثر او را شریک خود ساخت و بعد او رلیدیوس قبول نمود که او از سه سال
در عمل حکومت داشت و غالبنوس در بن یورش پسر خود کلاودیوس همراه
گرفت و چند سال در جنگ گذرانید و لسیدیوس و بکورین یوس را شریک
خود ساخت که او در نسل طرایانوس و در جوانمردی الطونینوس و درداد
در تحمل و سپاسیان و در زیرکی و سخاوت و بخشش پرطیناکس و در بیداری
و حزم سوریوس بود لیکن از اتفاقات درین ولایت از نظر سپاهیان
افتاد و بعده رزالیانوس که در سطر سروری بر داشته شهر را خراب کرده بود
با سر بقتل رسید و قایع سال پنجم کونسل غالبنوس که عام التفاوت پادشاه
روسیان بود چند روز آفتاب از سر ابر نمایان نشد و نهایت تاریکی ماند
بعده زلزله شدید لاحق گردید و در اقطار ارض فراوان سخت عارض شد
تا زمین از چند شکافت و بسی از خلایق پناه گرفتند پس از آن بحر طغیان کرده
اکثر امصار را سیلاب برد و طاعون صعب در گریک و نصف خصوص روم ظاهر گشت
چنانچه پنجهزار مرده در یک روز در شهر زدند و علاوه عاکرکات در گریک و سکاطای بن
در آسیا داخل گردیده اول طرابس گرفته تا فدو نبار رسیده داخل اجانشند
و سکرابنیس براه اطلی در آمده با آنها جنگ کرده بملک شان بازگردانیده
در همان زمان سکاطیان به بزرگی زنیا از اهلیتا نطاکذشته اکثر امصار اسیا را

غارت نموده هیکل دیانا و اقرب افسوس تاراج ساخته طرای الطسوم را یافته
با غنایم بسیار از ایشیا انطاکیه گذشته بملک خود در رفتند وقایع درین هنگام مکرانیوس
بانتظام مهم بابر داخته پسر صغیر خود فولیطوس را با بطلیطا بحفظ ولایات فارسیان
گذاشته تا چهل و پنجهزار مرد و پسر کلان بجنگ ارسولیوس صاحب الرقوم
و عالمیوس در روم روان گشت و اول با افواج ارلولوس برحد و طرابلس
مقابل گردید و بعد جنگ صعب سه پسر خود بقتل رسید و تمام لشکرش باطاعت
اربولیوس در آمدند و فولیطوس پسر دیگرش قریب اسیا از سر گشته شد
و بطلیطا لقب سلطنت بر خود نهاده بعد بادشاهی سه سال بر دست سپاهی
مجهول مقتول گشت در ایام سلطنت بطلیطا اسیلیان حاکم الیحن های شغنه مصر خودرا
شاهنشاه خوانده ممالک بسیار فرو گرفته اراده یورش نمود لیکن تاودوطوس
ساکن مصر که او را غالیوس فرستاده بود او را اسیر کرده بروم فرستاد بعد
از آن غالینوس بانتظام غال پرداخته بجانب برطوم روان شد و قلعه
آنجا را کشاده سنکنه را بقتل آورده از آنجا مظفر بروم برگشت وقایع عجمی
درین هنگام سطورنیوس سر بریان ظفر یافته سر بباد شاهی برداشته بعد چندی
بقتل رسید و عنقریب قوم بیریان در ایشان نار طغیان ورزیده سردار خود
طری لمناوس را بپادشاهی گزیدند و او ملقب باغطوس گشته در یجا ریاد سکیبا
سلطنت پرداخت بالآخر شکست یافته بقتل رسید لیکن بیریان شاگجب غالیوس

بندرفت

شند برفته تا عهد قسطنطین ادا ره ما ندند و در اوایل سلیوس خروج کرده
در هفت روز کشته شد وقایع در هنگام کونسل شدن غالینوس جوزناطو
داخل حدود پارس گشته چند بار بر شاپور ظفر یافت و کطیفون را مسخر ساخت
چون در ان هنگام قوم کات از بحر لوکسین گذشته داخل اسیا گشته و از
لید با سرور کرده بطونیا و جرجا و طرواس و کیادوسیا و علاطیه را تاراج
کرده غنایم اسیران بسیار گرفتند عورناطوس بجانب اسیا از پارس برگشته
کشته شد و زنش زنوبیا در سنه یکهزار و چهار ده روم و دو صد و شصت و دو
بسیج کار لشکر بر خود گرفته جنگ شرقی ملقب به باربیان یورش کرد و او آخر
سال الیانوس قریب سه ظرلعب قیصری بر خود نهاده بر دست لندیوس مغلوب
گشته از دست سپاه بولیانوس مقتول شد و بولیانوس در نواح غال حدود
رسی بحکومت پرداخت درین زمان و کطورین سرتک شد و سوس بقیه ان
ملک در تصرف آورده بسیار کارها نمایانه بر دست سپاهیان بقتل رسید و اکیانوس
بحکومت پرداخته قریب تکلوکنی کشته شد و انقلاب بسیار در ملک غال واقع
گردید وقایع در همین سال کات بطونیا و کیادوسیا و یا لطوس تاخته غنیمت
بسیار یافتند و بر هر دلی از نلوس بسوطس گذشته در بحر لوکسین آمده با هفتصد
سفاین بر گرفتکی تا بوسط قریب زنطوم و سفوطری فرود آمده بر سفوطری
تاخته از در بنوس که در جنگ کشته شد شکست یافتند لیکن بجای بهادون ملک خود

از باسفروس گذشته ولایت سیریکوس و جزیره لیموس و اسکلا از کیلاکو تاراج
کرده در کریک رسیده سرسطاولوکاس را سوخته بتخریب اخبار پرداخته بالاخره
از استیان بسرکردگی سی بوس سوزنج شکست یافته بسیاری کشته دادند
و در مراجعت بتخریب بوطیا و اکرایا و اپردس و طرلس پرداختند وقایع
غالینوس که درین هنگام از عال برگشته بر اقوام شمالی تاخته در اطلی رسیده مریان را
در الرکوم گذاشته بجنگ هرولی شتافته بر آنها ظفر گشته اعدا را از ملک روم
خارج کرد چون غالینوس اراده معاودت فرمود اربولیوس اظهار بغاوت
نمود و غالینوس با لشکر بجانب روم روان گردید چه او خود را پادشاه
بالاستقلال قرار داده بود غالینوس در اطلی رسیده بر او ظفر یافته در حصار
میلان محصور نمود در هنگام محاصره بعمر سی و پنج سال و سلطنت پانزده سال و هفت سال
قبل اسیری هشت سال بعد اسیری ولرایوس در سنه یکهزار و شانزده روم و در
صد و شصت یا چهار مسیحی کشته شد بسبط او را دشمن دولت قرار داده دوستان
و وزیران و اقارب او را محبوس ساختند ذکر کلادیوس ثانی لشکریان
او را در هنگام غوغا بر غالینوس بپادشاهی گزیدند و بسبط شاد شدند او
در آن وقت پنجاه و چهار ساله بود پس کلادیوس قریب میلان بر اربولوس
تاخته اسیر ساخت و لشکریان بی حکم قیصر او را کشتند پس کلادیوس بجهت برون راندن
تسح تا او از تاراج غارت کرده و در آنجا با اعدا جنگ کرده بسیاری را کشته

بقیه

بقبهٔ ایشان بملک شان گریزانیدند وقایع آغاز سال دوم کلادیوس برکات
و غیره اعدا یورش کرد و آنها سه صد و بیست هزار مرد جنگ بودند سوای
زنان و غلامان و اطفال که تباخت ملک رومیان می پرداختند بمقابله
رومیان شتافتند کلادیوس بعد حرب صعب برایشان یک ظفر یافت
و سه صد هزار از ایشان قتیل و اسیر شدند و دوم از سفاین آنها سند کردند
و کلادیوس ازین فتح او تیوس لقب یافت وقایع در هنگامیکه کلادیوس
متوجه یورش بغدان بود زنوبیا بر رومیون که بر بعض عساکر مصر سالار بودند
غالب آمده آن ولایت را گرفته و سوم حصار اسکندریه را خراب کرد
و بروسوس بنهزم افتادن در دست زنوبیا خود را افکند باستماع اینخبر کلادیوس
اراده یورش بر زنوبیا کرد لیکن بسبب شیوع طاعون ممنوع شد و بعد مردن
مردم بسیار لشکریان بر و بلوا کرده و رب سر سوم از زنوبیا در عمر پنجاه و شش سال
بعد سلطنت دو سال و یکماه در سنه یکهزار و هژده روم و دو صد و شصت
و شش مسیح گذشتند ذکر اریلیان قیصر بعد مرگ کلادیوس لشکریان اریلیان
را بپادشاهی گزیدند و کوینطلوس برادر کلادیوس که باچند لیجن در اطلی بود
آن گروه او را السلطنت برداشتند و مقبول سنیط افتاد لیکن او خود را استقبال
اریلیان رضا داده او را ملقب باغسطوس ساختند او شوطن سری سوم
ورنتونیه از اول از عامه سپاهیان بود آخر باین مرتبه رسید لیکن قبل از

انتظام مهام شهر به بنونیا برگشته بمقابله کات کردر ملکش سر نفاد برداشته بود
پرداخت تا آنکه کات در شب از دنوب گذشتند و روز دیگر رسولان
فرستاده صلح خواستند و از ایشان رضا داده از انجا بسر الیمانیه و
بوسونجی و مرکونی لشکر کشیدند چه آنها تاراج و تاخت اطلی می پرداختند و در روم
بسیار تقابل فریقین دست داد و بسیاری از اعدا کشته از دنوب گذرانیدند
بعده آنها نیز از انجا فرستاده معذرت کردند ارلیان نشنوانند و آنها در
اطلی آمده لالا اسطیار سبب جنگ کرده ارلیان را شکست داده بجانب
روم روان شدند و ارلیان خود را فراهم آورده بر آنها ریخته غالب آمد
و تا که ارلیان معاودت بروم کند و اهل از دنوب گذشتند و ارلیان
بر سر آنها روان گشته قبل از آنکه از دنوب گذرند بسیاری از آنها کشته
گریزانید و بقیه ایشان صلح خواستند و پسران هر دو پادشاهان را که بر
خود را بیرغمال داده بودند تاریخ بحال دیگر ارلیان با انتظام بنونیا و اطلی
و روم پرداخته بجانب ممالک شرقی روان شد و عزم تادیب زنوبیا
که تمام مصر و سوریا طاسیه و اکثر ایشیا در تصرف داشته اراده تسخیر بسطونیا
کرده بود قرار داد و در سنه یکهزار از دولت روم و دو صد و شصت و هشت
مسیح باجتماع عساکر در الرکوم فرمان داده از انجا روانه طرطوس شد و در انجا
بر بعضی قوام که از دنوب گذشته بودند شتافته کنابلو سلطان کات را با پنجهزار

مرد

مرو گشته داخل سطونیا گشت و آن را مطیع ساخته روانهٔ کپادوسیا شده بلدهٔ
طیانیه گرفت و از انجا با نطاکیه فرسوده بر لشکر زنوبیا ظفر یافته داخل
انطاکیه گشت و از انجا متوجه امیسا گردید و از انجا زنوبیا بالشکر جرار
رو بمقابله شتافت ارلیان بر وی ظفر یافت و زنوبیا بطلمیرا گریخت
و ارلیان باستعداد کرده او روان گشته بمحاصره طلمیرا پرداخت و بر بیابانیان
که بکمک زنوبیا و حمایت طلمیرا آمده بودند ظفر یافت و از بیابان و سراسین
بمدد ملکه آمدند و زنوبیا بعد جنگ بسیار در سنه یکهزار و بیست و یک روم
و دو صد و هفتاد و سه مسیح اسیر شده پیش ارلیان آمد و طلمیرا مسخر گشت
ارلیان در انجا قلعه داران روم گذاشته بامصار گشت و مردم زنوبیا
را اسیر ساخت در میان آن اسیر لانجینوس فیلسوف بزرگ بود بعد جمیع
اقوام بلاد شرقی رسولان فرستاده خواهان شدند و ارلیان مهمات
آن ممالک را انجام داده متوجه روم گردید و بعد روانگی ارلیان.
طلمیریان طغیان نموده رومیان را که در آن شهر بودند بقتل رسانیدند و داد
خلاص رستند و از زنوبیا را بادشاه نمودند بدین خبر ارلیان طلمیرا
مراجعت کرده همگی سکنه را بقتل آورد و قبل مراجعت آه بروم و سوس در مصر
احادث گزیدند ارلیان بر سرش لشکر کشیده او را اسیر ساخت بس از بلاد
شرقی بروم نهضت کرده عزم استخلاص اسپن و غالی و برتانیه که هنوز در دست

طیطریکوس بود نمود و طیطریکوس زیاده ازین حفظ آن ممالک نتوانسته
اطاعت ورزید پس اورلیان تمام ملک را یک قلمرو کرده زنوبیا را در طیور
سپور غال لاین شهر کرد و بهترین مهام الیه را ملکی طبل در ارمینیه داد و
طیطریکوس را حکومت ارکانیا بخشیده به همه اسیران رحم و عاطفت کرده
با رومیان سلوک نیکو پسندیده داشت و هیکل آفتاب در روم بنا ساخت
وقایع آغاز سال پنجم جلوس و بعض فتنه در غال را اورلیان جلد تسویه نمود باز
گشته لوا ادرسه رفته سعدان را از رود دانوب گذرانید و از انجا بالکرون
رفته داسیا را از دست دشمن و بدانها را اخراج کرده لشکری در سپیا
دور رونیا گذاشت و از الکروم رو به طرس گشته ملاق کرد و آغاز
بهار تهیه لشکرکشی بر پارس نموده میان سرطوم و ترکلیا بعمر شصت و سال
بعد سلطنت پنجساله در سنه یکهزار و دویست و سه روم و دو صد و هفتاد و پنج
بر دست بعضی سردم کشته شد و پیران او را در انجا مدفون ساخته بقره
بر آتش بنا کردند و سران سپاه تا تعلی قاتل سروری ندیده برای تقرر بادشاه
سنیط الحاح کردند **ذکر طاسیطوس** سنیط بجز مرگ اورلیان طاسیطوس را
بقیصری برگزیدند و او بیست و پنجم ماه دو صد و هفتاد و یک تاریخ سلطنت
نشست چون هفتاد ساله بود عذر آورد مگر همه کس او را ران کار آورد پس
کورنلیوس طاسیطوس که مرد خلیق و ملایم بود پذیرفت و عنقریب جز بافت که گردید

عظیم

عظیم از ساطیان بر ملک گلوخیس یورش کردند لهذا از روم روان گشته
در اسپار رسیده بر دشمنان ظفر یافت و رسان در سلیبیا سلاف کرده
آغاز هلم نهیه معاودت بروم نمود و تب و لرزه پیدا کرده در چند روز
جان داد و بعضی گویند که بر دست سپاهیان خود کشته شد و کشتن در بلده
طرسوس بعد سلطنت شش سال ماه در سنه یکهزار و لبت و چهار روم و دو صد و
هفتاد و هشت مسیح در عمر پنجاه سال بعد سلطنت شش سال و چهار ماه بود بعد مرگ
پروبوس لشکریان امیر لشکر او کروس را بپادشاهی برداشتند ذکر کروس
قیصر او مرد شجاع و نیکذات بود سنبط او را قبل کردند
اخلاقی پسرش کرینوس حذر داشتند پس کروس پسر دو پسران
خود کرینوس و نومریان را شریک سلطنت نمود و کلان ظالم و خورد
نیکذات بود بعضی مورخان او را از دلماطیه و بعضی از افرنیه و برخی
سو بوس روم گفته اند وقایع چون سرماطیان از مرگ پروبوس آگاه شدند
داخل الکروم گشته طرسیس را تاراج کردند پر اطلی را زساینده کروس
بمقابله پرداخته شانزده هزار کس از ایشان کشت و لبت هزار را اسیر کرد
و بقیه را انجاکه شان گریزانید بعد از آن خبر یافت که فارسیان نهیه یورش
شام مواد دهند لهذا کرینوس پسر کلان خود را انجرگری بلاد شرقی فرستاده
نومریان را با خود گرفته سوی طیسیفون که محصور فارسیان بود رفت لشکر فارس

بنجروب قیصر محاصره بر داشتند و کرلوس از انجا داخل ممالک پارثیان
گشته سلوقیا و کطسفون و کوخی را بلا مقابله گرفت چه پارثیان درانوقت
باخود ها در افتاده بودند چون کرلوس اراده تسخیر ملک شرقی کطسفون نمود
رومیان سرورش مخالفت یافتند و کرلوس در سال دوم جلوس که ماکرین لوس
کونسل بود مرد و لشکر با لوزیان بیعت کرده عسکر و بران نموده مراجعت بممالک
خود نمودند دران حال اریلوس امر بدر زن و امیر بزرگ لوزیان فرصت
یافته او را کشت و لشکریان بعد تفحص از انکار را آگاه شده او را کشتند
سلطنت لوزیان هشت ماه بود ذکر دیوکلیانوس کیسیان بعد مرگ لوزیان
لشکریان بتفق اللفظ دیوکلیسیان را بسلطنت برداشتند مولدش دلماطیه
نسب او صحیح نیست بعض بنده زاده و بعضی ازاده گفته اند پس بر تخت
نشسته امر را بقصاص لوزیان گشت وقایع دیوکلیانوس هفدهم ستمبر
سنه دو صد و هشتاد و چهار مسیح در خلدون سلطنت رسیده فرمان داد تا
تجدید تاریخ از جلوس او کنند و نصارا را از ایام جلوس حواریان قیصر
که قریب بسنه دو صد و چهل عیسوی دیانام تاریخ . . . و زمان
کرده اند و درانوقت دیوکلیانوس سی و نه یا چهل سال عمر داشت چون در گو
بدبار رسید بقیه سال در انجا گذرانیده به تنبیه مقابله گرین لوجس پرداخت
و گرین لوس ذرا لگروم اول بر دیوکلیانوس قریب مرگوم از صعب سانحه غالب

اين که

آمده بتعاقب او روان شده بر دست بعض مردم خود کشته شد پس دیو کلیسان
استقلال یافته متوجه روم گردید و باستحکام قوانین انجا پرداخته بجرمن
نهضت کرد و چند ظفر بر قوم الیمان کرد رغال سر بفا داشته بودند ظفر
یافت و در همان سال سپه سالار او در برتانیه مظفر گشت لهذا دیو کلیسیان
لقب جرمنی کوس و برتانیکوس حاصل کرد و از الرکوم بلاد شرقی معاودت
فرمود و در سال دوم مکسیمیان را با خود شریک سلطنت نمود و در
از سر سوم بنو بنا بود مگر اندک ظالم و تند مزاج شعاران آن خبر رسید که امادوس
و الیانوس در غال خود را پادشاهی بر داشته اند و در اندک زمان
اصلاح پذیرفته سال دیگر مکسیمیان بر بسیاری از الیمانیان و برکندیان
و هرولی و غیره اقوام جرمنی که بر غال تاخته بودند ظفر یافت لکن سال دیگر
اقوام مذکوره باز از رنیس گذشته غنایم بسیار گرفتند و دیو کلیسیان کلیسیانوس
دران مدت در بلاد شرقی مانده و بر فارسیان زور آورده از ایشان
آنچه از رومیان گرفته بودند باز رسته و بر سراسن غلبه نمود و درین زمان
که هر دو پادشاه متوجه پورش بودند کراسیوس قوم غال در برتانیه رفته
مسلط شده لقب پادشاهی بر خود نهاد و بعد تمادی ایام مطیع رومیان
گشت در سنه یکهزار و چهل روم و دو صد و هشتاد و هشت مسیح
دیو کلیسیانوس از بلاد شرقی و مکسیمیان از غال مراجعت کرده در میلان

ملاقی شدند و بعد کشاکش هر دو گروه خود ها باز گردانیدند در آن زمان اقوام
طاغیه با خود ها جنگ می کردند پادشاه آنها لیکن قریب سال دهم جلوس
خود دیوکلسیانوس فتنه حادث شد که فارسیان بر میسوپوطامیه یورش آورده
به تنبیه سرباز داختند و تسخیر قوم افریقه با هم هر دو بادشاهان معاهده شده
بر آن ملک تسلط کردند و جولیانوس در اطلی تفاوت ورزیده خود را
سلطنت بر داشت و اخیلاس نیز در اسکندریه بسر پادشاهی بر داشته
پس هر دو پادشاه خود را قابل تفاوت آنها ندیده هر یک لقب قیصری
بر خود نهاد و هر دو یک یک کس را با خود شریک کردند یعنی دیوکلسیانوس
غالیریوس و مکسمیان قسطنطوس مخاطب کلوروس را اشتراک گزیدند و قسطنطیوس
داماد مکسمیان و غالیریوس و اطلی و افریقه با جزایر مکسمیان و غال و بریتانیه
و اسپین و ماریطانیه قسطنطیوس رسید لیکن هم دیوکلیانوس را سردار و
بزرگ خود میدانستند و در حصص خود ها مستقل شدند و از موقف مملکت
انتظام یافت و بادشاه و امیران و ارکان دربار همه را بقدر کفایت
مقرر شدند غالیریوس از قبایل مجهول و اسیا نبوده و مادرش از مولاد دشمن
نصارا بود و پسر را نیز بهمان مذهب ترتیب کرده بود پس بر سر اقوام طاغیه
شتافته تا سه سال کاری نمایان نکرد در بن سال مکسمیان با خزینه شتافته
بر هر سیح اقوام ظفر یافته جولیانوس را اخراج کرد که او بعد از آن ایالت

اطلی

اطلی یافته و در افریقه محصور شده خود را کشت و قسطنطین یوس در غال
رسیده محصور ماکوم یعنی بلوکینی که در ان کراسوس قلعه دار ان نشانده بود
گرفته و قایع دیوکلیانوس با بنا این سال مذکوره ثبت و سال دیگر کرایوس
بعد روز بر خود الکتوس کشته شد و او خود را در برتانیه پادشاه خواند
و قسطنطین یوس درین زمان تهیه جهازات پرداخته از انجا به برتانیه
یورش کرد و نزدیک ظفر یافته زن و فرزندان سکنه انجا را کشت
دو سال اینده در طرس با او علاتوس بطرف دیگر و لوب گذرانید و یکسان
بحال رفته دار الملک نشسته تا وقتیکه قسطنطین یوس در برتانیه انتظام کرد
قوم کرلی از دست علاتوس و دیوکلیانوس عاجز گشته اطاعت پذیرفتند
و قسطنطین یوس از کار برتانیه پرداخته بحال برگشت و فرنگ را رعیت
و خراج گذار ساخت همان سال دیوکلیانوس مصر را از اخیلوس بعد قبضه
شش سال استخلاص نمود و قایع سال دیگر کیمان بر باغیان حبشه افریقه
ظفر یافته قلاع و اماکن حصه ان گرفت و اغیار را در قلاع و دست محصور
کرده بدادن لشکر راه و وفات نمود در همان سال نرسی پادشاه پارس
بکارزار پور حمله برده با لشکر بسیار داخل ارمنیه شده اکن ولایت را فرد
گرفته بر مسوپوطامیه تاخت دیوکلیانوس با انتقام دلربایان بذات خود متوجه
پارس گردیده ان جنگ معارکوس گذاشت و علاتوس در مسوپوطامیه بمقابله

پارسیان پرداخته بعد غلبه ساعی نهر سیت یافت و لشکر جدید از دیوکلسیانوس
گرفته بار دیگر با پنجهزار مرد بمقابله پارسیان شتافته بسیار از ایشان
کشته غنایم بسیار گرفت و نرسی را اسیر ساخت نرسی که بنجه اسفاریدن سردار
خود را بمصالحه نزد رومیان فرستاد و رومیان پنج ولایت از ایشان
خواستند ناصیه و نشان سرحد مملکت دجله باشد پارسیان بدین شرط صلح منعقد کردند
وقایع در سنه یکهزار و پنجاه و سه رومی و سه صد و یک مسیحی بسیار نگذشت
که قسطنطین بوس قریب لنگرس از غال بر المانی ظفر عظیم یافته شصت هزار ایشان
کشت و سال دیگر دیوکلیانوس و غالوس در ریطونیا بوده بر نصاری ظلم بسیار کردند
هنگام بوحیوس در سر بار بر بادشاهی برداشت و دیوکلسیان
کلسیانوس در انجا ستم بسیار نمود از جزای سال دیوکلیانوس و مکسمیان بادم
قیصر قسطنطین بوس و غاربوس بروم رسیده بنام ایشان فتح قرار زدند و دیوکلیانوس
عنقریب بنکوهامر گشت و در انحال در خود طاقت تحمل رنج نیاورده خواست
تا کار خود را بمکسمیان سپرده بقیه عمر بخلوت بسر برد و بنده رقیه خط این حال به
مکسمیان نوشت و در همان روز مکسمیان در میلان ببعد سلطنت سجده داد و دیوکلیانوس
در نکومدیه ما بعد پادشاهی لب سال در سنه یکهزار و پنجاه و هفت رومی
و سه صد و پنج مسیحی چندی در نکومدیه بیمار شده ترک سلطنت کردند و نه سال در
سلونا از دلماطیه بسر کردند و دیوکلسیانوس بعمر هشتاد سال مرد و بعد

ترک

مرگ دیوکلسیانوس و کسیمیان بادشاه شدند قسطنطس کلوریس که از اولاد
کلادیوس قیصر بود اطلی و سیسلی را افریقه و اسپین و غال و برتانیه و جرمنی زیر
حکومت داشت و غلریوس بلاد شرقی یعنی الرکوم و پیونیا و طرس و ماقدونیا
و گریک و اسیا و مصر و سریا وجود در دست گرفت بعد از آن قسطنطس
لوس افریقیه و اطلی نیز بغلریوس گذاشته خود بغال و برتانیه و اسپین و جرمنی
قناعت ورزید و غلریوس بسبب زیادت ملک دو نفر قیصر گزید یکی سورلوس
و او را اطلی و افریقیه و دیگر خواهرزاده اش مکسیمیان را شرقی از ایالات
او و ولایات الرکوم دیگر یک خود گرفت و قسطنطس لوس که در انوقت
پنجاه و چهار ساله بود در سنه یکهزار و پنجاه و هشت روم از جهان رفت
و علمانویس و غیره بعد مرگ پدر قسطنطین بزرگ باتفاق عساکر
سلطنت رسید او در انوقت سی و شش سال عمر در مذهب عیسوی داشت
مدتی ملقب بقیصر مانده اند و از طعن اغسطوس از شاهنشاه بخلاف توقع غلریوس
او را خطاب قیصری داد و سفارش آن سورلوس را بادشاه اطلی و افریقیه
نمود و او در اندیار جبارانه سلطنت کرده خراج گران بر رعایا نهاد که مردم
از ادای آن عاجز آمدند درین سبب در دیار اطلی خصوص روم آشوب بسیار
شایع گردند مکسن طس از ان انکار کرده بسبب طغیان رعایا که از سورلوس
آزرده بودند خود را بادشاهی بر داشت و این مکسن طس پسر مکسیمیان

بودند باو ملحق شدند و سوریوس با قلیلی در قلعه روان تحصن گشت و مکسیمیان
شهر را انقیاد ساخته اسیران را بروم آورده مقتول ساخت وقایع چون
مکسیمیان می دانست که غلریوس مرگ سوریوس را بی انتقام نگذارد بجهت نقض
جنگ با دیوکلسیانوس شریک شد بنابر آن با قسطنطین که بالفعل با غال بمصالحه
داشت معاهده نموده باستحکام روم پرداخت در غال رفته با قسطنطین ملاقات
کرده دختر خود فاسطا را بنکاح او داده مخاطب بقیصر و اغسطوس ساخت
و غلریوس در سنه یکهزار و پنجاه و نه روم و سه صد و هفت مسیح داخل
اطلی شد چون لشکر لایق بمحاصره روم نداشت برگشت مکسیمیان
نموده داخل روم گردید و چندی بسر برده نبده رنجیده نزد
قسطنطین بغال رفته شکایت پسر نمود چون قسطنطین دعوی او را وقعی ننهاد
لهذا نزد غلریوس رفته دشمنی پسر ظاهر کرد و غلریوس پادشاه کرد او دشمن
علم و ظالم و غدار بود دیگر دلیر و مردانه بقاران آن مکسیمین خواهرزاده غلریوس
استدعای مرتبه سلطنت نمود و اغلریوس او را شاهنشاه بلاد شرقی ساخت
درین هنگام شش پادشاه در اقصای ممالک مقرر شدند مکسیمیان و غلریوس
و لیسین یوس داماد دیوکلسیانوس شوهر دلربا و مکسیمین و قسطنطین و مکسنطیوس
بالاخر مکسیمیان خود را نزد غلریوس بیچاره دیده نزد قسطنطین قسطنطین خلوت
گرفته بکار ملک پرداخت چون کارش رونق نیافت خود را کشت وقایع

در سال ششم جلوس غالریوس شدت بیمار شده تا یکسال کشید و درین عرصه
چند بار خواست که خود را بکشد و چند طبیبان را هلاک ساخت بالاخره در بلده
سردیکا مضاف داسیا بهمان مرض جان داد وقایع در سنه یکهزار و هشتصت
و یک روم و سه صد و نه مسیح مملکت بچهار حصه شد قسطنطین پادشاه گال و اسپین
و بریتانیه و جرمن و لیسینیوس فرمانروای الیریکوم و گریک و مکسمین قیصر سوریا
و اسیا و بلاد شرقی و مکسنطیوس غاصب افریقه و اطلی درین زمان لیسینیوس
که جانشین غالریوس بود آن ملک را شش سال با آرام تمام داشت و قسطنطین
دران سفر بشارت یافته دین عیسوی گزید و سال دیگر با نود هزار و هشتاد هزار
سوار داخل اطلی شده اکثر امصار را مسخر ساخته محاذی روم رسیده معسکر ساخت
و مکسنطیوس دران حال مشغول بطلسم و رقا بوده اوقات دران بسر میگذرانید
و بغذا تابی و بحور اشتغال داشت بعد از آن با یکصد و هفتاد هزار پیاده و هژده
هزار سوار که اکثر از ایشان اطلیان بودند برآمده بجنگ پیوست و قتال صعب
آشکارا گشت بالاخره نسیم فتح بر پرچم لوای قسطنطین وزید و سواران دشمن
تباه و تمام پراگنده و مکسنطیوس در میدان مقتول گردید و جسدش یافته سرش
دستیاب شد و این واقعه سنه یکهزار و ششصد و دو روم و سه صد و ده مسیح
بوده پس سنیط و خلایق روم با زن و فرزندان برآمده از قسطنطین پناه
خواستند پادشاه ایشان را نواخته بحال قدیم شان گذاشت و دست راست

بنیان که بحکم سینط تعمیر شده بود در انداخت و بکمال دانش و تربیت بانتظام
آن شهر پرداخته کلیسیا را با آتشکده بنا ساخت و دین عیسوی را رواج
داد و خواهر خود قسطنطیا را به لیسین یوس کدخدا کرده بجانب عیومان فرابن
جهت نسخ حکم دیوکلیسیانوس که قبل ازین بده سال در ماده نصارا داده بود
بلاد شرقی فرستاد و مکسمین که در بلاد شرقی اقتدار تمام بهم رسانیده بود ازاباب
بحکم قسطنطین و لیسین یوس نا مورده خواست که ملک از لیسین یوس انتزاع کند
لهذا با لشکر بسیار متوجه شده جنگ بحری و بری آغاز نهاد و بعد بردهای
متعدد دو جنگ عظیم میان عسکرین منعقد شد و نایره قتال بالا گرفت بالاخر
لشکر مکسمین مغلوب و بسیاری مقتول شده بقیه اطاعت لیسین یوس پذیرفتند
و مکسمین نجات یافته ساحران و بت پرستان را بقتل رسانیده دین نصارا را
گرفته کلیسیا بنا نهاد و در عیسویان مهربانی کرد و باز باجتماع عساکر پرداخته
اراده جنگ ثانی نمود لیکن بسبب بیماری او دست نداد و درد اندامش
تزاید گرفت بمرتبه که چند روز خواب و خور نمیتوانست و چشمانش از سر
بدر افتاد و بهمان مرض درگذشت و ظلمها انقضا پیوست وقایع
بعد مرگ مکسمین قسطنطین و لیسین یوس دو بادشاه در آن ملک قرار
یافتند و لیسین یوس را چند جنگ با والیس که بعد مرگ مکسمین سردار لشکر او شده
بود اتفاق افتاد و بالاخر لیسین یوس او را کشته بر تمام بلاد شرقی قابض

گردیده

گردانیده وزیران هر دو پسران مکسیمین را بقتل رسانید و بسی نگذشت
که الکسندر فرمانروای افریقیه بغاوت ورزیده لقب پادشاهی بر خود
نهاد و قسطنطین و لیسین یوس آمده هر دو ممالک وی با هم منقسم کردند لیکن
افکار حکومت قسطنطین را از لیسین یوس عزیزتر دانستند بعد از آن
لیسین یوس بعادت بیسی گزیده بر رعایا ظلم آغاز نهاد لهذا قسطنطین
ازو رنجید و قریب کیالیا از بنونیا جنگ میان هر دو پادشاه منعقد گردید
لیسین یوس بیست هزار مردان کار کشته داده شکست یافته به برسوم گریخت
و از انجا با زن و فرزندان و خزاین به اسپارفت و انجا سردار خود
مرطیان را قیصر کرده لشکر دیگر بسیار از اول فراهم آورد
درین هنگام قسطنطین پسران خود کرس پوس و قسطنطین و قسطنطینس را قیصر
کرده ولایات داسیا و سیسیا و مقدونیا و غیره از فرنگ بقبوضه لیسین یوس
بکشد و قایع بعد ازین جنگ دوم آغاز شد و بعد محاربه بسیار رسمی قسطنطینیا
مصالحه میان لیسین یوس و قسطنطین انعقاد یافت و لیسین یوس که هنوز کینه در
دل داشت باز افواج فراهم آورده بجنگ بحری و بری پرداخت و هر دو
لشکر در بطونیا بهم رسیدند و قسطنطین ظفر یافته سی هزار را از اعادی کشته
بقیه را در کمال بی ترتیبی و پریشانی گریزانید و لیسین یوس با قلیلی در بیزنطیوم
پناه گرفت و از انجا به نکومیدیا گریخت و قسطنطین تعاقب کرده محصور ساخت

و لیسین یوس خود را اختیار قسطنطین انداخته گفت که تعبیه جات در عزل
بلند را نیز پس قسطنطین او را به طلونیکا فرستاده و از بغاوت او نیز بیم
هلاک ساخت و این واقعه در سنه یکهزار و لب و یک روم و سه صد و نوزده
مسیح بعد سلطنت نوزده ساله لیسین یوس بوده فقط پس در سنه
روم و سنه مسیح قسطنطین بلا شرکت شاهنشاه تمام ممالک متعلقه رومیان گردیده
در سنه سه صد و لب و پنج عیسوی قریب نیس دار الملک بطونیا کونسل نصارا منعقد
ساخت و در همان سال قسطنطین پسر دوم خود قسطنطوس را قیصر نموده
بفال فرنسا و در سال ششم سلطنت خود در نکومدیا در روم قوانین و رسوم نکو
بنا نهاد و زن خود فاسطا و پسرش کرس پوس را با رقیبان نشان کرد
و بعد از آن برادرزاده خود لیسین یوس و زنش فاسطا را به قتل رسانید
در خاندان خویش ظلم بسیار کرد و در سنه یکهزار و لب و هشت روم و سه صد و
بیست و شش مسیح ما بین طرداس و پولیپوس سند ز اسیا بنای دار الملک خواست
بعده تبدیل اراده کرده در بلده بزنطیوم دار الاماره ساخت در آن
دیوارش از بحر تا بحر و قلعه و عمارات بطور روم ساخته در دو سال
یازدهم محاسبه سه صد و سی مسیح لب و پنجم جلوس قسطنطین بول بنا کرده روم
نو و سوم ساخته دار الملک نمود پس روم نو دار الملک شرقی و روم قدیم دار الملک
غربی شد و بعد از آن یکصد و چهل و شش سال اطلی و روم از دست قوم گات تاراج

و ویران

و ویران گشت و قلایع الغرض قسطنطین ممالک خود را چهار بخش کرده در هر یکی
حاکم جداگانه مقرر فرمود مشتمل بر یکصد و بیست ولایت بود و در هر ولایت
نایبی بود و هر شهر کلان وی می‌بود در هر یک نایب یعنی گماشته گماشت اول
زمانیه ناسفوطلدیح ولایت دوم غال مشتمل بر فرانس و بعض جرمن و اطلی بعده
ولایت سوم اسپانیا الحال اسپن و پرتگل و بعض هر هفت این هر سه یک بخش بود
چهارم اطلی الحال سوئیزرلند هفت ولایت پنجم روم الحال باخر اردو ولایت
ششم افریقه الحال بربرستان ولایت این هر سه یک بخش دوم اول الیرکوم مشتمل بر ساکی
و سلوانیا و بوسینا و دروا طیه و دلماطیه و بعض جرمنی هفت ولایت دوم داسیا
الحال طرانسلونیا و والکیا و مالدویا و سرویا و بر بابره از بلغاریه هفت
ولایت سوم ماقدونیا یعنی کریک مشتمل بر مقدونیا و تاسالیا و لیوادیا و پیریا
و بعضی از البانیا هفت ولایت بخش سوم طراس مشتمل بر رومانیا و بعض بلغاریه
شش ولایت پانطوس مشتمل بر نصف ناطولیا الحال یازده ولایت اسیا بقیه ناطولیا
یازده ولایت اسیا بقیه ناطولیا یازده ولایت ادربانط مشتمل بر سریا
و فلسطین و دیار بکر ناحیه دوم ناطولیا و عرب هفده ولایت مصر مشتمل بر مصر و حبش
با پاره از بربرستان ولایت بخش چهارم این است انتهای حکومت اطلی بعد ازین در
ضمن سلطنت قسطنطنیه در روم جدید مذکور شود ان شاء الله تعالی دستور
بطوریکه بقای بغداد پادشاهان اسلام رانده سلطنت بغداد دند همچنان با ما که خلیفه

دین عیسی علیه السلام است همه پادشاهان فرنگ را اگر عیسوی اند سند پادشاهی
میداد و باج و خراج پاپ بنام دین از پادشاهان فرنگ میگرفت دران زمان
هرگاه یکی از پادشاهان فرنگ قریب الرگ میشد ماماان را بامید آنکه بدعایش
بهشت خواهد رفت یکدو صوبه از ملک خود بطریق نیاز میداد ازین جهت ملک
بسیار در تصرف پاپا در آمده بود و پادریان پاپا الهی نشان کرده در جمیع ممالک
فرنگ حاضر بودند و در هر گروه نصارا دلنشین کرده بودند که پاپا نایب حضرت
پس هر کرا لعنت کند در عاقبت معذب خواهد شد و هر کرا شفاعت خواهد بود بهشت
خواهد رفت پس شما اگر در امری خلاف مرضی پاپا پادشاه شریک شوید از
دعای پاپا بدوزخ خواهید رفت و این سخن چنان خاطرنشان مردم کرده بودند
که چون یکی از پادشاهان فرنگ حکم پاپا قبول نمیکرد پاپا یک لعنت غلط و اینکه ملان
در دوزخ میرفت بادراان در ملک او شهرت میداد پادشاه از خوف عقبی و
بدنامی دنیا اندیشید متابعت پاپا میکوشید و اگر آن پادشاه بر نافرمانی
اصرار میکرد و مردم ملک از وی بر میبرند و فرمان پادشاهی بردند بس سبب
همین آئین در تمام ملک فرنگ نافذ بود اما همه سلاطین فرنگ در باطن از دست
پاپا بسیج بودند و دیگر پاپا فرمان داده بود که کسی کتاب حکمت و تواریخ مطالعه نکند
و غیر از نقه و رسایل عیسوی و منجرات و مانند آن چیزی دیگر نخواند و اگر چنین بکنند
در عذاب ابدی گرفتار خواهند شد و در دنیا آنکس را که در آتش می انداختند

الحاصل

الحاصل مردم فرنگ مثل شتران مهار حکم پاپا در بینی کورانه راه می‌رفتند چند
سال برین منوال گذشت تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و بیست و هفت عیسوی پادشاه
انگریز که تمامت رای یگانهٔ عصر خویش بود امیران و دانایان ملک خود را گفت
که پاپا که پاپا در لباس شرع غیر از حکمرانی خود نمی‌خواهد اگر شما با من اتفاق کنید
من زمین‌ها و مالها که آبا و اجداد شما نذر پادریان کرده‌اند از ایشان
مسترد کرده بشما بدهم و ظاهر است که پاپا بر نوشته انجیل نمیرود و اختلاف
بسیار در دین پیدا کرده است مردم بطمع اینکه زمین و اموال با پادشاه
متفق گشتند و عهد بستند پادشاه یکباره نام پاپا از خطبه بیفکند و
خود را رئیس دین عیسوی در کرده انگریز مقرر کرده فرمان داد که در تمام
انگریز در حکومت دیگر در همه مردم شهرها به پادریان تاخت کردند و مال و
اسباب پادریان بضبط آوردند و در کلیساها که پادریان تصاویر عیسی و
مریم و دیگر بزرگان که بزر و جواهر آراسته در محرابها نصب کرده بودند
همه را برانداختند و زر و جواهر را کنده در سرکار پادشاه رسانیدند
و اکثر پادریان که در فرو بعض اموال طغیان نمودند کسان پادشاه اموال ایشان
را ضبط کرده بقتل و آزار رسانیدند نزد پاپا فرستادند پس پادشاه موافق
اقرار این اموال را سه حصه کرد یکی خود گرفت و دیگر بامرا داد و سوم
به پادریان و اهالی دین عیسوی بخشید و از ایشان حلف گرفتند که نام پاپا در خطبه

داخل نکنند و نصاویر در کلیسیا نصب ننمایند و انجیل را از یونانی و لاتن
را از عبری به انگریزی ترجمه نموده مردم را بخواندن آن فرمان داد
و از رسوم مبتدعه پاپا منع کرد چون این قضیه بپاپا رسید رنجیده خطی نوشت نزد
سعندی شنطبر لینت نزد پادشاه فرانس و پادشاه آن نوشته را زیر پا مالیده
فرستاده را ذلیل باز گردانید پاپا به پادشاهان فرنگ نوشت که پادشاه
انگریز مرتد شده شما همراه من شده با او غزا کنند و گرنه از نتیجه عمل پادشاه
انگریز آتش از آسمان خواهد بارید بعضی پادشاهان آیین دار نیز و دیگران
با پاپا رفیق شدند و اکثر در دریا جهازات فرستاده جنگ کردند اما کاری
از پیش نبردند و دیگر پادشاهان و ترک و روس مغرور رونق سلطنت انگریز
و از آنکه بموافق وعده پاپا آتش از آسمان نبارید و نه عذاب دیگر رسید سر از
اطاعت پاپا باز زدند و پادریان پاپا را از ملک خود اخراج و مفلس کرده
براندند و موافق انگریز در آبادی ملک و استحکام دین عیسوی کوشیدند و
شریک انگریز گردیدند و ملوک که رفیق پاپا شده بودند با پادشاه انگریز
رزم کرده شدند هیچ ملک‌ها که پاپایان از اجداد ایشان گرفته بودند بتصرف
آوردند و انگریزی بر طریق و طبقه پادریان سفر کردند اکنون کار پاپا
غیر از تعویذ نویسی و دعای ازدیاد جاه و طلب فرزند بر کسی که از روی
دعا کند نیست چیزی دخل در ملک فرنگ ندارند اما در ملک اصلی خود که عبارت از
کیدت

روم

روسیه بزرگ است سلطنت میکند و در انجا خطبه بنام پاپا خوانده می شود
بلکه پاپا یکصد و بیست کروه دراز و یکصد کروه پهناست و پای تخت روسیه
کبریکی و رسم لعن بکلی موقوف کرده است بعض جهال جاریست و اینقدر رسم است
که پاپا در سالی یکروز معهود به کلیسا میرود و تمام مردم از خورد و بزرگ
حاضر می آیند و در این دین عیسوی نماز می کنند پاپا دست بدعا برداشته میگوید
لعنت باد بر آنها که در دین عیسی عم و روش او کاره و کاهل اند از یهود و
مسلمانان و بت پرستان و غیره بعد از آن فی الفور میگویند که معاف کرده شد
حالا خدا این طوایف مختلفه را براه راست آرد قانون اما رسم جلوس
در پاپ پاپا این است که هفتاد و دو امیر بزرگ اند موسوم به کاردنال
بکاف تازی و ایشان منتخب از پادریان اقوام مختلفه اند چون ازانکس
بمیرد پاپا یکس دیگر را بجای وی نصب کند تا همیشه هفتاد و دو کس قرار باشند
هرگاه پاپا بمیرد این هفتاد و دو کاردنال بعد از تجهیز و تکفین پاپا در یک
عمارت بزرگ که هفتاد و دو حجره دارد رفته جدا جدا و یک یک حجره می نشینند
و در انوقت حکومت شهر در قبضه اختیار چهار امیر غیر این هفتاد و دو مفوض باشند
امیران چهارگانه کلید حجره ها نزد خود داشته پاسبانان از طرف خود در یک
یک دران حجره ها می نشانند تا طعام و شراب از راه دریچه ها بان هفتاد و دو
کس در شبانروز یکبار رسانند اما سخن نگویند و گرنه محروم باشند پس از چند روز

همان چهار اسیر بدر روازه حجره ها رفته از هر یک از ان هفتاد و دو تن
کاغذی که بر ان نام بابا شونده نوشته باشند بگیرند و در صندوق بسپارند
هرگاه از همه ها کاغذ گرفتند صندوق را گشاده می بینند پس بر نام شخصی که اکثر
از کاردنالان اتفاق کرده باشند آنرا خلیفه و بابا قرار می دهند و تعین
مدت اعتکاف کاردنالان تا دو ماه و هفتاد روز کم و زیاده از این
تا چهار ماه میرسد چه ایشان می گویند که تا وقتیکه بنام کسی الهام می شود ما آن زمان
می نویسیم و آنوقت عمر مقرر است فی الجمله آن چهار اسیر رفته از حجره آنکس
که بابا شده گشاده سجده بندگی می کند می گویند عمر خلیفه دراز باد پس کارد
نالان را از حجره ها بر آورند و همه او را سجده بندگی زاید می کند و می گویند
عمر خلیفه دراز باد پس کاردنالان گنبد و دوش بدوش گرفته بدار الخلافت
میرسانند و بعد و ری می گذرانند بابا را احتیاج مزوج نیست چه کسی بر دل گذر نمی
کند لیکن سه چهار هزار کس است تحلی نگاه می دارد و اگر احوال را در نیب
و آن را آتش شهر روم قدیم و تزئین کلیساها خرج می کند و بادریان با ما ران
بگیرند دیگر زنار ایشان ظاهر شود در آتش انداخته می سوزند اکثر شاهزادگان
فرنگ و عوام الناس بطمع عهده کاردنال و وصول بپایه بابای خود را در سلک
بادریان بابا کنیه پرداخت نمایند و باشند که گاهی یکی از شهزادگان
بابا شود و گاهی یکی از ذرار ازل بر مسند خلافت نشینند مگر که از سلاطین فرنگ

ردبردی

روبروی پاپا می شود تعظیم او را همچنان تقدیم برسانند سلطنت آل عثمان
عثمانیه که آنها را اغوزیان و سلجوقیان نیز گویند اول ایشان ارطول
پسران سلجوقیان بود و مذهب و زبان و طریق ایشان داشت و از سلجوقیان
ترتیب بسیار یافت و علاء الدین ایشان را انکوریت سوغوط یادلو و الجزیره قد د
بسیار اختیار داد بعد مرگ ارطغرل عثمان بجانشین نشست و سلجوقیان
را بر یورش تاتار و کرتکیان اعانت کرد و در انقلاب زمان تنها در
ارتفاع یافت و گروهی از تفار او ترک فراهم آورد و در آن وقت میخائیل
هوفا حاکم برین فاطوکه از دست قیصر یونان بود غوطس بار دم دختر عثمان را
نکاح آورده عثمان را قلعه دار ساخت عثمان چهل کس از ترکان را لباس
زنان پوشانده با خنجرها نزد دختر خود فرستاد و خود با رفیقان منتظر ایستاد
نشسته گرده اند زدن حصار رفته بزنگاه قلعه دروازه قلعه بدست آورد
کشیدند و عثمان اند با یاران زدن رفته دشمنان خود را از پا در انداخته
حاکم شهر با بعضا فات آکن کرد بدان زدنی نوس قیصر یونان شش هزار ایلچیان را
در سنه ۷۰۱ع سرکردگی میخائیل پسر خود بسر ترکان فرستاد و ترکان را پریشان
کرده در بسیا محصور ساخت و اخر از ترکان شکست یافته بکمال دشواری گریختن
پالیان باد سوفای کردند و قیصر گروهی دیگر از دلاوران خود برسر ترکان
گماشت و سردار آنها کشته شد و ترکان عنقریب بر تمام باسفروس مسلط شدند

و در سنه ۱۳۱۴ هشت هزار مرد بر سر ترکان فرستاد از آن مردم بظلم بر رعایا تاختن آوردند

لهذا ترکان بر ایشان ظفر یافتند عثمان زیبن و دار الملک نیشا را گرفت و دیگر

در لشکر یونان ظفر یافت درین هنگام میخائیل قیصر شاه نگار کنان بسر می کرد

و از فرعموص به بر فرلوس رفت و از آنجا به سعا بالاخر و رام لعان تاتاری ۱۲

بمدد طلبید و زر و حرز اسپه سالار ساخت او هنوز نرفت علی سوراس یکی از

ترکان که در اول حاکم طرابلس بوده و حریف یونانیان را خالی یافته بدانسوی

شتافت و شکسته سپاه برخی از لشکرش را کشته در بر رودش لشتند و خزانه

او را ایشان کردند قیصر که بمحاصره موضعی مشغول بود با سماع این خبر که از ترکان

و رومیان و ترکان اضطراب داشت ترک محاصره کرده به قالیقلا رفت

ملازاده و دریان لول زاد خر نموده با یکصد و پنجاه مرد ترک خود حمله آورد

راه بر دست خرچی سردار الیان کشته شد از وقوع این امر نظلانس سردار

الیار در حلق قالیقلا رانشند یا یار رفت و قیصر لشکر بمحاصره قالیقلا فرستاد

و سپهدار ترش شکست یافت لهذا استحاس ها دران لول مرفت و قطلانس مرسن

ترکان شکست یافت گویند خواهر قیصر قبول ازدواج با ملاکوخان نزد با هولاکو خان

سی هزار مرد بمدد او فرستاد و عثمان عنقریب

شنه سعا کرفته بر پهلو غزنیا حمله آورد بکوبید یا را محاصره

کرد لیکن در ترس لشکر مشغول عنقریب محاصره را برداشته باستحکام قلعه پرداخت

فرمان

وطرغان را حاکم انجا کرده در زمستان برگشت سفارن آن سوربوس حاکم عثمان
برعثمان تاخته شکست یافت و عثمان قطاحی گرفت و پسر بزرگش کشته شد و عثمان
اراده محاصره بروسا کرده دو قلعه برگرد ان ساخته راه اذوقه بر قلعگیان
مسدود گردانیده رعایای آن دیار زمان نذر بر عثمان شدند بر سفاین ساخته
تاخت در دریا آغاز کرده شود و بر اکثر جزایر یونان تسلط یافت و جنگ فرنگ
و آسیا را مهیا شده قوانین نگهداری ضوابط و کذاری مقرر گرداند در عرصه
سه سال فوج را بقوانین جنگ آراسته فرمان داد که شما مجاهد باشید و در عرصه غزا از
کفار رو بر بلید شغال کنید یا کفار را خراج برسانید یا در زمین اخراج نمایند و اگر
هر دو بیند برند آب شمشیر و آتش تفنگ از ایشان دریغ ندارید و همین پیام
بجمیع سلاطین نصارا داد و بعضی از ایشان خصوص میخائیل کوتا سلطان شد و دیگران
خراج و هدیه فرستادند و عثمان اکثر بلاد را در تصرف آورده میان ترکان و
تاتاریان نامور شد و شرقی آسیا بتصرف آورد سفارن آن و حاکم اکوفیوم
بر ملک عثمان تاخته عثمان با اجتماع عساکر پرداخته جنگ صعب کرده بسیاری را
بقتل آورد و بیکی را اسیر کرده و اورخان پسر خود را با لشکری فرستاد تا بیاری
از بلاد تسخیر نمود سفارن آن قیصر لشکر بر سر ترکان گماشت و عبدالرحمان سپهسالار
عثمان سران گروه ظفر یافته بیکی را قتل و اسیر کردند اندکی نجات یافتند و عثمان
بر دیار اغنوح ساخت بعد این فتح بسیاری از انصار آسیا بتصرف عثمان

در آمد و عثمان عنقریب بعد تردد بسیار در سنه هجری بعمر شصت و نه سال از جهان
رفت موافق سنه ۱۳۲۶ عیسوی اورخان بجای پدر نشسته کار را از ... رونق داد
اندر زدن کوس قسطنطنیه بحر مرگ عثمان بر ملک اورخان تاخت اگرچه در اول
غالب شد لیکن اورخان در سنه ۱۳۳۱ عیسوی نکومدیا را بعد محاصره بعض بصلح و بعض
بجبر مفتوح کرده بر جمیع قلاع سواحل نیز تسلط یافت و علم جنگ را خوب افراخت
و عالیجاه شد و سکه سلجوقیان را بر انداخته برده اسم خود را بر سکه بنام خود زد
پیش ازین امیر غیاث نام داشتند و نگاه نهفته عثمانیان شدند اورخان برادر
خود علاء الدین وزیر و نیز انصار را اسیر کرده پسران آنها را اسلام نموده
داخل فوج ساخت و به تهذیب و تربیه و استعداد پرداخته قوانین ضبطه رواج داد
عنقریب بمحاصره نیس پرداخت و بعد محاصره دو سال مفتوح آن ساخت و سکنه را
امان داد اکثر سکنه انجا را آمده بقسطنطنیه رفتند تقارن آن اورخان بتوسیع
مملکت کوشید و زنانی را که شوهران شان در محاصره مرده بودند بر ... دیگران
داد دیگر یکمیان را که از ظلم حکام سابق گریخته بودند باز طلبیده باوطان شان آباد
نمود و در سنه ۱۳۳۳ عیسوی ... را بعد محاصره یکسال مسخر نموده بعد ازین جمیع
اهل فضل گماشته فضلا و علما را از عرب و فارس طلبیده در ... مدارس دار العلم و
دار الشفا و تعلیم گاه ساخت امیران او ... که با عثمان همراه بودند ...
نموده و فرزندش ... شهر کرمیان و سلجوقیان گرفته بودند ...

برخان

اورخان در عدل و مروت چنان مبالغه کرد که سلاطین اطراف خود را در
ثنا گفتن اندا ختند و فرمان پذیر او شدند در زمان طرغان بیک حاکم گرمیان
و غیره سلاطین را که ثنا گفت اورخان نمیکردند با خود معاهد ساخت و تحمل بر یک جمله
معاهده طرغان بیک را در اجان بحجر مجروح ساخته در برغا نشست و عقب
محصور اورخان شدند که بعد اندک جنگ بهرامان او را اسیر کرده بادرخان
سپردند تا تحمل یک بعد قید دو سال مرد و حاکم لولا باد بسبب مرگ مشغول کردید
و در سنه ۷۳۲ انا لو رد الحرود و سید بر باندک محاصره در تصرف اورخان آمد و
از سرداران ترک اغوز فیان ای دین و کرش امیر سلطان که حاکم کاربا
و لیسند باد بستیر با و افسوس و غیره ولایات معلوم کو بیند تهیه جهازات برداخت
و امیر دو نفر با دو پنج جهاز داشت از بحر اجان گذشته اکثر بلاد ریمو و طرابلس را
مسخر کرد و اندرونی کوس قیصر بمقابله اش شتافت سفارن آن امیر معاهد خود
سرخان ترک حاکم کوتیا را ابد دلطلبید سرخان پسر خود سلیمان امیر فرستاد و در اناطولی
حوسی خود را بسبب کثرت جهازات و لشکر سفارن ان پیان اندرونی و امیر
بمصالحه انجامید چه امیر در ان حال از جان غالطا قاحوس بهداد قیصر بسبب
سی جهاز مغلوب شده بود اورخان نیز درین مدت سی جهاز مهیا ساخته با کرکک
جنگها نموده اراده قسطنطنیه کرد جان غالطا کاحوس آن جهازات را تباه
ساخت پس میان اورخان و اندرونی کوس مصالحه انجامید تا غالطا کاحوس

مرد پهلوان و دلاور بود دستغار آن اندرونیکوس سوم مرد و جان قیصر بنام
سیسیمونز سالگی گذاشت و قانطا کاخوس را باتالیقی او گماشت چون انی مادر
دوم با او کینه داشت قصد هلاک او کرد و در لشکر شد دی قیصر نمود و زن و
فرزندان و توابع آنالیس مذکور در دمدی تونسکوم محصور گشته داد اراده
بازگردیدن به سرو یا نمود امیر که در سولاسلطان الکونیا بود خبر خرابی قانطا کاخوس
و قبایلش شنیده با سیصد و هشتاد سفاین در انجل امیر رس شد و بیست و نه هزار مرد
همراه داشت قصد قیصر نمود و در دمدی تونسکوم رسیده بر سلامتی قانطا کاخوس
از کمال شادی گریه کرد و از طرفین نهاد او بحالی اقبال آمد بعد از آن امیر با لغا
فاسطان خبر شن باستیول لشکر کشید امیر از آنشتول هدایای دستاج باج کثیر با بر
پذیرفته خدا بان مراحل و شدند و بیست هزار مرد دلاور خود بیان قانطا کاخوس همراه کرد
با انی صلح داد و در لیب و نیجرو زبر گشت چون امیر بمر بار رسید انی مخفی اراده الحاق
مادر خان سفر نمود لیکن بسبب قانطا قاخوس طوی داشت چون قیصر استعانت
با ورخان کرد و امیر بسبب موانع ناگهانی بزودی بند قانطا کاخوس سوی
رسید مگر بعد چندی با بیست هزار مرد مدد قانطا قاخوس آمد ستغار آن ارخان
حاکم بندمار ملک امیر یورش کرد امیر برای حفظ ملک خود معاودت نمود و لشکر
اطلاعی بحکم امای روم ریمر امیر رسید و امیر سرداران گرده را بقتل آورده بیاری
کنت ولیفه اسیف بقلعه که در آن نواح ساخته بود پناه بردند قانطا کاخوس
بجانب

بمعاینه اینحال با اورخان موافقت کرد و اورخان بسود دختر قیصر را خواست و
وگفت که این استدعا ز لو را اسفا پذیرد باید فرزندان فرمان پذیر قیصر
باشیم قانطا قاخوس قیصر را گفت که این پسر قطاع الطریق است پدرش تو
دولت نبود لایق دامادی قیصر نیست و دیگر سرداران گفته که اگر رضای اورخان
حاصل آید بر همه دشمنان قیصر باید فرزندان سعادت کند و رضا شدی باید
و اورخان قانطا قاخوس را برای ملاقات در سقوطری که قلعه است محاذی
اسکول طلبید و هر دو با هم طعام خوردند مراد اورخان با اندل رفته خود زیاد
فرود آمده ده هزار عدد قاسطان قاخوس که میان او و دیگری سرو باجنگ
بود فرستاد مردگیان ازین سبب نجنبیده کسانیکه را دست قیصر سپرده نکنند
کشتند و پناه بجنگل بردند و کرال سردیا محاصره طلوا نیا برداخت قیصر مدد
اقتضای استدعای اورخان نموده مدد خواست داد و خان لشکر خود
سلیمان را با لب هزار کس مدد قیصر فرستاده چون سلیمان به بلغاریه رسید
اورخان صلاح در رفتن او بکرنک ندیده فرمان مراجعت فرستاد در سنه ۱۳
اورخان عسکری کمک خیجاسی که زر علطالو دفرستاد و جنگ با وبطیان کرد در
حمایت قیصر بودند آغاز شد خوسی زر بسیار ترکان فرستاده با خود متفق ساخت
و درین هنگام میان بلوعیبوس و قانطا قاخوس نفاق مراجع شد و اورخان
سلیمان را برای ولایتی بیروچانتس قانطا قاخوس که در اوریان بول

محصور بود و فرستاد و بطرف دیگر قلوغوس سردیان و بلغاریان را بمدد خواند
سلیمان سر سردیان و بلغاریان که بمحاصره اسول آمده بودند ظفر یافت بعد ازان
قلوغوس سلیمان اظهار دوستی کرد دیگر زنگان را بجنگها همراه او رضا ندادند
و بعد ازان قانطا فاخوس اکثر امصار طرس خصوص حصم لی را مسخر ساخت و سلیمان
را زر و خرج سپاه خواست او ده هزار دینار داده سلیمان قالیطلا را
با بسیار زنی از نباد در تصرف آورد چون بسبب زلزله اسمار شکسته بود به استحکام
پرداخت و قانطا فاخوس ازان متوهم شده شکایتها بدعهدی سلیمان
باورخان کرده جواب شافی نیافت پس عنقریب نکوید با جانب تصرف او در خان
درآمد اورخان دران زمان با ماخان باز جنگ می کرد سلیمان انصار
دو باطیا ز ولایت بزرگ را مسخر ساخت پس اورخان و سلیمان با قانطاق
صمرشش منازعت کردند قالطلان صمرشش نبی پسر خود را بر قیصر کتاب یا قلوبرس
سعاتی کرد در سنه ۷۵۹ تمام ولایف حالی لوس مسخر اورخان شد درا دران
اورخان که بخزارها دو بطرف سردیا بسفر بلکه سردیا ظفر یافته توسیع ملک
پرداخت و اورخان پسر دیگر خود مراد را با لشکر گران فرستاده
تا طبروزا با الوم لو قیاطس قریب استنبول تصرف آورد و بمحاصره ایشان پرداخته
بعد کشته شدن مردم کثیر گشاده و اکثر ولایات میانه استنبول و ادریان نول
رفت و دریں اند خان ماره امراهی سک و تغازی قاصل دید بر یک تسخیر

طرابنیز

طرا کشید مشغول بود و سلیمان بر سکنه احری ظلم بسیار کرد ثلث دو سلطانی
برغوس را مسخر ساخته بایا برگشت چون سلیمان در ملک مفتوحه بوده از اسب
افتاده بمرد اگرچه این واقعه بر اورخان صعب آمد لیکن چون خان بر فتح فرنگ
متوجه بود که اخی بیک را بمخلص نشان فرمان داد و او دیدموشقان را بتصرف
آورده در پی قیصر بطلب فالطاقاخوس حرحود رفت بعد از آن در سنه بیست
بعمر هشتاد سالگی بعد سلطنت سی سال از جهان رفت بعضی گفته اند که چون
شصت و ساله بود بسلطنت رسید بعد از و سلطان مراد بر تخت عثمانیه نشسته در وجود
آنها یکی امرای اخلاص ادریان بول فرستاد و او ممالک بسیار مفتوح کرده
روم علی خطاب یافت و سلطان لشکرش را بر سر اسپه دار شود و چون عدد
اسیران فرنگ بهزار رسید آنها را اعلام کردند بیک جیزی بفتح شاه فوقانی
و نون غنه و کاف فارسی و فتح جیم فارسی و کسر راء مهمله ما رسین نام داد
و بعضی طن سری گفته اند و با این مردم جنگهای نمایان در فرنگ و آنجا
کرده بسبب نفاق اولاد چنگیزخان ممالک بسیار را از اناطولیه و شام وغیره
بدست آورد تا شش مملکتش ازدالکیا و هنگری و سردیا و بلغار دیگر ممالک
فرنگ وسعت گرفت و لازر بوس شاهزاده سردیا اکثر اقوام فرنگ را فراهم
آورده در میدان کوشادبار بمصاف سردیا جنگ صعب کرد و سلطان مراد
در آن جنگ مشغول گردید و درین هنگام دانشمندا در بان بول و فلی لی و صنعانا

و ایلاد بلغار و صغار را و عمور صیا و لبب تزویج پسرش با پریه ایلدرم با دختر سلطانی
فرخا مجار مطاحیه اعزغار و فوشان لیک و شهر الواد زوامی شاهرو از نزیب
و فراغالس و سبدع سری و غیر آن خراج گذار شدند و سلطان مراد بصوب تمام
دو قلعه بور برباد و فوالیه باباری از ال باساد گرفت در عمر هشتاد و یکسالگی بعد
سلطنت پانزده سال از جهان رفت ابویزید ایلدرم جانشین پدر شد
چون برادرش شادی از راه بد داشت چشمانش را بر کنده بطور خورد خود
یعقوب را خفه کرد و لزاریوس شاهزاده سرو یا سا که اسیر بود دست لشکر بر دریا
کشیده سنجر ساخت بعده بر تمام اگونیا ظفر شد و طی براطین را خانه کوچ در یکی آورد
و سلطان فرخا مجار قرامان او علی را که خسرش بود تباه کرد و تمام ملک د
کوطیا قوم دار الملک او را اسیر کرده، ایالا فرنشا دو برش را بر جنگ
مالدویا سردار او را در جنگ ونجا فتوحات دست داد اول بر سطیفن سلطان
مالدویا ظفر شد و سطیفن با بادمش قلعه گرفت و در روفنیکه یار بدار راده ها ی
دار الملک مالدو داشت بر لشکرش ریخته شکست داده و بار بعد از آنجا به دریا ن
برل رفت و شاهزاده قرامان از داد بد شکست بایزید بولاب حوذ در فته
متصرف شد بایزید لشکر فراهم آورده بر قرامانیه یورش کرده او را گشت
و جمیع قرامانیه را اخراج کرد و در آنجا بفرنگ رفته جمیع الصغار و قلاع کنار دانوب را
گرفته با سیار گشت قدر بهان سلطان قیساریه و غیره بلده سیواس که سلطان قرما شند

محاصره

محاصره کرده گرفت و کار به دلبیا را گرفت و قید سلطان لساد بولیا
نزد سلطان آمد و سلطان دختر خود بنکاح آو داد و بعد چندی اسیر کرده قیلاد
لهسان گرفته بفرنگ رفت و عالی لویس را استحکام تمام داد هنگامیکه در فرنگ
بود قوطروم سلطان قسطنطونی ملک اسم را نه و بالا کرد بایزید باستماع این خبر
تمام لشکر بعلت قدیم برگشت قوطروم دران زمان برده بود اسکندریه که جاگیر
او بطیع بایزید شد و بایزید در سنه ۱۳۹۱ فرمان روای ماسیا و فرجیا و بلغاریه
و کاربه شد دست تصرف بر بغالیه دراز کرده بود و درین زمان جان
پلوغوس قیصر و دیگر سلاطین یونان بسبب تسلط و هیبت عثمانیه ضعیف الحال بودند
بابای روم و دیگر سلطان ایشان را چندگاه اعانت میکردند قیصر در قلعه استنبول
محصور بود بایزید در شهر و قلعه سیان اسیا و فرنگ قریب بوغاز چهید در راه البطر
خیان بحر بالطوس در کوه سی بنا کرده لشکر را بمحاصره استنبول برگماشت چون قیصر
سپاه حصار قوت تمام داشت بایزید دانست که بدون محط غله تسخیر قلعه محال است
بالاخر قیصر صلح خواست بایزید گفت که اگر جان قیصر خراج هر ساله بذیرد و در رواج
شریعت محمدی دهد و قاضی مسلمانان در استنبول بونشاند و دلیر قیصر با صد مرد اعزه
همراه لشکر باشد بزرگان ممالک دست باز می کشید و صلح متصور است قیصر همه قبول کرد
موافق آن بایزید به بغالیا رفت و جنگ در گرفت و مظفر شده بفرنگ برگشت
و در یافت که در ایام غیبت قیصر به تهیه اسباب قلعه داری و استحکام اسباب در احتیاج

و فرار پرداخته نصاران آن دیار سور پرداخته بلده صوراس را اجبار از کیلاد
کور را گرفته بقتل و غارت پرداخته و قتل عام بیان فرنگ و اسبا کرد اما یزید فرمان داد
تا جیشمان سوئبل پسر قیصر را بر آرد پس بطریس گرفته طلوا انبار را مفتوح ساخت عمده طرفان
سپهدار خود را فرستاد تا ولایات غربی بحر اسود تصرف نماحیرانی بوس را بوریا
فرستاد تا اهالی دلید بوناو بهجان انیس و اسیر شده را گرفت پس بایزید استنبول
از خشکی و دریا محاصره کرد و محصورین بسبب عدم حصول خرد ربات عاجز آمدند
و سوئبل نزد پاپا و دیگر سلاطین فرنگ التجا برد نصاران آن بحر سند پادشاه هنگری
یکصد و سی هزار لشکر از انگلس و فرنس و اطلی و جرمن و هنگری فراهم آورده نیکوپلس را
محاصره کرد و بعد از آن مرزبان لوارنی لبر دوک برکندی با فریوتسند بازید
بدریافت انجه بعد بهنب و تاراج جمیع نواح را خراب کرده متوجه نیکوپلس شد و چون شنید
که سردجران بود محاصره نیکوپلس را بر داشته بمقابله بایزید شتافت بایزید لشکر
خود را دو بهره کرده نصف به سپهدار خود سپرده و نصف با خود گرفته از نظر
نصارا پنهان شدند فرنس اول حمله آورده با تمام سواهی مرزبان لواد با بعض
سرداران دیگر که اسیر گشتند قتل و مجروح مغلوب شدند و دحس شد که هنوز عبور نکرده
بود برگشت بایزید مظفر شده باز بر قسطنطنیه آمد و آن شهر را بسیار مستحکم یافت
دانست که بدون حیله شهر مفتوح نمی شود حیاع تاهی را که از اولاد خلوعوس لبر اندرو کی
برادر بزرگ سوئبل در لشکرش بود طلبیده گفت که اگر رعایا و لشکری استنبول سوئبل را

درحت

در تحت خارج کنند تو پادشاه انجا شو هرجان ینه برفته جمعی فراهم آورده
و بایزید ده هزار ترک بدو داد انکه داشته تمامی لشکر را از انجا کوچانید
و سکنه استنبول بسوی جان گرائیدند و سول انها را انشوانست بار داد انکه ناچار
مانوئل خود در بند رغالیس رفت و جان فرمانروای قسطنطنیه شد چون بایزید
با او وعده سلطنت سور با کرده قسطنطنیه از و باز خواست او انکار کرد لهذا
بایزید حیران شده برو رد دراورد لیکن در خانهای قسطنطنیه بر پذیرفتن
سلی در بار امنی شده شهری برای سکونت جان فلوغوس خواست و بایزید
بسبب غلبه امیر تیمور در ملک اسیا ینه برفته و از انجا با یا انگره قریب انقرا با
جنگ کرده اسیر شده در بیست و سوم مارچ سنه ۱۴۰۳ع در اسیری در مرد
بعضی گویند بسبب زنجیر آهنی هلاک شد پسر کلان بایزید در جنگ انقرا کشته شد
و سه پسر سلیمان و موسی و محمد زنده ماندند و هر یکی اراده سلطنت کرد مگر خورد ترکی
را امیر تیمور سلطنت آن ملک داده بنصیحت فرمود چون سوئیل در ان وقت
در فرنگ بود با استماع خبر مرگ بایزید قسطنطنیه استیلا یافت و سلیمان را مساعدت
کرد و سلیمان صرف بر طرس قرار و اماند و موسی بر ملک پدر استیلا یافته
و در بروسا نشست ذکر سلطان سلیمان بن بایزید در دلاور بود با لشکر
فرنگ بر سر موسی لشکرکشی کرد و موسی بر تخت بس سلیمان برو بار ابدست اورد
و موسی ... داک گرفت و انجا جمعیت فراهم آورده در سنه ۱۴۱۰ ادریانوپل را

گرفت و سلیمان باجتماع عساکر پرداخته متوجه ادریانپول شد برادر بنام
که بوالکیانشاه بود موسی در انجا رفته جمعیت بسیار فراهم آورده واکثر مردم بموسی
ملحق شدند اما موسی متوجه ادریانپول شد و سلیمان بدر رفته فصول برسی
با برخی از سواران اراده فرار قسطنطنیه کرده در راه کشته شد و بعضی
گویند در برادران دیگر نیز سلطنت او سه سال پس سلطان موسی در ادریان
پول و محمد در اناطولیه سلطنت کردند و محمد جمعی از تاتاریان فراهم آورده
اراده موسی کرد چون نزدیک رسید موسی گفت که ما و تو برادریم تمام ملک
بزیر دست تست من بر اندکی قناعت کرده ام و جهاد بکنم اگر میخواهی تو نیز
بر نصارا جهاد کن محمد بدین سخن سر در گشت و موسی بآن سخن شد پادشاه
هنگری درمیمند به جنگ کرد و ممالک کنار دلرب را مسخر ساخت و این همه
فتوحات بسبب خود شاه و ملوک و هر دو نیک بوده موسی مرد دانا و عادل بود
و مقالی و تندی ترکانه داشت لهذا ترکان گردیده او بودند و محمد را بسیار
دلیر و بهادر میدانستند این برد و سرداران مذکور با دیگر سرداران سپاه
موسی سلطان محمد را ترغیب بر گرفتن تمام ملک عثمانیه کردند و محمد این سخن را پذیرفته
اراده موسی کرد و موسی تنها فرار بولایت سرویا نمود و سلطان محمد عزم حمت برا
بروسا کرده و بعضی بر آنند که چون موسی محاصره استنبول نمود و مشغول آنجا بود محمد برده
سرانجام اذوقه سپاه او ذخیره خود نمود لهذا محمد بدانسو شتافت و موسی دو بار
بجنگ

جنگ کرد و لشکریان موسی دو بهره شده بحی بحر اسود روان شدند
و بهره راه دریان پول گرفتند موسی نیز از دریان پول رفت و در راه
بدست مردمان حرد کشته شد لیکن میور خان ترک که محاصره استنبول کرده
بلکه گفته که او اسیر شده بدست یکی از سپاهیان برادر بحکم او کشته شد سلطان
محمد بن بایزید ترک غزی قریب از دریان پول پادشاه شد و اول
قرامان اوغلی پادشاه قرامانیه را عاجز کرده بعض قلاع قصبه الانتزاع کرد
بعد از آن بر سر اسکندر سلطان کسطمونیا یورش کرده او را گرفت و تمام ملک
و خزاین او را گرفت چون قرامان مانده بروسا را خراب کرده بود سلطان محمد
آنرا باز تعمیر نمود و ملکی که از کریکیان در ملک کوکسین و بانطوس و طلیا گرفته بود
به توسل قیصر باز داد در رسولان قیصر گفت که توسل مانند پدر من استان تمام
عمر بایع و فرمانبردار او باشیم پس رسولان سلاطین گریک نزد او رسیده استدعای
صلح کردند بعد از آن موسل بن زمان هی برآورده دست تسلط دراز کرد و اراده
تسخیر سربا نمود و بو باتفاق محمد قریب فالقوفی رسید و سلطان ای بانیسر
بریک حران خواست کرد گویند که سلیمان او را حاکم بلغاریه کرده بود ناگاه
بر انوس و سمبر نادرطبا و جمیع مضافات ناحیه ظلم بسیار کرد و سلطان محمد با لشکر
عظیم برای اخراج جو بند رفت و سلاطین قوبیا و جنفر و فرجا د کاربه و سونی
وردوس آن را مساعدت کردند و محمد سمیرنا را و بت ایشان سنجر کرد و داد با

همگی امیران و سرداران مسلم از نصارا برابر سلوک میکرد و در سنه ۱۴۱۶ خونیند عاجز
شده بود که ناکس النجا بر در این دوک ساهد و شیطان بود که اکثر جزایر
تابع سلطان محمد را خراب کردند و در بحر قوت بسیار بهم رسانیدند پس شیطان
قلعه گلیپولی را ویران نمودند و بر استنبول تاختند و بایزید را چهار پسر بود
اول مصطفی که در جنگ انقره در سنه ۱۴۰۲ مقتول شده و نعش او را نیافتند چون
محمد دریافت که قرامان اوغلی لاش سلطان مادر پدر را سوخته است با لشکر خود
عزم آسیا کرد و بلده قونیه یعنی اکونیوم را گرفته دیگر بار داد و در آب شیخ
وارنکس توب گرفت چون از آنجا با دریای لول رسید دریافت اینکه شخصی خود را
مصطفی پسر بایزید قرار داده در والکیا خروج نموده است مضطرب شده
خونیند را حاکم نکوپولس ساخت و برای یاد اثر مصطفی تاکید را خوند مصطفی
پیوسته لشکر عظیم از رکان و والکیان فراهم آورده بر طلیبا یورش کرد و صحرا
را خراب ساخت و محاصره سرا برداخت این یکمن منورخان ترک است و بعضی
گویند که با لشکری مقابل آنها شتافته ظفر یافت و در طلیبا و ترابوس نگارش
حاکم دار را اسیر کرد و سوئل مصطفی را پس خود نگاه داشت سلطان محمد تولاب
داکشنه زنه بباری از آن سخر ساخت و قلاع مستحکمه بنا کرده و ملک را خراج گذار
وایل ساخت و منویل قیصر محاذی جزیره خیوس کوه سلی لرمان بر منصب حلیج اکوبنام
و شریک قدیم یعنی سکنه گنده او را امر کردند با دو سردار سلطان محمد حاکم را

دیادل

کوساولید با جنگ صعب کرد و مبانیه این حال سلطان محمد مراد پسر خود را با لشکری
توابع ماربد و وزرا خود و معابد قیصر فرستاد آنها لباس یونانیان پوشیده
همه را از بر بستر کشیدند و سران ایشان ساها را برهنه در بازار افروس کشیدند خرابی
بسیار آوردند این واقعه بشش سال وفات سلطان محمد بوده و مراد
در آنوقت زیاده از دوازده سال عمر نداشت پس سلطان بیرزا حاکم
اماسیه بود و باقی عمر را در استخراج قوانین ملکی صرف نمود و آخرین کارهای
او استخلاص قالیپولی و ترکی و حرفی بوده مراد در آنوقت با لشکرش در طرف
قیام داشت سلطان خواست که تا آمدن پسر حکایت مرگ او پوشیده باشد به اکید
وزرا اسم وزیران خود درین باب وصیت کرد و برای خبرداری دو پسران
خود که یکی هشت ساله و دیگری هفت ساله بود به سویل قیصر یونان ودیعت نمود
و چهل و هفت بعد سلطنت نه سال در سنه ۸۲۴ عیسوی از جهان رفت و مورخین
ترک گفته‌اند که مصطفی پسر کلان بایزید ایلدرم تا سلطنت سلطان مراد ثانی
آمده بود الغرض سلطان مراد ثانی بر تخت نشسته پدر خود را در بروسا
مدفون ساخت و بسویل قیصر مرد و پیام فرستاد که هر دو برادران خود را تا توافق
وصیت پادشاه متوفی به قسطنطنیه بفرستید تا زیر موافق رضی سلطان جواب داد
مناسب نمی‌نماید که شاهزادگان غلام در خانه نصارا تربیت یابند سویل قیصر
برنجیده مصطفی را حاکم طرابلس کرده و خوشنودی از سر دار سواران نموده از یراق

عهد کرفت که بعد ظفر بر عثمانیه قالیقلا را باستنبول واگذارند و برای ایفای
وعده دمیطریوس لیالطریوس را همراه کرد و مصطفی در طویس سیصد هزار طلا
شتافته خزانه و اسباب بسیار یافت سلطان مراد با شماع این خبر مانند وزیر را
با سی هزار مرد برادر بابان لول فرستاد چون لشکریان عثمانیه مصطفی را دیدند
همه بدان طرف مایل شدند ناچار بایزید و برادرش نیز بمصطفی پیوستند بایزید بعتاب
خوشنود گشته شد و مصطفی بنا ز احمد بایع داخل ادرنه بابل گشته خزاین بسیار
یافت دمیطریوس که وفای وعده از مصطفی خواست مصطفی بلا بینت و خوشنود در تبی
لاان انکار کردند دمیطریوس چار نزد سوسل برگشت تو بل بمعاینه این حال
رسول بسلطان مراد فرستاد که اگر قالیقلا بما بگذاری ترا در تلویش مصطفی
سعادت کنیم سلطان مراد بنده پرفته ابراهیم لشکر اعظم را نزد قیصر فرستاد
که اگر دیگر این خواهش دارد الحاح آن ارتع امر شد و سلطان بنا کیف کرکیان
و فرنگیان همت گماشت با سپاهی خود بندرا کرد با دران مصطفی بودند نفر بسیز
و خود بمقابله شتافت تا در میدان سطر الظلافی نوبت دست داد و سلطان
اکثر را هما فرا گرفت خصوصا آنان که چون رسانید بهار بجد درانعت مصطفی در کمال اقتدار
بود سلطان پیام داد که ملک عثمانیه در فرنگ از آن او باشد و آسیا نیز سلطان
چون سخن مصطفی زرام ظاهر شد لشکر سلطان مراد بود و بحکم سلطان نزد برادر رفته
او را از زده حکومت اگو بنا داد سنیش را گذاشته بر ملک بوعود حمله کرد ظفر یافت

حاکم اکوبنار اکه از نسل اطلی بود کشت و حاکم افوس شد سلطان مراد در افوس
صرف بیست ساله بود و اکثر در پدرسا بوده لشکریان مصطفی سعاینه حال سکنیش
او را محاصره کردند و اراده گریز سوی قالیفلا داشت سلطان مراد حرلاندون
نقل کرده اند و را نوس چهار را با دو هزار نوکران اطلی فرستاد تا راه قالیفلا
گرفت و در اسیری مصطفی زور آورد بالاخر مصطفی در بایان تولی بود از انجا
بوالکیه گریخت و از انجا اسیر گشته بفرمان سلطان مراد از حلق کشیده شد
سلطان مراد او در نور را بسیار نوازش فرمود و فرامان اوغلی بر در سلجوقیان
مراد ابدال ما یورش کرد لیکن عمره بیک او را شکست داد و اکثر ممالک از سلجوقیان
انتزاع کرد و سلطان مراد در ۸۲۶ با صد هزار مرد بمحاصره قسطنطنیه پرداخت
جان پالیوغوس که در ان وقت اندرون قیصر حاکم کریک بود بملاقات سلطان مراد آمد
لیکن عیان او را بحضور سلطان نگذاشتند و شدت در محاصره قسطنطنیه کردند را بوقت
بنل بصر مرد چونکه دران هنگام برادرش مصطفی خان طغیان در روسلطان که
محاصره برداشته با در بایان بول آمده بسیار رفت و بمحاصره مصطفی حلی پرداخته
بر برادر ظفر یافته اسیر کرده کشت بعد از ان دختر لانس اوغلی لبر لازیوس
سلطان سروبار را به نکاح آورد و زن لانش اوغلی دختر سکندر بیک سلطان
سینوبی مادر سلطان محمد بزرگ بود دستش قوت بیار بهر سایندہ اولبرحوذ
فوطر را سپهدار کرده بر خلیل امیر سلطان ظفر یافته و اول بر کوهستان تشنبر یارفت

پس بجانب چپ سیلابده بجا اکرنبا الداس نموده جهازات ولشکر مهیا کرد در انجا
هنگام پیرنس مدرت اسیر شد و بر دست حمزه بیک برادر بازید وزیر که پیشتر
بروقت خلیل اسیر بد نجات یافته بود کشته شد بعده سلطان مراد بر بغولی که انجا
سیس بر سورش برداشته شمشیر بارا کرفته بود رفت و خلیل حاکم شمشیر باشد چون
سینش باکوسیوم رفت او را ابتکر و زر معاونت کرد و حمزه بیک از محاصره
خلیل کریخت و سلطان مراد بلادی سی سالار جهازرا بر پیرنس فرستاد او بر
بلده چپ سلا دست یافته از صد بر جهازات و الواب جرات کرد و حمزه بیک
حمد و سنیس شکست یافته تمام قوم را بکشتن دادند و در سنه ۸۲۶ سلطان مراد بر سلیمان
ظفر یافته طسلونیکا یعنی سلونیکی خوانند انتزاع کرد و بعد از ان اسصار بسیار و ملک
کرنک و سوریا بتصرف آورد لیکن سلطان مراد نظر بر ولایت اسپول داشت
اگرچه جان بلوغوس قیصر مرد دلاور و عادل بود لیکن در تاب خود بعد از عثمانیه
بدین اسصار و بلاد اسصار و بلاد دکر بر بهرشت تصرف داشت همه را کذاشته
سه صد هزار اسپرس خراج هر ساله بپذیرفت که سبب آن همه مصیبت بود اگرچه سلطان مراد
عاقل و دلیر و بالیاقت و حافظ عهد بود لیکن باید کفت که سلطان بلده اقوس
دار العلم یونانیان را دار الملک ساخت و اکثر علمای و حکمای انجا از ان
شهر و تاب ظلم عثمانیه نیاورده بفرنک کریختند و سلطان رسولان بو الکه
و سروا مر فرستاد و انجا قوم های بر سر و حاکم بودند سلطان بر انها اجرای حکم کرد

لیکن دراغول برای دو دو دلکیان سر از اطاعت باز زد و بر توابع سلطان
ظفر یافت و اکثر را کشت بعد از آن برادر روای دو دلکر کشته به قتل
رسانید اگرچه سلطان میخواست که لشکر بدانسو کشد لیکن بحکم خان قرامان از علی
سلطان قرامانیه انتظام اکونیوم صورت نمی بست و سلطان قرامانیه خواهر سلطان مراد
برادر عقد داشت و خود را مادره بزرگ عزنی اسیامی دانست و اکثر
معارضه با سلطان مراد کرده بارها ولایات او را می تاخت درین وقت
اسپی عربی نزد قرامان ادعلی آمد و سلطان مراد آن اسپ را ازو خواست
قرامان انکار کرد سلطان مراد لشکر کشیده تمام ملک او پایمال نمود و بلده اکونیوم
دار الملک او را گرفت قرامان عاجز شده پیشکش بسیار با اسپ گذرانید سلطان
او را امان داده باد سلطان در جزیره ضابطی جنگ آغاز کرده قبوص صین
ملک را گرفت لیکن عنقریب اردسطاوس برادر قیصر سرزنش یافت در اوقت
لشکرهای دشمن بزرگ عثمانیه بودند سور صین گفته اند که ترکان بسیار و بر لشکرها
ظفر یافتند لیکن از تاریخ نصارا معلوم می شود که چون الرطوس حاکم اسطرباد
شکوهه دختر سلطان بخش بند گذاشت و او بر تخت لشکری نشست دلیری داشت
لیکن بسبب قرب حدود عثمانیه همیشه در بلد بود و سلطان مراد تمام بادشاه دلکیاد
سر و پا بود لیکن درغول در دلکه و حرصه در سر دنیا از آن ملک فرمانروائی
داشتند سلطان مراد محاصل علی بیک سپهسالار خود را با لشکر شایان بر اطراف

فرستاد و اکثر سواحل و قلاع سرویا و مالدویا و طراسلونیا بتصرف آورد و شعبان
آن سلطان مراد بعزم تسخیر بلغراد مصمم گردید و آن بلده شهر بر کنار دو آب ساوا و دانوب
سنجاق سواحل صغیر فرنگ است از انجا لشکری بطرف سکیه فرستاد و مرد را اغول
با لشکر و سلطان طریق معاودت سر عبدالله نباخت لشکری پرداخت و سلطان مراد
در سنه ۸۴۳ قرعه بکوس از دانوب گذشت همه ولایت را ویران یافت و سکنه
و رعایا بشهرها خزیده بودند سلطان در کنار دان قلاع بسیار بود بعض بلاد لشکریان
را تا خبر خود را در میان ملک اعدا دیده از دراغول و حاکم سرابنز اطمینان
نمی یافتند و دران حال جان هونیادس سپه سالار لشکری اکثر بازرگانان جنگ
غالبانه کردند لهذا سلطان از دانوب عبور نموده با درمیان بول بر گشت چون حاکم
سرویا با دشمنان سلطان بکریان داشت برادر در غیال بود و سلطان بعد
وصول ادریان بول بفاد و اک وزیر اعظم برای فتح قلعه سمندره را ارزنادو مان
داد وزیر انکار کرد حاکم بدویا گفت که سلطان بر وقت ازدواج دختر حاکم سرویا
امان آن قلعه داده است سلطان فرمود آن قلعه دیگر نداده پس وزیر گفت تا جهاز
آن پسر را زا زند دراغول که همراه سلطان بوده تقیید نجیر شود از و دو پسرش
غال و صل شانی طلب کرد بر بند داد و بحال آورد در نهار دیگر سلطان اراده
محاصره بلغراد کرد چون قلعه مذکور بر ملتقی دانوب و ساوی بود جهازات را از
هر طرف بمحاصره مامور نموده و بجنگ صعب دیوارش سمار کرد و اکثر از دلیران سلطان

ضیائی

منابع شدند پولاد سطانوس جنگهای نمایان با سلطان کرد و جرجی با نوسید
اتفاق ورزیده سبب و بجهار کس قرامان آورد سلطان عیسی برادرزاده خود را
بر سر علمراو گذاشت و او با نبردهای مردانه با جرجی و برنیدس نمود در ان
جنگ برنیدس ترددات نمایان کرده عنایت آمد الغرض سلطان از نفاقها
بتنگ آمده از دلوب گذشت و صلح میان آمد و انصار عسکریان که او جرجی
گرفته بود بازداد و قرار یافت که ترکان با عسکریان رود دلوب بگذرند
و بجانب همدیگر نیایند و گویند هونیدس قریب دو صد هزار از لشکر عثمانیه کشتن
و این جنگ میان سلطان مراد و پولاد سطانوس بود و هر دو کنند کوسیل زن قرا
نمودند قرامان بسبب ضعف لشکر عثمانیه بر ملک سلطان تاخت و سلطان عنقریب
رسیده بر قرامانیه لشکر کشیده اکوسوم را با خرابی بسیار گرفت و جز بسیار کرد
بالاخر بشفاعت خواهر خود زن قرامان که بر حماقت شوهر خود اقرار کرد از
قصورش درگذشت و دل خود را ایلیو فانه کرد و بعد سعادت به دار الملک
شنید که خورد پسرش علاء الدین که ولیعهد بود مرد بنابران آتش بسیار بنازشند
و بیران حکمت نیز فراهم آورده پسر خورد محمد را که نه ساله بود بر تخت نشاند
و علما را از فرنگ و عرب و غیره بلاد طلبیده با آنها صحبت داشته حکومتانه و حکیمانه
می گذرانید درین وقت نصر خان دراطلی بود با بابا او را دوستی و مهربانی کرده
اراده اتفاق شریک و لاطین حرفی نموده قرار داد که هر سه برادران قیصر یکی

سوای قلعه قسطنطنیه بگیرد و لشکری از سلطان و رخوسی فراهم آورده بر سر عثمانیه
شتابد و آنها را تاخت کند و بولادسطانوس از ینکچری یورش کند پس بولادسطانوس
از ینکچری و کرنیل جرلین سپارتی نایب پاپا در جرجن دهوسندس بر ملک عثمانیه آمدند
و سلطان مراد درین وقت آماده سفر عیسا و محمد ایرشش در نهضه مواد سلطنت
بود سران ینکچری و سپاه شنیدند که نصارای فرنگ و عموماً بر یورش عثمانیه
اتفاق کرده اند اگر مقابله و مدافعه آنها بعمل نیاید سلطنت و جمعیت اسلام
از دست رود پس سلطان مراد التجا کردند تا مهر و نگین باز گیرد او اول
نپذیرا نکرد و بالآخر بعد مبالغه بسیار عرض امرا نپذیرفته گفت اگر خلوت و تجرد و صحبت
وقت او را دست داده او در او زبان بول نشنید و حکم بر لشکر کند و محمد محال گفت
آن نماید البته بکار ملک پردازم همه پذیرفتند سفاران آن یکصد و بیست و چهار هزار
دو از طرف پاپا و دیسلطان و غاکین محاذی قالی پولی رسیدند و قریب دنیا رسید
بحر باسفروس اتفاق عیار فرنگ و آسیا مقرر شد سلطان مراد از تا سفروس
بر جهازات صد سی عبور کرد و لشکر را بمیدان کشید بولادسطانوس دهوسندس
از ینکچری و لو دلوسیند و غیره اقوام و عشیره بمیدان نصارا رسیدند و ناه گکور را
ذنوب کر کشته صد و دسکوبوس دارالملک بلغاریه را آتش زدند چه الولات
از ملک عثمانیه بود بولادسطانوس یک امیر خود را بجمعیت شایان بمقابله در اغول
و بوالکه فرستاد و تفنگچیان که در اغول که از نصارا از بند بود داخل

زده

زمره ایشان شده پسر خود را با لشکریها همراه شکریان کرد اول ولادسلاوس
اکرلاو عثمانیه را گرفت چون سلطان مراد از باسفورس گذشت جهازات
ایطالیان عمارت بحر را فرو گرفتند که کسی را از آسیا راه عبور بفرنگستان نماند و لشکر
عثمانیه یکصد و پنجاه هزار بود ولادسلاوس بدریافت این حال شهر وارنا را که نزدیک
قریب بحر سیاه مراجعت کرد و یکدو قلعه از ترکان گرفت اینجا کیلکاس کاه جنگ
و هونیدس بحکم پاپا اراده جنگ کرد و اتفاقا در دهم نومبر ۱۴۴۴ جنگ
عظیم قریب وارنا میان سلطان مراد و ولادیسلاوس واقع شده
لشکر نصارا را بر کرده هونیدس بیرون آمد و سلطان بیکطرف کولا ب بطرف
دیگر لشکر او بود فرار از آن کوه که نصارا بر ان حمله نمی توانست کرد بالجمله هونیدس
با هنگری و کرستند بمقابله آمده جنگ کرد و سلطان مراد سواران خود را از آن
زوه پراکنده ساخت نصارا از اسب افتاده مرد بحکم سلطان مراد سرش
بریده گردیدند هونیدس خود را یکطرف کشید سلطان فرصت یافته سواران خود را
فراهم آورده به ترتیب صفوف پرداختند سد مقابله ولادسلاوس کشته هونیدس
سه بار طاقت مقابله نیافتند بطرف توپ رفته از آن در گذشت که ببندد از ان
جنگ دو ثلث از نصارا کشته شدند و بقیه اسیر گشتند و از ترکان سی هزار بقتل آمدند
و هونیدس از توپ گذشتند دریافت که سواران مجتمع شدند خواهان میل
اینان شده همه سواران سپاهیان طرف دیگر توپ پیوستند بخوف اینکه اگر از اول

و ببرد نام انگست نصارا اجر یافته پابند آنها را بکند و هونیدس تنها مانده در دست
دراغول اسیر گردیده خلاص یافته باز با انتقام دراغول و پسرش را گشت و کرنیل
نیز در جنگ کشته شد و بعضی گویند که هونیدس با ده هزار کس بیرون رفت القرض
سلطان مراد ظفر یافته سی هزار از مردان کاری بکشتن داد از این سبب بسیار
ملول شد چنانکه در پایان تول مراجعت کرده خواست بقیه عمر در شغیا بگذراند و بقولی
در بروسا پس سلطان محمد را تخت سلطنت داده خود در بروسا با شغیا رفته
بعبادت مشغول شد و هونیدس هنگری بر گشته جنگهای بسیار با عثمانیه کرد
وقایع چون السباسه در قلمرو سلطان مراد بود حرجی در خوراسانی است اسلام
گزیده مورد نوازش سلطانی مراد شد چون بلبت ساکع رسید اسکندر بیک
نام یافت تعین حاکم سرویا گردیده کارهای خوب کرده و دخل در حکومت آن ولایت
پیدا کرد و پسر او در آن کلانش در بروسا بردند اسکندر بیک که اراده تخلیص
ملک سوروقی داشت در بوقت یا کریم بی پاشا حاکم رومیا بر سر نصارا تعین بود
و کریم بی از هونیدس شکست یافته اسیر شد و سکندر بیک بر لشکر مردم شهر خرد منفق
ساخته بصوب در گردیا شهر بزرگ البانیا رسیده تنی پاشا را او بعد حفظ کریم
پاشا مصون سپردن کرد و با سکندر بیک سوسه نایب او رسانیده در گردیا اجلا یافت
بعد در آن کسی پاشا را کشت و لیرجت نام بطرف البانیا رد آن شده در آن
شهر حمله کرده مسلط گشته قلعجات ترکان که در اپیرس بود گرفت مردم عثمانیه را شکست

سلطان مراد

سلطان مراد که در مخالفت عهد و انتصار اشهر بود اراده اخراج اسکندر بیک
کرد و دران ایام ونیطیان اکثر جزایر بحار و نطق را که بر بنادر البانیا بود
بتصرف آورده بود و بخیال اینکه اگر اینها با اسکندر بیک دل شده بر عثمانیه تازند آن
محال نبود و در مدار که اسکندر بیک تن با آن نمود اسکندر بیک قلاع آن ولایت را
که ترکان ساخته بودند یکیک انتزاع کرد و سنبلی عار که از قلاع مستحکم البانیا بودند
بحیطه مفتوح ساخت و قریب چهل پنجاه هزار لشکر فراهم آورده بر ممالک قریبه دست انداز
و اسباب آزار زیاده خود را کرد دلاور بود و علی پادشاه سر لشکر عثمانیه زیر پا
تا چهل هزار مرد اسکندر بیک یورش کرده اسب و دو هزار کس کشته و زود
اسکندر بیک با هونیدس متحد شده بعضی گویند که او انتصار انده مثل جنگ داد
با اولادسلانوس موافقت کرده بود القصه بعد شکست علی پاشا اسکندر بیک
در کوه متحصن شده درایروس رفت و حاکم تفلیطی غیر او گشت و قبایل و اقوام
خود را در رضای سلطان آورد و در درک ملو بالی بوس در ممالک عثمانیه
در آمده و غلبه می نموده گرفته چه بوطبا و حرجی احاطه گرفته برادر اینس رسید
و سلطان مراد با لشکر عظیم بقصد رفع محاصره پرداخت قسطنطین برادر جلقون
ولاس را بر مالک فرستاده درخواست صلح کرد سلطان مراد رسول را با
زر بحجز کرده تاخت آورده هیمیلون را [illegible] موج زد عنقریب یونانی سوس [illegible] را
خطاب گذار ساخت و این واقعه در سنه ۸۴۳ بود و در سنه ۸۴۹ سلطان دو اسیر

خود فریس و مصطفی را با فوج حرب ساخته بر ایروس مامور کرد و منع فرمود که تا
وصول لشکر سلطانی جنگ سکندر بیک بران ایران کمین کرد و بجهار از
کمان گشت و مصطفی اسیر گرفت و از طرف سکندر ضرب لبث سوار و پنجاه پیاده
کشته شدند در بوقت سلطان مراد بحدود ایروس جمعیت یکصد و بیست هزار مرد
زنه سفیطی غمراد را محاصره کرد و سکندر بیک مردمان بسیار سال و زنان و کودکان
را در ملک وینطیان فرستاده سکنه شهر را بر قلعه گرد باوو دیگر قلاع اجازت داد
و خود با ده و دو هزار سواران چیده بمیدان آمده بجز ابی لشکر عثمانیه پرداخت
و قریب سی هزار از لشکر سلطان تباه کرد بالاخر سفیطی غمراد بعد جنگ بسیار
مفتوح شد و سلطان بمحاصره کرد یا متوجه شد و باسباب قلعه گیری پرداخته
دیوار را شکست لوران نظیر قلعه داری مرد دلاور رود اتالود و سکندر بیک
با همان فوج سواران تاخت اشتغال داشت سلطان حاکم رومینیا را با سی هزار
مرد بمقابله سکندر رکذاشته زیشان ما در یان بوال آمد و چند ماه درانجام
قیام ورزیده با لشکر و اسباب بسیار شکسته برداخل ایروس شد و درین هنگام
میان سکندر بیک و ونیطیان رنجش شده و لیکن عند الوصول سلطان یار دوست
شدند سلطان باز بمحاصره کرد یا پرداخت اسکندر بیک نگاه در گذره میان
ایروس و ونیطیان در بعد مناسب از کرد بانان بمقابله پرداخت سلطان
لشکر را دو بهره کرده یکی را بمقابله اسکندر بیک و دیگر بمحاصره نامزد کرد و سکندر بیک

اینها در کوه جنگ صعب کرده بر لشکرگاه سلطان آمده بر ترک رنجه بسیاری را
کشت سلطان چهار هزار سوار بسرکردگی امیری بمدافعه نامزد و شاهزاده محمد نیز
متوجه شده اسکندر بیگ را در میان گرفتند و اسکندر بیگ سنده را قطع کرده
بدر رفت و مادام محاصره جنگهای بسیار رو داد فتح شد و در همه واقعات ترکان
مغلوب می شدند و سلطان همانجا باستعداد جنگ پرداخته و شاهزاده هزار
نیزه مهیا کرده بسپاهیان داد ترکان شهر و نظر و صد بد حمله بکردند مغاران
آن هونیدس و منکران بانتقام جنگ سابق لشکر بر عثمانیه کشیدند بدا اجرا اسکندر
بیک ده هزار دینار خراج سالیانه پذیرفت چون جرجی حاکم سردیا در ان وقت
با سلطان موافق بود این خبر اول بسامع رسانید که بعد مرگ لولا دیسلاوس
لاودیسلاس بن البرت به سالار شده و لشکر بسیار و قوی دارد و الکه را یکطرف
گذاشته از دنوب گذشته در سردیا رسیده حاکم انجا را بطرف خود دعوت
کرده است هونیدس حاکم بلغراد بمحافظت ولایت رخصت یافت سلطان مراد
بعد تحقیق این خبر اینها در ملک خود همراه داد تا در میدان کنودا از بلغراد بار سوند
ارداب سکجا مین گذشتند سلطان مراد بر منکران حمله کرد و اینها بمدافعه پرداختند
و سلطان ضرب پنجاه هزار مرد که ثلث فوج منکران بود در میدان داشت
و د اینوس سردار او که بر میسره نصارا بود با بیست هزار بر سلطان مراد
حمله آورد سلطان سواران خود فرمان داد با امرا بود در میان گرفته

نقل آورده‌اند هونیدس ازین سبب هراسان گشته بدان جنگ را گذاشته
و چند روز جنگ کرده شکست فاحش یافت و حاکم سرویا با بیست هزار نصارا را
و چهل هزار عثمانیه بجنگ آمد و هونیدس بکوه خزیده اسیر حاکم سرویا شد و دختر خود
به پسرش داده نجات یافت بعضی گویند که سلطان مراد با سرداران نصارا سازش
داشت لهذا اهمکت بر هونیدس افتاد چون سلطان مراد با دریانوبل
معاودت کرد طوی شاهزاده محمد با دختر یکی از امیران بزرگ بعمل آمد و سلطان
در آغاز ارتحال پنجاه و دو و بسبب استعمال شراب از جهان رفت عمرش چهل و نه
سال بود ذکر سلطان محمد ثانی خلیل وزیر اعظم در وقوع حادثه سلطان مراد
شاهزاده که در یانوبل بود خبر داد و سلطان محمد بر تخت نشسته امیران را
نوازش کرده برادر خود را که شش ماهه بود و مادرش را که دختر حاکم سرویا
نزد پدرش فرستاده سیورغال برای ایشان مقرر کرد با قسطنطین قیصر استنبول دوستی کرد
و در آن وقت قیصر بسیار ضعیف می‌داشت و اکثر سلاطین آن ملک خراج گذار عثمانیه
بودند اول سلطان محمد اراده اخراج قرامانیه کرد با بدر نبی اند ابتدا کرده بودند
نمود وزیران قیصر بسبب ضعیف او رسولان نزد سلطان فرستادند سلطان در آن وقت
در اناطولی بود خلیل وزیر را ایلچی فرستاد بعد سلطان ایلچیان شریک را با دریا
نوبل روان کرد و متعاقب خود رسیده اورخان را به صد هزار درم سالیانه
مقرر کرده بسیاری روی آب کلان زینب و زود دو قلعه بر کنار بحر ماشود بس

بنا کرد

بنا کرده و گرگیان نمیدانستند که چرا قلعهها بنا شده و قیصر آنها را بی فایده پیدا
و از سلطان خراج ارسن خواست سلطان فرمود که من در زمین خود ساخته ام
قیصر باز ایس بالک و قلعه پرداخت مردم جرسی و اطلی بچهار کس نوکر د همگی نه هزار
کس نزد قیصر مجتمع شد و قبل از این که این هر دو قلعهها تمام رسید استعداد و اسباب
قلعهداری کرد چون خبر اتمام اطلاع سلطان رسید بشوکت تمام داخل ادریان
پول شد و انجا سه صد هزار مرد جنگی فراهم آورد و قیصر باراده اتحاد کلیسیا گریک
و لاطین خرج بروم رفت و سلطان محمد اول بدفعه جهازات پرداخته بالاخر
گرگیان دیدند که جهازات اطلی از سه پل نمایان شده و حاج دیگر قریب حصار
رسید و از هر دو قلعه و لشکر ترکان برای محاصره در رسیدند انگاه قیصر از
سرکار آگاه شد و سلطان محمد برای استعداد دمدمههای چوبین فرمان داد
که بران اتراب را نشانند و فرمان داد که قیصر و اقربا و ایران در مردم اکابر
از ملل و مذهب سعاف اند هر جا که خواهند بروند مورخین فرنگ گویند که لب و شغم
می شستند حمله آغاز شد و دیوار برزنتی بتصرف ترکان در آمد و سلطان محمد
خود عصای آهنین در دست گرفته تردد می نمود قیصر بدست یکی از یاران
خود کشته شد و بخشی دیگر سرداران او کشته شدند تا در دست عثمانیه نیافتند
و بعد یک روز ترکان یک بهره قلعه بتصرف آوردند و گویند از بس کشته شدند
پس چهار روز در قلعه مانده بشوکت تمام داخل کلیسیای سنطا صوفیا گشته

غلیظ را ابر انداخت و جبل قلعه کبری را باطل ساخت و عنقریب خلیل وزیر اعظم
را که در حضرت او بدر رش کارهای عظیم کرده بود کشت و باز باستحکام قلعه‌ها راجع
شد دیم چون بعد یک روز از استخلاص قسطنطنیه و با دریان لول مراجعت کرد
و بقیه سنه ۱۴۵۵ و بعض سال دیگر در آنجا بود چون دریافت که حاکم سرویا مرد
و پسرش بجایش نشسته اراده سرویا کرد لیکن چون خبر طغیان جزیره‌ها بود
و سیروس و عزه جزایر ازکیلا کو ما غوای ما ما شنید لشکر بدان سو فرستاد و در
جولای سنه ۱۴۵۶ سلطان محمد اراده بلغراد با یکصد پنجاه هزار سپاه و سه صد جهاز
نمود و تمام سرویا را با بد جهاز بدست آورد لیکن هونیدس با لشکر شهر نجات بخشید
شکست یافت و دران یورش قریب چهل هزار از ترکان مقتول شدند و جنگهای دیگر
دیگر واقع شد و هونیدس زخم برداشته بهمان عارضه مرد و لشکریان لب چهار
لشکان را بغارت برده بقیه را در دلوب تباه کردند و سلطان نیز تمام
لشکری را خراب کرد و نفارزن آن طاس و دمیطریوس برادران قیصر که در
موریا بودند به همه اسباب نزد و خشند سلطان محمد تا جان را به حفظ کرکیا
فرستاد لیکن تا خان و بعد از ویرش احوکنب یافتند که بدور برادران
دوازده هزار دینار خراج هر سال بپذیرفتند و سلطان محمد در شروع سنه ۱۴۵۸ یورش
موریه نموده آخر سال بدان حدود رسید و لشکری محاصره کورنث که در دست
اسان شعلق دمیطریوس بود نمود دمیطریوس از وصول سلطان پریشان حال
گشته

کشته همه را گذاشته بطرف لکونیا یعنی سارطا در دست او ماند وطاس تمام
سال در قلعه سلمیکا بوده جنگ کرده بالاخر راه دریا باطلی رفت وسلطان
که مردم سیاس بود طاس را تعریف کرده گفت که در تمام جنگهای موریه همه را
غلامان دیدم مگر طاس مرد بود و دمطریوس سوزن وعشر خود را در الی
دلو رلوس بیرون فرستاد و سلطان نایره محاصره کرده گرفت سنجاق ایران
دختر دمیطریوس بسیار حسین بود سلطان بر او عاشق شده در نکاح آورد
سلطان محمد اگرچه ترک بود مگر فاضل شاید دیگری مثل او دران زمان باشد
چند زبان سلاطین و گریک و عربی و فارسی سخن می گفت و در مساحت و هندسه
دانا بود بلده اینس را در تصرف خاص خود گرفت چون خوبیان با سلطان
بجنگ پیش آمده فالیغلا یعنی سروکرفتند سلطان از ابن ان سبطرلس انتزاع کرده
همه را با اسپسول فرستاده در همان زمان اولکرطرالیندرا اسیر ساخت و مکان را
حاکم انجا کرده هر ماه از وخبر میگرفت و تا سنه ۱۴۶۴ سلطان محمد دو صد بلاد و
دوازده ولایات از نصارا گرفت توزن باسان حسن سلطان عجم و دیار
معاصر سلطان سنی بود پس سلطان محمد با جهازات در طرابیزونه رفته تمام
خاندان نقیل آورد چون تسلط سکندربیک بر ترکان معلوم شد حمزه پاشا را
با دوازده هزار سوار جنب باروس فرستاد و او از اسکندربیک و
برادرزاده اش اسا شکست یافته اسیر شد سکندربیک رفته همان

اسمان با ازصد خود بیرون نهاده سلطان محمد را بجنگ خواست مانع آمد
بعده اسکندربیک ازالفانسو پادشاه نجبن مدد یافته ملغزاد را محاصره کرد
سلطان محمد موسی امیر سپالباس را با چهل هزار مرد فرستاد واو با سکندربیک
جنگ کرده هزیمت فاش داد و بسیاری از لشکرش بقتل آورد بعد ازان
موسی تعهد مهم سکندربیک برخود گرفته از حضور سلطان محمد اجازت یافت
و از سکندربیک منهزم شده مراجعت کرد سلطان اسمارا بوعده سلطنت امروس
درخدمت گرفته با امیری بر سر سکندربیک فرستاد هر دو شکست یافتند
آخر در سنه [illegible] صلح واقع شد سلطان انکلیس از جزایر کیلا کوه وزیر را
در آنجا گذاشت ولوکیوس بر دست محمود سحرلاس مفتوح شد و عزاده اش
جرجس لوکیوس که بحرف جان از اسلام مرید شده بود بحکم سلطان رسید
سلطان بر بلادوس پسر دراغول دای دو دوا الکه ده هزار کردن و پنج هزار
مرد محصول هر ساله قرار داد و او ازین امر عاجز آمده بغاوت ورزید
و با حسنا امیر عثمانیه بجنگ پیش آمده شکست داد و بزرگان را اسیر گرفت
سلطان محمد با دو صد هزار لشکر بولاکیه متوجه شد و جهازات را برای لوب
روان کرد گویند اهمی عوای بوغدان مرزبان قرلوغدانیا که در جنگ
همراه بلادوس بوده است و قبلیار کنار دوب محصور شد و مرزبان
قرلوغدانیا که در جنگ همراه بلادوس بوده است و قبلیار کنار دوب

محصور

محصور شد و جهازات سلطان بیدنیا و ربلا سوم را که از بلاد شهور اند
آتش زدند و لشکر پادشاه دهها ولایت در آمد بلادوس رعایا را در
اسصار و قلاع مستحکمه فرستاده بود و خود را باده هزار سوار جنگ فرانی بکر
سلطان برادرش در افولار احاکم آنجا بار کرده و در اندک از سنه بلاد وس
اسیر شده به بلغراد رفت و بردستار کان کشته شد و اکثر از لشکری دوالکه
بالتر لونا و طراسلوانیا رد مجاوران در تصرف سلطان در آمد و در سنه ۱۴۶۳
باز سلطان بر سر سور بالیورش کرده ظفر یافت در کلیسای سولی البوسطلس
که در وسط قسطنطنیه بود خراب ساخت که آن را جو سطنطین بزرگ بنا کرده
بود در انجا مسجد بنا نمود و بعد از ان سلطان صدفیه مسجد شد و ریوسلیدس
ودک بزرگ سکونیه ظلم بسیار شد و در سنه ۱۴۶۴ سلطان سطیفن حاکم بوسنیا را
ملک او را تصرف شده داخل ممالک وما نیا کرد وسندل حاکم البرکه بازن کر
با برادر خود در باره سلطنت نزاع داشت سلطان محمد حصه سندل را گرفت
و سلطنت برادر دیگرش شاهیف سلطان محمد خان گزیده حاکم البربان شد و
بالآخر سرزبان انولایت مقتول شد فی الحال سلطان دالطیان بار بر بوریه
یورش آوردند و لشکریان تبرکردگی بیس هوشیدس لبرجان آنها را مدد کردند
ربیموس گرفتند لیکن در اول از سلطین شکست یافتند بعد از این ر سلطان
رسلطان محمد یورش آوردند با پابوس ایشان را با نفاق شکند ربیک

نیز مساعدت نمود که بر ملک عثمانیه تازند دسپطیان بعد و سکندر بیک در شور بر آمد
بر ابطال این تاختن شکست یافتند و اسکندر بیک را فتح بر فتح دست داد سلطان محمد
بمعاینه این حال تا دو صد هزار مرد با بروس نهضت کرده بمحاصره کردیا پرداخت
و سکندر بیک در آن زمان بر دبرکری بر دبال دوم گریخت و سلطان
شاه بادرنس را بمحاصره کرد ناگذاشته مراجعت کرد اسکندر بیک باز آمده بدو سلطان
ادرا شکست داد و محاصره را بر خزانید و سلطان باز متوجه ابروس شد
بلده داس بنا کرد که بسبب آن تمام ملک اسکندر بیک خراب شد و او در لیس
شهر دسپطیان رفت و در لیس بمرگ شگفت و به یا چهار در سنه ۱۴۶۶ برد و ترکان
استخوان او را از گور بر آورده ریزه ریزه کردند و ابروس ملک تمام البانیا
داخل ملک عثمانیه گشت و سلطان بر جهازات دسپطیان و لشکر شکر پایان ظفر یافته
بسیاری از بوسنیا و سر جزیره اکثر جزایر برکیلا گو مسخر ساخت لیکن دسپطیان
در آن وقت حاکم نگرد پانسط که ربهای بوتیا واقع است بودند لهذا سلطان
سه صد هزار مرد روان کرده متعاقب ایشان خود با بعد روان متوجه شد
و بمحاصره نگرد پانسط پرداخته اکثر جزایر را گرفت و بخلاف عادت خود دسپطیان
و سران و قلعه داران ایشان را از تیغ کشید و دختر حاکم آنجا را که شکل و شمایل
زیبا داشت بسبب عدم قبول مراد و صحبت بقتل آورد و قریب سنه ۱۴۷۱ قضارا
باز با جتماع عساکر پرداخته لشکر محمد را بر ایشان کرده در پولتین حسن مرنا زوای

طرانید

طرا شنید لشکر کشیدند و نصارا ن آن زمان پاپا سکسطوس چهارم و پادشاه
ناپلس و فرنس و ربودس و ونیطیان بر گرد کی کوسعیسم نقضا دچار سلن پادشاه
ناپلس بر بنیاد رعثمانیه غلبه آورند و متعاقب آن جهازات تاتار بر بوسنند
و سپهی تاتار را گرفته تا دروازه سقطنطنیه غارت کردند و در همان زمان
پادشاه پارس نیز بر سلطان لشکر کشیده قوت نصارا را افزود و در سنه ۱۴۷۳ الوسی
سعوسر و جهار و نیطیان بر ولایت لیدیا یورش بهر دو پادشاه تلبیا آنها را
باز گردانیده سور در مراحم سلطان گشت بلوصین حسن در ازمان رعثمانیه
تاخت و سید ار جو و ر رفر شاد و پسرش زین الدین در جنگ مصطفی پسر سلطان
کشته شد و لشکرش شکست یافت پس صلح میان سلطان و لوجیل حسن اتفاق یافت
و بر ملک قدیم سید اقناعت کرد و احد سپه دار سلطان کافه از جنوبیان
کو فت و بر تاتار خان ظفر یافت و سلطان محمد آنرا گریم نام کرد و نصارا ن
آن عثمانیه از اسطیفن حاکم ولایت ود و نالدو یا شکست یافتند و سلیمان
کشته شد و مالدوبان عند الوصول لشکر عثمانیه با سپاه با حصار گریختند و سکندر
بیک درین زمان مرده بود و ونیطیان دیگر در گیر بار رسیدند و عثمانیه بمحاربه
برده تخته شکست یافتند و سلطان نهضت کرده سقوطری را با یکصد بی هزار
محاصره کرد بعد از آن سه پنجاه صد هزار المسک مجتمع شد و ونیطیان عاجز
شده صلح خواستند و سقوطری و لیموس جزایره طارروس از نو پا باج

سپاه دادند و بالاخره خراج گزار عثمانیه شدند هشت هزار دینار هر ساله محصول
برای تجارت بحر اسود و دیگر بلاد عثمانیه می دادند و سلطان ایالت زرد و دیگر
صکبیت دوس و بغلانیا گرفت و علی بیک قریب الیا جولیا از بهر کاران شکست یافت
و قایع در بن من قسطره بود و جمعیت بسیار داشتند و حاکم انجا لطرداره
ام پس بود سلطان محمد هشت هزار در میان سوق نهاد و آنجا پل بسته
بمحاصره پرداختند یکی از پهلو دیسان پل را شکست و بسیاری از ترکان
تباه شدند بالعرض شهر از دست عثمانیه گشته شدند و حاکم پهردس عاجزانه از
شاه سپهدار عثمانیه التجای برخاست محاصره کرد و سلطان محمد همیشه تمنای تماشای
رومیه کبری داشت مگر از قوت نصارا که در انوقت بسیار بودند نمی توانست
قبل از مرگ خود لشکری بزرگ در دانی بندر راهقد و نیا فراهم آورده بانبارا
سوی ابادی الریا و گرفتن الطرا الطور بان دادن را کینه فتح اطلی داشت
و بعد فتح آن ولایت بقسطنطنیه مراجعت کرد چونکه اوزون حسن سلطان برسید با و فرزند محمد
و سلطان مصر در انوقت بسیار بر زور بودند با او اتفاق کرده قصد سلطان
نمودند ابتدا سلطان پسر خود بایزید را بمقابله اوزون حسن فرستاد و داد شکست یافت
و احمد پاشا از سپه سالاران سفید سلطان عزم اطلی نماز و سلطان درملطی
بی قریب یا سمارضه در سنه ۱۴۸۱ مرد عمرش پنجاه و یک و سلطنتش سی و یک سال
او پادشاه نیکوکار و مربی علما و فضلا و دلیران بود و خود عالم و فاضل پادشاهی

از ون

الوقت زبان گریک و کلدیه و عربی و فارسی و لاطین خوب می‌گفت
و مانند پدر در دل فیلسوفانه و خط‌شناس داشت و شاعر خوب بود علم جنگ
نیکو می‌دانست و تصویر خوب نقش می‌کرد و در علم تاریخ و اسطرونومیا ماهر بود

سلطان بایزید دوم

چون مصطفی پسر کوچک‌تر سلطان در حیات
او مرده بود و بعضی گویند به حکم سلطان کشته شده زن احمد پاشا را انگوا است
و پسر دوم بایزید ولیعهد بود لیکن بایزید در هنگام مرگ پدر به حج رفته بود
وزیر اعظم او را از مرگ پدر آگاهی داد چون بایزید مرد دیندار بود
از حج بازگشته گفت قورقود پسر مرا بر تخت نشانند تا من بیایم قورقود
مرد نوجوان نیکوکار و باحیا بود سریرآرا شد و سکه و خطبه بنام او کردند
بایزید چون در احکام اناسیه داشته بطوریکه در حیات بود حج تمام کرد و در
نه ماه برگشت و فرمان داده بود که تا آمدن من فرمان پسرم برند چون
قورقود از رسیدن پدر آگاهی یافت با تمام ارکان سلطنت و لشکر قریب
نیسیا که آنجا او را بر تخت نشانده بود پیش پدر رفته تاج بر سرش
نهاد و این در سنه ۱۴۸۱ بود بایزید در قسطنطنیه مانند دوم جمشاه داخل شد
و قورقود را اعزاز کرد و او در آن وقت نوزده ساله بود

پسر اول

سلطان محمد در عهد سلطنت سحاک اوکونوم بود بایزید را پسر سلطان نمی‌دانست
و می‌گفت که پدرش حظوظ لایق عهد نگذشته لهذا قریب بر سر ما بلقب شاهنشاهی

پاشا
بر خود گرفت و لشکر ایتالیا را فراهم آورد سلطان خبر یافته بمقابله شتافت احمد
جنگ صعب با خصم کرده فریب پروسا بر وظفر یافت و اوترنطی نهاد شاه
سهر کرحنب بر قانسیای انتقام برد و رئیس او را بحج فرستاد بعد از ان
باتفاق بی عهد سلاطین قرامانیه کرد اربک و طوغان با لشکری گران سلطان
اکر بوم و لرندا عسکر تاخت و یکباره از احدیث به بالا ریار پیکس یافت
و پس از ان بحکم سلطان کشته شدند و سواغی صبت پدر بتو فر لشکر کشید و زرنبار
بلبک بخشید و جسم از جای بجای رفته در بندر کلبیار رسید بحاکم ردوس
شفق شد و سموتیی حاکم ردوس او را از کلبیار بردوس طلبید اما از سلطان
سلطان ترسیده او را بر جهازات او داشت تا چار جسم حفظ بحاکم لوسنت
و حاکم او را نزد خود جا داد و سلطان چهل هزار درم صرف سالیانه مقرر کرد
در ان هنگام چارلس هشتم پادشاه فرنگ بر ناپلس لشکر کشیده ظفر یافته بود
و پادشاه هنکری درخواست فرستادن جسم کرد تا بمعاونت او در صدد عثمانیه
تازد و چارلس مشتاق دیدار جسم شده او را خواست و سفارت ان رسول
ما پاد سلطان بار بد لطلب او رسیدند پاپا انوسیط هشتم جسم را بروم طلبید
و جسم از غایت عزت دی پالوس پاپا قبول کرده در روم و سط بند نود ده
بطرسبنا از ولایت ناپلس رفت در مرکل و یورخین را اختلاف است بعضی
گویند چون پادشاه ناپلس او را تکلیف مذهب نصارا کرد او خود را کشت

الاس او با سنبول آمد بعضی بر آنکه در طرسینا بود و جارش بر آن تاخت
داود ران و بعضی گویند کرانغا سو پادشاه تا طلب از سلطان بایزید در
جنگ جارغس استعانت کرد و قایت بی را رسول فرستاد سلطان قایت بی را
نوازش فرموده راجع گردانیده و رسول خود با سلیع گیز کوسورش حاربس
و فاکند فرستاد و مخفی خط به پاپا اسکندر ششم یاد و سه صد هزار گردنا ریوت
ناردادن جیم فرستاد و پاپا جیم را بزهر هلاک گردانید و این واقعه
در سنه ۹۰۰ بوده و فجایع سلطان در سنه ۹۰۲ با استحکام سوریا پرداخته و کیلی
بواهیمان مرکنارد لوب گرفته کلبد بیخر بلدلوبا ساخت بعد از آن لشکر
بقراماینه کشید سلاطین انجا را در جنگ کشت اگرچه سلطان مصر او در آید
و کرد چون احمد باشا از سر دس ترکشت و رعیت او اسحاق باشا
که دختر بر احمد باشا نسبت سرافت با مصطفی برادر بزرگ سلطان طلاق
بود سعایت احمد باشا فرار داد و فرمود که احمد باشا خصم را در سه خلاص داد
چون احمد باشا ملازمت رسید سلطان او را شراب بسیار داد و احمد باشا
مرد چون ترکان او مرگ ضمن رما د و غمگین شدند سلطان احمد باشا را نوازش
کرد بعد از آن بایزید لشکر بالدیور اکشید در سنه ۹۰۴ ظفر یافت دوبی
و دو ما الدیوما باز علف آوردند و چهل هزار از ایشان کشته شدند بعد از آن
بایزید اراده جنگ با ملوک مصر کرد قاقبای صرا کیه را امیر دخواست لشکر گیز

فراهم آورد و سلطان علی دولت را بمصر فرستاد و مصر را تاخت و قاطلی‌های
نمور شاه را تاخت ولایات عثمانیه متضرر کرد و این جنگ مدت بسیار امتداد
یافت ولایات سینا که متعلق فاتن آنرا عثمانیه تاخت کردند جنگهای سالیان
او بالاخر عثمانیه مظفر شدند لیکن تا جهازات ترکان بسیار تباهی رسید
ناچار سلطان بایزید خواهان مصالحه گشت و بشرط باز دادن ممالک مفتوحه
صلح انعقاد یافت بعد ازان سلطان بایزید بر چرکس یورش کرده مسخر ساخت
و سلطان بایزید که سلمان دیندار بود از اعانت مسلمانان اندیشید و چند
دیده جهازات از راه بحر روان کرد اگرچه مضرت بسلاطین نصارا رسانید
اما مسلمانان فایده نبخشید بعده در سنه ۱۴۸۹ یعقوب شهید را بقراطیا و ماطیا
فرستاد و او را مفتوحات متعدده بر نصارا دست داد و ملک بسیار بتصرف آورد
در همان زمان سلطان بایزید خر آمد نزد یوحن حسن را بنکاح آورد
و در سنه ۱۴۸۹ باز جنگ میان عثمانیه و مصریان آغاز شد و عثمانیه ملک بسیار
از مصریان گرفتند و در سنه ۱۴۹۲ به دار عثمانیه بر یهودیان جنگ کرده
غالب آمد و سفارت آن احدا با د سلطان در استنبول کر تخته طارلیس را گرفت
مور خان را اختلاف است نصارا گویند که محاصره لیالطار در کرمک
در سنه ۱۴۹۶ بود بعد ازان سودون بجنگ گرفت و کردنی نیز مسخر شد و بعضی گویند
که این ممالک ازد سلطان با غوای سقورطیا دورک سیلان گرفت دختر را

لیکن

سبب بدبختی جهاز نصارا یافت و درین زمان قرلولی و دیگر ممالک ایطالی مسخر گرد
لیکن در سنه ا بار بود در جهار ونیطیان لیب جهاز عثمانیه را درکوفت باتفاق
جهازات اسپن گرفت و جزیره اجینا و بلده سغالونیا از ونیطیان بستد از آن
یک جهاز ایشان سوخته بازده کشتی و قلعه نیلاس گرفتند و در سنه ا ونیطیان
تجارت بسیار اطراف ذیر کرده منافع یافته افتاد بسیار پیدا کردند و با عثمانیه
جنگ کرده بسیار نظر و رازو و آنچه از روح گرفته بودند از دست دادند
و بر سلطنت زور آوردند بعد از آنکه فتح غلبه آوردند ونیطیان با عثمانیه
صلح کردند باز ونیطیان باتفاق جهازات پاپا تمام جزایر ریطوس بدست آوردند
مقصود اینست بعض بعد از منافسه بسیار لیوکس و ریطوس سرکان و سفالونیا
به ونیطیان ماند که آنجا تجارت استنبول و بحر اسود میکردند در الوقت اودرا
و اسکندریه یک باد ونیطیان ساخته در اسپانیا شورش برداشتند و سلطان
را توجه بدان طرف ضرور شد لیس ونیطیان صلح کردند و سلطان وعده جنگ معین
کرد کرد در آن مدت لشکر باتش آسوده شوند و جالع درین اسماشاه قلی در ایطالیا
لشکر ده هزار مرد فراهم آورده اکثر قواج را تاخت بعد از آن ترکی و سابیکاری
آن ولایت مظفر شده اسیر کرده و لطایحه را تصرف شد قورقود پسر سلطان که حاکم
منغیسیا بوده او خاتب حکیمانه داشت بعض لشکر براعی فرستاده شکست یافت
چون سلطان درین ایام بسبب صلح در عزم ستول بود و از ظهور باغی اطلاع نداشت

تا آنکه عرضی شاهزاده رسید پادشاه بدریافت اینحال سرداران و وزیران را
بر بیخبری عتاب کرد و پاشا علی را بمیدان فرستاد و باحمد پسر نوشت که از ماسیه
به پدر خود دشمن شود و شاه قلی درین وقت داخل قرامانیه شده بر همه سرداران سلطان
مظفر شده کشت و قتل بسیار کرد و بمیدان خرپه آمده مقابله علی پاشا آراست
و دران جنگ هزیمت یافته با یاران رفته بر دست شاه اسمعیل صفوی کشته شد
مقارن این زلزله شدید در قسطنطنیه ظاهر گردید که عمارات بسیار افتاده
و پانزده هزار سکنه انجام شدند وقایع سلطان اکبر شده سطری تورقود
که عزلت گزیده اوقات را در علم و شغل تصوف می گذرانید و دلیر بود و احمد و سلیم
سلطان احمد را بولایت عهد اشاره کرد و او را از وقت حاکم اکونوم بود و سلیم
مملکت طرابیزند داشت باستماع خبر ولایت عهد برادر را دریا از بحر اسود گذشته
بطرف اوزبان بحیله و بدار پدر روان شد لیکن ترکان این حال را از سلطان
مخفی داشتند سلطان ازین مخفی خبر یافته سوار شده قریب ادرنه بر سلیم ظفر یافت
و سلطان سلیم بخبر خود خان کریم پناه برد و سلطان با مرید از احمد بدگمان شده
او را باستنبول خواند او انکار کرد و عنقریب بالشکر خود برین سغوطری را عسکر ساخته
مخالفت آغاز نهاد لهذا سلطان پسر ساده خود تورقود را طلبیده بدارالامان
رسیده پدر را خدمت کرد ولیکن [illegible] نادر بار ی والسری نمود و میان پدر
و احمد صلح داد و احمد از سغوطری روان شده ولایات لشکر اثنا که بالکل ویران نمود

گرفت

کرفت و سلیم از طرف کفه برای نهانیدن حال خود بخدمت پدر روان شد
چون خبر بسلطان رسید فرمود تا او را جلد بیارند چون سلیم بخدمت رسید سلطان
او را لایق ولایت عهد دیده تاج بر سرش نهاده قصد موطن نمود و سلیم عرض کرد
که پادشاه در استنبول خود تامل فرمایند سلطان فرمود دو شمشیر در یک نیام نگنجد
پس سلطان آنجا خواست از قسطنطیه کرنه با یاران خود بیرون آمد و سلیم بجای
پدر برگشته باستنبول رفت و سلطان بایزید در سنه ۱۵۱۲ از عمرش شصت و دو
و سلطنت او سی و دو سال بود و بعضی عمرش هشتاد گفته اند ذکر سلطان سلیم
اول خود که در وقت نهضت پدر در استنبول بود باستعبار رفته عزلت کرد
لیکن ترکان او را ولیعهد سلطان بایزید گفتند الغرض سلطان سلیم اگرچه
بر تخت نشست لیکن از برادر خود احمد که با لشکر بسیار دست بود اندیشه داشت
و از دلیری او حساب میگرفت سلطان احمد خود را القبل او بر دلبعد از آن
بعد از آن هرکرا اطرافدار برادر یافت بر دست مقتول ساخت و از اکثر سلاطین تمکین
و ارکان دولت خانه را پرداخت چون در آن وقت تابع
تاریخ شد او ریاض لول را داد ابد الملک شد و بعد از آن در سنه ۱۵۱۴ اراده پارس
کرد و در رسیدن خلدریان قریب تبریز بقابل فریقین دست داد سلطان وزیر اعظم
را خزاین سپرده در حصار آتوات نشست و سپاهیان یانشار را بمقابله شاه اسمعیل
فرستاده بود او جنگ عظیم کرده شاه اسمعیل را شکست داد و بسیاری را اسیر گرفت

و خبر این و احوال شاه اسمعیل را بغارت آورد لیکن ایران را بقتل بیاورده
غلام ساخت و سورخان نصارا گفته اند که چون مراد برادر احمد بپارس پناه برده بود
و شاه اسمعیل او را دختر خود داده با ده هزار سوار داده تا خفت کیا ذر بیا
فرستاد دو اسی او علی نام را سر ایالت هزار سوار فرستاد و بقیه با شاه اسمعیل
در اردبیل بود مراد اگر تاخت بر کیاد و بیا آورد و سلطان سلیم با چهل هزار کس
در جلدریان قوت قوی در اردبیل که آنجا شاه اسمعیل بود رسید و بیان او
اسمعیل سوال الجواب شاه اسمعیل با خراج مراد رضا نداد و بعد جنگ صعب شکست
بر بار سپاهان افتاد و در لشکر سلیم سلطان در نوبت سه صد هزار بود و شاه اسمعیل
خود مجروح شد و این جنگ هفدهم اگست سنه ۱۵۱۴ بود و سلطان به تبریز رسیده
بمحاصره پرداخت و بسیاری را از زنان فارس از عسکر شاه اسمعیل اسیر
شدند و یکی از زنان بنکاح پاشا در آمد اگرچه تبریز مفتوح شد لیکن سلطان
دران تصرف ننمود و شاه اسمعیل عقب لشکر صعب فراهم آورده تاخت زنگان
مشغول شد و سلطان سلیم سرما در نزدیکی تبریز گذرانید و از زنگان بوقت وصول لشکر
ایران چنان مضطرب الحال روان شد که دو هزار مرد از ایشان در
فرات غرق شدند در شکنه کوهستان اکثر اطراف لشکر عثمان را
الغرض سلطان سلیم بصعوبت تمام بملک خود رسید و لشکر طرابلس او را آشنای
و بجز دزدی می کردند و گویند که این همه خرابی بسبب علاء الدوله سلطان کوهستان

کرد و لش

که دوست سلطان سلیم بود واقع شد و سلطان سرها در اماسیه کذرانید
سال دیگر بیابان نشینان پادشاه سپه سالار روم و سرداران فارس جنگ بیکن
آمد سردار فارس کشته شد و ترکان ظفر یافتند چون سلطان سلیم را علاوالدوله
ناخوش بود در سنه ۱۵۱۵ بر ولایتش یورش کرد و در میان ایشان جنگ
صعب کرد لیکن بسبب بیوفائی علی بیک سردار سواران خود شکست یافته بحکم
سلطان بقتل رسید مادام که سلطان سلیم در جنگ پارسیان بود دیگر طایفه ترک
اکثر ولایات او را تاخته متصرف شدند چه امید صاف و دشت آدمی داشتند
سلطان سلیم سر علاوالدوله به نزد ایشان فرستاد و همه را از زمان چرکسیان از بو
بالغ شکست یافتند و پاشا پاشا از چرکسیان مستخلص ساخت و اکثر ولایات از
چرکسیان گرفت و سلطان سلیم بانتظام ممالک مفتوحه مشغول شد و برخی از ملک
علاوالدوله به علی بیک داد و در بقیه سیاهان پاشا را حاکم کرد و با لشکری توانا
بمقابله پارسیان گماشت وقایع و درین وقت چرکسیان بمحاصره سمندر پرداخته
و سپه دار سلطان آنها را عاجز ساخت در سنه ۱۵۱۶ قاری غمید ساکن ولایت
سیان لور رباو وان از عهد پارسیان برآمده بسلطان سلیم پیوست سلطان
اول قوی بر ایشان اعتماد کرده بعد از آن بر ایشان غالب آمده محمد بیک را
که صاحب قوم حاکم آن ولایت کرد قراخان امیر شاه اسمعیل هنوز در سیه ان بود
سلطان سلیم محمد را با لشکران فرستاد و محمد با سپاه حمله آورده ظفر یافته قراخان را

گشت و ماردین و موصل را از ایرانیان گرفته گرد آن نواح را فرمان پذیر
و ساعد سلطان ساخت و فتح فارسیان بود گرفت در قایع و سلطان
سلیم محمد را بمقابله پارسیان گذاشته مهمات فارس خاطر پرداخته در سنه ۱۵۱۶
متوجه مصر شد در آن وقت قانصوه را اوراق مضمون جورلوس فرمانروای
مصر بود قانصوه نجو سلطان با لشکر بحلب شتافت و سلطان وزیر را دست
با سلاطین و واقف کاران مصر بحلب رسید لیکن لشکر قانصوه را در حصار یافت
و در آن وقت بهترین افواج دوازده را ز مصریان سواران چرکس بند و فجی
بودند و لشکر سلطان سلیم دویست هزار کس بود چون قانصوه رسیع بود که
سلطان سلیم قصد آن را گذشته تا حلب دوازده را بان است لهذا
بدنش رفته که و با فارسیان معاهده کند و بعض کاریگران و صناعان از
فرنگ طلب دارد لیکن سلوک خود را مزاحم گشته قانصوه را برای جنگ طلب داشتند
و هر دو لشکر بمقابله هرگز سیف بستند و سلوک بر عثمانیه تاخته لیکن ایشان را شکستند و سلطان
چون دید که سواران قراول نباشند توپ اندازان را فرمان داد تا
جا بجا کدستی بکار برده به آتشباری کشیدند قانصوه بعد ترددات نمایان از اسپ
افتاده مرد و بسیاری از لشکرش مقتول شدند و قاضی استنبولی در تاریخ خود نوشته
که اگر توپ نمی بود مصریان عثمانیه را تباه می کردند الغرض سلطان مظفر شده
به تجهیز و تکفین قتیلان پرداخته بعد انتظام سرکار بعد چند هفته عازم قاهره دار الملک

مصر شد و در راه به بیت المقدس رسیده بزیارت پرداخته از انجا بغزه رسید
مردم قانصو از برانداختن سنان پاشا را با پانزده هزار وعلا کرده داخل
طومان بای جانشین قانصو غوری شده بود الغازی بیه دار السلطان
پنجهزار مرد قریب غزه بجنگ پیش تاختند کثرت عثمانیه جنگ با سلطان سلاح
ندیع بمقابله سنان پاشا رفت و ترکان آنهارا اسو بیان بگرفته هزارکس از
ممالیک کشتند و بقیه بصعوبت خلاصی یافتند و اعراب سکنه رهگذر اگرچه دوست
عثمانیه بودند لیکن بخوف انواب و بنادیق ایشان مدارای کردند الغرض
سلطان سلیم خبر از سلطان پاشا یافته بلشکر مظفر رسیده آنهارا بسیار نوازش
فرمود در راه سه روز باران بسیار بارید و بادهای تند وزید لهذا انعام شد
و لشکر سلطان بکمال با انتظام قریب قاهره رسید با طومان کالی در ردنیه
متصل قاهره معسکر ساخته و لشکرش چهل هزار بود و بعض توپ اندازان را فراهم
آورد دیگر اینها در انداختن از انواب کلان ماهر بودند
یافت احوال همین لهذا ازان دشمن مردم خود را فرمود تا قریب اینان
روند طوفانی بحر دسعانه انجال برخاست اگرچه سربازان هر دو جنگ صعب
بکردند لیکن از انتشاری روسیان عثمانیان پیش نمی بردند بالاخر شکست یافته بقاهره رفتند
و سلاح و اموال اینان بدست روسیان افتاد و دران روز سنان پادشاه
مجروح شده در میدان افتاده بود سلطان او را دید بسیار مهربانی کرد لیکن

سنان پاشا از فتح مصر شاد نشد و سلطان را و کسانیکه را در جنگ اسیر شده بودند
بقتل رسانید طومان بی بقاهره رسید بر خلعت شاه غوری ملول نبود چه انها را افاضل
نیامی پیدا نشد و لشکر تازه فراهم آورده معسکر ساخت و سلطان بنجر و زمقام
کرده روز سلیم بمقابله دشمن رسید میان هر دو لشکر فاصل دو میل مصلی ماند طومان
بی سالار فوج جرات شبخون فرمود و سلطان ازین امر آگاه شده بهوشیاری
دکمین فرمود چون طومان بی حمله آورد روسیان بمدافعت برداختند مصریان
تاب نیاورده اندرون قاهره رسید چون قاهره قلعه نداشت ناچار بازار
و خانها را پناه ساختند بعد ازان جمعی از لشکر و شهریان فراهم کرده عثمانیه اندرون
رفته جنگ کردند و بسیاری کشته شدند لهذا سلطان مصطفی پاشا را بجلد فرمان داد
و با سپاه عثمانیه شش از ملک سرداران ایشان را کشت بی باقی را گریزانید
سلطان فرمود تا شهر را آتش زدند و در سه روز تمام بل دبیرو
بحکمان سوختند و بسیاری بطرف نیل گریختند و یکهزار و پانصد کس شهر در آن
بوده بسی مردند و بقیه را عثمانیه اسیر کردند بان بی تبدیل صورت
کرده هر یک بقبه نشسته رنیل در گذشت در منوف سلطان سلیم پادشاه مصر سرها
و سو بظا یاپز شد و اکثر چراکه را در لشکر گرفت پس سلطان فرمان داد که هر کراز
چراکسیان در روز بقول دوازده ساعت حاضر آید او را امان است لیکن
هر که در آن حاضر آید بقتل رسید دیگران امان یافتند بعد ازان بخوبی شهر را

تاراج

تاراج کرده وتفحص خزاین وسلاطین مصر بعمل آمد چون می دانستند که بی
زنده در ممالک سلطنت کرد زیف عربی نیل است قیام می دانست مردم مخفی‌ها و سانخ
گرا اگر سپاهی سلطان جنگ کنیم او عمرا فرستاد مردم شهر و مملوک
گرد چون با وجمع شدند خبر بسلطان رسید آنها را بیاسا رسانید عازیل عرب
کوتوال مصر شده مرتبه بسیار یافت غایطی را گرفته با سلمانان بقتل آورد
سفارت از طومان بی بجهز از چرکس و ده هزار سواران عرب فراهم آمدند
سلطان دو کس از معتمدان خود و قاضی قاهره را فرستاده که طومان بی را
استمال کرده بحضور بیارند حکومت مصر خواهد یافت طومان بی سفیر رفت
وفرستادگان سلطان را کشت و درین فرصت هر روز جمعیت طومان بی
طومان بی جهانزاده در حلب عرب با سه هزار مملوک در دشت و سلطان مرسد است
سلطان سبب آنکه دشمنی باشد شاه اسمعیل دو رو درین ملک بیگانه و از از دیار
افتاده که ازینجا حصول ضبط دشوار است القصه چون سلطان قتل رسولان
خود شنید آتش خشم شعله زن فرمان داد تا جسر رمل بندد مصطفی
خود را با نزده هزار مملوک و عرب در طومان سال بقاین بکشته بمقابله مصطفی آمد
مصطفی با استعمال تمام جنگ و مدافعه آغاز کرد درین حال سلطان چند کشتی سپاه برد
مصطفی فرستاد در عقبها بای بسیاری از رومیان کشته بسی از لشکر خود بکشتن
داده با برخی از جنگ که بدر رفت مصطفی چهار شبانه روز او را تعاقب کرد

وطومان بی بخانهٔ شیخ از اولاد رسول تباه جست هرچند سلطان خط و مصطفی
پیام فرستاد شیخ مذکور طومان بی را بداد مصطفی با الآخر طومانی بی در بولاک
بزرگ میان آب یافته اسیر کرد طومان بی را با احتیاط تمام بحضور سلطان
فرستاد تا بقاهره رسید و سلطان طومان خان را بر دروازه قاهره از حلق
درکشید و سلطنت مملوک در مصر منتهی شد و کان ذلک فی سنه و سلطنت عثمانیه
در مصر آغاز شد بعد از ان جمیع امصار را اسکندریه و غیره بدست سلطان
افتاد و قاهر بیک با ایالت مصر مقرر شد پس سلیمان بر جهار بحر که شدن طومان
بی عرب بر جهاز را کشته بخدمت سلطان برسد و درین وقت جهازات عثمانیه
بر بندر اسکندریه رسیده بود سلطان سلیم برهم در مصر یافت با جهازات خانه اعمالی
ثغر قسطنطنیه برد و یونس پاشا را الجزیرگی قلاع و محاصل آن ملک گماشت
لیکن یونس پاشا قاهره را گذاشته پس سلطان آمد و در حضور پادشاه بقصور
نافرمانی در عرصه کشته شد سلطان و غیره را انجا که برابر کرده ایالت دمشق و
فلسطین و بریانه غزل بیک داد و سلطان بکر خراج گذار شد و قبل وصول قسطنطنیه
پذیر شد و فوت جراکه بر ایل گشت و سلطان مراجعت کرد و در سیف
بنبند و ربیع عزت یافت و صد و دیان فارس ملک سلطان و سلطان
سلیم و را در پایان بول رسید بعمر پنجاه سال دهم سلطنت خود از جهان رفت

سلطان سلیمان اول لقب قانونی جون تا و بل یک حاکم دمشق از جا ده اطاعت

مرحمد

سر بحیث لشکر بحلب کشیده بود و فرهاد پاشا وزیر اعظم را فرستاد تا محاصره
را بر بسته تعاقب کرده او را شکست داده کشت و دمشق را متصرف شد
حاکم دیگر در بین کرد پس سلطان مملکت ایالت مصر را به پاشا را داد و لشکری رفته
بلواد را مسخر ساخت و بقسطنطنیه برگشته دریافت که علی بیک که حاکم ملک علاءالدوله
بود قرار واقع دیمی کند فرهاد پاشا را فرمود تا اندریان بگیرد و قلع
جزیره رهودس هنوز در دست قسطنطین بود سلطان اراده
اخراج او کرد قلعه وی ویلیر لیسلی آدم که بیست هزار مرد سمند اکلس داشت
پس سلطان با دو صد هزار مرد که از آنها شصت هزار مرد بیلکو و سعلم بودند بجزیره
شتافت حاکم رهودس هر چند از سلاطین فرنگ مدد دریافت اما همان سپاه
قلعه نشینان تردد ات نمایان کرد توب اندازان عثمانیه روز و شب بر شهر
سنگ می باریدند و انگلیسیان بد فرمی زد اختند و عثمانیه بشکستن دیوار
قیام می ورزیدند همچنان سلطان تدبیر دوان و مصطفی وزیر سپهدار ان
کشته شدند و پیر جهازات سلطان رسیده بمحاصره و انتزاع قلعه مشغول گشتند چه اهل شهر
شرف بحر بود و جهازات جزیره ضروریات شهر سرانجام می دادند چون
سلطان دید که بیست هزار لشکرش شده و محاصره شهر نزدیک رسید حمله آورده شهر را
شکست لیکن بیست هزار کس کشته شد   بکمک حرز درفت و در هر سه تسخیر شد
چون سلطان بعسکر مراجعت کرد   و مصطفی حکومت مصر از پادشاه

خواستند روان شد و بر طاغیان ظفر یافته تمام امر و نهی قاهر یک تصرف آورد
با محمد افندی دیوان سلطان نوشته خواست لیکن محمد که وفادار سلطان بود
همه حالات سلطان نوشت که هنوز سلطنت آنجا بار منتظم نیست ابراهیم که شوهر
خواهر سلطان سعادت اوکرده سلیمان پاشا را که طلوعان بی را اسیر کرده بود
بحکومت مصر مقرر کرده اید چونکه در ایشیا صلح منتظم گشت سلطان عزم
هنگری نمود و در آن وقت هنگری در حکومت لویس دوم بود سلطان با دو صد
هزار از ان ملک سورش فرمود و در بلوده بوده دارالملک آن حمله آورد لویس
با بیست چهار هزار مرد خود بحکم نفس با کلوبا بمقابله آمد افسر پرداخت و طالو توکیا
وای و دو طر اسلونیا را با خود متفق ساخته در موهاط جنگ صعب کرد و شکست
بر هنگریان افتاد و برخی از ایشان کشته شدند و لویس از سلطان نالید
در این واقعه بسبب نهم اکتوبر ششتا بور ود بود و اسفنوج شد و بسیار بلاد
بتصرف در آمد سلطان مردم آن ولایت را کشت بقدر صد و پنجاه هزار غلام گرفت
مادام این جنگ در ایشیا نجابت سر تفا در بر داشتند و سرهمه قلندر بود که تمام
ترکی ایشیا را متصرف شده تخت سلطان برانجابند تا که ابراهیم پاشا سی و چهار هزار
مرد از توابع بقدر کشت چونکه ایتالیان یک تاجر بقعار را دزدی کرده بودند
فرمان داد تا همه ایتالیان را که در قسطنطنیه اند بکشند بعد از آن فرمود تا همه
سکنه جات را بعضو را فکنده گشتند بعضی سا از آن نقل رسانید پس ابراهیم پاشا بکمال

عجز ناشر را از سر خون بیگناهان گذرانیده بقتل گنهکاران آورد و فجایع منافران
آن حرز نمایند پادشاه روسیه گری جان بزدای و پادشاه
نمکری شده بود از سلطانان انتزاع کرده خواهر جان ببد
ازان التجا بسلطان آورد و سلطان با یکصد و پنجاه هزار مرد در سنه ۹۱۵
در نمکری شتافته بمحاصره بود اپرداخت در اثنای ان تا وسطی حربنی قلعه دار بود
و بعض سرداران نمکری نیز بقلعه داری نجام می داشتند پس نمکریان و حریسان
باهم کر جنگ کرده حاکم خود را از بحر پا نموده قلعه بسلطان دادند سلطان بر قلعه
دست یافته بقصور نمکرهای حریسان را از زیر تیغ کشید بعد ازان ر عدان سلطان
مالدویا دانست که این شهر تابع عثمانیه شد محمود و فوفا سلطان سلیمان فرستاد
دوستی کرد و سلطان مملک پرین در آمده بخرابی امصار و ولایات سر راه پرداخته
محاصره وساکرد و در اثنای فت یکی از سرداران سکنه رینی با لبث هزار مرد در
قلعه بود داد در ابواب کلان ترکان را در دلوب
عرق کرد و حریسیان جنگ نمایان های نمودند و فرد رنگ و دک یا در با سیم
پادشاه روسیه بد و حربین آمد و بران شهر هشتاد هزار مرد عثمانیه کشته شدند
پس سلطان سلیمان همه اسیران را کشته بصعوبت تمام به لوادارسید و جان
مادی و دو طرانلو پارا اخراج کند نمکری نموده تغطیطه بر گشت و حمه پسران
مصطفی و محمد و سلیم بود در بن فرصت پادشاه روسیه لشکر کشیده بمحاصره بود ا

پرداخت محصوران اگرچه داد شجاعت می دادند لیکن محاصرین حملات متواتر
می کردند چنانچه زنی یهودیه با دست خود توپ را آتش داد و متفاران آن ابراهیم
وزیر اعظم باسترداد شهرامره محاصره بود باز پرداخت سال دیگر سلطان از جهت
اسپندهای جان پادشاه هنگری بر ملک فردی بسیند پادشاه روبه تاخت
بسیاری نهد ملکش مفتوح ساخت لیکن بعضا را گویند اگرچه سلیمان سلطان بر ولایت
جرمن بالفعل هزار مرد یورش کرد و بصعوبت تمام شهر عسر گرفت لیکن در اعصار
قریبه نسارح سان مشغول گردیدند و چارلس شاهنشاه جرمن و برادرش
فراهم شدند و جمعی از لشکر قریب دنیا باقی ماندند سلطان سلیمان تاخت آن
ناب هسه به بلغراد برگشت و جان پادشاه هنگری خواهان برخاست
غزان کرد چارلس مرغب برادرش میخواست که بزرگان بیرون هنگری بار د
هم لکن بعض از مهمات سوطلی ر دو زلاحق داشت لهذا امران سو برگشت فی الجمله
وسیر چهار او دو ریالمدیه فردن با قلعه دیگر اما کن بود به گذاشته برگشتند
درین هنگام سلطان سلیمان را دوستی دیلطان مفید شد و غزلی مرصاحب
دیس در حضور سلطان قطع نظر از تفرقه مذهب بسور دمهربانی بود سلطان
دریافت که جان پادشاه هنگری با پادشاه دسا سازش دارد و غزلی
را با هفت هزار . فرستاد این سرحت فاتل غزلی شد چه طرا لکو نا.
و هنگریان او را لخیال نیاورده اند و بعض مردم احمار امانند لعاب ورا دالوم

بودای

گروهی دزد که از مردم عمده طرابلس و نابلس و نفل آورد دوستان شباب
مجتمع شده غرناطه را و قلعه مجی محاصره کرده مفتوح ساخته مصون ساختند بعد از
آن بربروسا بر جهازات سلطان ایشان غلبه کرد نامش خیرالدین پدرش
که یک سکنه منطیلین بود و دو راند اسلیم پادشاه طربلس اورا در کرد اند
برادرش محمد فرشاده بود چون هر دو کوس برادر بزرگش وسلیم را کشت
و خود سریر آرا شد بر دست برادر خود بیانیا روس مقتول گشت برادرش
حکومت جهازات بندر بروسا بخدمت سلطان سلیم آمده بر جهازات
او شد و اول هر کار او دراطلی بود که اکثر امصار و بلده لوندی گرفت و
تمام نهاد زنا لبس را خراب ساخت و هر جا که افتاد قتل کرد و چون طرابلس مردار آمد
بر محمد پادشاه طربس کرد و گر بالاخره بر روت زیاحس را قریب استنبول گذاشته
تمام ولایت طونس را مسخر ساخت بوقایع حاکم در باب سلطان بسبب سرحدها
از فرنگیان خاطر جمع کرده اراده جنگ فارسیان کرد بعد با مظفر پادشاه گیلان را
متفق ساخته اکثر رعایای آن ولایت را خراج گذار ساخت و اراده بغداد نمود
آن را مستحکم ساخت بعد از آن دریافت که بار بیان خزانه دار او در اتباع
کردند سلطان بدگمان شده ابراهیم وزیر اعظم را کشت بعد از آن سلطان
بر پادشاه پارس یورش کرد و شاه پارس پیام صلح داده سلطان سلیمان بخاطر جمع
روانه قسطنطنیه شد لیکن از سواران پارس پانزده هزار آمد سلطان را کشته اکثر اسباب

را بغارت می بردند وقایع و در ایام غیبت عبد سلطان جارلس ششم ابر
خود را بر یورش تیت روان کرد ادسولین را محاصره نمود لیکن از بهر دو
حاکم پراوتس شکست خورد بر پروسا بسیار کار بر نبادر اطلی تنگ کرده
و شاهنشاه جرمن را برانگیخته ساخته بود که پادشاه مذکور هفتصد سفاین ساخته
و بران افواج بری نشانده بر نبادر داشت و جهازات بصورت شام نقصان
ساخت و علیطا را که کلید طرابلس بود گرفت و بدین سبب اکثر جهازات بر پروسا
را بدست آورد بر پروسا بمعاونه انجال بر افواج بری رنجه شکست یافته
بر طرابلس برگشت و سی هزار غلامان نصارا در جستجو اکثر جهازات بر پروسا
را در تصرف گرفته آوردند و در آلوقت جارلس داخل طونس شده بیان نما
روس را آماراج کرد و جرسیان همه سلمانان را بانتقام کشید و نکند دانا بار
کشته شد و مولی حسن که او را جارلس اسید وار سلطنت سرزونی کرده بود در آنجا
نشست و خرابی بسیار یافت و بر پروسا بصا جهاز خود قریب جیجو غرق کرد
انفال را بر داشت با باشان بالجزایر رفت جارلس مولی حسن را بر تخت
نشانده با اطلی برگشت بر پروسا از الجزایر قسطنطنیه آمده جهازات بزید مهیا ساخته
یقور نوت که در آنوقت و در دست وینطیان رفت بود و سلطان سلیمان
تمام آن نبار الی جنگ و خونریزی عزم گرفت و در آنوقت رسول فرنج نزد
سلطان رسیده بود امر پروسا اول با اطلی یورش کرده کوسطرا گرفت که دوازده

هزار از لشکر پرتکیش بدست دور یا قتل و اسیر شدند بعد از آن بر نورنو در سیدا
جنگ با وینطیان کرده بسیاری از ایشان اسیر گرفت پانزده هزار مرد از آنها
با خود گرفت و شهر قورنور را شاطر وینطیان حمایت کردند و سلطان سلیمان اراده
برخاست محاصره در شهر سنه ۹۴۲ اکرادیس جماش ظ جزایر ضیاء و پرو نکوس
سخر نمود و حکامش خراج سلطان قبول کردند درین جزایر عثمانیه جنگل بسیار
بریدند و از ایشان اسیران بسیار گرفتند درین حال افواج فردی نند اسک
از نسکری را محاصره کرد و بعد از آنکه بسیاری از ایشان بر دست ترکان
مقتول گشتند کاری از پیش نبرده ترک محاصره نمود در سنه ۹۴۳ سلطان سلیمان
با نتظام ممالک خود پرداخته هشتاد جهازات در حکم بیک و سلیمان پاشا حاکم
مصر داده فرمود که از بزیکر و وینطیان را که بتجارت هند بروند خراج گیرد
و معلوم شد که طومان بی تیر حد جهار در بحر احمر برای همین کار فرستاده بود پاشا
اول مردم وینطیان را که در قاهره اسکندریه بودند گرفت آنگاه جهازات
در بحر احمر راند در عدن رسیده آن شهر را بصلح سخر ساخته رسد و لو تجارت
گاه پرتگیز در کنبایت گجرات رسید حمله کرده محاصره پرداختند و بعد چندی محاصره
را گذاشته در بحر احمر برگشته بر سلطان زبید رسید و نزول در آنجا مناسب
ندیده بر بندر جده از مکه آمد و حسن بیک را بولیش رفت درین هنگام سلطان سلیمان
خود در کرال شد و ممالک لو بازرفته طلب خراج کرد لیکن آنها عذر کردند اسد اسلطان

آنها را تاراج کرده زر و خزاین بسیار در لنگر و نا یافت و پاپ پروسا بدریجی
و اسباب خود پرداخته در بحر شام تردد کرد و قریب فانیا در کندیه غرنطی کورز
دسلطان رپروسا را دفع کرد و دسلطان معاهده پادشاه جرمن که جهازات او
در حکم دورنا بود و پاپا ناد و رماد رپروسا هردو موافق بود جهازات
نصارا در هوا بسیار داخل شدند که انجا جهازات بر پروسا بردند پس دوریا
کسطلو نووا را گرفته او را انجا شهر از اذلیان مستحکم ساخت و دسلطان خواهان
صلح شدند و بر پروسا کسطلو نووا را استرداد کرد و میان خارش پادشاه
جرمن و فرنسس اول پادشاه فرنچ صلح واقع شد و این هردو پادشاه
دسلطان را در معاهده داخل کرده اراده جنگ عثمانیه نمودند لیکن بمجانبه فوت
فوت این الیجای صلح کردند و سلطان سلیمان ترک آسایش کرده اراده
یورش هنگریان و فردی شد و از جانش نجم سلطنت را معاهده سلطان بود
تاخت دبو دراهحاصره کرد سلطان جلو بر باشا حمید را با لشکر برای برداشتن
محاصره فرستاد و مانسیلا ما در سلطنت وعده کرد که خود بعد حمید پاشا بر داراز
وجه سنان قبل از ورود حمید پاشا بود ارا کندیه قبل شراط کرده بودند
لیکن سلطان بحیله وعده خود بسو لرداد و مملکت سلطنت متصرف شده مادر رد سیرا
بطرا سلوانیا فرستاد اگر تمام عمر بعزت و آسایش بسر بردند و هنگری حاکم سلیمان
نصب کرده داخل بلاد اسلام ساخت فردی شد که لشکرش بسبب ضعف سر لشکر با

شده بود رسول نزد سلطان سلیمان فرستاده استدعای سلطنت هنگری
نمود و سلطان او را سلطنت هنگری داد بشرطیکه برادرش چارلس از
معاهده نقض را بر آید و مهمان خراج مقرر بخزانه عامره سازد چون سلطان
فراغت برای جنگ پارسیان من حیث تمام ملک مضافات هنگری را بفردی
بسر و الجی جرمن کرد در لشکر بود بمعاینه لشکر سلطان حیران می شد محمد پاشا را حاکم
طراسلوانیا کرد بنام سطیفن داده بود و ساخت داد و رعایا بسیار راضی بودند
و درین زمان چارلس پنجم بر یورش برالجزیر کرد و لشکرش در انجا بسبب قحط
و جهازات هوا انباه شکسته بودند درین اثنا میان چارلس پنجم بادشاه جرمن
و فرانسیس اول بادشاه نفاق راه یافت و بادشاه فرنج رنکو نام رسول پیش
سلطان فرستاد که سلطان بر جنگ چارلس اقدام نماید رنکو در اطلی دست
بعض اندیشیان مقتول شد و عوض او پولین بقسطنطنیه رسیده دریافت که جهازات
بربروسا بر ولایت بادشاه جرمن و اطلی تاخت مامور شده پس سلطان بر بابت
استدعای بادشاه فرنج که موافق رضای او بود بربروسا را فرمان فرستاد
تا بمواضعت جهازات فرنج بتاخت اذلکات چارلس بپردازد و جهازات بربروسا
یکصد و ده و چهل و چهار بود مقابل جزایر ارسینا رفت در نیوز را گرفته تاراج
کرده بسو سطارفت و تمام روم را دستبرد نمود و رسول فرنج جواب خط یافته
روان شد اگرچه این معاونت طبعی میان فرنج عثمانیه بسبب شوکت فرانس بود

لیکن عادم ملت نصارا او سبب مصیبت فرنگ شد بربروسا بعد خرابی عربی اطلی
بطرف تونس در سنه ۹۴۲ روان گشت و اعلام کرد که فرنج فرانسوا را حاکم خود دانند
بالجمله فرنج با هشت هزار مرد میدان بر جهازات نشستند و آن کشتهها بندر تونس را
محاصره کردند و قلعه در تصرف پال گوور زانشان ماند و جمیع معاهدان فرنج لولی نور
ترک کنند و بربروسا بسبب نسبیا رویدت در ارقسطنطیه اراده معاودت
کرد مقارن آن حظ امیر اسپین رسیده دخول دو روز به پال رسید در اوقت
دوریا امیر جهاز ور بلافرانکا قیام داشت بربروسا را بضرورت
معاونت کرد و در سرهای دیگر هر دو امیر جدا شدند یکی از ایشان بحکم خود نیادوز
سلیس حسن بربنا در اسپین یورش کرد و سرها در الجزیر گذرانید و دیگر در طولون
و بربروسا درین نزدیکی بر زنی از زن اسپنیان عاشق گردیده او را از زنی
آورد و بعد اسیری تاراج حرا ایلیت ر در سنه ۱۵۴۴ بقسطنطنیه برگشت و کمال
عزت در استنبول رسید بعد سه سال در سنه ۱۵۴۷ مرد و فجایع فرای شد السلطان
جواب یافته معاهده با سلاطین جرمنی بر سلطان سلیمان بافت و تا رکیس بر بدان ترک
را سپه سالار که دو سی هزار پیاده و هفت هزار سوار سوای لشکر قدری
سدار است که در رومینا ما ملحق شدند و نیاری از هنگریان و اسطریان تا سی هزار
پیاده اطلی از طرف پاپا بسر کردگی لکسند و بطلو فراهم آمده بجانب لو د نهضت
کردند لیکن در تمام این یورش خجالت و بدبینی بسبب سستی سردار جرمن خصوص

تا رکبس با کبس بزیدن برک بود که بجای بورنس بود امجاصره لیب پرداخت
و اطلیان تونس و طیطلو و مدینا و غیره سرحار شنج کعلی تباه گشته به دعبار گشتند
و مزوری شد برای امرای خود بربوس را بر تخت بسکری تن مذو سلطان
بمجرد اصغای این خبر بذات خود متوجه شده بتحریب آن لایات پرداخته
راگز اسعار نامی گرفته عراق را که در اهتمام دو سردار آسمین بود بمحاصره
گرده بگشا دو دانکاه الباز غال را محاصره نمود و در انجا زنان بر سر دیوار
آمده جنگ می کردند پسر سلطان کشته شد بعد حملات آنرا گشاده اکثر شهرها
را بقبل آورد در ان یورش محمد پسر سلطان کشته شد و موجب مزید الم گشت
و شاهزاده سلطان در بیکری بود و برای بنجال سلان سلاطین حرمین سلطان
صلح منعقد شد وقایع جنگ شاه طهماسب در این هنگام شاه طهماسب تخت نشین
فارس شد والقاس میرزا پادشاه شیروان گشته و او با سلطان سلیمان
پیام فرستاد که اگر لشکر روم بدین طرف نهضت کند فتح ایران بخوبی متصور است
و سلطان در ان وقت دو دو بر داشت تا تبریز و مصطفی که حاکم اکوبنوم و اناسیه بودند
پس آنها لولایات شان روان داشته متوجه ایران شد و دران حدود
رسیده تبریز و وان دایره عمالیت القاس میرزا گرفت و خزینه شاهی تصرف
آورد و در القاس میرزا اگر جان و از انجا لوب با عراق کرنجف و سلاطین
آن اطراف او را اسیر کرده بشاه طهماسب فرستادند تا کشته شد سلطان سلیمان

درین وقت محمد پاشا را جنگ با رییان گذاشته به اسلامبول از رجعت و محمد پاشا
شب شهر ایران مسخر کرده قلاع مستحکم بنا نمود و وقایع موسی حسن که او را جالس
پادشاه طوس کرده بود از خوف بربر و جاگر بخته خود را در پای چارلس
انداخته استعانت و تا وقتیکه بر روسا از تش برگشت در نابلس بود در نوبت
خبر رسید که پسرش حمید متصرف طوس شد و سلطنت نشست مولی حسن بدر با شت
آن حال لشکری از اطلیان فراهم آورده بومردی را سالار کرده بطوس آمد
نا شکست یافته اسیر شد و پسرش چشم او را بر کند و طراس انزلبی حاکم عوسطا را
پادشاه جرمن بمدد عبدالملک برادر بزرگ خود فرستاد و او بر طوس حاکم شد
بعد سلطنت بیست و شش روز مرد و پسرش بعمر دوازده سالگی جانشین پدر شده
در اثنای لیغی سه ایران بغضه گرفتار گشت و عهد در آن هنگام بر طوس رفته
جمیع دشمنان خود را کشت لیکن پدرش بحمایت طراس محفوظ ماند تا بکولیطا
رفت درین فترات دراغوط ترک بر اکثر بلاد طوس خصوص محدیه غالب
آمده بود از سلطان سلیمان معاونت خواست نصف توپ نقاره را گوشیدند
بدریافت این حال چارلس بر جهاز خود و دریا باستخلاص محدیه فرمان داد
و در پایه قسنطبلیطا این کار را بانجام رسانید و دراغوط بسلطان التجا نمود
سلطان یکصد و پنجاه جهاز با پاشا بیشان فرستاد و طلسانکور در سسلی فرود
آمده قلعه اغوسطا گرفته و ملطا را ویران کرده بر زار زنه شش هزار کس را

ایرلند

اسیر گرفت و طرابلس رسید چون طرابلس رسید را جارلس پنجم بطادان بود او
تعلقه را انجا پرداخت و با سافلوره انبیله بکناد وقایع در سنه ١٥٥٣ المیلا
یادرسطیفن پادشاه جورج و سال انکری خواست که طرانلونیا بفرزدی سید سپارد
و او اراده مقابله عثمانیه بود محاصره طمس وار پرداخته تکنا دو پنجاه قلعه
حصول گرفت بوق لکین و ریورش برسام باس هزار لشکر خود بکشتن داده برگشت
درین سال باغوای هنری دوم پادشاه مسلمانان بنادر جزایر از کیلا کورا
ویران کردند و درین سال در ترکان افتاد عقب اختلاف پسر سلطان بیان
رکسولنا ملکه خود و در روسین داماد خود و وزیر اعظم سبب ارکب بعد در رکسولنا
پسران است که سلطنت ایشان بسنجواست و سلیمان در پسر ذات مصطفی خان
کبیر که بر راه سلطان بودند مصطفی بر حسن و خوش کردار محبوب سلطان
و رکسولن بود چون سلطان کبر اثر شده بودند لهذا الکه رو غلبه داشت
سلطان را بران آورد که مصطفی و مادرش را بولایت قبا مانیه روان سازند
و روسین که دخترش در نکاح داشت این را اکره داشت و عثمانیه برادری
مصطفی ناراض بودند بعد ازان سلطان روس را با لشکران بسوی پارس
کسیل کرده فرمان داد تا مصطفی را زنجیر پا کرده با استنبول فرستد اگرچه رستم بخواست
اما انجام سلطان با هفت هزار سوار بسوی سر باشند از اتفاقات با استنبول برگشت
و سلطان دانست که اگاهی پسر و توابع موجب تفاوت است در سنه ١٥٥٣ با لشکر

تحلف
بسیار متوجه بر ساختن مصطفی را برای تحدید عهد طلبید چون بحذبست سلطان رسید
مقتول کردید بعد از ان جهانگیر را از ملکش طلبداشت او بخیال اینکه بعد مرگ
برادر او سور در رحم سلطان خواهد شد اراده صد نشست تسنیم کرد تسنیم را منزول
کرده احمد را بجایش منصب ساخته تسنیم را کشت و جهانگیر نیز بحکم سلطان مسموم شد
و در سنه ۹۵۲ سلطان متوجه جنگ پارس گشته بمحاصره ارزروم پرداخته کناده
خراب ساخت و از انجا پایان تبریز را عسکرگاه ساخت اکثر سلاطین پارس محبت
سلطان جو بستند و بهارانی متوجه بغداد شد و شاه طهماسب عاجز شده
با عثمانیه صلح نمود و دان قوم پارس و در اصل به دولت عثمانیه متصل کردید و
درین سال دو دولت سلطان از رکون بایزید و سلیم جوان شدند بایزید را
مادر بسیار از مستعد بیداشت و میان هر دو برادر منازعت بودن را سلطان
هر دو را ملکت ایشان رخصت کرد اما بایزید نه باین اصرار رفت و لشکر گران
فراهم آورد و سلطان اراده جنگ او مصطفی که باغوای بایزید در بالدیویه
ودالکه سماونت هر رزین بود که مصطفی را الوکوانش اسیر کرده بعطیه فرستادند
وبلاد در محصور شد او موافقت جزد با فرید ظاهر کرد و در بحر غزلی کشت
و بالاستیزد باره تر متوهم کردید وقایع چون جهازات سلطان ببر کردکی قرلی
علی بیک با زبیرانی اسپین مامور شدند میان فرنس و اسپین جنگ تا راه یافت
چون ایشان در ارزو راگرفته بودند و اکثر راد سلطان را انتزاع کرده بس

عثمانیه

عثمانیه اراده خرابی بلاد فرنگ کردند در این سال بر جزیره رهوس با انواع تاخت
آورده و ایشان راه سپرده در بحر احمر اینبوس رسیدند و از آنجا قسطنطنیه برگشتند
و در سنه ۹۵۵ سلطان جهازات دیگر بعد از فتح فرستاد تا جزایر و بنادر بحر
سرسام را گرفته با غنایم بسیار به استنبول معاودت کردند و این کار رفتار بود و آن
ساله پاشا بود سلطان در مدت ده سال کتاب قانون مرتب ساخت و در این
ده سال خود لشکرکشی نکرده بکر بر جهازات و امیران او وقایع علی پاشا حاکم
بودا العبد تخریب بوبازا از لشکری بمحاصره بسبب تسلط بلاد اگزلانیه در حدود
سنه ۹۶۱ پرداخت لیکن بلعکیان بسرکردگی هورواث زردوات نمایان کرده
محاصره را لیت دوم مولائی انال بعد کشتن دو هزار کس عثمانیه برخیزانیدند
و پاشاه یفوبین مواکسلیا برگشت لیکن پول بحر و سربی آن فرد هیسد حمله آورد
لشکرش را شکستند و در سنه ۹۸۱ ارکسولتا از جهان رفت پس سلیم قبل از ورود
بار بر بربار رفت و حاکم سونیوم شد بایزید برای بعضی مردم بسیار فراهم آورده
و شیع سلطان را دفعی نهاده بجنگ سلیم روان گردید سلطان قریب البصرا
در این معنی خبر یافته جمعی عظیم از افواج خود با برادران تا نور مدد سلیم فرستاد
و بایزید تا چهل هزار مرد زیرک بر لشکر سلیم ریخت شکست یافته و سلیم بمعاینه انتظام را
تعاقب پرداخت و سلطان حران در سنه ۹۶۶ ماس بیعت کرد و بوسی سعوس
الملجا بلکه بسلطان آن تا رسید ایالی رسله پادشاه صفوی آمده خطا موکل گذرانه

وسلطان تمام لشکر خود را بملاحظه ایلچی در آورد و در بار بدطرز یافت و بایزید
با بیست هزار کس بخدمت شاه طهماسب پناه برد سلطان سلیمان بعد ازیافت این حال
سرداران خود حسن آغا و پاشا مرعش را نزد شاه طهماسب بدرخواست
قتل بایزید فرستاد و شاه در اول انکار کرده هدایای لایقه بسلطان فرستاد و بالآخر
بقتل بایزید رضا داد و حسن آغا بایزید و سه پسر او را بدست خود کشت و اکثر
توابع بایزید بعرض حسن آغا شدند شاه طهماسب فرمان داد تا آنها را از تیغ
گذرانند و اکثر را گرفته گردن بردار کرد و پسر چهارم بایزید در بروسا بحکم او بخفه کشتند
و خانع فیلیپ عطا عهد با پاپای روم و پادشاه اسپن حاکم طرابلس از هر کرد
در فبروری ۱۵۶۰ جهازات برای سه جزیره جربی روان شده بر آن
سلط گشت و درین اثنا قباله پاشا بر جهاز عثمانیه در هشتاد و پنج جهازات
لشکریان جزیره فرود آورد و قبل از آنکه نصارا باستحکام برج و باره
پردازند سبعه جهازات ایشان تاخته بمالطا بازگردانیده از زنان
تباه کرد محاصره قلعه آغاز نهاد و دراغوط که خود را حاکم تمام جزایر می‌دانست
و مردان از یورش گرفته بود هژده هزار نصارا را کشت و اکثر امرا
ایشان برای فدیه اسیر ماندند پیاله پاشا پسر در کنار نبود بنا را پنهان داشت
تا فدیه او را خود متصرف شود بخوف سلطان او را کشتن تا ثانی ازو
بید انشد بعد از آن ترکان اطلی و سسل و مالطا تا ۱۵۶۵ مسطر بودند و ظفر

ثانی

ثانی پادشاه اسپین جهازات خود را بر سر ایشان لبرگرد کی سندوساز اورد
لیکن لیت صلح جهاز ایشان را با بر جهاز لسبب پادشاه کردیدند چون سلطان
اخبار جزیره کریت شنید و حال اسیری جهازات نصارا و اسیری شان
دریافت بسیار خرش شد چون پادشاه جرمن دو سال قبل ازین صلح و سال ...
کرده بود درین هنگام برای تقرر پادشاه رودیه با جماع اذن فرقه فریب
فرنک فورط پرداخت سلطان ابراهیم پاشا را با خط و هدایا با کوسسی فوتش
رسول جرمن برای مصالحه هشت ساله روان کرد و او پذیرفت جواب نوشت
که فردی سی هزار دینار سالیانه و تا دو سال ادا خواهد نمود و فردی شد با
دو سال ادا کرده همان شکست و در سنه ۱۵۶۴ ما بین جرمن و عثمانیه جنگ اغاز شد
عثمانیه سوی ان گرفته محاصره بولغار پرداختند چون سوییدی جرمن اسیر
و زیر کی در ان بود درین اثنا که سلطان بهیه اسباب نبرد اشتغال داشت
وزیر سلطان قریب قسطنطنیه فردی شد را در سمان اورده بود که چون
سلطان بوینار رسد امیر پادشاه جرمن رسید درین هنگام ترکان زمان زا
بازگرفته را بطر تا ختند و انجا بود دست جارلس دوان اکیطر با مغول شدند
سکاسکی بعد تحمل شدید محاصره سخت در غایت عیزه بزرک پرداخت لیکن
جنگ هیکرتان چنان نبود که در نظر سلطان وقت شده بود بوم
پس هم پروسا و دراعوذ ظاهر کردند که تا حاکم بحر نشود انگی نتواند شد بدان

سبب آن انتزاع نخواهد کرد لهذا سلطان پیاله را پاشا فرمان داد که سی هزار
مرد کارزار جهازات شش صد بر باشند و مصطفی پاشا را که در آنوقت
هفتاد و پنجساله بود بجنگ سیدان فرستاد و این جهازات ترتیب لبورطو بحور بر
جانب شمال غربی جزیره مالطه کنب سل دراز و دو ده پهنا بود و تمام
موت این جزیره سر قلعه سیانط الحلو و سیانط سیحائیل و سیانط الموبود که
ترکان محاصره آن قرار دادند حاکم ملطا والطی سه هزار مرد جنگ داشت
و بیش ترکان بر سیانط مرد بار حمله کرده مدفوع شدند در حمله سوم در اغوط
با ده هزار کس کشته شد بالآخر ترکان دلو را قلعه را شکسته هم را بقتل آوردند
و سلطان قاسم پاشا را مدد فرستاد تا قلعه سیانط سیحائیل را محاصره کردند
و اسپانیان بعض جهاز قدری سپاه مدد ملطا فرستادند لیکن چون آنها
ملطا را چون بر ترکان کشته واسان سیپار کنند پس سیانط
سیحائیل در محاصره قاسم سلطان عزم و سیانط الحلو در محاصره خود مصطفی بود
هر چند با تمام جنگ کرد دیگر کاری از پیش نبرد چون دید که مردم بسیار تباه
شدند محاصره را برداشت باستنبول برگشت پس سلطان پیاله پاشا و داغوت را
فرستاد که خراج الولایت بیارد و پیاله پاشا دار الملک رسیده در تصرف
استنبول آورد و کورنر و مهندسان انجا را سرگروه سلطنت فرستاد و دولت
اسلام دران جزیره رواج داد و از انجا بجزایر بنادر اطلی برداخت

بادام

وقایع مادام محاصره بلطا مقابله ترکان با جرمسان در سکری واقع شده
و در انوقت که میلا جرمن بود نمداشت خود لشکر را سنه دوانی و دوطرا اسکلونیا
خطاب پادشاه سکری زنده باد خود کرفت چون سلطان در انوقت مسن بود
و خود تاب نرود و بیاورد بود الحکم سلطان بلطا را محاصره کرد لیکن
هو قسطنطین سپه سالار جرمن رسیده محاصره برداشت و زخمی از ترکان
کشت بعد ازان زشتفون را کرفته قلعه داران ترکان را با نقام نفاذا
کشت و سالم به دار دیگر دو طرن را استخلاص کرده پاشای بودا اسیر کرفته
سوای پنجاه تن همه ترکان بکشت بعد ازان قلاع جبطن و و نیا و عنفولیقا و یموک
را بی تکلف کرفت و سرنجی حاکم سجیت بیاری از ولایات ترکان قریب
قریب قوبن فوا کلیا به تسخیر آورد و بقتل و تاراج پرداخت ناچار سلطان
بالشکر عظیم متوجه شد و لی بطول یک میل بر دریای کستیه فرمان سجیت داد و شوت
تمام محاصره کرد و سرنجی داد شجاعت داده بعد ازان بمحاصره قوبن فوا کلیسا
پرداخت هدا اسمای چهارم ستمبر سنه ۱۵۶۶ ازجهان رفت و آن قلعه بعد چندروز
بر دست وزیر مستخلص شد کویند سلطان در وقت مرک برای فتح این قلعه دعا
کرده بود لیس و زر تراکش ده کفار را بقتل آورد و سر سرنجی را بربیع پیش سالم
فرستاد و سنجت و حصد را کرفته مردم آنجا را بقتل رسانید بقول برزاخان
تفصارا حکم سلطان هفتاد سال بود و سلطنتش چهل و شش و فارسیان دو سال

کم گویند ذکر سلطان سلیم ثانی ملقب لت و درون کرد گویند که محمد وزیر عثمانیه
تا وصول سلطان سلیم از منیسا مرگ سلطان داشت و ظاهر میکرد
که سلطان بیمار است چنین فرمود و خان جهت معالجه او دوا مرتب مینمود
می پرداخت سلطان سلیم درین هنگام چهل و دو ساله بود از منیسا در قسطنطنیه
رسیده بر تخت نشست و قوت یکچری افزوده از آن حرکت شد و جلدتر
خود را در معسکر ظاهر ساخت چون لشکریان سلیح شده خواهان دیدار پادشاه
خود شدند انگاه از مرگ سلطان سلیمان خبر یافتند و فاصله میان مرگ و آمدن
سلطان سلیم بمعسکر چهل و یک روز بود انگاه همه سپاه خصوص یکچری را نواخته
درم جرمن داد که شهر پادشاهی بقدم مراد در رم رسید عدد این جوان برازد سال
بود چون شنیدن مرگ سلیمان لعاب در نواح عرب سرشورش برداشتند
و فارسیان بر لشکر عثمانیه تاخت آغاز کردند نبارزان پادشاه جرمن
مصالحه بوعده هشت سال در جوزی سنه ۹۷۶ منعقد ساخت کرد که سابق
میان آمده بود منعقد ساخت و بولتیان اوغلی که در عرب سرشورش برداشته بود
از دست عثمان بانتها سزا یافت و برای یورش پارسیان خواست که هردو آن
دو نقار را در جانیکه میان شش میل فاصله بود باهم آمیخت با نسبد اینکه جهاز بحر
لوکی انکه در انطوس و پلوس و سوطس در بحر خزر توانند رسید و از انجا لشکر
در زمین لشکر را تا توان کشید و اهتمام این کار بر عهده مفوض شد و داد تمام

اتراکان

امر اعانت کردند آغاز حضر نمود سفارت آن ایلچی شاه ایران با تحف و هدایا
و طلب مصالحه فرستاد و صلح منعقد شد و همچنان با ونیطیان مصالحه کردید و یک هزار
بهمین رفت و کار آنجا را انجام داد سلطان در سنه اراده تسخیر جزیره قرص
کرد که در آن وقت متعلق ونیطیان بود و سفارت آن سلطان اسپین یعنی پپ را
بادشاه خود کردید و آنجا سلطان هم خواستند مگر نسبت ابتدا جنگ قرص سخاوت
ایشان بس نبایدند پس وزیر اعظم محمد بجنگ قرص مأمور شد و سال دیگر مصطفی پاشا سردار
فرار یافتند و ونیطیان بر کنار رفتند و سلاطین نصارا رسولان فرستادند و فیمابین
از قسطنطنیه برسالت بجهت پیمان روان شد آنها بند بر گرفتند بعد از آن سلیم در اول
سال بر جا لک ونیطیان تاخت آغاز کرد و ما از اعانت قرص باز ماندند و یک
باد و صد جهاز جنگی سوای آنچه بر جزیره قرص متعین بود روان شد و افواج بر رفتن
فرود را محاصره کردند که در آن هشت هزار سوار و پیاده بود و ترکان مردم
بسیار کشتن داده جا گرفتند و بالاخر در نوزدهم ستمبر شهر را گرفتند چهار ده هزار
محصورین کرسیان آنها شتاب برداند لو حاکم شهر بود بقتل آمدند و دو صد و
پنجاه توپ بدست ترکان افتاد و مصطفی پاشا لشکری بالاخر بمحاصره فاموسطا
پرداخته لیکن بسبب استحکام دیوارهای شهر سوم السال همچنان ماند تا این وقت ونیطیان
از نصارا استعانت نکرده بودند بعد از آنکه از نصارا امداد خواستند پس جهازات
ونیطیان با جهازات اسپین تابع دوریا و جهازات پاپا نواب کلونا مشتمل

بر یکصد و نود و دو جهاز جوز دو یکصد و دوازده جهاز کلای سوای سفاین

خورد بحارات قبرص روان شده وسط شهر لنگر کرده شنیده شد که انقویا بدست

غنیم افتاد لهذا دوریا از مقابله ترکان انکار کرده بجبار رفت بعاودت

دوریا هر دو سردار دیگر خود را ضعیف داشته بطرف قورنزا انجا بفرقی

بر جهاز دیطیان بفرمان سیط مجرم شده سفید لوقص رفت و دیزیری بجایش

منصوب گشت تا و یکهزار و دو صد مرد در قلعه ماغوسا شام اوقات اند رد

دلیرانه بر جهازات عثمانیه ظفر یافت و بر حال عثمانیه ظاهر شده و میان نفید جهازات

پیاله بود پاشا بر ظفر منصوب گشت و سلطان سلیم بقتل رسید و در اپریل ۱۵۷۱

مصطفی محاصره فماغوستا تازه کرد و دران قلعه بجهز اقیعکسان دو صد سوار

البانیان فوزبد و بلبونس در برغادو حاکم شهر بود مصطفی بر فراز کوهی بلند

هزار سوار حصار شهر بر آید و بر دوازده منارهی از چوب بر پا ساختند

بران مناجنیق نصب فرموده اکثر دیوارهای حصار را بر انداخت و حمله آورده

چهار هزار کس بکشتن داده برگشت و دیگر دو هشت هزار گلوله دیگر غارینو با صد

برد و شفت رل باروت شهریان را مجبور کنده زمانیه مصطفی خبر در رغا

دینو را با دیگر سران لشکر بقتل آورد و تمام جزیره قبرص بعثمانیه مفتوح شد مادام

محاصره فماغوستا و دا میر عثمانیه بر طوس جهاز و علی سپه سالار با قلیچ علی که اصلا

او را ابولوص علی گویند بیگلربیکی البحر زرگند که آن را اند ما فرلطی گفته اند

برد بورش

سیر یورش وانتند و چون قسطنطنیه دار دینطیان آنها را اخراج کرد پس آنها کندر
که تاراج کرده هشت هزار سکنه آنجا را اسیر بردند بعد از آن قلیج علی با شصت صفاین
جدا شده بر جولا جزیره دینطیان رفت و آن جزیره را حاکم و سکنه کذاشته رفته بود
و هشت زن و لیت مرد در انجا بودند همه سلاح گرفته از شهر برآمدند ناگاه سوای
نندوزید جهازات را برگردانیدند وقایع لب و چهارم می نگاشته ابورطی
و زیر دینطیان و پادشاه اسپین باهم معاهد شدند که پنجاه هزار پیاده و سه هزار
و پانصد سوار هر سال در جهازها دوصد جهاز خورد و یکصد جهازات دیگر بیرون
آمدند مردمان برادر پادشاه اسپین سردار آنها باشد و سر دینطیان وزرا گوفت
رسولان نزد پادشاه فارس باشند عای لشکرکشی بر عثمانیه فرستادند او جواب
ناصواب نداد اول این بر سلیمان خطی که در بحر گرفته بودند معلوم شد و باز نگار
بیقین نوشت لهذا سلطان فرمان داد تا لشکریان در یکجا مجتمع شده مراسم
احتیاط بتقدیم رسانیده بدین حکم امیران چهار سلطان که در بحر پیالطو دایر بودند
فراهم آمدند یکصد و هشت جهاز خورد و شصت جهاز بزرگ و دو رطال جهازات
دینطیان دیگر بغاین جزر دبالع مصری قریب سینا بود و پاپا دوازده کالی
بفتح کاف فارسی بالف زده و کسر لام سمانی رسید جهاز خورد یعنی جهاز خورد
بر کرد کی فرستاد و دو رمای اسر جهاز اسپین با پنجاه دکالی و سه از آن ملطیه و لشکر
بحری که بیست هزار برگزیده فرنگ که از ایشان الکندر فرلینی سلطان بر پا بود

برنادران جمع آمده پس اراده حمله بر جهازات ترکان که سیصد و سی و سه بود
کردند و جنگهای بزرگ بمیان آمد بالآخر نصارا ظفر یافتند و سی و دو هزار از ترکان
تباه شدند و اکثر سرداران بقتل آمدند بکر لمطو و علیج علی بالبت و چهار جهاز نجات
یافتند و یکصد و پنجاه و یک کالی بغنیمت خورد که   را شدند و چهل برق و
خرابی گشت و این فتح بموجب عزت دون خان که در انوقت لیب و چهار رساله برد
شد و داو و نری بر جهاز دبلطان را نوازش   و از نصارا هفت هزار
و پانصد و شصت و شش کس کشته شدند و هفت هزار دون خان مجروح شدند سلطان
بعد تحقیق این خبر ملول شده خواست تا همه نصارای ملک خود را بقتل رساند لیکن چون
علیج علی رسید ظاهر کرد بطوریکه جهازات سلطان تلف شد و جهازات نصارا نیز
معرض خرابی در آمده ازین   فرو نشست و طرف دیگر دبلطان
سوبطو در روس انتزاع بودند جهازات عباسی را که از فرص اسباب و سلاح داد و رد
تاراج کردند بعد از ان فرس کارلی قایم مقام و تبری شده در بحر در آمد با سوبر الطو
بر جهاز دبلطان متفق شده بر فور نو تاخت بر دون جان و جهازات پاپا همگی
یکصد و پنجاه بربح کالی و شش جهاز بزرگ و لیب طال جهاز مجتمع شده و در اکست سنه ۱۵
دو صد و پنجاه کالی سلطان مقابل شد اکثر جهازات سلطان در جنگ سپاسطوبان
گشت و طرف دیگر از جنگ فرس و مردم آسیتی پریشان بودند اگرچه دون جان
پنجاه و نه کالی سه صد و ده جهاز جنگ نزدیک قیصر بر داشت لیکن درین فصل کاری نشد
کرد

کرد قلیچ علی یکصد و پنجاه غالی و چهار جهاز بزرگ داشت چون سردار دانا
تو خود را در جنگ تمام محافظت نمود سپر لطبو دلوسکارنی بعض جهازات
عثمانیه را اما دوصد جهازات عثمانیه بود ساد لوازی را تا غنیمت سو بکارنی
کاری نتوانست نمود سلطان بر وقوع این فتح شاد از دست سلطان از گشت
در مرد و در ۱۵۷۳ خواهان صلح شده سه صد هزار دینار سلطان. کردند و
ملک در تصرف عثمانیه آمده بود باز یافتند و این در ۱۵۶۳ و در ۱۵۶۳
سلطان خانه خدا بنا کرد و حرسان بود دادر اسبار المحاصره نمودند جهاز سلطان
جهازات را محاصره حیله سپاه فرمان داد در بن و فت دون جان بورس
عمه پادشاه طونس با یکصد و پنجاه غالی و پنجاه جهاز بور بطارلس دانجا تا
تا جهازات با او و بطله ملحق شده بر سرعه تاخت و بعد پریشان کردن عبید خشمان
و زیر پریشان و زنجیر انداخت و محمد را پادشاه طونس کرده برای بقای
قلعه مستحکم ما بین عو بنده و شهر فرمان داده بسلی برگشت و در ۱۵۷۴ اجان دای
دود و مالد و پایبر دای دود و سطفن نمرد و در زر احمد اسلطان سلیم دای
لبسر و الکیا را قائم مقام آن ر... جان کردی از پولس کوتناک ترک داشته
سوجرسی دیوس را نسبه دار کرد لهذا سلطان پنجاه کرد هزار ترک دو هزار
هنگریان نمود لبسر والکیا فرستاده داد با لک صد هزار رجال لو رفتند سبب علم
رعایت قاعده از جان و سوجرسی دیوس شکست یافتند اکثر مردم را قتل کرد

بکستلی و برادرش پادشاه ازدریا گذشته در قلعهٔ رابلو محصور شد بندوقان
بکمال عنف و ظلم قلعه را گشاده قتل عام کرد و هیچ جاندار از آن آمده نگذاشت
تا سگ و گربه کشتند و قلعه را اسمار کرده در بدهشت محاصره سوجری لوس چهارده
هزار ترکان سوای پانزده هزار که او را مطیع شدند کشت باقی را در قلعه
طیا انداختند سلطان سلیم از کار جان پریشان شده مردم را بد بیالش خدا
جهت تخت بلندی عثمانیه فرمان داده با دو صد هزار لشکر متوجه آن طرف شد
در آن وقت حاکم شهر و موسیک مخرین ونک نگار سفاونان جان که او را بلیگار
دینار هرگز سفاوت کرده وعده گذرانیدن دنوب مرده بود سلطان
رسیده ترکان را در عبور اساد و کرده پانزده هزار فوج جان صد اشد
و لشکر خان بقتل رسید و جان مجروح شده قلعه را ویران ساخته کر بخت در غرب
در دست باساقا موجی سر شده و اکثر مالدویان بجنگ سوجری دلوس برنجی از
سرداران اسیر گشته و اکثر ممالک مالدویان زیر شمشیر عثمان آمدند در بین سال
سلطان به پاشیان پیر جهاز خود فرمان داد که با صد کالی به طرفش شتابد
پس پاشا لطونیس لشکر کشیده در عرصه سه ماه طرنس ذغوسیطا و قلعه جدید کرده تا تمام
جزیره سلا زیر بود بعد کشته شدن سی هزار ترک بدبختانه آخر زره هر دو سردار را
زنده اسیر کرد چون سر و سلو بحضورش رسید فرمود تا سرش را در چشم او بکنند
پس مالک آن ملک گشت و در بین سال پانزده هزار لشکریان که ساحت سحت برفتند

بادست

بر دست حاکم کشته شدند و این سال آخر سلطنت سلیمان است سلطان
بکثرت شراب بیمار روز یازدهم از بیماری نهم دسمبر ۱۵۷۴ع بعمر پنجاه و دو سال
و سلطنت هشت سال و پنجاه و نوزده روز از جهان رفت گویند سلطان
بر زن و شراب مزاجان آورد ذکر سلطان مراد ثالث چون سلطان مراد بر تخت
نشست برادران خود مصطفی و سلیمان و عبدالله و عثمان و جهانگیر را امر د[illegible]
خود بقتل رسانید بر قتل سلیمان گریه کرد چون سلطان از انتظام ممالک برداشت
حنری لیس ویلط نوشت و کمیسیلان پادشاه جرمنی دوک بزرگ مسکوی دشمن
تخت پولند بودند سلطان در سال اول جلوس فرمان خاور دلیل داد دلیل فوستا
در مملکت سطروای جدید و الکیسا کرنخند و در انطرف یکی بدست نیامد مگر غنایم
یافتند سلطان اراده جنگ پارس کرده سامان سفر سه ساله نمود و قلاع سرحد
را با فراج و ادوقه مستحکم ساخت با سلاطین تفار اسماعیله سفر نمود و در سنه ۱۵۷۸
لشکر دو صد و یک هزار سرانجام داد لیکن مصطفی پاشا به پارس روان کرد
چون مصطفی پاشا میان گرس و طفلس معسکر ساخت طهماسپ خان سردار فارس
با شصت هزار بمقابله رسید ربا با جنگ صعب کرده ظفر یافت و مصطفی تعاقب برداخت
و فارسیان برگشته جنگ کردند و سی هزار از عثمان کشتند و سه هزار اسیر شده
بقتل رسیدند مصطفی از سر ایشان کله منار ساخت دار الملک گرجستان را هم
مسخر ساخت لیکن در راه لشکرش از دست پارسیان قتل و از قحط تلف شدند حال

می شد مصطفی بعد اطاعت سلاطین گرجیه بجانب شروان روان شد و در انجا
در لشکر عثمانیه قحط ازوقه راه یافت و او ده هزار مرد را بطلب غلات
فرستاد و همراهان ان از دست طوطان خان بقتل آمدند بالجمله مصطفی ان را
تعاقب کرده همه را تباه ساخت مگر طوقماق بارخی از اب گذاشته محفوظ
ماند انگاه مصطفی بجانب شهربان آمد و لشکرش از عبور اب در کار کرد بمصطفی
فرمود و گرسنگی ازوقهای خود بعبور دریا ماموریم می گذریم هر گاه اب گذرد
او را اعرف کنیم پس با نصف لشکر عبور کرد و هشت هزار از این بیاده شد فرقه
راه یافتند ناچار سه روز در عرض اغاسته کرده انجا قلعه محکم ساخته چهار
کس را در انجا گذاشته غلات شروان را ذخیره کرد و عثمان پاشا را در آن جا
گذاشتند سعاوت نمود همه گرجیان فرمان پذیر شدند چون زمستان رسید
پارسیان تاخت اورده اکثر عثمانیه را کشتند عثمان ناچار شده بدربند رفته
تاتاریان را امید رسید و حمزه پسر بزرگ پادشاه فارس سرما سطبس حاکم
رس ظفر یافته آن شهر را تسخیر ساخت و سماحی رفته برخی از تاتاریان بقتل اورد
و عثمان پادشاه سماحی را گذاشته بدربند رسید گرجیان و فارسیان در دوازده
ماه هشتاد هزار از عثمانیه کشتند و حاکم گرجم تاتار سغاو رنمود مصطفی از راه
دریای دربند رسید او را بقتل رسانید سرش بقسطنطنیه فرستاد و جنگهای
بسیار میان پارسیان و مصطفی میان آمد در بهار سنه ۹۸۶ مصطفی از در روم نکند

طفلس

طفلیس که در حا صاحب

بیگانه حسن پاشا بر علی قلی خان و سمون ایران فارس ظفر
یافت و داود را اسیر کرد چون حسن پاشا سلطفلیس سمون تاخت آورده و ظفر یافته
بیکی اسوال و ظرف او را بغارت برد و حسن پاشا در یورش با مصطفی ملحق شد و سلطان
قلیج علی سرحان زا بر بنای قلعه در زمین کرسا فرمان داده و فرمود تا لحرد کری
در میان یکر خان رود و دانست که مصطفی در جنگ پارسیان سست است
لهذا این آن پاشا را بجانش وزیر اعظم نمود و در سنه احمد پاشا را با او و لشکری
قوی بر یورش فارس فرستاد و او بصلح راضی شد لیکن سلطان نپذیرفت
و ایلچی را باز گردانید و گرجیان باز بمحاصره طفلیس شتافتند محمد تا یک ونت با
و فارسیان سرکردگی طهماسب و سمون نه هزار لشکر سپاهیان پاشا بقتل آوردند
عثمانیه طفلیس را استحکام داده اما یارش لبر بردند و قلعه در طامس بنا کردند
از هدایای سلطان در میان او نفاق راه یافت محمد پاشا اراده بنای
سلاطین گرجیه مسلمان کرده و ناموری مصطفی خواست لیکن گرجیان دلیرانه یک پاشا را
تقبل آوردند و کوشش دیگری بر بودند و محمد پاشا مجروح شد سلطان بدین بهانه
و سنبان پادشاه را معزول ساخته شوش پادشاه را وزیر اعظم کرد و در سنه [illegible]
خربا و پاشا بیورش پارس تعیین از پارسیان و مصطفی شکست یافت و باز روم
برگشت و عثمان پاشا بجانش سفر شده در صحبت گرفتار شد و سلطان قلیج علی را

با جهازات مدد او فرستاد و سلطان بیمار شده صحت یافت و جنگ میان
ترکان و ونیطیان بسبب اینکه عمو بر جهاز ونیطیان بعضی زنان عثمانیه که از
طرابلس صیدا کرده بود ساخت و بجانب مغلوب سلطان عمو بر جهاز هم تجویز
سناطر ونیطیان مشغول کردند و در لشکر بین سال ابراهیم پاشا داماد سلطان
که والی مصر بود بسبب ظلم مورد عتاب گشت لیکن مبلغ بسیار که از مصریان گرفته بود
بسلطان گذرانید مشکور گردید و عثمان پاشا که بر یورش پارس بود و در سنه ۱۵
و تبریز را متخلص ساخته وزیر اعظم شد لیکن بسبب اینکه از حمزه سلطان پارس
شکست یافت در همان اوقات در نعت چاشت مرد و ترکان دوان
گرفته هشتاد و هنجار مرد را انجا فراهم آورده مدد به طفلیس فرستادند و پارسیان
تبریز را محاصره کردند در سنه ۱۵۸۶ فرهاد رسید محاصره را برداشت و چهار سال
دران نزدیکی گذرانید و چون ترکمانیه که از خدمت محظوظ بودند مدد نکردند
لهذا پارسیان محاصره تبریز را گذاشتند و برادر خورد حمزه را پادشاه نمودند
لیکن حمزه عنقریب بر ایشان ظفر یافت و خان محمد سردار ایشان را کشت
بعد محاصره تبریز رفته بار دیگر از ترکمانیه باغوای عثمانیه مدد دید و برادرش
اسمعیل حمزه را کشت پادشاه پدرش بود در شمشیر ان سال میان ترکان و
لشکریان جنگ شد و در سنه ۱۵۸۸ اکثر ولایات یکی از دیگری گرفت لیکن خارج
سرحد لشکریان تاخته بیامد و از ایشان اسیر کرد و دو هزار از ترکان کشت و

یکهزار و پانصد مرد پیاده یکهزار و چهار صد اسب اسیر گرفت و همه ایران خود دو
او را متخلص ساخت و از طرف او صرف یازده کس کشته شد لیکن بسیاری مجروح
گشتند سلطان بدریافت این حال سنان پاشا حاکم بود از او زنان انتقام داد
لیکن از بیرجهاز حرمین تنگست یافته و سه هزار کس بقتل داده و دو هزار مجروح شدند
و اکثر ولایات صعید مهکری از دست عثمانیه بدر رفت و سلطان از کار سنان
پاشا را شفقت فرمود در این سال شاه عباس فرمانروای پارس شد و فرهاد
پاشا که بر یورش ولایات مامور بود اگرچه در وسط ملک گرجیان بسبب غدر
لشکرش شورش کردند اما باثبات بسر رزم زدند خبر آنکه شاه عباس پیام صلح
فرستاد که ولایات شروان و گنجه و هرات و جمیع ولایات مفتوحه بدولت
عثمانیه داد و برادرش بیرغمال بود و این صلح پاریان بوعده سال که در سنه ۱۵۹۰
منعقد شد و در همین سال چون سلطان از رعایا و سکنه قسطنطنیان مصادره
بجهت بر ینکجریان عذر برپا کردند و بسیاری از مردم برسیدند در این هنگام
سپاهیان و نحس سبب پادشاه بود سبب ملکاهل را ابتا مصالحه منعقد گشت عثمان وزیر
اعظم و حسن پاشا حاکم بادشاه خواستند تا بر ود لف ثانی بادشاه حرمین عهد
بشکنند و سلطان اگرچه برشکستن عهد شش ساله راضی نبود لیکن حسن پاشا جهت
ساخت کردیان فرمان داد و در آنجا سنه ۱۵۹۱ ابود سال دیگر حسن در هبطر دار الملک
گردیان را محاصره کرده کشاد لیکن کار این جنگ باتمام سنان پاشا بود

و پادشاه جرجن در اول مضطرب شده شش هزار پیاده و پانصد سوار او
یکبار کشته شد و هفت هزار در جای دیگر بقتل رسیدند لیکن آخر بن پانزده هزار
دشمن کشتند و لشکر ترکان در گرد طاد شکری قریب یکصد و نصف هزار بود
و پادشاه جرجن در سیم سال با پنجاه و چهار هزار مرد در آمده دراوی را از
حر سفاین عبور کرده و در انوقت در لشکر ترکان وبا شایع شد و تا استنبول
آمد و در سنه با این حدود آمدند و مادام جنگ از طرفین معمول بود و پادشاه
جرجن معوم سعید رسالت فرستاده ترکان او را در زندان کردند و بنیان
شکایت عدم ادای خراج کرد گذاشت بعد از آن ترکان لطربیا و مرعش
و فورطبید و بنیاد و دیگر مواضع گرفته سکنه انجا را بقتل آوردند و آنها
که ماسور کردند باسیری بردند مگر در لورش و شکری از توبل و پرین ان سنجر
شدند با پاشا حسن حاکم مانیسا و در دلیر بود و اراده سنجر سیاع حاکم تبس کرد
طاکر بلقی شادی و قلعت بود موده با لوط قلعه دار خطابه تفویض قلعه نوشت
قلعه دار معذرت کرده گفت اگر چند سردار برخی بردم با پایان ثابت نفرستد
با عتماد ایشان از قلعه برآمد با ایشان بسیار رم حسن پاشا فریب خورده
چند سردار سواران را و بیرون قلعه در فرستادن مردم چون محاذی
قلعه رسیدند دروازه را مفتوح یافته پانصد سوار اندرون رفتند سواران
در بروی ترکان بسته شد و اندرون رفتگان بقتل آمدند حسن پاشا خجل شد

بجنگ پرداخت و لیکن چون چهار هزار مرد لشکر کردکی او در سرع سردار
جرمن بر سر ترکان تعین شده بودند حسن پاشا مدد یافت این خبر مردم را بمحاصره
سیساغ که در اشته چون بمقابله او سرع شتافت و او خبر را شکسته هژده هزار
از عثمانیه را افاخش پاشا بقتل آورد محاصرین بدو یافت انجر باروت و اذوقه
براش زده در کمال پریشانی رو بفرار نهادند و نصارا را بر خیم و خرگاه
و اموال و اسلحه و توابع ترکان متصرف شدند و سلطان مراد بدر یافت این خبر
نهایت متاثر شده بیگلربیگ کریک را فرستاد و تا در سیزسیاغ را گرفته قلعکیان
را از تیغ گذرانیده و بینان پاشا تا چهل هزار مرد در سر و غوطا دم را گرفت
در همه مردم و قلعه داران را بقتل رسانیده تا بحر بلاطون متصرف او رد لیکن
درین هنگام لشکر نصارا قریب هژده هزار لشکر کردکی برد نک جاکم را ت
و لبیا رغالبش را از شهر انجا محاصره کردند لیکن قریب توپیز لیب قرب و صول
پاشای لودا با لبث هزار ترک محاصره کردند لیکن قریب توپیز لیب توپیز لیب
قرب وصول پاشای بودا با لبث هزار ترک محاصره را بر داشته بمقابله پاشا
براش ان ظفر یافت و پنجاه هزار از ان پراکنده ساخته و حدود دالیار
غالبش را آتش زده به زاب رگشت و طرح بیک بحرد در جرمن در صید شکری
با جبار در جبار مرد لوز زد بهم ماه لوسر بحمله قلعه حتو با طک را مفتوح ساخته قلعگیان
را از تیغ گذرانید و بعد ازان زربیک تا خت جران در نشست که باسباب طمس و ازنا

سیزده هزار مرد قریب رسید طمن بیک نصف لشکر را بر محاصره گذاشته با نصف دیگر
بمقابله پاشا شتافته او را با شش هزار مرد بقتل رسانید و جمیع اوردو و ادوات
را تصرف آورد و سفاران آن ملف با شش هزار کس بر طمن بیک ملحق شدند قلعه را
بجا استفتوح ساخته قلعگیان ما سوای هشتصد کس که با زنان و فرزندان بقلعه دیگر رفتند
بهر سیح کشید بیلیک و اسچ و سلوکم و اسطی و سمو ساک و سطحی و بلاد سطین و توپ سطین
وغیره بتصرف نصارا در آمد و سطر حسر سردار جرمن بر سنجاک رلو طا ظفر یافت
و گراسو بن بر سه هزار عثمان تاخته قتل و جرح نمیند زیف اسطر با از دنبال
تصرف عثمانیه بدر رفت چون این اخبار باستنبول رسید سلطان مراد دلو
گردیده در سنه ۱۰۹۴ تمام لشکر را فراهم آورده سر با کنز رانید و در وسط صوری
طمن بیک هزار و پانصد ترک را تبع کرد و سردار سطا جاسر لشکر جرمن شده
آخرش بار دیگر بمحاصره بوذا اغراد پرداخته مسخر کرد و سرو سیجف دلو باسطک را
امیر شرعی انتزاع کرد و سطوان از لشکری صعید طمن بیک گرفته بر پاشای بودا
ظفر یافت و درین جنگها دو هزار و پانصد از ترکان کشته شدند و سیزده
توپ بدست جرمنیان افتاد سفاران آنجا سرین و حولا را از دست جرمن
رفت و جانش بیک سطوان را محاصره کرد درین هنگام غزان قدیم سطانوم
شهر بزرگ لشکری سردار بطاس محاصره نمود و پاشای طمروار زنا چهارده هزار
در جنگ ده هزار مرد و سیزده توپ غارت داد جرمنیان با گزلیک و محود تا دو

دارلطا

واسطه صادلوطر گرفتند و سینان پاشا تا این زمان با اجتماع عساکر که یکصد و
شصت هزار نفر بودند به ترومی پرداخت و اکثر ممالک را گرفته محاصره راب کرد و هر یک
دران قلعه تا شش هزار مرد قیام داشت بعد از جنگ بسیار دوازده هزار
ترکان را در دو حمله کشته تکدیر و سر را بباد داد و عثمانیه مظفر شده کیطر و
بطر و بطرینا و سینا را دعو را تسخیر کردند بعد فتح راب بمحاصره کریپور را که چهار میلی
راب شرقی بر جزیره سقوط بر زمین و اب در جانب تاتاریان بود تاتاریان
برو فتنه زمین خود را بر بکنند شهر بنا بیش ظلم کردند و سردار بطاجه محاصره را برداشته
بگذرانیدن زمستان رفت تاتاریان با نفاق مرزبانان بعض طرالسلوبنا
برای اخراج سحر سند بطور بنی پرداخته آن ملک عطا و لطوای دادند و یحیی سند
از پاشایان خود اثار عداوت دیدند همه را در کلاس ترک تعقل آورده بدر
دولت عثمانیه اطمینان ندیدند در شالیمیت رودلف پادشاه جرمن رفت
و سنجاق بلوای ود و دالگینه یک هزار لشکری و همه ترکان و یهود که بحجب حواس او
در ملکش بودند و اینها که در دراز و شهر گنا ردنوب وادران تعقل آورد بعد از آن
فلوقا که شهر بیت کنده بالای دلوب بیان در و سک حرد سکوبولس سکنه انجا را
تعقل رسانید انگاه ردنوب رفته نیز بسیاری از ترکان ظفر یافته برسلس طربا
شهر بزرگ بلغاریه تاخته سکنه انجا را بزیر تیغ کشیدند و این اسورات بر سلطان
بسیار دشوار آمد و از بسیاری غصه بیمار شد و نهم دهم جنوری ۱۰۹۵ عمر پنجاه و دو

سالکی و

سالکی و نوزدهم سلطنت از جهان رفت دیگر سلطان محمد ثالث پسر بزرگ سلطان
مراد است و نوزده برادر زنده داشت آنها را خفه کرده ده زن پدر را
در بحر غرق کرد و پادشاه جرمن سلاطین رومانوس و والکیان و دطر اسلوانیا
در آخر عهد سلطان مراد معاهده شکسته بر عثمانیه تاخت آوردند و در اول عهد
سلطان محمد بر ترکان غلبه داشتند و اکثر بلاد نامدار را از تصرف عثمانیه بر
بردند خصوص مردم والکیا بر سعادت بنیان پاشا با استنبول بی اندازه ایذاها کردند
چون سلطان تفاوت سلاطین دید لوغدانوس را که از نسل پادشاهان
والکیا بود بدان ملک روانه کرد تا تاتاریان را باعانت او نامرد کرد بعد
وصول او والکیا بر و غلبه آورده هشت مرد را کشته مظفر شدند و در ولایت
دود مالدوبه که از سلطان برحض شده بود سه جنگ کرده دوازده هزار
از ایشان کشت و بیند بر دیگیا ملو وطعا و مجبس ها دلاجب بود بار دیگر استرداد
کرد و بجانب ولایت مالی بولا رفت و بیرلوغدان هشت هزار را انها کشت و والا
بار روز رشد و سلاطین معاهد ترکان را از هنگری خارج کردند سقاران
قحط شدید در تاتار رو داد که ما در آن گوشت ابیران خوردند و شش هزار
از ایشان دو هزار غلامان زن مانده و دای دود والکیه تکمیل از رو سینا را که
دور السلاح ترکان بود گرفتند قلیق و علمها و جارچیه گرفته تفالک را محاصره
کردند و در ردیف پادشاه جرمن تقاد هزار مرد دلیر کردکی این سطا جه میدان

درسناو که بر پاشای بود قریب طمس وار ظفر یافته و فرهاد پاشا از قندوسلی دراز
جرمن جنگ کرده هشت هزار کس کشتن داد سفاران بحس شد سلطان طرانسلوانیا
بر شک وامی و دو مالدویا زان ولی خود را بسر غوفرنا در سطیفن زخوان
تاخت و هر روز ترکان از ان ولایات کم می شوند تا آنکه بادشاه جرمن مقابل
یک بکحری شد بعد از ان غزان بمحاصره حسن قیلد برداز جرمن آمد و فرهاد پاشا بر آن
محاصره رفته چهار ده هزار را کشتن داده شکست یافت و دلس عزاد ازد بشت
عثمانیه بدر رفت و سلطان طرانسلوانیا بسی هزار ترکان ظفر یافته قوجیاط را
محاصره کرد و ده هزار ترکان سوای یکصد مردم همه مقتول شدند سلطان شنیدن
این اخبار فرهاد پاشا را بقتل رسانید کرد و سنان پاشا را سر لشکر نموده او از
دلوب گذشته لیکن اکثر لشکر با تن دلیری کرده از طرانسلوانیا شکست یافتند
و بسی کشته شدند و پاشای هسپانیا بیست هزار مرد دیگر و طیار روان شد چون عثمانیه
درین وقت بخت یاور نداشتند اراده برخاست محاصره لیطرنیا و جنگولیان
کردند و مردم شمالی شرقی را طرانسلوانیا قریب چهار هزار کس عهد سلطان را کذاشته
بحس شد موافق شدند بنابران سنان پاشا که با هفتاد هزار مرد لشکر زبده
عبور دلوب کرده بود نه بوخارست را گرفت و بحس شد بر ترغوعا و سطیار فته راه قلعه کشتن
ساخت و حاکم ترکان را مقتول کرد و قریب چهار هزار ترکان زیر فرمان
او آمدند و بحس شد اراده جنگ بوخارست را که در حمایت سنان پاشا بود کرد و

سنان پاشا نور غار را گرفت لیکن در آن جنگ بیست و شش هزار از عثمانیه
و دو هزار و پنجاه از نصارا کشته شدند و صلح شد الا لولیجا برگشت و قایع
در سنه ۱۵۹۴ خان کریم با هشتاد هزار مرد به مالدویا تاخت تا سو دهد پاک برای
د و و صوبغی ساز د و سردار پولند در همان زمان به صلح شد یورش کرده غالب
آمده خان را باز گردانید و وای و و و سطیفن را معزول کرد و یک جرمی بجایش
منصوب اگرچه رجال پولند بخلع مرادی سلطان راضی شده لیکن پولندگان
بارکان که و کیه پولندیان بازگان عقید دشمنی ایشان با صلح شدند و صلح شد
لنگری بر وسطیفن وای و و و فرستاد تا پولندیان را از مالدویا بیرون
کند لیکن لشکرش شکست یافته معزول گشت و وای و والونا تاری شد و این
جنگ در تمام مالدووا و هنگری طرانسلوانیا شایع شد اگر پولندیان نیز مساعد نصارا
می شدند عثمانیه خیره لوای استنبول هماهی بود و این حال در ابتدای سنه ۱۵۹۶ بود
آنگاه سلطان محمد فرمان داد که جنگ با بادشاه جرمن و صلح شد قریب استنبول
خواهد شد و از تدبیر سنان پاشا که قریب هشتاد ساله بود تا خویش شخصا بار طلبید
او دانست که معزول خواهی شد لهذا خود را کشت و سفارن ان اگرچه کرچیان
سر نو رزش روا داشتند و شاه عباس بر ممالک مفتوحه دست درازی آغاز کرد
لیکن سلطان تسخیر نصارا را اهم دانسته بذات خود متوجه هنگری شد عثمانیه سنبار را محاصره
کرده قبل از وسماطیه خلاص ساختند و بالی سموق را بیان بود ادلبار فجایس لیس

زو لی لنهنه

رسو بحس بند کر بمحاصره طمس وا مر قیام داشته بتاخت چون چهل هزار ترکان و تاتاریان
بر و حمله آوردند اگرچه او ظفر یافته بسیاری از ایشان کشت لیکن ایشان باز
حمله کردند ناچار بحس بند محاصره را گذاشته آخر جزائی که بیملان امیر الامرای
پادشاه جرمن و اچیار را گشاده در وسط و گنت محاصره سطوان شهر مستحکم صعب سکری
بود بیان بوداو اگرا قیام ورزید و آنرا گرفته چهار هزار ترکان که از زیر
تیغ گذشتند و سه صد از خود کشتن داد سلطان محمد بالاخر سیدان گرفت با لشکر
دو صد هزار در بوداو درگذشت و جنگ را برسر بنا کشید و جرمنیان با استحکام
قلعه پرداختند بعد از وصول این لشکر گران ملعکیان سطوان را احاطت کرد
و سلطان بعد زمستان لشکر کشید و کمیلان سی و دو هزار سوار و بیست و هشت
هزار پیاده و یکصد توپ ضرب انواع سیدان داشت و لشکر بزرگ عثمانیه
قریب اگرا بود اگرچه نصارا را در جنگ تعجیل نکردند که طغیان دریا مانع تردد
هر دو لشکر بود بالاخر سلطان محمد ده هزار مرد از آب گذرانید و نصارا بر ایشان
ظفر یافته یکصد و نود توپ گرفتند و سلطان با وزیر که گریخت نجات بسحر خورد
بسیاری گریه و زاری کرد و شب در خراب اعانت یافت و کمیلان
بجائی که بحس بند و مالتی فی عبره ایران تلاش ترکان شناخته فرصت دم زدن
نداده بر صف عثمانیه تاخته جنگ صعب گردید بسیاری از طرفین بقتل آمدند و بهادران
ترکان تاخته در بار گشت شکست یافتند و شکری و جرمنیان از عسکر عثمانیه دولت

بسیار یافتند و تاراج پرداختند پاشا مشغول چون دریافت که لشکر مسلمانان
به تاراج متفرق شده بر ایشان رنجه بست هزار کس از افواج چرخ کشته و مجروح شد
لشکر پریشان را فراهم آورده دو صد مرد را بکشتن داد و بورخیس چرخ کرفته
که آن بست و پنج آستور بوده را از ترکانی دوازده هزار کشته شدند و از لشکر
چرخ پنجهزار و منصورخان نصارا که کرجیان لباری را کشتن داده باکرابر
کشتند و از انجا به بلغراد سلطان محمد از بن ظفر بسیار رسید در سنه اکران لقب
گرفت و پاشای پاسینا سطرنیا را محاصره کرد لیکن از هر سطین شکست یافت
و از لشکر چرخ بسیار کشته شدند و جنگ واسطا در سنه ۱۰۵۵ بوده و اتفاق
نصارا ضعف پذیرفت و منجامل رای دود را الکیا از سعادان نصرت ندید
خراج کذار سلطان محمد کشت لیکن شرط کرد که در لشکرکشی بر چرخیان شریک و
ساعی نباشند و بعد ازین فتح ملک عوی طرانسلوانیا کرده سالها در
میدان ماند در سنه ۱۰۹۰ تاتاریان با پادشاه چرخ بر بلغی صلح نمودند و امیر سورطر
ترک و پالسی و اب را از ترکان مخلص کردند و دیو پاشا را بقتل آورده مهاجر
بود ایرداخت چون ترکان فرع را لابن از ینکری صعید کرا ابراهیم پاشا
مسخر ساخته بود باز ناخت آوردند ترک محاصره نمود و منجایل رای دود را ترک
عهد سلطان کرده پاشای بلیطر او با دراظفر یافته اما از بلغاریه کرفت
و در سنه ۱۰۹۰ امید دیگر را الکیا به پاشای اناطولیا ظفر یافت چند هزار را از ترکان
کشتن

و ترکان لشکر از سکری بیرون بردند و بعد و جریشان بکمال صعوبت اطراف را
انتزاع کردند لیکن و هم نوسر بخهار ترک از توابع محمد پاشا قتل و اسیر شدند
و ترکان سیلیم غبار را استصار طرا بلوا انیا گرفتند درین سال جلال علی باغی کرد در
ملک عثمانیه شواری بود با دوازده هزار پرداختند محاصره کرد و جعفر
پاشا به بغداد نام ذکر کردند روان کرد جانشین ابراهیم پاشا شده لیث گرفته
در لعالوف داخل شد و التجای سلوفنت بپادشاه جرمن نمود و در شروع سنه ۱۶
پیام صلح درمیان آمد و درین اثنا سلطان محمد بعمر چهل و چهار و سلطنت سال
و دو ماه از جهان رفت او را چهار پسر بود بزرگترین جهانگیر را کشت دو و در
درجوری مرد چهارم در خانه محبوس بود سوم بر تخت نشست ذکر
سلطان احمد سلطان احمد بعمر پانزده سالگی بر تخت نشست بملاحظه و امعان
مملکت اول فرمان داد که معامله پدر را با سرداران جرمن لازم و دایم خواهد بود
بعد از آن کار باغی پیش گرفت و قلندر اوغلی را از آن مهم موقوف
کرده وزیر خود نصار را درا گماشت وزیر باغی را شکست داده
به پارس گرانید سلطان فرسوده ناامید و ابر شکافته شاه عباس پادشاه ایران را
زیر فرمان آوردند و خود با نظام امور خانگی بیر نه شد و جده خود را که در
معاملات سلطنت دخیل بود بجای دیگر فرستاد و لعامل صلح سکری چنانکه گذشت
بسبب سخنان پادشاه جرمن و ترکان انجام نیافت بعده جنگ از هر دو طرف

بپایان آمد جعفر پادشاه در پانسیا داخل شد قتل علی را که حاکم طمس وار بود اخراج کرد
روسیا را تباه کرد و اسیران ترک کبود را اخراب کردند در تلو فت کاری انجام
نیافت ترک کینیا ناگاه از بارود فرو ریخت و حاکم بود از قلعه بوم خین را سوخته
رخصت یافت درین ایام تاتار گرفتند از ان

نهکام نوسالی او با تاخت الکبان

برضیفل بوسی سپهدار گرفت و درخواست تا ملک خود را داخل قلمرو پادشاه
جرمن سازد و پادشاه جرمن یکصد و پنجاه هزار گردن بینی رو بید رای
لشکری از پاپای روم یافت چون حسن پاشا صعف وزارت یافته رسید
حاکم لبت از قلعه فرود آمد لمران رفت و عنقریب بمحاصره حسن پاشا آمد
و طمبر حاکم لبا قصد انتزاع آن کرده روان شد حاکم در ظلم غبار راه او را از دو جانب
طراسلوانیا و چهار هزار ترکان که بمکابت سکواط حاکم غرابن خیان غالب بودند
که حسن و هم اکثر بمحاصره برداشت و در حین رجب لبطا سردار جرمن اکثر نواح
لشکر او را تاخت و کلوی نط بولسنری قریب کبود جمعی فراهم و بلمو پاسردار جرمن
ظفر یافت و ممالک که در تصرف او بود انتزاع اعاد پاد لیکن لشکر لبطا بصلح
تا کلوی لبط بسیار مایل بود تا آخر جنگ بپایان آمد رسید و کی و تاتار ربان
کوکران قریب غران تاختند و سرداران جرمن آن را استرداد کردند و همچنان
پالط دار گرفتند ترکان همراهی شده کلوی لبط را اخاکر فتند چون بر عزان

کشت و باسا را اسیر کرد بعد ازین باشای بابینا که پانزده هزار مرد بود
ظفر یافته ایشان را پریشان کرد و لشکر سورطان ترک را از زیر تیغ کشید و بسیاری
تاتاریان را در دنوب غرق کرد و سلطان درین اکثر اوقات در قسطنطنیه
بود و خود را در زنگری آراسته کرد لیکن امیر تابعی درین سال رای تسخیر بود
انقطاع الطریق پرداخت و بر اکثر امصار متعلق ترکان یافت و زر بسیار
یافت و آخر تابستان پادشاه ابراهیم یکصد هزار مرد بر لود ارسید و بند بیر
صلح کرد لکن فایده نداد و درین سال تحریر شد از عهد خود با پادشاه جرمن سلیمان
واسه شده حکومت طرانسلوانیا باز خواست و سلطان سوسیه اسطر با تخت
لیکن از نواحی دوالکه شکست یافته کشته شد و ملک طرانسلوانیا بجرمن باز گشت
و سلطان محمد زین ابن امر شوم شده ابراهیم پاشا را بانعقاد صلح فرمان داد و بگرا
مطلب بحصول نپیوست تا لحظه و با در زنگری متعلقه ترکان شایع گشت و تجایع
درین ایام قوسا حسین پاشای قرامانیه که از نسل عثمانیه بود بغاوت ورزید و
ده هزار فوج سلطان ظفر یافته اکو یوم گرفت سلطان بدین خبر داخل قسطنطنیه
شده بر سنبان پاشا را بر سرش تعیین کرد و او سلیفی به پیر سنبان داده با سواران
خود بعرب رفت سال دیگر پاشا محمد کزرستان در حلب قیام داشت حمله آورد و
اسیر گشت و در قسطنطنیه بقتل رسید و در سنه ۱۶ یکهزار و یکصد فوج و الون از جا جلکسان
با یا لسیب ناپالی تنخواه عهد دادن قلعه ترکان کردند لیکن امر سوطان ترک آن را

خلاص کرده کشته شد و وهپد و ک بلده جبولا را پریشان کرد او را فراکن
ابراهیم پادشاه با دو صد هزار مرد بمیدان شتافت و اراده تسخیر لوبانان در هنگام
سیل دنوب و بست و هفتم سل شرقی کنیا واقع است نمود و در محاصره آن بلده
پرداخت و لشکر پادشاه جرمنی سرگردگی مرکو یور فرانسیس بقدر چهل هزار مرد اراده
رد داشتن محاصره کرده و جنگ در پیوست و نصارا سبب قلت زد و کار گشتند و شهر
بدست ترکان افتاد درین حال ابراهیم پاشا از جهان رفت و چون سلطان
رسید و سکر لوا لونامی لعاونت توساطن براد راسیا نبخ کرده بر محمد پاشا
بعد جنگ صعب ظفر یافته و در پارس شاه عباس ایلچی عثمانیه که پیر شاه را از بر عمال
می خواست کشت و محمد پاشا با لشکر یکصد و بیست هزار بر سر لشکر لوا لو تاخت و
ظفر یافت بعد بکوهستان کرد ران نگات ملجا گرفته بودند رفت و اکثر بلاد آن
ممالک را داخل قلمرو عثمانیه ساخت لیکن دران در زندگی از جهان رفت
و برادر خورد او حسن بجایش منصوب گشت لیکن از نگات شکست یافته کشته شد
و اکثر ممالک عثمانیه بدست نگات افتاد و سه دار نگات که تاتاری بود با چهل هزار
مرد بمحاصره بصره پرداخت و سکنه انجا و صد هزار در رم محاصره برابر خیزانیدند
و الیعزبان حاکم ترکان را بقتل آورده بقیه را از شهر بیرون کردند و بعضی محاصره
برو ساکرده سخر ساخت بعد از آن اهل آنجا با حاکم بغداد متفق شدند و سلطان محمد ایالت
پاسینا به ظل علی سردار نگات داد چون باغی قریب قسطنطنیه   نواخته باشند بادشاهان

آمد لهذا امیران سلطان خواست که پسر سلطان را بجایش نشانند و برین معنی
اتفاق کردند وقایع و در سنه ۱۲۰۱ امیر جرکد کور [illegible] غالبش کرد
و مفتوح کرد جرمن . لشکر را بجنگ فرمان مرکو لود شکست یافت
شش هزار سپاهی تا نشن سرداران بکوری و با سای لود اسیر شدند و درکوبور
بمحاصره گیا برداخته مسخر کرد و درین سال در مملکت سال در ممالک عثمانیه دعواها
نو شد و سکرمان اکثر از متابعت سرداران سرباز زدند و تا در سنه ۱۲۰۶ با ساحن با کمصد
و پنجاه هزار مرد محاصره الباز غالبش بوده قلعه را گرفت و قلعگیان را با اسباب
و سلاح بیرون کرد لیکن پاشایان جرمن را سوال رعایا دست انداز شدند
و میان ترکان و تاتاریان برین امر جنگ گردید و لبولان سردار اینها
اسیر شده باشند رفت و عنقریب سردار ترکان که افواج جرمنها درین سالها
رسیده بود ابرخی بجنگ و برخی بصلح گرفتند و بلده‌ها بدست آوردند
و جرمن با ساپرا انتزاع بیت حمله کرد دیگر فایده نداد و درین نزدیکی نو وطی سردار جرمن
بلده علدم دولدار گرفتند چون هنوز انتصار صعید بود اما سحرمان که لهذا بمحاصره
آنها پرداختند لیکن برای حفظ کرده بسیاری را کشتن داد و در سنه ۱۲۰۳ اجتماع
عساکر بر کنار رود نوب اتفاق افتاده در آن سال و در ربیع سنه بود شش هزار ترک
با دو صد عرابه از و فات با لسیار غالبش برفتند لغار را تا آخر اینها را کشتند لیکن
قلعگیان بود ارسیع عرابها را کشیده بردند و در والکیا جنگ با ترکان

روای دروده ول آغاز شد کلوبیط سردار جرمن شش صد مرد از ترکان کشت

و بر بلوطرتا داخل بنگری دا الکید تاختند و در کلوبیطر

لوفادلور را او پاتاخت در همان زمان یکصد هزار

مرد ترکان فراهم آمده لبب را محاصره کردند و قلعه داران را ب دیگران بمعاهده

ترکان بنا بر رواج الکار غالب پرداخته آتش زدند و حسن پاشا رای نزدیک خواهر

سلطان بقسطنطنیه رفته او را با انعقاد آورده برگشت و بلکه بان و دیگر سپاه را

فرمان سلطان لبرن شان رسانید و چون اینها نام نجات اسپاد رسه روز

روانه استنبول شدند حسن پاشا ابن حرم بر مادر سلطان نهاد کزلر اغا و غیره

ارکان دولت بر ایشان حیله کرده اند پس فتنه جویان هنگام بر پا کردند

سلطان فرمان داد تا قبجی اغا و غیره سران را بزنند و در سلطان محبوس

شد بعد از آن نجات آنها سر شورش برداشتند و سلطان مخفی بنام صلح با سران

جرمن داد سفید نشد درین هنگام دریلو دیا مخطر بود و مراد پاشا ثابت دوم انکه

اراده که انتزاع بود اگر در از روشن دران و از جرمن شکست یافت و با

حمله کرده هشت هزار مرد بکشتن و بیاری بهادری و عرابه و اسباب تجارت داد

و در جزیره دریی عراد قریب فرنگین و اتغایم آمد بعد الفاظ سطر وف دیگر

سردار جرمن بر ترکان از ازاسط باز د و لطابا سردار جرمن بوغامی باز

طرانسلوانیا انتزاع کرده همه سران مجتمع شده خود را در برداد اخند

ترکان

و باسان نذ و بعد مرگ تیمور مین تیوری سر و پرو پاشا حاکم طرانسلوانیا شد اگرچه
بسیار نکرده کار نبود بعد از آن چندی در مردم وا مرا قسطنطنیه فا دلود
در سال ۱۵ سنه ۱۰ با بوبا برادر بزرگ احمد کرنجه لر الکیا و مالدو یا رفت احمد
در فرحرا کده از حاکم طوسقنی عزت بسیار یافت چون نصارا اند در رویت
رفتند در نوار با عمر لسر بردو سطیفن وای ود و مالدو یا خراج گذار سلطان
بر رعایا ظلم بسیار کرد لهذا رعایا با سکندر لبرجرسنی وای ود و سابق
الحال بر د نذ و سطیفن اراده فرار بر پلو کرد و اسکندر در ادای خراج تسرض
نشد لیکن بیا شای لو دا رسول او را در راه قسطنطنیه گرفت و اینها را ارد
سطیفن فرستاد وا و رسول را کشت و جنگ میان هر دو مدعی افتاد با فت
هر بار ظفر سکندر را بود تا در سنه ۱۶۱۶ از سطیفن ظفر یافت و ما بعد سکندر رو لشکر
کشتیع دوازده هزار سال بکشتن داد و بی رحمی و اسپه سایر بعد از آن
مرزبانان والکیا لد را بد و کردند چون و زیر طرف دار سطیفن بود او را
اسنبول فرستاد و او سلمان شد تمام عمر همانجا گذرانید مخا وای ود والکی
وای مو دو مالدو یه از طرف سلطان مقرر شده با لبت هزار والکیان و ترکان
بخراسان ملک رفت و اسکندر لشکر جمع کرده بر پولندیان دست ظفر نیافته ضعیف
شده یا بر خود باغدان اسیر باسلامبول رفت در سنه ۱۶۱۶ سلطان احمد بدربار یافت
اینکه نصارا قسطنطنیه قصد هلاک سلطان داد نذ و حالات آنجا کسیان نویسند

خواستند تا نصارا را خواری استنبول را بکشند رسول نصارا را کشتند و فریح را اسیر کردند

چون سلطان و وزرائش بر نصارا داشتند به انواع حیل معاف کردند

لیکن هر روز سعی کشته شدند تا آنکه در بیروانست آگاه کردند و سلطان اراده

تسخیر تمام لوشه و تاخت را بان و ممالک گشا رجرا اسود لشکر بسیار فراهم آورد

لیکن تا اکرد هم نوبر شهر اولی البحر لبث و نه سال در چهاردهم سلطنت از جهان

رفت و سه پسر گذاشت عثمان و مراد و ابراهیم ذکر سلطان مصطفی چون پسران

احمد خورد سال بودند احمد وصیت کرده بود که تا بلوغ فرزندان من مصطفی

برادرم پادشاه باشد بنابر آن مصطفی بر تخت سلطانی نشست چون الکندر

وای وودو مالدوویا در استنبول رسیده قبول اسلام نکرد و از این جهت در

قلعه بکبار گرفت و همچنان طاقی نحر کردند بعد از آن بو ربو اسل تاخت

روان کرد ترطرا نلکوا نبا را بدست آورد و آن ملک قسم

سیغال پاشا در آسیا بر سر لعابت بگذشت یافت بعد از آن آنها را مغلوب

ساخت و آن مردم پناه به شاه عباس بردند چون شاه عباس پسر خود را

از دست ایشان یافت سیغال ظفر یافته سی هزار از لشکر بقتل آورد و

تمام تبریزان را از دست عثمانیه مستخلص ساخت اندک بلاد در ترک ماند

اگرچه در اول سلطان احمد خواست که جنگ همگنان علوی داشته حسن پاشا را

به بازیان و بغات فرستند لیکن بالآخر سیغال بنعال بر ایران از محال داشت

و شاه عباس بعد از آن بر دشمن ظفر یافت و بغایت اناطولی را ویران سوختند
و پاشای دمشق و حلب با هم در جنگ اتفاق کردند و یکجهان آتش فساد در قرب قسطنطنیه
برپا کردند و سیغال پاشا شکست یافتند تا سه هزار کس در شهر ازمیر قرب قسطنطنیه
برپا کردند و قریب تبریز محصور شدند و پاشای طرابلس با ده هزار سپاهی باو
رسیده و هر دو پادشاه باتفاق هم جنگ کرده شکست یافتند و سیغال
بر کشتی خود در آمده گریخت و سلطان تمام خانه و اموال سیغال را که در استنبول بود
ضبط کرد و لشکری عظیم بر سر آتش فساد ترکمانان انکار کرد و سلطان با تمام
ملایم ساخت و با این پادشاه دمشق و حلب جنگ در سر اول پاشای دمشق
غالب بود و پاشای طرابلس عرب را با خود متفق ساخته با شصت هزار لشکر بر سر حلب
رفت و او با سی هزار همه را شکست داده طرابلس را گرفت و اخراج سلطان قبول
کرده همه سرها را گرفت و قواعد فتن بار دیگر در سر طلب کرد و مارکیس مصر رسیده
و صلح تمام مصر گرفت و سلطان احمد خواست که صلح کند لیکن پادشاه جرمنی مجی بر رفت
و اسطرگون باز گرفتن نکرد و لشکر لنطافیه اکبری موادید و هیدوس رزنویل فساد عث
نکرده او با تاخت لنطا فی الجمله افواج فتنه جوی خوارزم ملایم نموده
بعض تاخت بزرگ و تاتاریان قریب آن نمود و قلعه دار کرمورا از طرف
جرمن بجدس پاپا برف آن را کرده گشت و خزاین کرستطفی برفت گرفت
دکلوی لنط طرد انلو انبا و لسیاری از اسطریاد شکری گرفته دست با اسطریا داد

دراز کرد چون لشکری روسی و لودیان که بجنگ ترکان مامور بودند با دشاه
را چنان مغلوب دیدند سپهدار زیر خانش محاصره را داده ترک سفر نمودند و نوبت
حاجی تراپه بر سلطان ترکان از دست داد و در تاریخ سنه هفتصد و هشتاد اکثر سمنوح ترکمانان شد
به بوطنفی قرار داد که لشکری در دست ترکمانان باشد و طرانلوانیا او را اسلم
بود و هر دو ولایت آزاد بوده در ملک ترطیبان فرمان روا باشند
و سلطان احمد لشکری و طرانلونیا به بوطنفی قرار داد و پادشاه چرچن بندر فتن
پس عثمانیه غزان را محاصره کرده گرفتند بالاخره در سنه ١٩ صلح میان سلطان احمد
و رادیف پادشاه چرچن منعقد شد بدین اقرار که اگر پادشاه آلمن خواهد
در معاهده داخل شود و غزان در دست سلطان باشد در اینجا به پادشاه ترکی
سپرده شود طرانلونیا به بوطنفی مسلم بود و هر سال با همدیگر اتحاف العذر را از بعمل
آید و بر ملک همدیگر تاخت نکنند پس سلطان احمد چرچن عزم استرداد ولایات
مفتوحه نمود و خود را با یکصد و سی هزار فوج بحلب رسانید گردد لغات را شکسته
بپارس گریزانید و بار دیگر بر عراق عرب تاخت آورده و سلطان لوخ
با تاراج بر راه فرستاد با تا مذکور هر بست یافته بیست هزار مرد کشتن داد و
بانای بجایش منصوب گشت و پسر شاه عباس را الحکم سلطان گفت و در سنه ١٦ اردو
سلطانیه پادشاه ترکی شدند و جرنیل هنگوری در زبان طرانلوانیا کشته و خود را
در معاهده سلطان او را بر داری و دو مالدلو با زنفرت داده و در این سال سلطان

احمد

تاختند مدفوع شدند همچنین تا سنه ١٦١٣ بود ولیکن قوت نصارا رو بانحطاط نهاد
و هنود و ک چون و سواس سلطان شد پادشاه جرمن کلوی سط را رماسد عثمانیه
دشمن خود پنداشت کرم سیدوک در آخر او در ارقلو او را اسلم بود و هر دو
ولایت ازاد بوده ملت بروطیان باشد و بلد شاه رضا داد که او تا دوام
حیات صرف در طرانسلوانیا فرمان روا باشد و سلطان احمد شکری طرانسلوانیا
به بوطسفی قرار داد و پادشاه جرمن پذیرفت پس عثمانیه غران را محاصره کرده
گرفتند بالاخر هم تو بر سنه ١٦٠٦ صلح میان سلطان احمد و رادلف پادشاه جرمن
منعقد شدند بدین اقرار که اگر پادشاه آسپین خواهد در معاهده داخل شود
غران در دست سلطان باشد و در اینجا به پادشاه جرمن سپرد شود و طرانسلوانیا
به بوطسفی سلم بود و هر سال با همدیگر اتحاف نقد زر العمل آید و برملک همدیگر تا حیث
ممکنا پس سلطان احمد بعد صلح جرمن عزم استرداد ولایت مغصوبه پرشیا نمود و در خود را
با یکصد و سی هزار فوج بحلب روان کرد و لغات را لشکر پارس گریزانیده و
باربان بر عراق عرب تاخت آوردند و سلطان لشکر پاشا را بر ایشان فرستاد
پاشا مذکور را شکست یافت بسی هزار مرد کشته داد و پاشای بجای او مصلوب گشت
و در پی شاه عباس را بحکم سلطان گشتند و در سنه ١٦١٢ دوک بطاحیه پادشاه سکری
شد و جرنیل منوری سرزبان طرانسلوانیا کشته خود را در معاهده سلطان احمد داخت
و سلطان او را بر وای و در الند با لودیا بالفرنت داد و در این سال سلطان

احمد جهازات را در بحر بر سر مالطه و اطلیان فرستاده بود و جهازات سلطان
بد نصیب شد از طوسقانیان در بحر ارخباس عیسی یک پاشا بین و پانصد نفر اسیر کردن
تاراج کردند و جهازات مالطه و نابلی جزایر مره ان را در بحر لونان تاختند
و در سنه ۱۰۲۱ شاه عباس از سلطان صلح خواست و سلطان مراد سردار و پاشای
توقوز را بر پارس فرستاد و بالآخره صلح کرد و صد شتر بار ابریشم ما بین شاه عباس و سلطان
منعقد شد و ازین سال جهازات مالطه کورنت از سو ربا تاراج کردند پاشا
توسف کرلیا فت صلح و جنگ داشت در سنه ۱۰۲۱ ایلچی رسول فارس با استنبول آمد
درین هنگام ینکچریان بیکار شده سر لف دریده دانسته خانهای مردم را غارت کردند
نصوح پاشا که وزیر اول بود بحکم سلطان شانزده هزار ایشان را تاشا روا
کرد در میان وسطا حس پادشاه لشکری بجای پادشاه جرمن نشسته از سلطنت
طرانسلوانیا انکار کرد و بعد ازین سال سلطان نادوح کرد در الوقت با ر توت
داشتند صلح کرده آنها را حکم تجارت نبادر مملکه خود داد و آنها رسید نت
با استنبول فرستادند سفارت آن سبد سویر خواهد سلطان نکاح محمد پاشا پسر سنعال
پاشا داد و دختر محمد میر جهازات داده و سوری درین سال را در ممالک لوبا
و طرانسلوانیا بر دست لشکری خود کشته شد و در سنه ۱۰۲۳ فقوران فین قلعه اعظمان
که شمال عربی کتب لحان بل لیبیا ف گرفت و بر نگر دراسان بدل ازین بندر بحر احمر
گرفتند لهذا سلطان فرمان تا ارمینیان ملکش نه عالی و کرکسان لب عالی از زر خود

دباز

۱۹۴

احمد جهازات منطوره ناپلیس خراب شدن را در بحر یونان ناخنند و در سنه ۱۲۰۱

شاه عباس از سلطان صلح خواست و سلطان مراد سردر پاشای نوف را

بر پارس فرستاد بالاخره صلح بود و صد شهر مار ارتشیم مابین شاه عباس و سلطان احمد

منعقد شد و درین سال جهازات سلطنه کور زنت اندر سورنا را تاراج کردند پاشات

نوف که لیاقت صلح و جنگ داشت در سنه ۱۲۰۲ ابا رسول فارس باستنبول آمد

درین هنگام بحریان بیکار شده سر بغا بر داشتند خانهای مردم را غارت

کردند نوف پاشا که وزیر اول بود بحکم سلطان شانزده هزار از آن پاشانا

روان کرد در شان و سطاحس پادشاه هنگری بجای پادشاه جرمن نشسته

از سلطنت طرابلس اقیام انکار کرد و هم درین سال سلطان با دچ که در اوقات

بسیار توب داشتند صلح کرده اینها را حکم تجارت نباد در سلطنه خود بداد و اینها

رسیدند سال باستنبول فرستادند سفارت آن سید سو سر خواهر سلطان بنکاح

محمد پاشا پسر سیغال پاشا در آمد و دختر محمد سر جهازات داد و سوری

درین سال همدالو پا و طرابلس انیا بدست لشکر خود کشته شد در سنه ۱۲۰۳ افلان اور

تیمن قلعه ایلمان کر شمال عربی کنب یمان ابل علیباست گرفت و زنگرد ابان

عدن ازین بندر بحر احمر گرفتند لهذا سلطان فرمان آمد تا اینها ان ملک عالی

و کوکیان لیث عالی از زر خود مهیا سازند لیکن بعد مرگ سوری سردر پاشا

حاکم طرابلس انیا شد اکرم بسیار کرده کار نبود لهذا از آن جندی و کردم و بامراد

قسطنطنیه بود از سال ۸۱۵ تا ۱۶ با تو برادر بزرگ احمد کرنجیه با والکیا مالدو

آخر در صحرا آمده از حاکم طوسنغی عزت بسیار یافت چون نصارا شد در دست

رفتند در لوار با عمر بیرید و سطیفن وای مرد و مالدو با خراج گذار سلطان

بر رعایا ظلم بسیار نهاد اعاما با سکندر بیرجرسی وای مرد و سابق الیجا بردند و

سطیفن اراده فرار بر اهلو کرد و اسکندر رد در ادای خراج متعرض نشد لکن بابای

بود در سول او را در راه قسطنطنیه گرفت و آنها را نزد سطیفن فرستاد و او بول را

گشت و جنگ میان هر دو در سعی اتفاد یافت هم با ظفر سکندر را بود ثانیاً در سنه ۸۱۹

سطیفن ظفر یافت و با سا سکندر بر ولسک گشت و دوازده هزار کشتی و دادنی

وا اسیر ساید بعد از ان مرزبانان و الکیا کراهد دکردند چون وزیر طرفدار

سطیفن بود او را استنبول فرستاد و مسلمان شده تمام عمر همانجا گذرانید متجای

و دو والکیا وای رد و مالدویه از طرف سلطان مقرر شد البته هزار الکان

و ترکان بر ان ملک رفت و اسکندر لشکر جمع کرده بر بولندیان و نیز ظفر یافتند

ضعیف با لبرحر باعدان اسیر با استنبول رفتند در سنه ۸۶۱ سلطان احمد بدر یافت

اینکه نصارا انی قسطنطنیه قصد هلاک سلطان دارند و حالات انجا بدشمنان نوشید

خواستند تا نصارا خواری استنبول را بکشند رسول نصارا کشتند و فرنج را اسیر کردند

چون سلطان و وزرائش بر نصارا داشتند با انواع حیل شکاف کردند

لکن هر روز سعی کننده می شدند تا آنکه در بیرون نشست گاه کردند و سلطان بارها

بلنجر

تسخیر تمام نوسند و تاخت روسیان و ممالک کنار بحر اسود و لشکر بسیار از ایشان

لیکن شانزدهم نوامبر سنه ۱۶۹۵ بعمر سی و نه سال در چهاردهم سلطنت از جهان رفت

و سه پسر گذاشت عثمان و مراد و ابراهیم ذکر سلطان مصطفی چون پسران احمد خورد

سال بودند احمد وصیت کرده بود که تا بلوغ فرزندان من مصطفی برادرم پادشاه باشد

بنابران مصطفی بر تخت سلطانی نشست چون الکندر وای ووده بلدیو با اسلامبول

رسیده قبول اسلام کرد ازین جهت در قلعه بالای بحر اسود سفید بود در عهد او بولا

نزد فرنج فرستاد رسول فرنج مبلغ زر با زندرانه داد او را اید در طین دیوان

پادشاه اخلاص گردانید وزیران و امیران دولت عثمانیه ازین امر رنجیده

مصطفی را بجایش باز نشاندند سلطنتش چهار ماه بود ذکر سلطان عثمان بن احمد

بعمر دوازده تا سیزده سالگی بر تخت نشست بقول ایلچی فرنج هشت سال بود در دولت او

سلاطین بالدیونان وطر انلوانیان وو الکیان و فرالکیان وجهان بیک

گرای خان کریم تاتار خراج گذار عثمانیه بودند در عهد سلطان عثمان شروع

جنگ نوسند قرار یافت. و بر فرنوت لشکر کشیده خراج گذار ساختند و قایع

در وسواس در دار الملک اسطر با ظلم بسیار بر رو طسا نظ خصوص نوبها دفع

شد و اجرین شغل بغلم عادل بود سلطان طرانلونیا برای استعانت و نوبسیان

بلحاظ پاس وفای عهد داعانت در سمت عثمانیه در آمدند و سلطان آنها را اسپک

دلاسا کرد چنانکه او را انکر بال بسبب اتفاق در رضای عثمانیه پادشاه خود کردند

همه توپ فرنک سوا جمیس اول پادشاه برتانیه و پادشاه فرنج بر عثمانیه پوشیده
نماند چون فرنج بسبب کشته شدن رسول خود شکایت از سلطان داشت لهذا دکوی
جانش با خط سلیمان عثمان بقدر مراعات و عهدها بستند و بفرنج روان شد و همان
رسول باها تحایف بر دهمس پادشاه برتانیه رفته بخوبی بازگشت پس سلطان با قاربان
صلح کرده از طرف آسیا خاطر جمع کرد و در اول سنه ۱۶۲۱ سه صد هزار مرد جنگ فراهم
آورده با جهازات خود والحرس بر سر پولو رفت سن فرید دساوری او را بوکر
علی وزیر سلطان مرد دلاور و دانا بود آخر ابریل سنه ۱۶۲۱ محاصره کوچین ازنالدلو
با آنکه شهر محکم بود نمود بعد از جنگ بسیار صلح بپایان رسید و عثمانیه انعقاد یافت
و لبلو رخان تاتار چهل هزار خراج پذیرفتند و وکیل بدرگاه عثمانیه مقرر داشتند
و هشتاد هزار از عثمانیه درین جنگ کشته شد چون پادشاه جرمن مدد پولند با ان
برداخته بود سلطان عثمان اراده جنگ جرمنیان کرد و پادشاه گفتند که تن
مردم برای دریافت طور جنگ فرنج داده بود مقصود کمک نبود پس سلطان
بذات اراده یورش برابر صدان که بغاوت کرده بود نمود از انجا بر کوشاکیان
بحر اسود و سلطان مطرب ساوی حاکم ساوی حاکم سیلی یورش نمود از انجا
بر کوشاکیان بحر اسود و سلطان فبلرث ساوی حاکم سیلی یورش نمود جهاز
اندر کرده بود انجی جمیس اول پادشاه انکلند با سندهای تجارت تجاران فرنک
قریب بندر جانب ونشیز و غیره بر درگاه عثمانیه دوم مصالحه پایان پولند اعثمانیه

البته

رسید بهم خواص اعزه پوشند و انکا طلبند که اگر سلطان بودند چهارم حکم برای
عدم نصرت دشمنان بر نامطس یعنی بر کران طوس و الحور بر بحر تجارت انگلیس چهارم
استرداد سلیمی که وزیر انش از ابرکرادای انشم گرفته بودند رسید از دولت
عثمانیه جواب همه مقدمات در نهایه بالحی حواله شد در باره همین جرد مدیر بود که
بابه از شهر کشیش خواهر رفت بعد از انکه اراده بحج کرد سکربان مانع آمده گفتند
که وزیر را با هدایای و صدقات از طرف خود بحج باید فرستاد لیس وزیر بادشاه
هردو را بقتل آورده داود باشا را اعظم و مصطفی را بادشاه کردند ذکر مصطفی
بن بایزید دوم داود وزیر بود که از معاملهٔ یان بولند و عثمانیه
اصلا آگاهی نداشت چون ایلچی بولندیان نا جانب او آمد بکابین قرار یافته
بود و در درخواست رم سرطاس ادر سول زبانیه مطلق آگاهی نمی داشت
داود از آقای نو سکربان کینه داشته فرمان داد تا او را اشتباه انبصاص
سلطان کورسی که در حبس حکم وزیر فقه کرده بود خنق نمایند و قتل آنها سکربان را ترتیب
کرده داشتند که سلطان مصطفی ایشان اندکی بشر بود تمام مملکت را اشوب شد و بعد
بعد از سردار سکربان باشا را با تمام خاندان او کشت و خانهای ایشان را تاراج
رفت و سپاهیان سکری نمود تحمل مصاب و باد سلطان خورد داود وزیر را که سبب
خنق کردند مصطفی را سپاهیان برای چند روز بادشاه کردند بابا سپاهیان
وزیر شد ذکر سلطان مراد غازی سلطان مراد چهار ده ساله بود که با درش

بر تخت نشاندند و اول او هوشیار باشند را بقتل رسانیده و خلیل پاشا را وزیر کرد
و بر سرداران پادشاهی مصادره فرمود و خیمه خزاین ساخت و رسولان پادشاهان
را جواب داد باز پاشا حاکم ارزروم به پادشاهی بغداد در لشکر بود و در اثنای انتقام
مرگ عثمان که بسیاری از ترکان از دست لطف کریم پاشا روگردان گشته شدند
و اهنادر بحر تا سفرویس آمده دهات و امصار نواح قسطنطنیه را سوخته تاراج کردند
و در لشکری استرهای سه دار جرمن پاسی را گشت حلل و زیر صلح بولسند و جرمن را
تازه کرده همچنین اباز پاشا را اگرچه دشمن یکچرپان بود منع کرد و آن حاکم کرد
و آن پادشاه لشکر را چهار بهره کرده خطاب شاه یافته با یک بهره بدیار بکر با دوم
تا سوم بجانب بحرا سود و چهارم بکه و هر چهار فوج بر ترکان مظفر شدند پس سلطان
وزیر اعظم را با لشکر گران به بغداد فرستاد و او در قرب قیصاریه بر اباز ظفر یافت
و محاصره بغداد را امیر سلطان مراد برداشت و در سنه ۱۰۴۹ الطلیم عیار که دولت
عثمانیه و دشمن چریشان بود با سلطان ایران صلح کرده وعده گردانیدن ولایات
و اسیران که در جنگ آخر دست آمده کرد و این مصالحه پسند سلطان مراد اختیار سلطان
و رسول دوم مصالحه با پادشاه جرمن قرب کوما را اگر عثمانیه را پیام بفرنگ دوفارس
چیده بودند تا بر بغداد رفته با باز جنگ کرده شکست فاحش یافت و کافه در دست
تا بیابان بند برفت و عقرب باز استرداد کردند خلیل بسبب شکست از وزارت معزول
شد بجایش خسرو پاشا منصوب گشت و او با لشکر بسیار و توپخانه فراوان بر سر اباز

شتافت

شتافت و دور از بغداد محاصره کرده خواهان مصالحه ساخت و باز بقسطنطنیه
آمد و نوازش یافته بیگلربیگی پاشا گشت در زیر محاصره پرداخته در چهل و یک روز
دیوار حصار را شکست لیکن باز محاصره برداشته سال دیگر در میدان همدان
بر فارسیان ظفر یافته باز بمحاصره بغداد پرداخت و باز بیماری در لشکرش داد
محاصره برداشت و باز بعد آن از ارزروم رفت و در همان بهار گرجستان باز بغاوت آغاز
کردند و حاکم ارزروم بغاوت ورزید لیکن باز مطیع شد و روسا و سپاهیان را دو
پی سحر کردند یکی از آنان الیاس پاشا بیگلربیگی اناطولیا فرار یافته لیکن چون
باستنبول راجع کردند در آن وقت که وزیر باز بر سر فارسیان لشکر کشید و خیال
مغلوب گردید که سلطان مراد یکی از اکابر فارس را که در استنبول اسیر بود بطلب
مصالحه پاشا و فارسیان فرستاد و مزن را دران سلطان وزیر اعظم بوده ینگچریان
را آزرده ساخت ایشان سر او را آورده بر وزیر و آغا سپاهیان و دیگر ارکان برای
رضامندی خواستند و رای تقرر وزیر نوشتند علی شدند سلطان دانست
که تفاوت سپاهیان منع نمی توانند شد چون سپاهیان رمضان را در میان
خود یافتند سلطان آنها فرمان داد و برادر لقواعد بر دار زدند و خود هم در میان
ایشان استعمال می کرد بدین عزل سلطان جهان فوت یافت که دل خنق و وزیر
رهاء اکبران دلیر شد و لشکرش بسیار ازعلیم یافت بیگلربیگی رومیلی بر فارسیان
زهد آورده محاصره وان را بر داشت و در جنگ عام بر ایشان ظفر یافت

ونفاریان را بر عهد قدیم آورد و قریب شده ایا با انکریان و جرمنیان صلح تازه
شد و سلطان آنگاه لشکر برابر فخرالدین در آسیین که صدان را متصرف شده
لوا کشید و جهازات بسیار بعی بزرگی فرمود آن پاشای طرابلس و پاشا در راه
مدد جهازها را انکلس محموله غلات مقابل شده بجنگ پیوست انکلسان بجنگ پیش آمده
همه جهازات ترکان را زده در چند ساعت بر جهازها اکثر مردمان کشته اکثر
آن را بر جهازات خود گرفتند لشکر بسیار ترکان بر فخرالدین یورش کرد فخرالدین
بیست پنجهزار مرد همراه داشت لشکر خود را دو بهره کرده یکی به پسر خود علی داد
که او بر ترکان ظفر یافت لیکن بالآخر مغلوب شده اسیر گشته مخنوق شد بعد از آن
تمام ملک فخرالدین در دست سلطان مراد افتاد در سنه که در اخر بران سلطان
مهربانی داشت مگر امرائی خواستند فخرالدین بعمر هفت سالگی قبل از انکه بحضور
سلطان رسد مخنوق گشت بعد از آن سلطان مراد بر لوستد لشکر کشید بعد از آن
که سرداران عثمانیه از دلوب گذشتند پولندیان از ترک و تاتار بقتل آوردند
و سرزنش بسیار از کوشاک کو پند اپند و ایا زبر پولندیان غلبه تمام یافت
و پولندیان ایلچی با شرطهای صلح بخدمت سلطان فرستادند سلطان او را
بازگردانید و ایا زبقتل آورده بر سر بولادسطین پادشاه رفت و بولادسطین
شقف مده صلح کرده خراج بسلطان فرستاد و سفاران آن بر فی بر خانه سلطان
افتاد و او بیمار شده نجات یافت و صدقات بسیار داد و همان سال بیست و نهم

خانه

خانه از قسطنطنیه سوخت و او مسلمانان را بشراب خوردن ترغیب کرد چون بغداد
را از قبضه تصرف فارسیان بود خواست تا انتزاع کند بدین عزم در سنه ۱۰۳۲
با سپاه لشکر کشید و خود متوجه شده بغدان را مستخلص کرده باستنبول برگشت
و از شیوع شراب فسادها شایع کرد و قهوه خانها بیکلی سد ساخت و در آن
ایام معامله طرابلس و اینا اسیر بود و غاطرفی حکومت اند بار بر خود گرفته سلطنت
بطلم که از طرف بود غلبه کرد و سلطان در آن وقت تا سه صد هزار مرد بر یورش
فارس و در ایروان برده آن را مفتوح کرد و بحکم دو برادران خود را بر
دار برخان فرمان فرستاده تا مخنوق شدند و سلطان در یورش انتقام بسیار
کرد لیکن سواران پارس بسیاری از لشکریان سلطان بقتل آوردند و بسی از
دست تهیدستان کشته شدند بالاخر لشکر را در زمستان بشتاق بر نشاده خود
بقسطنطنیه برگشت چون معاودت سلطان پارسیان از قلعجات را که در آن
را محاصره گرفتند و قلعه داران عثمانیه را از تیغ کشیدند و دو هزار ینکچریان
خاصی تن هم بدشمنان پیوستند و فساد عظیم در لشکر سلطان راه یافت پادشاهان
روس او ممالک سلطان گرفتند و روسیان اسوف شهر بزرگ بحر اسود مسخر کرده بود در سنه ۱۰۴۳
بنا بر آن خود سلطان بنفسه محاصره داده شد و زیر را بقتل آورد در سی روز
قلعه بغداد را بضرب توپ متخلخل ساخت و سی هزار فارسیان سر بفرمان سلطان
نهادند و بیرون آمدند و بحکم سلطان بقتل رسیدند و سلطان مصطفی پاشا که اول

بر سر دیوار بغداد حمله کرده بود با تمام مظفر گشته گذاشته دهم چون ۲۱ سنه و انسطیطه
رسید و رسول فارس آمده در اول راه نیافت با نواز بوساطت در زیر صلح نشغند
گشت و بغداد در تصرف عثمانیه ماند و سلطان را اراده جنگ با دیگر سلطان نیست
گرفتن شاهزاده الحری در عهد زر داد تا کرد اول دیگر سلطان را که در دار الامان
بود و همه رفقای او را بقتل رسانید دیگر سلطان صلح کنیز سلطان رسانیده
صلح کردند و عنقریب سلطان مرد و گویند که سلطان در مرض الموت مصطفی را
سلطنت وصیت کرد و فرمود که ابراهیم و غیره شاهزادگان را که دشمن مصطفی
باشند بقتل رسانند ذکر سلطان ابراهیم چون برادرش مراد فرمان داده بود
که ابراهیم را بکشند لیکن این قول را از پنهان شمرده او را در دست مادرش
سپرده بود چون ابراهیم سلطنت اول اراده استرداد اسوف کرده بر کوشک
لشکر فرستاد بارها شکست یافت لشکر و هم برگردید که وزیر پیران سوکسیل کرد
وزیر پیران سوشتافته علاج او را تا خزانه پی را فعل و او برگرداد و کوشاک بعجو
روس پناه برد و نیز با یاریان صلح کرده برگشت و هم از آنجا بهانه تسخیر قلعه
رات از لشکری روان شد و مصطفی که اول وزیر بود و پاشای حلب و حاکم را
گشته سور دنجیس سلطان گشت و ذیل ماند با بولنیایان اتفاق فرزند محمد که
حاکم دمشق دیگر بود وزیر پاشای ارسواس قایم مقام پاشاهی که بود آن
گشت سلطان رسید که دیگر سلطان اگر جهازات متعلق دولت عثمانیه

ارفه اند

گرفته اند و بعض سرداران را کشته خصوص لشکر آغا که بمصر برفت و در اواخر ربل
سنه ۱۰۴۵ جهازات عثمانیه روان شد بمعیت هشتاد و سه غالی و دو غالیون و بیست و دو
چهار باسغاین بسیار سوای بیت غار ویرا سپاه هزار مرد پیاده از ان چهار ده
هزار سپاهی و هفت هزار ینکچریان و سه هزار لوندس لواد قریب شش جنگ آغاز شد
دالیجی ایشان گرفته محبوس گشت اگرچه دینطیان در ان وقت ضعیف بودند
بر پاپای روم و دیگر سلاطین نصارا را استعانت التجا کردند و ترکان قریب کندیه
لشکر کرده بسیاری از دینطیان را کشته و قلعه کانیا را محاصره کردند سال
دیگر سردار دینطیان در رطنبو کشته و ترکان تابع جزایر متعلق کندیه را تسخیر کردند
و موروسینی سرجهاز دینطیان جنگ کرده کشته شد و دینطیان در دردانیل بر ترکان
ظفر یافته جمیع انصار باز رسیدند لیکن اکثر جهازات از هوا تباه شد سلطان با
حسن دختر مفتی شیفته شده بمفتی پیام مصاهرت داد مفتی نپذیرفته غوغا کرد و سلطان
گریخته در حرم مادر رفت و مادرش تا مردم بمکان او فرستاد چون او فرستاد
چون امر دین بود کسی سلطان را یاوری نمی کرد تا بعد چند روز در هشتم
سنه ۱۰۵۸ مخنوق شد ذکر سلطان محمد رابع ابراهیم سه پسر گذاشت از ان
محمد که مادرش دختر اسب گرکیک بود و سلیمان و احمد بادشاه شدند محمد درین وقت
زیاده از هفت سال عمر نداشت سلطانه والده مادر ابراهیم قبل مرگ ابراهیم دوازده کس
سفر کرده بود که تا بلوغ سلطان پسر نبیره بانجام مهام سلطنت پردازند اول

خبرداری که بولی عمارت خزانه بود سلطانه ولید بدانست که از جنگ نصارا خون ریزی
در قسطنطنیه خواهد شد و جنگ دنبطیان درکند صرف نبود بلکه در لماطیه و بوسیا
و البانیا و سوریا بود و بصلح انجامید در همان هنگام جنگی به پاشایان فرمان فرستاد
که جنگ و هنگری آغاز بدکه انجا پاشایان از سرداران سرهنگ ها خوردند
و پاشای بود اسیر شد و تدبیر درکند به ملک اعظم دنبطیان آغاز شد و اهتمام این
جنگ مفوض به یوسیا پاشا کردید و او پریشان ظفر یافتند همه را انجام رسیدن
شش صد مرد و شصت قبضا از لطا و لشکر بوسنیا برای اذوقات برآمدند
و در نوقت جهازات دنبطیان فرصت داده بر عثمانیه که در دانلیس بودند
و... لیکن در زمستان اولین لشکر از کندیه برآورده بسر انجام اذوقات
پرداختند و در شروع سنه ١٠٥٩ یکهزار و یکصد مرکب محموله مردم و اسباب بزدود
اذوقات برای لشکر عثمانیه بکندیه روان شد و اکثر از آن دنبطیان تاراج
و تباه کردند لهذا عثمانیه بر جهازات دنبطیان تاختند و دو جنگ در بحر
بمیان آمد و اکثر جهازات عثمانیه شکست یافت و ازین در لشکری مر عثمانیه
راه یافت و ازین خبر در دمشق و قاهره لغات سر شورش برداشتند و ازین
سبب آشفتگی در ترکان راه یافت و فرصت و دلجمعی نماند و در سنه ١٠٦١ در جنگ
دنبطیان در دانلیس در بحر شش هزار مرد و هفت جهاز تقبل و غارت دادند
و سال دیگر که وزرای پاشا ماده دوازده هزار فوج بری در کندیه و درآورد در دنبطیان
شکست

شکست دیگر بجهازات ترکان دادند چون اعیان دولت عثمانیه اول صلح
ونیطیان نپذیرفتند و مهم بکندیه انجام نیافت تمام ابد صلح جان منقطع شد و اکثر ارکان
استنبول بلوا کردند سرحد بد معامله کردند و وزیر اعظم را بقتل رسانیدند جنگ ظاهر شد
اگر نصیحت اهل بلوا اعتقاد کند سلطان مهام سلطنت بدست خود گیرد و سلطان
در ان وقت صرف دوازده ساله بود در معامله برای صلح باز تازه شد که عثمانیه
مبلغ کثیر برای اخراجات جنگ دادند و این مصیبت بر ینکچریان علاوه شد
که سوای جنگ با دشمنان باهم گر مقابله می کردند وزیر نوکه پاشای حلب بود
مردم را برای سواری چهار ماهه رفتن بجنگ فرمود و آنها انکار کردند وزیر
وعده مجدد چهار ماهه شرط جنگ کرد و آنها اختیار مملکت بدست خود آوردند
وزیر و مفتی را ازاد در تنگنا ایلا نمودند و اراده کردند که اگر سلطان معامله
کند معزول سازند وزیر اعظم کپرلی را پاشای دمشق کرد و پاشای سلطنها
بر جهازات ونیسیا و برادرش کنند فرار یافت و امیر باشعت کالی و بست
وهشت جهازها دوته جهار جنگ سران ملک رفت اگرچه جهازات ونیطیان قوت
بسیار داشتند و ملاحان شان ضرب بودند و در مصیبت بحر دردانیل لنگر داشت
ترکان مقابل شدند اکثر جهازات آنها را تباه ساختند سوای دوازده بالی
و بعد ازان ونیطیان طنداس الباس را بتصرف آوردند و والی سلطان
نمودند سلطان محمد فرمود تا تمام کنند ریشه فساد را سرطین کردن خرج جنگ بر ونیطیان

گذاشته آمد و محمد سلطان و وزیرش بر اسب برآمد و با ترک رفته مردم شهر را
شکست داد و در همان ایام حکم باستخلاص طرابلس و شام صادر شد و درین
جنگ بس از ترکان کشته شدند و سلطان متوجه ادربانوبل گشته از آنجا اراده
اخراج دشمنان کرد سفارت آن پاپای حلب بغاوت ورزید باستحکام و قلاع
پرداخته عزم قلع سلطان کردند و کوپرلی لشکر کشته جلد بر ادربان آمد
برادر پاشا را کشتند در آن وقت همراه پاشای حلب چهل هزار کس بود با جمعیت
خود روانه سقوطری شدند شهر را سوخته خراب ساخت و لشکرش بقفا در آر
رسیده و در قسطنطنیه رایزنان مژده گفت که سر کوپرلی و چهار کونسل
دیگر برادر او بفرستید پس سلطان و وزیر اعظم با لشکر بر سرش رفتند و جنگ
صعب کرده او را شکست دادند پاشا تمام توپخانه و عرابه خود گذاشته
گریخت کر سلطان او را تعاقب نکرد پاشا باز لشکر فراهم آورد سلطان
ملحق شد و لشکر پادشاهی در توقف فرت بسیار داشت لهذا اراده مطرا
کرده نام سلطنت بر خود نهاد کوپرلی در لیفون پادشاه لشکری را از اشطرا
اخراج کرد و بر وقت مراجعت تاکادر پاشاه رنجه او را مخوف ساخت
و هفده دست را گشت لشکر پاشا شنیدن این حال پراکنده شدند کوپرلی
سوانقیس پاشا را کرده سر آن را گرفت دیبان دیگران از توسا
پاشای کنه زاده و برادرش که در حلب بود با لشکر گران بانتقام عم خود آمد

بکین

لیکن کپرلی تفحص خزانه او را گرفت قلعه دردانه پس بیان پروبانطس
و بحر اسود محفوظ ساخت و دیگر تردد آن نمایان کرد و در این وقت جنگ
جرمنیان ناگاه آغاز شد و وزیر اعظم بذات خود تا دیه بلغراد رفته در اینجا بیماری رسیده
بادریانوپل برگشت و کار سپه‌دار عثمانیه که در هنگری و طرانلوانیا بود
گذاشت نیز راه او و دربن را گرفته ولایات تا رفتح کرد ادبنجر کلونم ترک
می نمود اگر سکمند سردار جرمن سروان نیز رسید که تمام اهالی قوت را کندیه
حک بود و چهار هزار فوج عدد عثمانیه بعد فتح سری لسحار سیه اکثر امکنه
خلاص کنانیده بند لیکن از محالات کاینا مدفوع شدند و در این وقت پادشاه
مر بس حمایت کنند نتوانست اگر در سنه ۱۶۹۱ کپرلی سلاریکل بیمار شده پسرا
نایب خود در روز ارث نمود و در رود و خود بد و لشکر گفته گذارد سلطان
ضعیف شده بود رفت و در سنه ۱۶۹۲ از رسول پادشاه انگریز در استنبول است
سوردمراحم سلطان و در داش شده بخاطر و عام چون کپرلی قریب
سی هزار لشکر در ولایت بطرو العین کرده بود چون او درگذشت در زیر بعضو
سران کار راه رنیافته بطرار پاشای بغداد داده باشاند کوریکی از نژادان
کرد سران ملک گماشت که خزپاشا بود و سلطان سلیمان این داخل
از زبر مردم دانسته بود که خان هفت سلاطین شدند از آن خراج گذار بیاری
و سه راه خراج گذار عثمانیه همه تابع الکیک پاس بود که با هفتم ولایت بوده

که تابع بیجک پاریس عثمانیه بود چون این سلطان از آن شوهر دیگر گردیده فته
خود سر برآورده شد لیکن ملکش لیس شد سلطان پاریس تزلزل بود و کوپریلی ان
زن را در زیر زمین قلعه چند جای داد الوض در سنه ۱۱۴۳ پادشاه جرمن بغداد را
را بار دوم شغل ساخته از هر طرف راها گشت و سلطان بذات خود بمیدان آمد
و تاتاریان را که در آن وقت ماکو پاک جنگ داشتند صد هزار مرد داد و
با لشکر بزرگ برگردند نوبت رسیده تزویج در عبور سبب فور غاط حاکم توپال
شهر ولیکن سر کنیفال و در رسید و گشت و ترکان در موصل آشنا شدند و پانزده
هزار از عثمانیه تباه شدند و موصل را محاصره کردند چل سه روز آخر الامر
مخزن باروت آتش گرفته تباه شد در بهار سنه ۱۱۴۶ پادشاه رنجهار مرد در میان
تحی و لجاک را گرفت و بر بسیاری از ترکان ظفر یافت بلا گوز توپ
توپکا پاشا رفته قلعه داران را بر تیغ کشید و محاصره سخت پرداخت چون
بسیاری او ترکان قریب رسیدند محاصره گذاشت و لشکر عثمانیه نهرس قرار
را محاصره کرده زمین سراب کرد و طرف شطر صولی سردار
چون مستخلص ساخت و سردار دیگر در لشکر ترک را که یکی از آن پانزده هزار بود
شکست داد و سوای شش هزار مرد همه توپخانه و عرابه را از وقات بدست آورد
و در این جنگ شش صد از مالدریان و دو الکیان کشته شدند اول اکبر وزیر
تفلیس سراب فرستاد و تا نصف خود سر سطی کوپلی رفت و شانزده هزار کس کشته شدند

لغارا

نقصان اتفاق آمد بنده ورزین جنگ ترکان چو پای صلح شده چنانچه قبل ازین
پریشان بودند • طرالنلوا بنا بر صد و دو قدیم بیخایل پاپای ستقر رساند
و او نشش صد هزار دلار بر خرج جنگ بدولت عثمانیه داد و حلاوت خاطر گرد
صبوحی بر غلو طرفی تمام حیات از پادشاه جرمن عنایت شد و بعد از آن
بدولت جرمن راجع شود و از دین وتو هوسل کهزور مفتوح ترکان شده
در دست عثمانیه افزوده از این دولت و شرفرنگ شده و او اینچنین پادشاه
کرد که اگر تمام هندی مفتوح شود برابر کنده نباشد و در این وقت سلطان محمد را
از آن محوبه ادبری آمد اردبا در پیش فرستاد و کوپریلی در بلغراد تا ساد
محمدی که برسالت نزد پادشاه جرمن رفته بود و او با توسط کیطی دری جرمن آمد
و کوپریلی با او با دریا طول مراجعت کرد و انجا از سلطان عزت بسیار یافت
در آن وقت کوپریلی لشکری بد لماطیه فرستاد و عاران تسخیر کردند نصاری خویش با
سعادله خود را معروف وکیل فرنج تازه کردند کوپریلی همت بر تسخیر کنده مصروف داشت
اگر چه لشکر سابق هنوز قدم در آن ملک قایم برداشتند لیکن کاری زبان نکرده بودند
کوپریلی حاجب خود را نزد بلاد نو حاکم کنده فرستاد که آن ملک را با پاهای
دولت عثمانیه بسپارد و او نپذیرفت کوپریلی اضطراب سعر رالکین داده
حاکم انجا را باستنبول فرستادند نوازش یافت چون همت سلطان و وزیر بر
تسخیر کنده بود محوز اول دین کیبا یازده جهاز انگلس نوکری خواستند لیکن

چون ایشان را مادح جنگ نبود بنده پذیرفتند پس کونسلی با سرانجام خاطرخواه
نکند به رفت و در آنجا ملاقات رفت حکایت مردی یهود ساباطی سوی
دلال پیشه در سمرنا بود که بسبب غوغای شهرها جلای وطن کرده در اکثر اسپانیا گردید
تا در یلم رسید برای ایشان نام ملائی بیان هر دو دوستی بهم رسید و قرار یافت
که شادی مسیح یهود و ناتان باشد چون این امر دعوی بیرون
الهام و وحی شمرده بود قریب غزه ابن سرایان دعوت آغاز کردند و ناتان
خود را فرستاده مسیح مزد ر فرا نمود و یهودان با او بیعت آغاز کردند تا در
سنه ۱۶۶۶ مردم بسیار با او متفق شدند و یهود غزه با او بیعت کردند از آنجا
تا در یلم رفتند و یهود آنجا بهر سرها سر با او بیل بمرزدند و خواستند که تاج از
سر قبل انجام حال محمد ربایند و توابع او همه کارها را گذاشته بعزات توریت
مشغول بودند و سلطنت مسیح خود میخواستند و چون ساوی بسمرنا رفت ناتان
در دمشق رود و دوازده کس را از مریدان برگزید دوازده سبط اسرائیل
ساخت و ساختن شمشیر تا رفته بعض مردم را بطمع کوله کراست نزد حاکم کرد او را
حاکم پیش قاضی نزد فرستاد قاضی او را بی تقصیر گشته بر وفق شرع آزاد کرد
و بعض مریدانش ربی تقصیری او قسم کردند و او با گزی از پیروان خود بقسطنطنیه
رفت و در وقتی که کبوتری بر سر او نشسته بود حکم با سیری مسیح صادر شد
و مریدانش رزها داد خواستند که بانزه بحرمت و در بسی ماندند و یهودان در قسطنطنیه

برباد

برباد کردیده فساد خطبه بر پا شند لهذا او را در قدر درد ابلیش کردند و آنجا
مجمع بسیار شد چه عمرها بود از فرنگ بسیار برای زیارت مسیح خود آمدند این
علجان برای سلطان بود که او را سیادی پیام فرستاد که او اگر مسیح است هم مسیحیان
شان باهدف براندازان شود حول ادر مردم بود از آن گفتند که عباس ارد
ترکان در آمد و افشا نما کردند که با آسمان باز پدیدار شد فقط. الغرض کن
کنورلی باز بقسطنطنیه آمده باز بر سرار بزبه رفت و پاشای طنبور را با لحوران
بغاوت در رزیده عسه با شیب کنورلی چون بر رفت ترکان از دو سال بسر
دران جزیره بودند لیکن محافظت می کردند لیکن راه دریا سرد سلطان
کشیده بود بردون و فرصت دهی دشمنان ایشان را اندک سفر ب سید اد
بلده کونیا شمال نصف برج در غایت استحکام بود سیر تراو و طرف بادجی سوس و تریض
کود و بطلم و سرا و دستانیطا و ریا در غایت شاخته با خندق عمیق چون کنورلی
در جزیره کزو د آمد کونیا را محصور نصار یافت و حمله ایشان را باز کرد و لشکر
مرک نصفا دو ده هزار بود کنورلی بند بیرات عزبه در کشتن دان حصار بود سلطان
بنزاع انراع بدفعه با اتفاق سرداران فرنگ برداختند و جهازات عثمانیه را شکستند
و جهازدهم سنه ۱۰۶۴ محاذی شهر رسیدند چو جران سعی کرده بطرف بحر زور
کردند و کار بر شهر تنگ کردند و قرها او بنز نصف نا یکه را دولت بودند از
شهر بریخه نصب بودند و اکثر حله برج سعرا بود و سلطان در مدت محاصره حفظ فا

و پیام مهربانی سردار سفیر شاد منطبان و پاپای روم بمدد دنیطیان پرداخته

اکثر تجارت و شکست ترکان می‌پرداختند و در سالهای سنه ۱۶۶۷ ترکان اندکی

مغلوب شده بودند لیکن کیوپریلی طور جنگ را تبدیل داده باز محاصره کرد و خطوط

بوعده بر تبرها بسته از قلعه تا آب سکرا و تا سنه ۱۶۶۹ جنگ بدستور بود و در سنه ۱۶۶۹

اکثر جا دیوار شهر افتاده کیوپریلی آورده رو بکشتن داده سپاه لط

زندر یا رسولو اعوریج را گرفت و در کـ سافورطر سانس در کنده به سیت

تا هفت هزار مرد از طرف پادشاه فرنج رسیده بمحاصره پرداختند و جهازات

سر بمدد رسیده بند و سفارت آن در باروت خانه نصارا آتش گرفت و خوک

سافورها کشته شد و سردار فرنج کشته شد و جهازات ایشان از مدد سر سوا

شد و میان فرنج نزاع افتاد قریبا ازان ترکان زرهرح دست یافتند

دیر قلعه حمله آورده شکست و بعیط و تیر بداد سولیمور احمد و سیار و ند و سفارت

آن سلطان محمد اندبول بلادیا رسید تا محاصران فوت یافتند و عند العرب

سولیمو سور عایش و عزه سپه داران دنیطیان او برادر شوره بجنگ شریک کردند

درین حال اکثر اطراف شهر رفته وار شده بود کیوریکی سنین بعد شوره بسیار

دو کس یکی سرطاس استه اکثر ید دیگر سطیفالو کورنلی را بوشتح از راه نزد

وزیر فرستاد و کمر بستن تابع شام او وزیر بشوره احمد آغا باشی حلب و قاجار بک ترکی

سپاهی را اغاسی یکجا بان و در عربی عرض یکی وزیر و آخر بسوم ملنی لو به طیاطی

کردیک

که یک نصارا قرار داده‌اند که بقیه مردم دینطیان را در حضور سلطان بیارند
این شورش مبالغ بوزیر و فرنج را یافت   در دم دوازده جهاز عثمانیه
که شب برای آن کار روانه شده بودند در لباس فرنگ ظاهر شدند و باد
ترکان تلافی شدند و سوری سپو دینطیان را با این تن بدر رفت و گوبربلی
که شکست شهر را امان داده شود کسی سوای دو راه نشست که یک دینی سر بهود در
که یک در قلعه ماند و شهریان بدست گوبربلی دادند که بعد محاصره لبث و پنجاه
مفتوح شد در این لبث و هشت ماه سی هزار و ششصد و هشت و پنج مرد از دینطیان
قتیل و جریح شدند و از ترکان یکصد و شش هزار و ششصد و پنجاه و چهار مرد
با یکصد و لبث و نه وزن گلوله و باروت پنجاه هزار سه صد و نقتاد بار بدست
عثمانیه افتاد و وقایع در ایام محاصره کندیه سربی و ندسی والی بانی دو
جرمن باهم اتفاق کرده اراده تاخت ملک عثمانیه کردند چون سلطان
متوجه شده بود و لشکری بر سر پارس فرستاده لهذا اینها دست نگریبان نمی‌براند
و در وقتی که سلطان در اسلامبول بود دو سردار اینال ایلچی پادشاه
انگلس بحضور رسیده بود در عین تن داخط گوبربلی رسید سلطان بنهایت
شادمان شده و در قریب تفارن وکیل دینطیان را حاضر آورد سلطان
فرمان داد تا صلح و در میان ممالک سلطان و دینطیان تعیین شود از آنجا که سلطان
بقتل برادران فرمان داده و بکیجان آنها را و شنیده حواله مادر شده بودند

و ملکه برای سلامتی آنها جواب شافی گفته لیکن چون کورلی معاودت کرد و نیکام
قسطنطنیه فهم نمود اورخان برادر بزرگ را مسموم ساخت و بعضی گویند خفه
نمود کورلی در عثمانیه و نصارا را اقتدار تمام داشت بخصوص تمام در بغلان
متفرق و جویان اطلیان را ضعیف و خوار ساخت و مدح بیثمان ساده داشت
ورویان را انجیال نمی آورد صرف جنگ با پولندیان مرکوز او بود
چه آنها در شیرین قوام کوتاک بودند و بیان پوریس طلس و سطر سکونت
می داشتند خود را در سمان بر وطن داشتند شاه پولند لشکری گران
برای اخراج آنها متعین بود چون کورلی ترک مذهب بود آنها خط امان
فرستاد و دو ترشتا و زیبا یکصد و پنجاه هزار مرد از دنوب رود عرب
گذاشته بدشواری تا مالدونا رسید و قرب کوچین لشکر نمود و از آنجا
لشکری بطرابس فرستاد که حوالی دوص را گرفتند که بابلیم عرا بادشاه
تاتاریان بپیوستند و حریر طرابس به بعمور توپخانه مشغول بود که ذو فا سلطان
مالدیو با کوشیع پولندیان را ناچار اگه لطف بجانب رو فا معزول شد و کور
لی بدشواری قمنس را که مستحکم قلاع فاروبی بود محاصره کرد پولندیان نظر
باستحکام آن فوجی بیدان نداشته بودند کورلی در محاصره ده روز درانزا
از باد درانداخت که موجب حیرت پولندیان بل تمام فرنگ شد و قمنس را گرفت
و رو به پولند نهاد خود سر گوید که قوت پولندیان ضعیف شد و کورلی تمام دو فالسیا

نوای

سوامی لم برک بتصرف آورد سلطان ازین خبر متغیر گشته تا تمام لشکر بنده رکاب زرکان
بعمیش آمده مهربانی و عدل کرد و رعایا را دلاوی و نوازش نموده از تاراج سعون
داشت و وزیر بوشاک دار الضرب لم برک لم برک را بب لاق کرد و بولند یان
رسول بسرفت تاتارخان باستدعای صلح فرستادند که ما چهل و هشت شهر و قصبه
ولایت متمنل هر ساله بیست هزار کس ولاو ترکه هر یکی از آن چهار را سطرلیک باشند
خراج بخزانه سلطانی عاید سازند و گوشاک در فرمان گورو شنقو تابع بورغنی
گذارند رخان بزرک هیچ جواب این امر نداده ایلچی را بحضور سلطان محمد
فرستاد و سلطان بپذیرفته لشکر را باز گردانید متوجه استنبول شد و سلطان
بادولیا لوگرین در وسطه شدند و لم برک هفت هزار کردن بالیاه فراز رفت
و ازین صلح خورد شنقو حاکم دراینا و فا دولیا رسبب غمانه هند و انه روبر او
تمام مرتب پریشان شد و نکویان اول لشکر کردند و جرنیان ربیدان
درآمدند و بولند یان بز بغاوت بر زدند و سلطان چون از لشکر شافتند
تا بانزده هزار کبور ریلی را همراه رآمد خطی شور بتهدید بولند یان و جان
سوبیس فی قریب لم ترک با پنجاه هزار مرد میدان گرفت و وزیر با سلطان
بطراس رسید دریافت که بطراس در فرمان بولند بود با شاهو یا که ترکان بادولیا
بود عند الوصول سوبیس فی بطری صنغوس خراج گذار مالدوبا را دعوت کرد
و قوا الماس بپذیرد و دیر و بانا السن ترک خو و را مستحکم کرد مالدوبان در شب

سلطان خود را در لولسد بردند و از انجا بدفت و دشواری سالم مانده
بلشکر سلطان رسید وزیر لشکر پولند که طراس و ولنوب لود یورش کرده بعد جنگ
صعب کرد سوبسقی چهارده ساعت جنگ کرد بهره را اشکست داده بگریخت
و هشت هزار ینکچری و دوازده هزار دیگر سپاه ترکان کشته شدند تمام
عرابها و صد و چها جنگ دو هزار ارا ذوقات و اسباب بی‌نهایت رنجهار
بدست پولندیان فتاد و کوچین دیگر حصار کسار نسطر بدست پولندیان
در آمد لیکن مرگ میخائیل پادشاه پولند این را ضعیف کرد چه برای اختیار سلطان
ضرورت سوبسقی بسیار بود و سوبسقی لشکر خود را املیده تمیق اورد تمام لشکر
فراهم آورد لیکن در چند هفته بسبب فقدان اذوقه حیران گشت سلطان خیال ان
فوت داشت که لولس و حیران شدند و محاصره گذاشتند ترکان اگر انتظار
قاینه فرود گرفتند تقاران ان در روستقری مخالفت پولندیان سلطان ان
الیجا آورد و سلطان جمیع ارمینی خراج و زنا در ممالک بردند از صلح
با دریان بول آیده نعیش و زن ط مشغول شد و دختر ولی اوغلی بعصیان انجام
آورد و از تمام ممالک ها بپا گرفت و همدران نزدیکی خزینه احمد و مصطفی بعد
آیده در هم رسا سبب مکر او با یکصد هزار مرد بر سر پولندیان رفت در ان وقت
همراه سوبسقی پانزده هزار مرد جوان بیان لشکر عثمانیه نفاق راه یافت لیس ناه
شدند و سوبسقی رسول بطلب صلح نزد پاشا فرستاد و پاشا ایلچی رد ان

کرد

کرده صلح انعقاد یافت دران نزدیکی کوپریلی پسر چهل و هشت سالگی مرد بعد از ان
فنینق و دیگر ممالک آورده‌اند و کوشاک قادر پاشا تاتار لو و طبان که سلطان
شده بود رخصت ولایات خود ها یافتند و عثمانیه بعد از این صلح خصم طمع برنسکی
زوخنند که کونیط سطر ازلر و سردار جرجن ارملی کونط و برزین جراح گذار الکی
گرفته بودند مصطفی بجای کوپریلی اول وزیر شده پاشایان را برسر فتین
بلی کونل که انجا ما ابانی سلطان طرانلکوانیا ملحق شدند داد کونط و سلبن سردار لکی
کونط بر سردار جرجن ظفر یافت و در فرمان لورطی در آورد از بنوفت
وزیر جنگ با روسیان قرار داد یکطرف سردر وان جرجن و طرف دیگر
ترکان و بلی کونط نیکر یه هر روز با اتباع لشکری پرداختند جنگ می کردند روسیان
روسیان و بورطی بزده در سوفت و سلبن برد و حکومت بلی کونط به طفیل مقرر شد
در روسفو سلطان کوشاک از بورطی رنجیده ولایت خود بر روسیان داد
در روسیان آن را قبول کرده با ... و بوکرین ملک ورا دست دادند
گروهی عظیم از دلاوران خود لشکرش ملحق کردند جارج ... یعنی پسر بوغدان
که اسیر لورطی بود سلطان محمد او را خلاص کرده با لشکر در روسفوی از سلطان
فرستاده بود وزیر اول با بنی سلطان او را فرمود که فرین را بگیرد و از سیم
پاشا تاتار بان را بوزدو بت لت اراده خود دشتم چون سنه ١٠٩١ از قادر پاشا
مالد لو باکدشته بجانب فرین روان شد سفاران آن شصت هزار در ...

استحکام ترتیب آرند و پاشا که سرزده راه پایین بوده ند ایستادگی کرد
و روسیان لشکری فرستادند تا ده هزار تاتار بقتل آوردند و هشت هزار او
بیرخان دران میان کشته شدند ترکان با استماع این شکست بطرف ابنوغ
برگشتند و بیاری تباه شدند و سلطان بک در برابر دریافت مصالحه از
طرف خان تاتار فرستاد که مجر جانب داری گوتاک را گذاشتند بربان
عثمانیه بازگردانند مجرا زغین و پرسیدن پیام رسول قسطنطنیه مکاتبه جامع
صلح فرستاد که گوتاک بوکرین الم در دو ستوی گذاشته شوند و راه برای انجلاس
تمام ولایات تا اسوف خواهم رفت درداز عثمانیه بخواندن این مکتوب ناگهانی
متحیر شدند بعض از ایشان رای قبول مطلوب بخرد دیدند لیکن فر اصطفی وزیر
اعظم بمعارضه رای ایشان پرداخته قبایح ایرانیان نمود فرمان داد که عثمان
بحرسمان و انتقام از روسیان بر دارند و خود با هشتاد هزار ترک و بخار
تاتاریان و چهل هزار گوتاک رفیقان خجل نقفی از بوغ عبور کرده محاذی
قرین رسید روسیان و گوتاک درین هنگام بر بنای قلعه قریب مشغول بودند
با استماع وصول پریشان شدند در حصار خزیدند و وزیر فیجا بالمبنی وکیل خود را
بجلاء شهر فرمان داد و اولیه جنگ چهار ساعت دو هزار مرد بکشتن داده
برگشت و وزیر بانواع حیل بجبر نقصان پرداخت و معلوم شد که رمضان آتشی
سپه دار روسیان از آب نطنس گذشته است و زیر فرا محمد پاشا را بمقابله

این

این با سور کرد او دریافت که روسیان با نزاع شده و قرین لشکر کشیدند فیلان
پاشا که برابر اینجا مامور بود شکست فاحش یافت و هر را ... چون برای سنه ۱۱۹۷
قریب رسیده بود با انواع جنگ دیوار را شکسته قلعه را گرفت و داخل قرین
بسیار عذاب یافته و قلعگیان بسیاری از ترکان کشته شده ... رود ان شدند
رمضان او شقی سیدانست که ترکان درین ولایت تمام نخواهند کرد در مراجعت
تباه خواهند شد و مطابق آن بعمل آمد چون وزیر با دریابان بول رسید لشکر
بسیار پریشان حال بود و سی هزار از آنها مقتول شده و در مراجعت مرده بود
بسیار اثواب عظیمه یافته وزیر رسمان صلح را که سابق نپسندیده بود حسب
مرکوشاک تمام ولایات غربی بحر اسود گرفتند حرف اتفاق بر گرفتند بنا بر آن
وزیر بعد شهری بر منصب ریطنی یعنی ... که بسیار دوار در عافیه او نوشاکند ارادهٔ
کرده جشن فنون بکجری را بر کردکی فیلان پاشا بدین کار فرستاد و کارکنان
و معماران بدانجا روان کرد همه آنها با محافظان در اندک محل بنا از رسیدن
کوشاک کشته شدند و در زمان دیگران قسم تنفی نیز بقتل آمد بعد از ان میان
فریقین منعقد گشت پس ترکان از دست تاتار دست بر داشته ستوه بسوره
نهکری شدند و بسبب ظلم اسطربان درین ملک طوائف الملوک شده بود که ظلما
سلطان محمد آورده و اسطربان از این سبب ... اتفاق کرده و طفلی نهاد
هزار و دو لار سالیان خراج سلطان پذیرفته چون میان سلطان و پادشاه

تعهد بود بنقض اشاره وصی نیز فرمان داد و سیوارالد پادشاه جرمن پدر یافت
این حال البرت کبیر را برسالت اسلامبول فرستاد و وزیر قبل از وصول ایلچی فراهم
بیگلربیگی بود از آتامش نیز از بند دلیقلی فرستاده دا اما فی سلطان طمرالنلو باجرخ
گذار غمان نیز پادبوسته بود و طفلی اسطریان را رضا مرد کسود ناد اس برلین
ولوطس جنبار و سیوانطر و لیت سکیط و طبلی بیرون کرد و قلعجات بزرکان
و نواح ریسکریان داده بود چون ایلچی فرص رسید وزیر جواب گفت
که طفل این کار بحکم پادشاه طی کرد و بعد از آن جنگ جرمن و ترکان آغاز شد
سلطان بذات خود با دریان پول متوجه شد و در زمستان سنه ۱۰۰۳ لشکر
فرستاده خود بقسطنطنیه آمد و وزیر بعید و سنان قریب عنیک رسید
جلبقلی با سه صد اکابر لشکری بخدمت رسیده اظهار اطاعت کرد و بعد بشورش
روان شده قریب بود اما ایلچی جرمن که با مستدعای صلح آمده بود ملاقی شد
و لشکر را اجانب را بعنی با این روان داشت و در راه جانب تاتار
با دلیحق شتافته و حصار را بسکر ساخت و محاصره و بنیا و نواح آن پرداخت
در آن زمان آگاهی یافت که پادشاه جرمن و ارکان او طلب طرفند
و وزیر ینکچری اماسی و دیگر پاشایان را طلبیده شوره جنگ خواست طیفلی
سخن اول را انکار کرد و وزیر قطعه شریف سنجش براینکه اول اما کر راح دریا
باید کرفت پس محاصره قریب پرداخت انکار کرد و وزیر قطعه شریف سنجش اینکه

۳۳۹

بر صلاح و صواب دانند بعمل آرد بملاحظه در آوردن بمحاصره و بنا پرداخته سرنگاپتن
پادشاه را بقتل و برینجی نی درآورده اسباب و اموال سرداران بزرگ
بحیطهٔ ضبط آوردند این امر در ماه جولائی سنهٔ ۱۷۹۹ بود و در آن وقت یکصد و
چهل هزار لشکر بود سوای کریم تا تار و غیره و همگی قریب سه صد هزار مرد بودند
و با تمام خزاین و با سلمان فرنگ اسوای ابراهیم بیگلربیگی بود اگر او سوای
سلطان از کسی نمی ترسید و طرف دیگر پادشاه پولند با حریفان معاهده
کرده بود و مگر در قلعه سوای هشت هزار مرد بسرکردگی اوک لارین بود دیگر
مردم شهر را در سپاه آورده بقلعه داری می پرداخت و وزیر در چند روز
دیوار حصار را مشتعل ساخته برخی را الجمله حصار را ناسور کرد اهالی مذعوج و مشغول
شدند و بعد از آن وزیر هشت هزار مرد نزد طیفلی در ظرف آنجا بحکم محاصره برلسبا
رک فرستاد و دوک لارین بدین خبر بعض قلعه داران برلس برگ روان
کرد و طیفلی محاصره برلس پرداخت سقاران ان لولس نام سردار جرمن بمقابله
طیفلی رسیده او را شکست داده و برسد غلات که هزار عراده برای لشکر وزیر
فرستاده بود ساخته محافظان را بقتل آورده بدست آورد و ترکان بر محاصره
و سائکی نمودند چنانکه دز شهر بان نمی کردند قلعه مستخلص شد مقصد برزی بصورت
دلناس ترکان در ادک لارین فرستاده از حال خبر دادند و وزیر با بار
بر قلعه حمله کن لیکن مفتوح نشد ابراهیم پاشا درخان برمداران و مدرسه ساخته

نواب را ایران لقب کرد و بار کنکاش جنگ شد و وزیر رای اول بود
بعد از مجلس کنکاش وزیری هزار ابتران نصارا اقبل فرمود و در هشتم شهر بادشاه
پولند بعد خبر بشنیدن رسید و لشکر نصارا شصت و پنج هزار شد و سپه دار جانس
لارین بود و بادشاه پولند بذات خود لیس و وزیر میسره با ابراهیم پاشا و میمنه
بربانا پاشای داد و در قلب خود با جنگجویان قیام بست ابراهیم پاشا بر شاه پولند
یورش کرد روز بر پاسی هزار لشکر بادشاه پولند تاخت داد و بالطاف حق
جنگجویان خبر شدن آن حمله را باز گردانیدند و بقیه جنگ ناکرده بعسکر گشتند
از نصارا دو صد و از ترکان یکهزار کشته شدند و وزیر چون دید که میسره
و میمنه کاری نکردند بعسکر تاکید علوم کرد که همه بر ایشان شب ناچار همه
لشکر سوی راب رود بفرار نهادند و بادشاه پولند و والدیک سردار جرمنی
در عسکر ترکان در آمده شش هزار و پانصد خیمه و چهار هزار و پانصد خم باروت
و شش هزار و زن اسپ لبت هزار و بیست هزار و یکصد و هشتاد ضرب توپ
خورد و بزرگ و غیره اسباب و ذخایر بسیار غنیمت یافتند و ترکان که تحت
پنجاه و چهار ساعت آب و طعام نیافته در لوارین رسیدند سوار شدند وزیر
تکاب پاشای بودا و غیره سرداران سلطان نوشته فرمان قتل آنها
یافته ابراهیم را و پنجاه سرداران مخوف کرده فراحمد را سردار بودا ان خسته
بمحاصره حجب باز آمد و جرمنی و پولندیان بمحاصره پرداخته روز اول ترکان

حمله آورده دو هزار کشتن داوند که روز دیگر بر پولندیان هجوم آوردند
و از بس بعد پولندیان شکافته ترکان بدریافت و ده هزار لشکر عثمانیه کشته شد
و ترکان شکست فاحش کرخته تمامی اسباب و احوال بغارت دادند بعد از آن در لشکر
عثمانیه بلوا باشد که وزیر خود در توپخانه پناه گرفت و جریشیان در پوشیدن محاصره
غزان پرداخته چراکشاندند و آن نواح را منصرف شدند و ترکان را از لشکری
خارج کردند بوالنظر در با سطور پرد بازرگنا رادی و والی وبری و بیظر
قریب کاتیا سنجر جریشیان شد و سه هزار ترکان بقتل رسیدند تا زنشان حایل شد
و طفلی از جریشیان نوازش یافت و بطریق جلوس سلطان مالدلویا از ترکان
بجانب کریم و لوحاک تاتاریان او را با توابع بقتل آوردند و وفات سلطان
دیگر مالدلویان که ساعد ترکان بود و اسیر شده بود ارسال رفت و دمیطر لوس
کانطاکاجینوس از اولاد قیاصره کرنک در جای خود قیام یافت و در زر جال
شکست مراد دست نفیس قلاع و بقاع یکی سلطان توقف نهفت وقوع انجال
بطفلی و با تنا ابراهیم بهاد و بذورات سلطانه ولیده و سلطان فرشاد لکن
خواهر سلطان زوجه ابراهیم پاشا که بتبدیل لباس از لو در سبع بود رجال
سلطان بازنموده بر وقت وصول اند با دربان بول سلطانه ولیده برده بود محمد
سلطان و سنغی و دیگر سرداران در روز دیوان فراهم آورده کشش کردند آن
قرار یافت بر و نوزیر مخوف شود پس وزیر را مخنوق ساخته در ملعزا در سبع باجتماع

عاکر و زیسم حال سپاه پرداخت را سوال و خزاین و زیر افزون ساخت چهار کس
سو به بر آمد و آغا سلیمن نزو وزیر و پاشا قایم قام خان و فرا ابراهیم وزیران شدند
و پادشاهان انکلس و فرنج دینطان و بولندیان با پادشاه جرمن معاهد شدند و در
لطایف الحیل قوم فرنج و انکلس را از معاهده باز داشت و سرداران دلیر
بمقابله بولندیان و جرمنیان فرستاد و بر جهازات دلاور رود انارا بریز بطان
کما شرت دخود در قسطنطنیه ماند و دوک لارین در وسط جون سنه ۱۰۹۴ تا حیل نزار
برد بمحاصره دلیس عمارا در ربیع رحکهای محاصره کرد و شغوغات شوالی زبرداران
زکان یافت و شروع حملای بر دبطران رسید و پادشاه بولند بر زکان غالب
بمحاصره بود و اپرداخت و قطاع لسط خابل و توب و دبور ارای داران جرمن
در چند باغ گرفتند و ابراهیم سلطان سردار ترک با پانزده هزار برای سردان سیمن
محاصره حمله کرده شکست یافت لیکن انهدام حملات مردانه می کرد و لارین بمجانبه استحکام
قلعه و حملات ابراهیم پاشا و پارس و شکر اول تورسب و نجدار پادام محاصره شکستن
داده نقشلاق رفت و نبطی سردار جرمن در رودلط یا کرفته و جنگ زکان زد
و در همان ایام طفلی در شکری از سرداران جرمن شکست یافت و پاشا عمی حاجی سلیمان
بولندیان را در سادعی شکست داده در بالدوبا و والکیا رفت و سرین فاسطا
قوخوس حاکم والکیا در حملهای پادشاه جرمن و محروسکوبه داخل شده متعهد اخراج عثمانیه
از فرنگ بود و این کار رفت و چهار هزار ارد فراهم آورده بود لیکن سارش

زکان

ترکان مسموم شد برادر شن مطرلوس فاسطاکوریوس برادر شو شالکم مالدلو ما
برد از زیر تیغ معزول شد درین سال سوم پادشاه پولند شش هزار برین زن
ساخت که راه دو ساعت از تفنیق بود لیکن محصور تحم نقیبا شده عاجز ترکان کردند
دو سلطان را در دلماطیه شد حادثات دست و رد نور دیکی که در جنگ کنند کارها
کرده بود در چهار دران شد لرکوس یعنی سلطان مراد گرفت جزیره و شهری از بحر اگوبا
ششم است و بعد از آن دو سلطان در زمین اراتریس رومید بارکان ظفر یافتند
بود در تیموع شسله اسکو نظر سردار جرمن شکست یافت لیکن لاربن پر یقیناً سکری
از ده ترها سل را گرفت و سه هزار تلفنگان را بقتل آورد سوای دو صد و نود (۱۶۹۱)
رودیس غرادکه بدست جرمنیان افتاده بود پس بقیاها رسند و پیام صلح داد لیکن
جرمنیان نپذیرفتند و طفیلی کسطی و سکو نظر را شکست داد و با غلبه اسنا کرد را بعد
جون هر با و موخ اینها از طفیلی تباه شد لهذا در کارزار نکا زلیف شکری آمد ششم
اکتوبر بر کانکا کره را سر جرمن تاخته بر طفیلی غالب آمد و پاشای در دین بود او
رسبیح باز شهر را تصرف آورد و طفیلی با شش هزار مرد سلاقین با علمی
و در دین رفته ایرنیم قسطنطنیه رفت و پاشای مذکور لیطر دنس که تابت طفیلی
بود سرلشکری کرده و محصورین کوسکا را بدست آورده بردند طفیلی با ششم بیول
رفته بود تحقیق بی قصور تیر آمده بکار رحوز و سرفرازی یافت سفارن پادشاه پولند
با قسطنطنیه محافظی پیرسوا تفنک کرد لیکن زن و فرزندانش یرغمال بورطی بودند

پس پادشاه پولند لوطوبی و پلانوسقی را با لشکری جهت تسخیر بالدلویا فرستاد

و قانطی میرزا با ایشان کرده آنها بمحاصره قمنیق پرداختند چو پولندیان پل

بر طراس بستند و عنقریب به لب رنجهار ترک و پنجاه هزار تاتار با رنجهار و پنجهار با لوپان

بمقابله‌شان پرداختند لیکن پولندیان خایف شده گریختند و قانطی میرزا ترکان

بر آنها ظفر یافت و تیموطی از مور با دمال پرداخت و بغلبان سران را محاصره کرده

ملوه‌داران را بقتل آورده و تیموطی از اولاد سلاطین سر سلطان ناطیه را محاصره

کرده گرفت هر دو در که شمالغه کوشمال یافتند و وزیر جوان حفظ خود در قتل ایشان دارا

دید سلیمان که بر پولند ظفر یافته در ملک عثمانیه نامور شده و وزیر او را تباه کردن

خواسته سلطان گفت که سلیمان لیاقت مقابله حریفان ندارد لهذا در کالو قبل

مصطفی مقرر شد چون کسکر اغا دوست سلیمان بود او را آگاه کرد که این تدبیر

برای خرابی تو بوده است او را بمعاودت با شندل ایما کرد و او مر ارالامارة

رسیده خرابی ملک باز نمود و کسکر اغا که سردار غلامان حبش بود او را امداد کرد

سلیمان وزیر اعظم شد و قرار ابراهیم بر پسودس اخراج یافت پس وزیر تمامی ظروف

و اسباب طلا و نقره را سلوک کرد تا بنده لشکری فراآورده عبقلی را بمرتبه سابق

عزت داد و او لشکری فراهم کرده بمحاصره سوان غاظر پرداخت اثنا در این

که او سط آپل ۱۶۸۳ گرفت یازدهم جولائی ان الم سپانن بمحاصره بود و اپردا ختند

و سیزدهم آنگاه ترکان شهر را آتش زده اندرون حصار خزیدند و چهاردهم دوک

کار محاصره

کار محاصره بر خود گرفت و سرسیفبار با لشکری آمده محاصره را برداشتن نتوانستند
سه فرسنگ پس نزو بلکان مستحکم جا کرد و مروش با شاربن کار سفر شده از
جرمنیان شکست یافتند و قلعگیان دلیری ها کردند و باز گشته شدند و سلطان ابراهیم
بجانب منصوب گشت و او شاه و باله لود بمیدان در آمد و لارین لشکر خود را دو
بهره کرده نظام ترک را با نصف لشکر محاصره گذاشت و جنگهای صعب بمیان آمد
بالآخر لارین محاصره شده پیام بجبت تهدید محصوران داد و سلطان مردم او را
بخواری بیرون کرد چون کسان انتصار اکنند در محاصره باشند و انجامید و بیاری از
سرداران نصارا کشته شدند و شهر متصرف بر فتح شده بود که وزیر نوشصت هزار
با لشکر اسود رسید و همانوقت شکستی انجامید و گروهی از ینگچریان مدد محصوران
اندرون شهر رفتند شکست یافتند و لشکر ترکان اندرون و بیرون مغلوب شدند
بالآخر جرمنیان علم سفید بر پا کرده و شمشیرها در دست گرفته حمله آوردند الطفی پاشا
که عاملی ابراهیم پاشا مقرر کرده بود بر سر دیوار کشته شد و قلعه بحیله مفتوح گشت
دو قهر از ترکان مقتول شدند و وزیر آن را حفظ نتوانست کرد پس لارین
شهر را او لشکر خود دلبرکردگی سرزبان بودن هنگری فرستاد و گروهی با نهمام کردفا
وسط تصبعه رزان کرد بودن تا زدهم سمر علیمون سران گرفت لوده که بوده
و محله مفتوح ساخت پس توبن اکلیسیا و صومعه کس گرفته باری از آنکه تباه کرده
سوخت و سرافا و رلط با دیفبان و غیره سرداران جرمن ملحق شده بزیر

ظفر یافته سفیدان کرفتند سغاران آن پادشاه جرمن در سنه دو قجر رو بیان
جان وسط داخل شد و بعد از چندی همان بطر شاهنشاه شد لیکن بالآخر پادشاه
جرمن بر ایشان بداد کود سم نقم غالب آمد بعد از ان سویس فی لشکری بر
الدیو ها فرستاده ماناطی بهر را مطیع خود ساخت او وعده اعانت کرد لیکن بادام
کرسویس فی بر بزرکان و تاتاریان غالب آمد و اعانت عثمانیه می کرد درین
ایام سویس می کرخاقی را اسارخانه ساز و کلکرش را اذو به تمام رودو
بروت متعلقه تاتاریان رفت و سرلشکر ما او را اخراج رفت تا سقف کرفت
و این شیمی محول بر حیله او کردند و سوس اناطی بر مدکمان کشت و قایع دنبطیان
رمجادله با ترکان می کردند و عطوخ کرفتند ثم فلکیان را بقتل آوردند از ان
کبودان پاشا سر جهاز عثمانیه جنکها کرد بکرو تا باین سنه بندا دنبازان قیلا فابلا
حمایت جهازات دنبطیان بود در لنکر بور بالعبد و نکست بمحاصره بود ان برداخته
سنه ساخت و یکصد ضرب توب و علاج خانه رو بسیار یافت و سور دستی سردار
دنبطیان بمحاصره ناپولی وی رو پا برداخت و کوتکس برک بیرلکر را محافظت
آن می پرداخت لکنت و سلطان وزیر را الطلب مصالحه نزد پادشاه جرمن فرستاد
داد و انکار کرده کفت که بی استرضای پولندیان و دنبطیان صلح نمی تواند شد
و در شروع ال سنه ۱۰۹۶ البیار غلبه ها کردند بر زبر که سکه قسطنطنیه حیران شدند و سلطان
باسنبول آمد جواهرات را از خزاین را آورده فروخته بسپاه داد و سلیمان

پانجاه هزار

با پنجاه هزار به جنگ شتافت و لارین تا شصت و چهار هزار به مقابله برداخت و لشکر

در عسبک با استحکام قلعه گذاشته از آب دراوی گذشت توپ اندازان فرنج که همراه

سلیمان بودند و او نیز دستی داده لارین را ابر گردانیدند و بسیاری از زبر

کشته سلیمان از انجا راه به میدان برد شتافت و ششم اکست ۱۶۹۱ از سبب خاطر

لانی طرفین دست در دامن کلطر باد ار یا دلوس بودن خود را ینکجریان و پاشایان

زدند و اینها را معسکر برگردانیدند و هشت هزار از ینکجریان تا هشت اسیر دار کشته شدند

سه هزار دیگر بقتل آمدند و سه هزار اسیر شده و از نصارا زیاده یک هزار کشته شدند

و در آخر روز بر معسکر ترکان دست یافته سوای پنجاه و هفت ضرب توپ غارت

بسیار یافتند و ادوفات بسیار بدست آوردند و زبر برخلاف ملک طهماز

قلعگیان عسبک را تور را آورد و شش هزار کس را به محافظت پل گذاشته به بلغراد رفته

لشکر را باز طلبید و لارین خود را اسرافزا زاین انتظام کرده زبرگرده بود و بیافته

بمحاصره طمسوار که آن را لشکر ترکان گرفته بود پرداخت و اطراف غلات آنجا

دست یافته ضعیف شد دوفی والد سپه دار جرمن با ده هزار مرد از دلیوری

گذشته بود دربن را بعد محاصره مفتوح ساخت بعد از آن والیو سوای عسبک اکثر

امصار نقلا و اتباع سلطنة عثمانیه گرفت و لارین انتظار لشکر سلطانی کرده خواست

که در طرالسلوانیا قشلاق کند در آن وقت سنجابل اپافی حاکم الولایت از طرف

عثمانیه بود و ادل اجاع در باوران جرمن در آمده لارین از و موضع قشلاق خواست

ولارین با پنج قشون در طرانلونیا داخل شده کلوس برک و عوسن اسطبدی برج کرفت
و دیکر امصار در سر روش کشادند   مادام جنک عثمانیه در هنکری و علاوانیا
و طرانلوانیا روسیان کرد داخل اجماع بودند لبرکردکی کلیس بر سر کریم تاتار شاه تخته
چهل هزار نفر بهترین عسکر خود بشمشیر و بیماری کشتن داده برکشتند و بولندیان در عهد
سوبیس فی پادشاه عهد خود بیکار نبودند تا که سلطان چهارم اجماع بر عثمانیه
کرد و دنیطان لبرکردکی کونکس مرک بر سر لشکر موریا ظفر یافته تمام ملک مورونی
خود را کرفتند و بلده بزرک نطراس اول مسخر شد و این فتوحات دنیطان تقویت
جهاز در صلح نطراس بود محمد پاشا قلعه رسولیا را احاطت کرده لیکن اول دیوارا را
انداخت و قلعه موریا از جهازات شکسته و بالاخر بلیع بتانطر این هر چهار قلعه
ناسور در لیث و چهار مفتوح شدند و اقواب آنها در دست دنیطان افتاد
سورسی بر جهاز محاذی قلعه طورنی و شیطراد نابلی دی مالوا سیا حصن بر زمین
قلاع موریا در اندک صدمه کرفت و از انجا کورر و ترکان از موریا خارج
شدند و قلعه دارکورنط اکرچه چهار هزار مرد داشت آتش در انبار خانه زده
دیکر کیان را که بدستش افتاده بودند کشتند بجانب ثیبس برکشت بعد از ان کونکس
مرک از راه خشکی بر آتنس رفت و سورسی از راه دریا رفته مردم خود در آتنس پیل
شهر فرود آورد و ترکان بی جنک شهر را که داشتند روان شدند و بعض کرکیان
خودکشی کرده بودند لفارا شدند پس دنیطان بر کلاس تاختند آتش زدند و این

جنک

جنگ ترکان و نمسطیان به لماطه رسید که آنجا پاشا بمحاصره زیبک مشغول بود لیکن
بوصول نمسطیان محاصره را گذاشت کنار و سردار ایشان باتفاق جهازات
پاپا و نمسطیان محاصره گسطرنو کرد و اگر پادشاهی پاشا بحفظ آن کوشش کرد
لیکن سرحد مردگشتن داده برگشت و شهر مجله مفتوح گردید تا وقایع سلیمان وزیر اعظم
بعد شکست سواطر در بلوا گرفتار شده افواج بعضی را بدادن زر و بعضی را السجان
دلاف نرم ساخت چونکه دران ایام برخی از افواج جرمن در عوسابا گریان بود
و از عدم وصول آذوقه در حصبنت وزیر گذاشته یکچری و پانصد سپاهی را نزد بود
تا آن سکان را در تصرف آرند آن گروه گفتند هرجا که نو بری ها بروم و بان
هنگامه شد دران هنگام بقول مورخین اسلام سناوس پاشا و بقول نصارا عثمان
پاشا چند ماهه اخراجات سپاه بوزیر داد اما آنقدر زر تسکین بلوا نکرد تا اینکه بلوائیان
سناوس پاشا سر و روح خود کرده خیمه وزیر را بغارت برده بقتل وزیر پرداختند لیکن
پرداختند وزیر خود در کشتی نشسته در کنار دنوب پنهان شد و بلوائیان ایلچی سلطان
فرستاده از کار خود آگاهی دادند لیکن قبل وصول ایلچی وزیر بدار الامارة
رسید و از سلطان نوازش یافته حال مقابله خود بیان کرده همگی تهمت بر سیاوش
پاشا نهاده بود سلطان عثمان رای نفیس داشته آب در دیده آورده و گفت بود
تا در خزانه دوسن پنهان شود و کن را آغا او را فرمان برد و سیاوش پاشا بی
عرض انست پدر خواست وزارت کرد و لشکر اراده سماود شا استنبول راهی داد احرام

ازو روبرگردیدند و سلطان هیچ جواب نداد و ایشان نفر بوده مبلغ تنخواه فرستاد
و لشکر بطرف استنبول رجعت کردند لهذا شوره طلب کرد کرد ورسی بیگ قائمقام خان را
در خلوت طلبید لیکن کسلر اغا رای عسکر بود و پس سلیمان هر علم دلو اشیاوش فرستاد
و او منصب عظیم گرفت اما سلکطر اغا گفت که لشکر زم نخواهند اگر سردار رود دفتردار و غی
سر دفجی نباشند و سلکطر اغا این سام سلطان فرستاد و لشکریان بعض سرداران
نامور خود را بقتل آوردند سلطان محمد به نصیحت سلکطر آغا مصطفی پاشا برادر کبورلی
را و اما قائمقام استنبول کرد و حکم ناطق بر لشکر رر دس سیاوش وزیر اعظم با لشکر بادریان
بول رفته از آنجا بقسطنطنیه آمد و از سلطان نوازش یافت و بیکان خود در کشته
گروهی عظیم را با خود متفق ساخته آنها را بر عزل سلطان سوگند داد و هم بدر رفتند
و بعد از آن عور با جامی و بکچریان را در مهربانی سلطان بر سلیمان بدگمان کرده
با خود متفق ساخت و تمام اکابر استنبول بعضی برغبت و بعضی بخوف با لشکر موافقت
نمودند پس دریا لط صوفیه لطور اجماع نمودند از الوقت مفتی در قسطنطنیه بود
و بعضت شیخ سیالط صوفیه با ایشان اتفاق ورزیدند اول مصطفی قائمقام خان
را طلبیدند و شیخ صوفیه با ایشان اتفاق ورزیدند و شیخ با او حال خرابی
ملک و ترک ضروریات از طرف سلطان محمد بیان نمود و گفت که سلطان برادران
خود سلیمان و احمد را یکبار بقتل فرمان داده بود لیکن آنها را لو سطانجی باشا
در حبس داشته الحال این گروه بر خلع و قتل سلطان اتفاق کرده اند از دانش د

قدرت

قدرت قاپوقان ازین اراده برگردند او نصیحت و تشنیع را پیش سلطان فرستاد
که سعادت پادشاه و اولاد شما در خلع سلطان و نصب سلیمان برادرش خبر دید آنها
پیش سلطان رفته ازین حال خبر کردند سلطان طوعاً و کرهاً ناپسند بد رضا داد
دست و رسم اکنون بر سنه ۹۸ مخلوع شده سلیمان برادر خود را پادشاه کرد و خود
بقیه عمر که چهار سال بود در خلوت بوده بمرگ طبیعی جان داد و بعضی گویند احمد
برادرش مسموم شد سلطنت او چهل و پنجاه و شانزده روز و عمرش پنجاه و دو سال
او مرد ظالم و تند خو و سست و کاهل و عیاش بود ذکر سلطان سلیمان ثانی یعنی بوت تاجی
پاشا بر تخت نشست و پادشاه و وزیر برای رفع غوغا فرمان داد و پادشاه پیش
مردم را استمداد کرده به ینگچریان تنخواه خواستند چون در خزانه زر نیافت
پس زر قاعده که لوبت و از هر ایبر حرمی گرفته به تنخواه مردم داد و دوری سک
پاشا مخنوق شد و دعای و نوکران سلطان محمد را استمداد کرده بود و بعضی را
که مالدار بودند مقید کرد بعد سم [illegible] سلطان بود در کشتی نشسته برای ایوب رفته
خلعت سلطنت گرفته شمشیر گرفت و به تجمل تمام مساوی کرده داخل دار الاماره شد
و در زر و طلای دار الاماره شد و زر و طلای اصطبل و کارخانجات سلطانی
بکار رسید و وزیر او هر طور که توانست جز پیاده ادا کرد و نظر طمع بر کوه ریلی
کرد و اکثر مردم ناسور با او موافقت کردند و جنگ بود در استنبول رخات و زر
را [illegible] بمیدان در آمد و فتاحه شریف برآورد خلاصه اینکه سرای تاخت بود.

همه ازجا برخیزند لیکن غوغا نشسته شد چون قطعه شریف خواهد آغای ینکچریان و
سرداران ایشان اطاعت کردند مگر طوغوجی که سر همه فتنه انگیزان بود که هر کاین
را اطاعت کند سعی خواهد شد و جلد بحکم آغای ینکچریان کشته شد و او در عقب
بدست یاران طوغوجی بقتل رسید و اهل غوغا برپا گشتند که وزیر خاین و بهمان کس
و دزد و خانهای ایشان که تاراج شده اند وزیر بدربار رفته این خانه خود در
استحکام داده خود احتیاط کرد و صد کس از یاران محافظت نمود و بسیاری از
دشمنان و مخالفان راست چون وزیر و یارانش اندک بودند و برخی
از ایشان از خانهای در بازار جستند و وزیر تنها ماند در بنجال فندر
و دو دار زده ینکچریان برده سلطان بنفسه این کار بر وزیر لا نهاده رئیس
جا بر طرف کرده شفاعت شده کوپرلی مصطفی بجانش بار گشت و نگاه سلطان طیفور
را بوزارت سرفراز فرمود و او بدانش و کفایت بر همه ولایات خراج مقرر
کرده استنبول را داشت و ینکچریان را متفرق کردانیده قایم بود اگر با قحط
واقع شد و سوهاطر را طرسی سردار جرجیس محاصره کرد و طبطلی که خزانه و مال
بسیار داشت ضعیف الحال بود چه تمام قوت او بسبب عثمانیه بود و پادشاه او را
درست نمی داشت بلکه خرابی او میخواست او سوی عاطراه لیکن در آنجا
قحط بود آن مکان را نشیمن جوزی ششه واسطه ساخت و ارکان دولت
عثمانیه خواستند که طبطلی بحال اصلی آورده بعض افواج با او همراه کرده بتوسیع ملک

برداز ند لیکن بیست و ششم فبروری فلیقلی زمو سطر سردار جرمن شکست یافته یکهزار مرد
کشتن داده با اسباب دیگر باستنبول آمد و سلطان در آنوقت با دربابان بول رفته
خود سرحد را بر سالنک نزدیک بافی مرزبان طرقسطوانیا فرستاد و تا بقلعه دران
ترک ساعدت نماید و امر خود را بعاهی بادشاه جرمن در آورده قلعه دار آن
او را از قلاع خود جا داد و باز فساد در ترکی آغاز شد و وزیر لشکری انور ترکی
رجب سر لشکر ترکی سفر کرد لیکن بیست و ششم می البار غالیس از قلاع بزرگ ترکی
بتطمع جرمنیان شد و از قلعه لیسبا و غیره بجنگ مفتوح ساخت جرمنیان محاصره بلغراد
پرداختند بنابران رجب خواه لغی بیک بسبب بغاوت به دار افواج ترکی
شده حفظ جلی نمی کرد و لباس ایشان پر فتند و در ین وقت انگلطر باد اریای لشکر
جرمن و ترکی شده و لارین مخالف شده بود غلبه بسیار بر عثمانیه بمحاصره بلغراد
پرداختند و بادشاه جرمن سردار لیسبا را در میدان نمی گذاشت الغرض جرمنیان
بیست و پنجم اکتوبر دو بلغراد را مفتوح ساخته بیست و ششم ضرب توپ و پنجاه بورط
گرفتند و بیفی بیک ثالث و پنجهزار تاحه از و فات جرمنیان غارت کرده السن رود
بنابران جرمنیان در بکر و زنجار رجله کردند و ششم نمبر لارین از مخالف راه بن
در صحار ان رسید و سفت فوق کرده بر شهر حمله آورده و بعد جنگهای متواتر مفتوح
ساخته قلعه سیان را از پر تیغ کشید و انگلطر باد را بالشفقت تمام باشا و اغا بیگزان
را زنده داشت چون بلغراد مفتوح شد و در سول از مدرلت عثمانیه باشند عالی

صلح نزد پادشاه خزاین رفتند لاکن هرگز بقبول نداشت سفاران آن بودن
در پاسینا بسیار زکان ستخلص کرده پاشای انجا را کشته داده پنج هزار از لشکر پاشا
کشتن و یکصد و پنجاه مرد از نصارا کشته شدند دران حال جرمنستان خروج نموده لشکر
کشیدند لهذا انگلطرا و اربابدان طرف طلب شد و میر لشکری بکبرا را قرار یافت
او سمنه راند به سر دیار را گرفت سفاران آن روسیان برخاسته اکثر کاران را
کردر دست شان افتادند بعل اورده و اسطرابارا بدست آوردند بعد ازان
تمام پاسینا سپهر پادشاه جرمن شد و لوجن بجنگ فرنج طلب شد و سکولوبی بجای نکش
سفر لشکر گردید درین ایام طقل با فوج ترک و تاتار برد الکیا و طرانسلوانیا تاخت
می داشت و کاری از پیش نمی برد و درین سال دبنطیان در سور با تسلط
بسیار یافتند و بر لشکر عثمانیه بمیدان درآمد اثنیس را انتزاع کردند و عنقریب
دبنطیان بجانب محاصره نگروپانت رجا دینه لوپاقدیم پرداختند و در اثنای
محاصره سپه دار دبنطیان مرد و بر اطراف و لماطیر دبنطان اکثر اکنیه
سخر کردند و بعد هم انکت کلیم از جبر دلوکرتا نامحر شد و بعد روبب پاشای انجا
اطاعت کرد و دوازدهم شهر بعد ازان کردند و ناریم انتزاع نمود چون کیلان
عثمانیه تحیر جلوس سلیمان بر تخت عثمانیه بودند می خواستند که اعیان جرمن سلام
صلح دهند بولولد پادشاه جرمن چنان شروط کرد که سقلاونیا و کرواتیا و باسینا
و سرویا و بلغاریه و طرانسلوانیا در زنگری در دست نصارا باشد و الکیا و

مالدوبا ازاد طیفلی و قرالیس کن دراو رسلم بقسم بود و تمام مملکت سخره
بانها باز کرداینده شود لیکن کریم تاتار دالکی و مالدوبان بدولت عثمانیه
تم غضار از هردو طرف بربطش جدلوب خالی باشند و دیطیان بنادر نکر دیا لطا
از کردسیر اتا کولط با جمیع امصار و ولایات که در دست ایشان است
پادشاه جرمن با چارصد هزار لشکر با عثمانیه جنک می کرد چون فرنس بر ملکش کشید
مضطرب شده و مدد دولتهای ان او را اولی بورش بنکری سفید شود لعط الومن
ایلچی عثمانیه بخیال اینکه سلطان این سخن را نخواهد رفت در راه زهر خورد
مرد جرمنیان عنقریب تقلاق باز کنند و سلطان در پی عنان عثمان
پاشا وعید وق پاشا را نقبل آورده متوجه سوریا شد و لری کیوس عزال حرا را
که از بدست سفید بود او را باساد و تا الفارای و به مذهب بد وبایل شوند
و فرمان داد که بذات خود متوجه جرمن می شوم در ان وقت اکثری و پاشخ جرمن
تنک سویش بودن در ان بلغراد و سمندر را استحکام داده بر لشکر جبل آن آمد
ترک و تاتار ظفر یافت و خبر شنید که تبرخان تاتار اراده تاخت و مطرانی
و سکو روسی لشکر با طرف پیار نظر دارد در ان هنگام سر لشکر گردگی پنجاه هزار
بمقابله او بود ولوبت تزهم کشته شده اربر لشکر غالب آمده از سوراده کرد زنند
بر سلطان علی مابرخان تاخت و مطرانی و سکو روسی که سنین بولس بود و بر هزار
بلکجریان را تباه کرده در دشت خزیده و هو سط بازکان جنک یکصد و پنج توپ

برنجی و سه سور طرف تاراج داد و لوبس بجا سدیک که بفاصله یک فرسنگ از تریوچه بند
و سر لشکر بطرف ساوی عسکر کردان ده هزار کس کشته داد و چهار هزار از دو جانب
او بدست جرمنیان افتاد و لوبس باستحکام توپ فرمان داد و در برابر قلعه ارفرسه
او را شکست داد و خود از زمین گرفت و ناظر را مصاف کرد درین وقت
لشکر ترکان پنجاه هزار بود و جرمنیان صرف پانزده هزار از لشکر فتوحات
سلطان سلیمان بر ایشان شده با دریا ان پول باز گشت و ایلچی بطلب صلح
پیش پادشاه جرمن فرستاد و بچهار شرط صلح منعقد شد اول آنکه قوم فرانسیس را
در ملک خود جا ندهد دوم از بلغراد در نگذرد سوم تمسوچ لولندیان بگذارد
چهارم نگرد با نظم متعلق دیگر سلطان باشد واقع ازین وقت روسیان قدم
از فرنگ بیرون نهادند یعنی پادشاه روس سی صد هزار مرد لشکر گردکی سلطان
غالب شد بر سر تاتار فرستاد و تاتاریان درین هنگام خراج گذار عثمانیه بودند
و خیانت بعض سرداران روسیه یورش آنها را بی فایده کرد در این سکولوسکی
سوار جرمن لوبس را باتهام را عانت آن گروه فرمان داد لوبس سه فوج
لشکر گردکی مرزبانان هند فرستاده و آنها با او رفته اکثر آن ولایات گرفتند
و او خود سعودل شد بجانب وطن رسید و در سوریا محاصره نکرد با نظم متعلق
سورد سینی بود پیر جهار ترکان پانصد مرد خود را از پس فرمود آورد تا سوردسکی را
بجانب نابولی دی ملو اسپا روان کردند او ملو اسپا را دید جامی لورا کی

حاکم

حاکم بوراکی و سوریا و نصارا را سوذلباه ساخته بمحاصره بلرا پرداخت وان
قلعه در غایت استحکام بود بسر دستی مع آن نتوانستند بگیرند و بجانب بولیبو
مقرر شده ظهیر عسور را گرفت دران ایام سلطان سلیمان وزیر را اجلا وطن کرده
بهر وزارت یکوربلی مصطفی قائم مقام استنبول چهار و وزیر دیوان مستقل ریاری
از سرداران بزرگ منتظم ساخت تا در انتظام مملکت حرف می زده باشند
دار مفتی و باقی علما در مقدمات مختار و شرعی استفسار در و نرسید که صلح
از مسلمانان در جات مرفیت چه حکم است قاضی العسکر گفت که صلح برای حفظ مسلمانان
از شمشیر قاتل الاغنیا رو بهتر است از پی عزتی پادشاه و شهر از شرع در طلب
صلح از مسلمانان او گفت پس تنظیم شورای کربک و ر ویسه روا باشد بعد ازان
بیان کرد که دستهدان عثمانیه صرف اعتماد بکثرت لشکری داشتند اگر دوازده
سلمان درست ایمان با کفار جنگ می کردند همیشه غالب می آمدند مفتی رای
او را ستوده گفت که رسول عثمانیه در دنیاست باری وزیر بلوا ایران حرمین
نوشت که مصالحه بدین طور رای وزیر معزول بی اطلاع سلطان بوده است
بعد ازان حریص بر کفار اخراین فراوان آورده جنوالاحید مقرر کردند
دخزاین در بیت المال نهاده گفت که این برای غازیان و دشمنان اعدای
ثابت محل است بعد ازان گفت که مسلمانان نان از اموال و غنایم کفار را خورند
و نثار دلیری وزیر آن بود که قبل ایلچی فرس نزد او رسیده کما بر سر حرمین بکشیم

وشمار از انطرف حمله آرند تا در میان گرفته کار آنها تمام کنیم و وزیر دوران
خود را نزد پادشاه فرنج فرستاده استحکام پیمان کرده بود الغرض سر سلطان
سرلشکر نیکری مادام غیبت طرلی شد و از برای خبرگیری حرکت لشکر فرنجی برای
سر بن جاسوسان سفر کرده چون با منشور و کریل سلطان سر را با بکنار رود گذشته قصد
مرد برای حمایت مسمی سیک که محصور ترکان بود فرستاد و سی هزار تاتاریان
برا بنها هر دو را با لشکر بقتل رسانیدند و سواری تمام قشون نیکولوسی روز دوم
محفوظ ماند و دنیکری در روکوسا کرد و عنقریب ذطرفی با استحکام بنا پرداخت
و حریان خواهان آمدن کس بیک شدند پرداخته پیام اطاعت دادند
جر بنیان سند برفته به سالی سپردند و او پنجاه و شش توپ برنجی و ده آهنی با جا در زیر
صندوق یافتند دران فرنج درین ایام با وزیر عثمانیه کمال اختلاط داشتند
و در زمان طرابلس نیز سر برداشت اما طفلی بجر بنیان بوست جر بنیان
در دالکیا ضعیف شده با اجتماع لشکر از اطراف طرابلس بنا پرداخته باستحکام
مشغول شدند و قریب وسط حوالات سنه ۱۰۹۹ انجمن از تاتاریان با غالبین
وی مس نمایان شده فرود آمده رفتند و طرابلس بحر طره لوغا و تیار گشت
در راه اکث به وزیر محاصره دینا پرداخت و ذطرفی بمقابله آمده در کمی
معسکر وزیر در همان زمان بطرف بلغراد متوجه شد و دفعه انقلابی به هرجی از لشکر
وطرفی بقتل رسید و از زین جر شادمانی و برادر زیان بول در استنبول و دو سلطان رزداد

سلیم گرای خان تاتار باستماع آنچه بسیاری از نصارا قتل و اسیر کرد و وزیر
در اندک ایام محاصره پروشا کرده گرفت و بنگوبان رسید و گل را تاراج کردند
و در محاصره ینا پرداخت و درود رسید و نجم قلعگیان با سلاح ها بر رفتند
و هر سطر از لشکر طرا سلوانیا شکست یافت و لشکر بجانب دریا گرانجا جرمنیان
بسیار ضعیف شده متوجه گشت تا صد هزار مرد وزیر بمحاصره دغزه پرداخت
مفتوح کرد بست و نهم اگست بعد از ان محاصره سمندریا کرده و دین عاطل قلعه دار
با یکهزار مرد بقتل رسید پس از ان بمحاصره بلغراد مشغول شد در ان وقت جرمنیان
آن را بسیار استوار کرد و هشت مرد قاعده از رفقا دیگر لشکر و قلعه کردند وزیر
کنار شادی را عسکر ساخت جرمنیان بسبب قحط اذوقه از راه اطاعت
در آمدند وزیر باستماع اینکه فوجی از جرمنیان با امانت قلعه می آیند بهره از لشکر
بطلافی ترک راه ساوی و دیگر بمحاصره شد بوزخین نصارا اگویند که بلغراد تا بنجی
باتفاق مبرجی بمقابله مفتوح شد و دو گروهی که بند شهر می آمد هشتم
اکتوبر رسید هر شهر اول مفتوح شده بود و همین روز محصوران فرود آمده لو ادند
بعد جنگ یکهزار از قلعگیان کشته شدند و دو گردی مجروح شده جان بدر برد
و فتح بلغراد موجب فرنگیان گشت پس وزیر برخی از سپاه بند قلعه طمس دار
گرا و سه سال در محاصره جرمنیان توقف قاضی جعفر پاشا فرستاد در جنگ صعب واقع شد
لیکن بلجریان حاکم ماندند و وزیر با دم لشکر بلغراد از دلو به گذشته لبنا گرفت

و جرمن را از او رسوا اخراج کرده بر عسبک رفت چون آن قلعه در غایت
استحکام بود قلعه داران زلبر و سرما غضوب رسیده انها او نیز جلو عام کرد و بسیاری
بکشتن داد این بکان تعلق کردی و کوسطه سلام ترک چون بجاتابل در جای
غزه شده بها اهالی در شهور سنه ۹۲۶ امرد و ذو ملک خود را بادشاه جرمن و صبیت
نمود لیکن سازش به بورطی وطبقلی داشتند وطبقلی بعد در لشکر شکری و خان تاتار
در زان فوران مرزبان و الکیان که ریحوذ نام شالعت جرمن قانطا فوجی کوبن بود
به کوهستان ادانکیا گذشته بوسطه را حرسی را بریتان ساخت و بوسطه شکست
یافته بیر شد وطبقلی بران ملک حب و دست بولس نجر شکست بوسطه دنوب قریب
را گذاشته براه ایران کات داخل طرانلونیا شد و سوم اکتوبر قریب برمن
اسطید رسید وطبقلی آنرا خواهد داشت و در اندک از نر مغلوب و الکیان
وطرانلوانیان شد سوم اکتوبر قریب برمن اسطید رسید وطبقلی آنرا خواهد داشت
و در اندک از بنه مغلوب والکیان وطرانلوانیان شده وا نزار و زر دوزده
آورده بطورکی از راه بوگز گذرانیدند لوس برحس حسب بنده را اول در
بسیر و عرب خام آمده انولایات را در دست لبر و زبر در شهور سنه ۹۱۶
بادشاه بولند داخل بالدلوبا شد و در انوقت قانطی نیز از دست ترکان حاکم
بالدلوبا بود و ادشهرهان را الضبط اذوقات بولندیان و زبان داد سفارش
آن بادشاه بر سروقا که شهر لسب بطراس لشکری فرستاد که انجا انبار غلات

وسلاح بوفور از انجا بعسکر طلبید دران حال ترکان وتاتاریان بر دناچت
آوردند بعد خرابیش غارت کردند پادشاه براه ولایات کوهستان
اراده معاودت کرد وانجا بسیاری از لشکرش کشته شد وبعضی بوزخین گویند
که فوج بی جنگ از تاتاریان ویران شد وسوار انقرایس کشتند وقایع ودر
بوریا دلو اسیا که از هفده ماه در محاصره دیسطیان بود واز نجی وبر دیوار انجا
شکسته بودند باطاعت شان درآمد وسفارتی آن بر جهاز ترکان از دل
سینو بر جهاز دیسطیان شکسته چند جهاز بر باد داد وکورنارو سردار دیسطیان
دیگر انکه از موریا گرفت وهمچنان در لماطیه دیسطیان جنگ می کردند ستفیم
سیمر دیسطیان لنگر زد   بر زمین آورده بر هفت هزار بعضی ظفر یافتند
بمحاصره کنی پرداختند وقلعه داران ولوبالکان را بر بدند ویکصد
وسی جهار توپ بدست دیسطیان افتاد وقریب برین عود ساذرد لماطیه
حاکم ترکان باشا فیض علی با سه هزار مرد بعضی مغلوب دیسطیان شده در عهد سطر
تاخت کرد مردم می خوس بر یافته بر وتاخته هفت صد کس را کشته او را اسیر
نکطورا بردند بعد ازان   دیسطیان فیلوبور قریب علامر کشته پناه کرد
ونیصوبو رطور ذی الحرش نیز جهاز ترکان دو جهاز جنگی دیسطیان قریب آن
کنده بر تباه کرد وقایع چون وزیر مظفر از شکری یا دربان لول رسید سلطان
را بیمار وضعیف یافت واطبا نجو بر نقل او با استنبول کردند وزیر صلاح ندید

دران حال ایلچی پادشاه فرنج برد رسرا آمده تهنیت ظفر نصارا را داد و وزیر
لشکر قوی ترتیب داده مصطفی پاشا را بر سر پولند و فلان علی را بر جنگ
دسیطان روان کرد فلان علی قاپیتان دلونا را بدست آورد و قریب
سی و دو تن عسکر یافت دلیلیان را سرزنش کرد و انواع ظفر را ایشان
یافت سلطان هنوز که طفلی آمده بود از دست ترک و تاتار قریب سرحد
گشته شد و کرسل پولند سردار جرمن بر سر لشکر طفلی قریب فراهمی ظفر یافته قلاع
طیفط دو را وین گرفت و برسنگر ترک و تاتار در طواستار را بها ظفر یافت
و تغر بلی جرمنی بر قلعه داران افراط دارا دبن ظفر یافت تارکان قلعه مروی
گرفتند و کور باطا ایشان را بگذارد از ایشان کشت و کرنیل جوان ریلیکان
لوغاس را اخراج کرد و شصت صد ها از ایشان کشت و قلعه را آن سجدین
جرمنیان شهر قوجا در اغارت کردند و ترکان در شب قلعه خالی کردند و این
تمام برکات قبل هفت وزیر بوده در ماه مارچ قلعه داران عسکیک از طرف
جرمن تک را خراب کردند و برسلیا سردار جرمن که قصد مرد و تاتاریان را
کشت نوعیت بسیار یافت و برلطوسوس جرمنی قلعه قراقود را گرفت و در ده چهار
محصول ادذوفات که در ذوبی بت به بلغرادی برد چهار را از آن خود برد و باقی
رو برگردانید و بکذار طرفار اکر لوغاس برفتند پناه گرد چون مرعند و سردار
لشکر ایشان ترک کشید تا آنوقت بطال دو ظروفی برکار روان ادذوفات که بلغراد

برفت

برفتند ظفر یافتند و یکهزار را از محافظان کشتند و بزرگان بزرگی خاطبنا مصطفی
قریب سطر و لطر شکست یافته یکهزار و پانصد کشتن دادند بزرگان چراغان شاه
اسند عالیجاه نصفت وزیر گردند و سلطان بیمار بود تا آنکه یازدهم جون سنه ۱۶۹۲
سلطان سلیمان از جهان رفت عمرش چهل و دو سال و سلطنت او سه سال و نه ماه
ذکر سلطان احمد برادر سلیمان باتفاق امرا بر تخت سلطنت نشست لیکن وزیر
بنحو است که پسر سلطان محمد را بر تخت نشاند و زیر پاشایان را با لشکر بایران
فرستادند بعد از آن بعض اعیان لشکر سعایت وزیر پرداختند در عزل او
اتفاق کردند سلطان را برین کار آوردند کسلر اغاسی را نزد وزیر فرستاد
تقصیرات او را بر شمردن در مرد عادل و عالم جوابات شافی داده خدمات
دولتخواهی خود بیان کرده گفت سلطان هرگاه وزیر تغیر کنند من ممنونم و انشای
مکاتب دار الانشا خواهم پرداخت باجان تختی کرده مرا بمصر اخراج فرماید
پس سلطان او را بمصر اخراج کرد و خفیه نویس را بر دار کشید وقایع درین ایام
شاه انگلند برای عجز فریخ خواست تا بیان جرمن و عثمانیه صلح منتظم سازد
اراده ولیم بوکی را رب لیت سالت ر و یان و والیم طورم را بر سالت
خاندان اشتوارت فرستیده و منی از راه قسطنطنیه لوبیانت و بوسی قبل در مرگ
فیر وزیر دارا درباران بلل رسیده و وزیر در آن وقت در بلغراد با یکصد هزار مرد
بود و بوسی با قایمقام اسلامبول ملاقات کرده سخن صلح را گفت و جواب بود

نزد وزیر رفت و از انجا نشان زدهم اگست بادریان بول رسیده خبر
فتح لشکر ترکان شنید تفصیلش اینکه لشکر وزیر چون به بلغراد آمد تمام دوب را از
کشتی ها بود قریب معسکر سطری وار دین پس وزیر چهار هزار مرد بسرکردگی پاشا ها
بر سر طیطال کرنشوز در دست جرمن بود و طوس سردار جرمن رود زچهارم قلعه را
محافظه سردار بحکم یکصد ولیب جرمن و یکصد را ایشان بمعسکر جرمن زدند چون
شنیدند ترکان اینها را اندک یافته بر سر تیغ کشند دیگران معاینه این حال بجان
کوشیدند پانصد از ترکان کشتند و ترکان غلبه آورده این واقعه بیست و نهم
جولای قبل وصول لویس بودن قریب سطری وار دین بود تا او شصت هزار درد
بود اول کرلو وسطر در آن وقت سلامک قلعه و بران جنوبی تو توب بود و لشکر ترکان
دران حین اتش ادی قریب بکین می فرستادی و دو توپ معسکر کرده بودند
و دوازدهم اگست لشکر جرمن مقابل توپخانه عثمانیه رفت و در انجا وصول
اذوقه از رکوب محال دانسته بلا یک سن برگشت و عثمانیه کمان کر سرکرد و در این اثنا
تاختند و بسیاری را کشتن داده برگشتند بکان فتح وزیر را اصلاح کوچ ست
داد و تا ایشان معسکر جرمن و سطری وار دین عسکر ساختند و حریان دیوار حصار هیچ
بلند کرده و بروج را با توپ مستحکم ساخته بودند اخبار سطری وار دین از
حرشان منقطع شد چون جرمنیان دیدند که انبار خانه سطری وار دین سرانجام
اذوقه کفایت نمی کند و نه از راه دنوب میرسد پس لویس سه حربه و دو بره تربیال

داده

داده قریب نصف النهار روان شد و هر دو لشکر در برابر آمدند و جنگ
توپ آغاز شد و میسرهٔ ترکان مزاحم تجارشان و کناره بلند بود چنانکه هر گاه میمنه
حمله کرده بیگجریان در آتش زده شد و در اول روی توپخانهٔ ترکان افتاد و بسیاری
از سرداران جرمن کشته شده و همچنان میسرهٔ جرمن در بلا افتاد که اکثر سرهنگان توپخانه
آنها مقتول شدند لیکن هنوز جرمنیان راه نیافته بود که لشکر محافظ اسباب
بند در رسیدند و بر عسکر ترکان که جنگ می‌کردند در آنجا توپچی بودند و ترکان وقت شکست
در راه تنگ باس در لوب افتادند و بعض سواران ایشان بر سینهٔ جرمنیان
محفوظ ماندند و طبل خانه بدست جرمن افتاد و بیست و هجده را از ترکان که دو هزار
بیگجریان بودند کشته و قطع شدند و از جرمن سه هزار یکصد و شصت و یک بقتل رسید
و قریب یکهزار و چهارصد و سی و شش مجروح گردیدند و یکصد و پنجاه چهار توپ و دو هزار
خیمه طرق و رد و علایم بدست جرمنیان افتاد و لیکن بعد فتح بطرف واردین
متوجه شده بمحاصره پرداخته بقلاق پرکنت و بطرف دیگر و طرونی بسیار اگر نفت
و ترکان بزور از طرز اشغال دانیا گذاشتند سلطان و چند در را در باب آن بول
خبر شکست لشکر شنیده علی را که نایب کبوربلی بود سرفراز کرد و مردم او را دعون
درهی در میکشند چون او بلغراد رفت در آنوقت مرسی ایلچی انگلستان مرده بود
در باب قائم مقام آمد شده بود در زیر بالمچیان اگر روح النقض جنگ نیکوی
انجام کرد لیکن عنقریب کارش شدن شد و لینبایان بر سر یا حمله آورده بسیاری را

شکست داده برگشتند و قلعه غربوسا از کنده به عنوان در دست ترکان افتاد و عقرب
چرمیان بسبب غلبه فرنج اشاره باستصلاح کردند بدین که ملک مفتوحه بدست
ایشان باشند و طرابلس و نیابد سنجر و طفلی از او باشد و در غوسا خراج گذار ترکان
بود و پولنده بان قبیس رفا دولیا و راهبهای لی رود بطبان لنواح اکس
و طبس بر لنفن سوریا در دست دارند سلطان در این سبب غصه قتل وزیر و شکست
بیمار شد و بعد از آن لشکر شکسته از انگری داخل شد بعد از آن طفلی رئیس
پاشا ذیست وزیر یوسف رهاپا بلگراد را بستد و ما حاقی دو رسول فرنج قرار یافت
که از لشکر قوی یکی در انگری و دیگری در طرابلس و نیابا تعیین نمود و خان تاتار
در بسیاران آمد و رفت در تاخت دارد و او طفلی اول در کریم و دوم در انگری
و دیوان بدر تدبیر سرانجام آن مشغول شدند و مرزبان عرب در ان اوقات
کار روان عثمانیه که تحمل بسرفت تاختند و قریب فبروری سنه ۱۲۰۹ رسول فارس در
قسطنطنیه رسید نامه صدوسی و رخت کس اگزار ایران با تحفه های سلاطین
و نصف ... محموله هدایا برای سلطان رسید رسول پادشاه فرنج عرض کرد که آقای
او چند سرداران قابل کار در امورات لشکر و انتظام امور جنگ فرستاده و دو
چهار محموله ضروریات نرد و بندوقها برای ینگیجریان فرستاده است لیکن مقبول
نشد چون سلطان از مرض صحت یافت وزیر ثانی را جلاء وطن کرده علی پاشا
یاشا حاکم دمشق را که همراه مصطفی در یورش ... بوده بوزارت منصوب فرمود

مدادرا برای صلح با پادشاه جرمن قرار داده چهار ایلچی فرستاد و آنها بسبب دلیری
خود با نجام رسانیدند وزیر خواست که لشکرهای ینکچاری روانه سازد ینکچریان
شش ماهه تنخواه خواستند و وزیر بقایا ماهانه ادریان پول را اغراز کرد
درین هنگام زار دین بزرگ محاصره بود جنرل سوسطریایان آن قلعه را تخلیص ساخت
و مردم آنجا تمام اسباب به بازه در رفتند و جرمنیان در قلعه اسباب بسیار یافتند
و غنایم را دیگر شکست ها بر در بلغراد و اینا لقیب شد فایع جرمنیان هنگری
بر ضبط بالای سه تا چند مراکب تاخته موقوع شده لیاری کشتن داده دلطف
دیگر آب یونا که عاطر سردار جرمن با حاکم تونی یها طرز آتش زنده مردم
آنجا را سوای لشکر کس زیر شمشیر کشیده بعده رغوسطا اسا تاخته همان طور خراب کرد
فقط درین ایام مردم بعداوت وزیر اتفاق نمودند درباره عزل قایم مقام
ادریان پول وزیر بر ینکچاران ظفر یافت لیکن آنها قبلا و ردوس اسمعیل
پاشا که قایم مقام اسلامبول بود با ینکچریان اتفاق کرد و در جنگ ینکچریان گرفتار
آمده از ایشان تعلیم گرفته برد با دارش بود و شریک همان دشمنان وزیر
جله ساو دث کرد بعد ازان ترکان با خان تاتار احوالایی داخل مالدلویا شدند
سه هزار مرد در قلعه سروقا کشتن داده از محاصره برخاستند و این امر موجب
دلیری پولندیان شد و اراده تسخیر تمام مالدلویا کردند و سلطان
تمام شهر با تخلیص یا خس طمع در کند ناکردند لیکن ترکان قرنج را از رک مقرر نمودند

لهذا سلطان تمام زور با محاصره بخارست روز بسیاری کشیده اراده محاصره موقوف کرد
و سر لشکر شور باربر لسانلط جنگ صعب کرده برگشت و علی بیک که بر سر غزاکه رفته بود
اسیر شد و در سنه ۹۳ ۱۲ او درین سال که سلطان چهار هزار خانه و دو صد دوکان
در استنبول سوخت و دران هنگام بوشده تدبیر صلح خلاف رای سلطان در آن
داشت لهذا الموقیا مصطفی بجائیش مقرر گشت حکایت درین سال شیخ بروسا
بری افندی نام درا پاس دعوت بسیار با خود متفق کرده بر استنبول امد و نقل چند
سردار نامور مردم را غیب کرد و فساد بسیار پیدا شد بالاخر بحکم سلطان مار به
بروسا رفت فقط بعد رفتن شیخ باز در قسطنطنیه آتش گرفت و بست هزار خانه سوخت
مردم از کردست شیخ دانستند بعده اکثر رد آتش بقتل رسیدند و ابر عرب از اتباع
سیم دران ایام محاصره لطر برد اخته صلح ساخت و پاشا با پنجاه بر برش مامور شد
بست و هفتم حوزان سنه ۹۳ اسو سطر برادر جرش قلعه پیو گرفت بعد از ان بطرف جلا غوس
تاخت بدر یا فتا بجر و زیر با لشکر از اد ربان بول هفت لکرد در هنیه کوچ بود
که خبر فتح شود دلاقات وارسید و بعد دطمن برابر بلغراد پرداخت بالاخر زاد ل
خود رفت و پاشا را با مردم مستعد نقل اذوقات فرمود و پاشا وغیره سردار ان
زنش بلغراد انکار کردند که بلغراد در صعبیت بود پس وزیر بدست خود پاشا و کل
اسیر را کشته بطرف حمص وار روان شده واراده استخلاص خام طراد الغوا بنا کرد دربا
هنگام بلغراد کردی سپه دار جرش حمله آورد واول الکن محاصره آغاز کرد در خر
زیر

قریب وسیط را از راه کوهستان بطرف بلغراد رفت و محاصرین در محاصره

بست ییرزکاری کرده بحر آمد وزیر محاصره کذاشته بطرف ساوی رفتند

در وزیر سلطان سلیم کرای خان تاتار را بقابت اذرقاث جرمنیان فرستاد

حوماتاتار که ابر کردکی هوس نیز خیال با جرمنیان بمقابله شده بودند از کار خود

پشیمان شدند و خان تاتار زمان با سواران اسب خود را کشته پیاده جمله سالک

را بسیاری بقتل رسیدند تو نزدهم اکتوبر سنه حال سو یکیر خان بر ترکان که محافظی

جولا بودند افتاده آنها را از انجا براند اگرچه قبل قتون سواری دکیزار دشمنید

بیکلچرانی و دو هزار و سیصد تاتار یان بودند و دو هزار جاربار اکشته اوراق

آنها بغارت بردند و درین سال جرمنیان ابرکردکی پطیانی بردن زین سیدان

قریب بحر نا ختند که توبخانه و انبار ترکان و کان این بود اول ترکان را براه

غافل کردند بعده جرمنیان بر دیوار حمله آورده پانصد زن و مرد را کشته سی را

ایسر کرده شهر را آتش زدند و این بلده قریب شهر سنا یان کو سطالو و سط بود

طرابرود ثبت وششم اگست چهارم حصه استنبول از اتفاقات سوخت بولندیان

از بلکولراند اراق کریس پریشان شدند و دبطیان رو رلاطه منتها کردند

زقایع دهم ثالث پادشاه انگلند صلح میان عثمانیه و پادشاه جرمن میخواستند

کاطیانوس استیبرا قبل محاصره قبل بلغراد سخن میان صلح و جنگ کرده معلوم نمود که عثمانیه

بدون رضای فرنج با جرمن صلح نخواهند کرد لیکن اکنر ایران میخواستند بعد از ان

وزیر بغداد را تخلص کرده با نصرت بادربار اسلامبول کشتند از سلطان نوازشها یافت
و پاشای دمشق و علی پاشا حاکم طرابلس قهر وزارت یافت و فرنگ پولندیان را از
رای بکسل صلح با ایشان متفق ساختند اگرچه علی پاشا وزیر شد مگر عند العوام مرتبه بسیار داشت
لیکن او را خلعتها نیکو می داشت در پس جنگی رفته و توپ انداز ان فرنگ منقار لشکر
جرمن گذاشت اثنا به سردستی را کشتند و میان دو توپ جهازات طرفین جنگ کردند
حاکم طسطول لیت فرنگ سبب از محرمه او وفات کرد نشان ان و سه جهاز را غرق
کرد سوختی انگه سوم بری یکهزار و پانصد مرد سوار را کشت که میان ایشان
پسر خان تاتار بود چون سوم بار شکست رسیده بود لشکر بقشلاق رفتند و در مقابله رو
و پولند امری ناسور واقع شد ونیطیان بر جزیره تینوس یورش کردند و بلا خطر
حسن پاشا از مقابله ایشان عاجز شد بلکه آن جزیره دو قوم بودند یکی گریک که تبعیت
عثمانیه گزیده بود دوم ونیطیان چیوس یورش کردند و بلا صدا حسن پاشا از مقابله
گر باطلی توسل جستند و دیوار دار الامان مع ولجا ساختند و همین سال ونیطیان بر شهر با
که تجارتگاه جمیع اقوام فرنگ و عرب و عجم است از راه دریا یورش کرده محاصره
پرداختند و شهریان ایشان دفع ساختند و دل سنی برچهار ونیطیان فتحی
از دلماطیه گرفت و عنقریب سر لشکر عثمانیه از ایشان انتزاع کرد خفارت آن
اعرابیان سر شورش بر داشتند و اهل عثمانیه که مکه و مدینه ساخته ای کردند نبردند
ناگاه بر قافله در خان و در خان وران بود در تخته او را اسیر گرفتند و امیر محمد بر دار زبان

ملک

ملک عثمانیه را می تاخت بالاخر کریت را محاصره کرده از پاشای جده شکست یافت
سفاین جنگی وزیر با دریان لول راجعت کرد بعد مسلمانان شهر در مسجد جامع جمع
گفتند که ای مسلمانان شما نمی بینید که نصارا از راه بحر و بر ملک اسلام تاخته
مال مسلمانان بغارت می برند و وزیر اعظم در کار خانگی و فوج مشغول است
ازین امر پروا نمی کند بباید تا برو در رفته برای تبدیل سلطنت عرض کنیم پس وزیر
صرف منافع خود میخواهد و این خبر با خاقان رسید او بر اسب آمده فوجی از
بیگچریان همراه گرفته آنها را در اول تعذیب کرده دریافت که هنگامه پایان
پردازان خودها متفرق شدند بعد ازان اینان را مرگ رسانید و بسیاری را در دریا
انداخت و امیر محمد عرب که از شریفان مکه بود که بر مکر و تدبیر دست یافت
در اواخر سنه ۱۶۹۴ وزیر با لشکر بیرون حصار از دریان لول لشکر کرده بر جزیره
خوس لشکر کشید پس تعمیران شمشیرها در رودس و سعد در تعرض تلف بود در بروج سنه ۱۶۹۵
بجمعیت افواج پرداخت و آتش زدگی در استنبول شد و سلطان لبت و ششم
جنوری سنه ۱۶۹۵ از جهان رفت عمرش پنجاه سال و سلطنت او قریب چهار سال
ابراهیم نام پسری بعمر سه سال گذاشت و وزیر علی می خواست که همان طفل را بر تخت
نشانده تا بلوغ او نیز اختیار مملکت در دست گیرد لیکن از انجا امرا و
اعیان سلطنت مصطفی پسر سلطان محمد رابع قرار یافت تا این ابراهیم نیز نشسته بود

ذکر سلطان مصطفی ثانی

بعد آمدن مسی نیز بر ابای یمنی خبر نیز داد که جنب

سلطنت نشست او در انوقت سی و سه ساله بود و مادرش دختر بابا نصارا
پس سلطان باجماع رفیقان بدر برداخت گویند هاوزش هفت بلیغ و بتولی
چهار هزار بالش زر ار در سه خزینه داشت اول حکم باجماع خزینه دار و تونجانه
را جدید آراست و نیران پدر بدار الامارة طلبید از انها الماس محمد نایب
در لشکر بود و تن یحیی پاشا را مهر خاصه داد لیدا از ان رکوب قاقمان یعنی
وکیل نایب وزیر برده فرمان داد تا معامله وزیر با پاشاه بعرض میرسانیده باشد
و خبر راست حرف نگویند سعاران آن تاتار بان بولسرباش را زدند و فیلان
باشا سیر چهار زد سلطان در دو جنگ غالب آمد و جزیره خوس را باز انتزاع
کرد و جزیره یافته در رسم کرکیان آمد درین ایام با در سلطان مدار الاهان
آمد و سلطانه ولیده نام دخیل کار شد و خود سلطان مانند شبان نمینمود تبدیل
اسباب بود از انکه مجمع عام برفت تا ارادت و مطالب عوام مطلع شود دید که مالی
سلطان روز بروز تزاید می یافت و وزیر نفسه شخصه مبلغ از خلایق
جمع می کرد سلطان حکومت لشکر بدست خود آورد و وزیر و امرای عظیم او را از آن
کار منع کردند نبد برفت چون وزیر مبلغ برای اسباب خواست سلطان فرمود که
خزانه برای مصارف پادشاه است مانند سلطنت سابق خزانه را خالی نکنم قبل از ان
که لشکر فراهم آید بجان تاتار فرمان به همه افواج اسباب و لشکر سود ارزانی داد بجنگ
بالشکوهان شود و سلطان اصرار پاشا زمانه برین به کار شود پس سلطان عرابهای

توپخانه مستحکم بندرج ازو زیر رسید اونیز این کار بر توپچی باشی نهاد
بالآخره وزیر علی بکوشش بسیار ماطولیا اخراج یافت و از آنجا بادریان نوپل
رسیده مشغول شد و الیاس محمد بجایش منصوب گردید و سفی از کار خود معزول
گشت و سلم سلطان بجایش نشست و الیاس محمد لوا ارث رسید به اسعد لشکر
برداخته و تهرابادی ملک و تعمیر ریز اعتنا بهمت گماشت و خان تاتار با بیجرار
مرد کارزار تحت رسیده با پنجاه هزار مرد بجانب طرانکلوا نیاد هم جوان بهفت تا
گرود دراکوفت الکسطر سکسونی از طرف جرمنیان سردار سلطان از ذنوب
گزشته سفیم شیرسته ۱۰۶۵ اریلیا تاخت و محله بکشاد و مردم آنجا را از تیغ گذرانید
بجانب ططول روان شد و طرفی به دار رجرسن با هفت هزار مرد بمدد سکسونی
پیرفت سلطان محمد بیک اوعلی بگلربیگی و دلیا با جماعه سواران فرستاد تا
بملاو را تا وصول لشکر مشغول دارد و طرفی لشکر را شکست داد و بار دیگر سکسونی اوجر
سیار شکست یافت بار سوم لشکر ترکان که قریب هزار سپاهی و ده هزار بلکجری بود جرمانیان
را شکستند و طرفی بعضی کاری برداشت مردانگی بر کرداستند در این جنگ
بیگلربیگی اولیا با ده هزار مرد و دیگر نامداران کشته شد و از جرمن یکهزار نوکر
و یکهزار و پانصد پیاده کشته شد و سلطان برگشتند بعوض بکلاستیل و غیره املاکی
مسخر نمود و جرمنیان نغلاق خود برگشتند و مرتض خان تاتار در رفاه دولیا
و تقوطبا تا لیبونولس تاخته چهارده هزار اسیر گرفت لیکن مرتض خان بولنیه انکار کرد

نوشته‌اند که اگرچه لشکر تاتار هشتاد هزار بود آنها را برگردانیدند در همان ایام پطر کبیر

مسکوبه اراده تسخیر اسوف شهر بزرگ کریم تاتار کرد لیکن بسیاری از سپاه او

مقتول شدند و مصطفی سورطو از طرف دولت سلطان میر حصار خوتن بود و بصری اوغلی از لشکر

روس جنگ و سلطان را فتح کرد و خوتن را انتزاع نمود چون اسکول محاصره تمسوار

پرداخته بود و سلطان اراده برخاست محاصره کرد و عثمانیه عسکر را استحکام داد

و جرمنان بر آن تاخته بسیار کشته شدند و توپخانه را بغارت دادند

و سبب فتح آن بود الماس محمد پاشا وزیر خود را میان جرمنان و خیمه سلطان

انداخت و بسیاری را اسیر کرد و حاکم طری و از وزیر کشته شد و بسیاری از

بکچریان بقتل آمدند و شش هزار از جرمنان مقتول شدند درین هنگام که سلطان

در جنگ بود جان سوبس قی پادشاه پولند مرد و حق این است که بعد انجاع محاصره

ویانا که پولندیان در آن زمان ضعیف دولت عثمانیه ظاهر کردند و طرف دیگر پطر بزرگ

پادشاه مسکوبه اسوف از مسلمانان گرفت و دولت بعضی از سور با خصوص

انکلیسون ملصارشن پل دراز کرد بر زمین کور رنط گرفتند و فیلان پاشا از آن

انتزاع نمود بعده سلطان با دریان زن ریب از انجا القسطنطنیه رفته سیح سحد الوات

سپرد لیکن سلطان بیت اول نوبرین بال ایلچی پادشاه فارس به تهنیت سلطان آمد

واسنه‌های بیگانگی که از شکر رای سکونت در ایران بارس کرد لیکن مطلب ریس و منصور

سور و طوپ حصار عثمانیه شده سعی جهازات دولت و برخی بر رو پیان از تونس را

گرفتن

گرفته بودند چه تنور دیقطان و در بیان استحکام نیافته بود مذاسند عاکرد و سلطان
برحسب خواهش او به تهیه اسباب پرداخت و سلطان بسیار زر تقسیم کرد و طیفلی نبادن
و قبایل با خراج رسید نوازش یافت و سلطان بشوره صلح با جرمنیان و دیگر جدا کرد
و طیفلی را پادشاه نکری نموده و دوازده لغات انوایا در لشکر ائین بودند
تعیین او نمود و وزیران انگلند و جرمن صلح میان جرمن و فرنج قرار دادند و پادشاه
جرمن بوجن را پنجاه و شش هزار مرد صرف برای استخلاص سطری و اردین تعلق
بالای دنوب فرستاد و طیفلی سلطان عرض نمود که لشکر اسلام ایه بلغراد در طرف بالا
رود و انجا جرمنیان ضعیف اند و عثمانیه پنجاه هزار ریکی کو نظر ملنکر به قوت تا بیا و
نشکر جرمن در پترفنت قرب بسحدین بود عثمانیه حمله از دنوب گذشتند و در هفتت
آنها لطیس دار بوجن را از پس بلغراد کرد و سلطان اراده تاخت جرمن قرب
قسطرن نمود و جهازات خود را بالای دنوب روان کرد و جرمنیان برین خبر
با استحکام کنار طیبنی پرداختند سلطان فرمان داد که هر که جرمنی را اسیر آرد دنیجاه
گردن و هر که سری آرد تنخواه گردن خواهد یافت ازین سخن ترکان از دریا
گذشته بر جرمنیان تاختند و قریب سی هزار ینکچریان کشته شدند و جرمنیان پای
دنوب طی معسکر کردند بعد ازان عثمانیه از طی گذشته بمحاصره بطری و اردین
پرداختند و بوجن لشکر سوزا میان سطری و اردین و معسکر ترکان در آورد
و سلطان بمشوره جعفر پاشا و وزیر بسحدین روان فرموده و در ده روز بسحدین بلک

سیبان طبی و دو توپ را نیز ساخت و سلطان پاشا را به بلغراد روان کرد و جعفر پاشا
با برخی سواران بطرف زنطا روان شد و بوجین سواران لشکری که شانزده هزار
بودند بر جعفر پاشا فرو شده اکثر کشته شدند و جعفر پاشا با بقیه بر زنطا رسیده وزیر را
آگاه کرد و وزیر پادشاه را مطلع ساخت و عثمانیه بر انصار آنطرف بافنده بودند آن
بوجین لشکر خود را ما بین برده چند توپ بر محاذات جسر طبی نصب کرد و رفته رفته
جسر را بتصرف آورد و بعد از آن جنگ میان جرمن و عثمانیه واقع گشته چهارده هزار
و هفتصد و سه نفر سوای وزیر الماس محمد پانزده پاشا اسپه لب و هفت پاشای
دیگر و بکلی یک و هفت هزار بود و پادشاه جرمن کوشنده که ده هزار از ایشان
مقتول شدند و هفتاد و دو توپ بدست جرمنیان افتادند و چند هزار عرابه
آذوقه و از جرمنیان هفتصد کس کشته شدند و بعضی مجروح و خواهد بر گفته که کسان
جرمن سیصد به نبودند و رکوی جنگ بار بر با امیر تیمور انفقد و عثمانیه کاهی تقبل رسید
و سلطان تمام این جنگ بر جانب مقابل ناظر بود و بسبب از دست رفتن خبر جان
نمی نمود و در شب اگر سلطان رو بفرار نهاده اسپان را از دست سلطان
صبحی به تبدیل لباس داشت بجانب طمس وار گریخت و حاکم آنجا را حکم به اخفای خبر قدوم
داد و لشکریان چون سلطان و سرداران را ندیدند گمان اسیری در راه بردند
همه سوی طمس وار گریخت و آنجا در قلعه بر روی خود بسته دیدند و دران نزدیکی
اقامت کردند سلطان بعد سه روز زیر دیوار شایان شده لشکریان را اطمینان

خاطر

حاصل آمد و جرمنیان روز سوم بعد در سنی حصار از طرف عبید عسکر طبلی را غارت کردند
و سور چهارم سلطان با لشکر جانب بلغراد روان شد و سلطان غلام حبشی را از نزد
مادر خود بنجرجات فرستاده و چون سلطان در علی بور رسید هوشیار پاشا را
بوشارت سرفراز گردانید و چند روز مقام کرده با لشکر باوریان بر لی آمد
قریب آخر سال ۱۰۹۹ و پنزدهم اکتوبر جرمنیان سرکردار رباطین بجانب کران
رزشش دو بیلانغاد آخر چهارم نوبر محصور و ششم بحمله مفتوح شد و ششصد قلیکمان
بقتل رسیدند و بیخیان قلعه در نیمادخلاو سرای مدینه باسینا سوخته در این هنگام
و مطیان مصطفی پاشا در باسینا بور راو پای ثبات و رزین نمرد و مردانه
جرمن را از ساوی بدر کرد و ثبت و چهار قلعه از ایشان منتزع نمود و سلطان سلیم
باستنبول رسیده همه مردم را خیرخواه یافت و هر چند به تبدیل اسباب نکرد مجالس
و محافل گشت جز دعای خود شنید بل از بس که فتح عثمانیه بر جرمن محال است
لهذا از قتل مسلمانان و اهانت ایشان ترسیم اراده صلح کرد و پادشاه جرمن نیز
و زملیه فرانسیس مع اسپین عاجز بود و جنگ هر روز با عثمانیان نامناسب می شمرد
لیکن احدی از ایشان بپادشاهی در اقدام بر طلب صلح نمی کرد و خالیع الکندر
مار قوردا طوس نردی کزبک را که در رسالت دسانزحم مانند مسلمانان بود
او را از زبر گفت که من صلح میان هر دو پادشاه اتفاق نمی دهم در زیر گفت انگلیه
طلب صلح از جانب پادشاه جرمن باشد او نپذیرفت و با ایلچیان انگریز سازش

بوینا رفت و بحیله پادشاه جرمن را اذان آورد تا طلب مصالحه کند و پادشاه جرمن
او را برسالت نامزد کرده و تا بر ورده کساطر ایلچی جرمن بقسطنطنیه روان شد
و سلطان لشکری گران با وزیر همراه کرده به بلغراد روان گشت و سردار جرمن
بمقابله وزیر در سطری واردین رسید و روسیان و پولند نیز لشکرها آراستند
و وندیکیان باتفاق نصارا قریب سطین جهازات عثمانیه را زدند لیکن در لوس
سطلاس در دلماطیه مرفوع شدند و سر لشکر محاصره و سیع را عند الوصول و بغیان
گذاشت و درین ضمن پیام مصالحه بدستور بود و بار دیگر واطوس ایلچی جرمن
ماردی محمد رئیس افندی به بوینا رفت با هشتم جنوری سنه ۱۶۹۹ مصالحه قرار یافت
بدین طور که مصالحه میان پادشاه جرمن و مسلمانان برای بیست و پنج سال قرار گرفت
که طرانسلوانیا خان که بنجاه یل اماقی و تزرکانش گرفته اند متعلق پادشاه جرمن
باشد و عثمانیه مالک طمس وار باشد و قلاع لپا و تقیاد و دیگران مسمی و لوغاج
هر کو سپاه و ... کرک و سابانیین طمس وار باشند و آب طیسم مروس کرده جانب
کشیده باشد و پادشاه جرمن بر ملک مابین طمس و ... مالک بود و در خطی از سر
نصب سوروس تا بوسوت در ساوی افتد و شرقی سکر متعلق جرمن و ساوی
در حصه عثمانیه از حد جربشان تا جنوب و قلاع لو در حدود وندیا شوند و روسیان
حاکم ازوف باشند و آنچه از عثمانیه در گن ربی بر گرفته اند باشند و کامنیک را که
در دست عثمانیه بود و ممبیس و فادولیا و یوکرینا به پولندیان باز داده شود

و وندیکیان

رود دنیپر ان و در سوریا تا باب سیلوس مسقو تصرف آورده بودند همگی کما لطرو بر دیبا
وقلعه روسیا بعثمانیه گذارند و لیونجا در دست دنیپران ماند و خراج آن
بخزانه عثمانیه دادن کیلا گو دهند و حدود ممالک ایشان در دلماطیه مقرر شود
و دور گر لوطر ایلچی بزتانیه بعزت تمام انجام و زرد بدین مضمون عهدنامجات از
طرفین و قوم شد آخر نوبر سنه ۱۶۹۹ التحریر یافت سلطان سرداران و سلطنی تابا
فرستاد و در آن زمان تا ابواب بسیار روز بزرگ در استنبول بفر لسند و بصنو نوطور
فرمان داد که پیر جبار بوده جنگ با دنیپران نگاهدارد و همت بر دفع نجابت
که بر حدود پارس بودند مقصور داشت و سرداران لی یک سلیمان نمود
و سرداران عثمانیه خود را قابل تفاوت ادمی دانستند لهذا رسول نزد پادشاه
فرستادند که بر فوجی با تمام کاربیان فرستد نظاران آن رسول پاپای روم باستنبول
رسید عزت یافت و سلطان ایلچی باصفهان بر لشکر سعد بغداد برای تنبیه نجابت
عرب که قریب بصره استحکام گرفته بود فرستاد و سلیمان بر لشکر سعد فتوحات نمایان یافت
کاروان حجاج را گشت معلوم شد که سلیمان بعد پادشاه ایران سرکشوری سرداران
نظاران آن قلعگیان بغداد برای من تنخواه نگاهدار آرانش بربیگلربیگی بلوا کردند
و انواب بردیوار نصب کرده بحمله گرفتند سرکرده با رفقائش را قتل آوردند
و سلطان با دربان پول نام زنشان سنه ۱۶۹۹ افغانست گزید و قایع سلطان
مصطفی ثانی اگرچه در سلطنت بسیار سست بود خواه بسبب لشکر خواه وزیران

دادول از جنگ زنها بوده و ادوم سبب مادرش سلطان شد سفارت خان خان
تاتار رسید که تمام رعایای مملکت شمالی و بحر الرو از تسلط فجر مسکوبه که قلعجات
بر کنار دران مدتی بر ساخته لشکر بسیار فراهم آورده و جهازات بطور جرمن
ساخته خایف اند و از صعب مراحرف اقوام شمالی جهان است که سلطان از
عبور جرمن اگر سلطان عنقریب بمعاونت و تهیه اسباب مدافعه نپردازد و تمام
کریم تاتار تباه شود سلطان شنیدن این خبر از وزیر که در معامله روسیان بود
برسید او تصدیق قول خان ننمود لهذا سلطان خبر خان تاتار را فریب صدق
ندانسته خواست تا شخصی را فرستد که آن حال بچشم خود ببیند سلطان آنها گند
و قلی و علی برادر زاده وزیر را از آن کار مامور فرمود و داد به تاتار رفته
روسیان را در تهیه جهازات و استحکام قلاع دید و برگشته حال بچشم خود به وزیر
با خفای آن اشاره کرد و قلی بر خلاف حکم وزیر اندکی سلطان را نمود و گفت
که روسیان امسال با استعداد لشکر می پردازند بکر واعیه تاخت ملک سلطانی نداند
سلطان خط بخان تاتار متضمن آن حال نوشت و خان تاتار نوشت باز نمود
چون سلطان به تهدید از فرنگی برسید و فریب ادا انکار آن کرد و تغافل رسید وزیر
از کار معزول گردید و دو تاپال مصطفی پاشا را که حاکم بغداد بود بوزارت
سفر نمود و خایع وزیر نو ترتیب سابق را بسیار تغییر ساختند اراده فتح مصالحه
نموده اراده تاخت پولندیان که درین زمان سست شده بود کرد و نفتی

ازین حال سلطان اطلاع نمود سلطان دمرزه را طلبیده یکی را بکشتن بقتل رسانید
همانجا مدفون ساخت و رومی را بوزارت نشاند و او شاعر بود و پادشاه را
ترغیب سماوات با وزیران لول نمود القصه کوزبلی عبدالله بکر کوزبلی کرد جنگ
سلاقات سن کشته شده بود و او درین زمان بابا قان استنبول بود دختر ده ساله عمر
مرد خر نفی را در نکاح داشت ینگچریان بعد چندی برای تنخواه رفته جمل کس از
ایشان بر وی هجوم کردند او نقل شان فرمان داد و مردم سپاه بر وی بلوا کردند
کوزبلی پنهان کرد و روز دوم ینگچریان با مردان شهر اتفاق کرده در مسجد صوفیه
آمدند و پیر و صل مفتی و وزیر و غیره دشمنان خلع عهد و برزوزی را تقبل بقتل
مبنی حی باشا یا قان کردند و قیامی بی را که مفتی عهد محمد واقع بود مفتی برگزیدند
و در روز جان پاشا را بوزارت پسندیدند راه استنبول بستند چون این خبر
سلطان شهر مصطفی احمدی را برای فهمانیدن علما انیا فرستاد او بر دروازه
استنبول رسید گفت من رسول سلطانم برای انصاف و پرسیدن سبب هنگامه آمده
اهل غوغا او را کشتند و پنجاه هزار مرد فوجی نصرا دریان لول کرده و با نیزه مقابله
مردم ادریان لول مخفی رسول نزد ایشان فرستادند که ما را استعانه نزد سلطان می
آیم قصد خونریزی و قتال نداریم شما هم با ما در امر خیر شامل یک شوید در روان این
قریب سا مقام کردند چون خبر رسید و در رو شدند مفتی و وزیران و در دست گرفته
بلنگر سلطان رفته گفت که ما و شما مسلمانیم الحق حکم کتاب الله در آن کار بندند و نزاع نکنند

تا برای خاطر عامه مطلوب خواه افتاده هم آنچه حکم کتاب الله بر آن کار شده بود
و نزاع نکنند تا برای خاطر تمام مراد خواهی آمده هم پادشاه را می باید که اصلاح
عامه مسلمین ملحوظ آورد چون مفتی سخن تمام نمود لشکر پادشاه با این ملحق شدند
و وزیر مصطفی تمام تبدیل صورت کرده با دو خدمتگار دلوار رفت و از انجا به قسطنطنیه
شوراگری گشت پادشاه مردم را برای انجام ضرورت آنجا فرستاد و بغاوت در
تکمیل ادریانوپول نزول کرده از پادشاه سر وزیر و مفتی با برادرش و سه دیگر کوتوال ایشان
طلبیدند سلطان ناچار شده مفتی را با پسر و برادرانش در دست بغات داد با الحاح بری
کشتند و پادشاه یک گروه خلعت پوشیده مهر وزارت بدر در دخان فرستاد
و هر کرا از امیران و سرداران با ایشان برد در دیوان خان وزیر دستور زد و کوتوال ایشان
را بدست آوردند که آنها رد بطغیان داشتند پس بلوسال اسعد را السیف خواستند
چون سلطان مصطفی پیش آمد در آن وقت گفت این قوم انچه با من کرده اند با
دریغ ندارند و مخلوع شد گویند بعد شش ماه از خلع از غایت غصه رد سلطنتش
هشت سال و چند ماه بود ذکر سلطان احمد ثالث سلطان احمد جانشین برادرش در سنه ۱۱۱۵
بر تخت نشسته یا در حوزه و ابد ارالها ره خواند که در سنه ۱۱۲۳ با غوای چارلس دوازدهم
پادشاه سویدن بعد جنگ پولتاوا و فتح بر لشکر پطر نظر پادشاه روس باز جنگ
با روسیان آغاز شد وزیر اعظم با لشکر بسیار از دانوب گذشته بر پطرسی زده بود
و محاصره لشکر پطر بسیاری مشغول و تباه شدند بعد از آن صلح کردند بعد از آن عثمانیه

را گوت

به بوسنه باز روی آوردند و در سنه ۹۴۰ سلطان سلیمان بر عثمانیه جنگ آوردند و وزیر
لشکر فراهم آورده طوبال را لشکر نموده او شهر را بجنگ مفتوح ساخته از سلطان
یورش بسیار یافت و سور را انتزاع کرده حاکم آنجا شد و در سنه ۱۰۱۶ لشکر ترکان
بهنگری روان شد بقدر دو صد هزار مرد و داخل کراولطبر شدند و بوحبین
شصت هزار را مل اکسر را ان تاختند و صف جنگ کرده شکست داده تاراج
و غنایم بسیار گرفت و یکصد و هشتاد ضرب توپ و خیمه و عرابه و سلاح خانه بقدر
قیمت پنج ملیون درم غنایم شد و وزیر بقدر سه صد هزار ملورین و دو صد زن تاعمر
لبت و شش سالگی در دست جرمنیان افتاد و درین جنگ وزیر و ده باشه
کشته شدند بعد از آن بوحبن طیس دار رفته و اول شهر بمحاصره برداخته چهار روز شهر اکثور
مفتوح ساخت بعد یکصد و شصت و چهار سال از قبضه عثمانیه بدر رفت دلوحش
بر رور لشکر خود برطی از راه جرکند رانیده برمقابل دو توپ بر طرف بلغراد در دان
کرده و دوران جنگ یکصد و سی ضرب توپ برنجی سوای دیگر ادوات بدست جرمنیان
افتاد و بعده دو وزیر بلغراد با یان مفتوح شد همگی چهار صد و پنجاه و شش توپ برنجی
و دو صد و نه آهنی بدست آمد و قلعه داران آنجا بست هزار مرد بودند و شصت هزار
ترکان بیرون رفتند و در سنه ۱۱۱۰ صلح قریب بیبا رو طه منعقد شد و ازین صلح
جرمنیان ملک مفتوحه باز دادند و جنگ میان افواج سلطان و طهماسب قلیخان
قریب تبریز واقع شد و شکست بر سلطان افتاد و حال در تاریخ فارسیان مشروح است

چون سلطان را با انصار اصلاح ابود تمام لشکر خود را از بحر ماشوروس گذرانیده
در سقوطری معسکر ساخت و از انجا بجانب حلب رفت و اراده مقابله با ایرانیان کرد و
بر دست فاریان بسیاری از لشکر کشته داد لهذا افواج از سلطان کناره شدند
و برای حفظ خود تمام بد انجامی مملکت به سرداران بزرگ انداخت تا انکه ینگچریان و
ششم شهر سنه [illegible] القسطنطنیه برگشت و ینگچریان جمع شده سر وزیر اعظم خواستند
و رئیس افندی و کسی که بانی فتنه شدند و سلطان را از تخت برآورده
محمد پسر مصطفی ثانی را از حبس برآوردند و سلطان بجای دیگر زیست
ذکر سلطان محمد خان پنجم
از حبس برآمده بر تخت سلطنت نشست در اول صدراعظم علی را وزیر کرد
چون او اکثر احکام و قضایا بی اطلاع سلطان روان می کرد و بتدبیر مرد
نمی پرداخت او را بقتل رسانید و در سنه [illegible] اتوبان عثمان با تاتار از جنگ بلکی
روسیه طلبید و او بعد آمدن استنبول از ایلچی فرنگ درخواست کرد که خطی مشطا نوشته
که محسن او را زنان و سلطنه او را ز یاد کرد در آنوقت نقصا دو دو ساله بود با پسر
خود در استنبول رسید و منجمله مخالف او دوازده ترک سلمان که انها را از غلامی
وا خریده پرورده کرده بودند و زیرا و را بعظیم تمام در نظر امرای سرکرک
سعی کرد انها گفتند که چنین مرد لایق در کفار هم نباشد پس لوبال بد ارکان از مادر
سلطان و کسلار اغا و مادر سلطان تقسیم نمود از انها در خلوت به لوبال گفتند که
نگاه مردم بسیار بر تست هر چه بخواهی نمی توانی کرد و پاشا در ملک ارخرد ملک
حاکم است

حاکم است و وزیر در استنبول تحت حکم ملک طوپال از زناوه بسیار عزت و نوازش
کرد و از پادشاه خواست پاشای بطراس کرد و دلبر خود در القسطنطنیه ماند تا
در انجا تعلیم یافته بخت بلندی اند و زد بعد اندک زمان پسرش از طرف پدر
تحایف کنز رسانید که در ان اسپی بقیمت پنجاه هزار کرون بود باسبه انکه از کنود
و پدرش عنقریب سرعسکر دین دیگر جنگ طهماسپ قلیخان که مخاطب بوده بنادر شاه
شد نفت پسرش بعد مرگ پدر بکلی رو بفنا یافت و اراده وصول موضع
پدر رو انست درین ایام سلطان از کافرنک ملیق بوده یورش بارس نمود
برای پادشاه فارسیان که در سنه ۱۱۴۳ لشکر عثمانیه شکسته سر گرفته بودند نظر داشت
در سنه ۱۱۴۴ طهماسپ قلیخان استقلال یافته سلطنت پارس بنام پسر صغیر شاه طهماسپ
ثانی مقرر کرده اکثر ممالک فارس از دست ترکان انتزاع گردانید لهذا سلطان
طوپال عثمان را برسر قلیخان با هشتاد هزار مرد فرستاد و درین ایام قلیخان بمحاصره
بغداد مشغول بود طوپال پاشا بر داشتن محاصره فرمان داد و جنگ صعب اتفاق
افتاد و درین زمان همراه قلیخان هفتاد هزار فوج پارس بود از هر دو لشکر
سی هزار مرد کشته شد عسکر عثمانیه باز یکصد هزار مرد جمع کرده بمقابله قلیخان آمد
و آخر درین لشکر نجم الکوبر شکست یافت و قلیخان بعد چندی باز بمقابله عثمانیه
ساخته لشکر روبه را شکست فاحش داد و تمام اسباب و سلاح جنگ و خزاین
و اموال غارت کرد و چهل هزار از ترکان کشته شدند و در سال دیگر لشکر

عثمانیه یکصد و شصت هزار لشکر داکی که ربلی ظفر یافت و نصف آن در میدان
کشته شدند و قلیخان سپهسالار ایران را تصرف آورد و در بین اوقات صدقی
پادشاه پارس مرد و قلیخان ملقب بنادر شاه شده مصالحه با سلطان آغاز کرد
و معامله صدی میان ایشان آغاز شد و آن معامله در ستمبر سنه ۱۷۳۶ انفصال یافت
و وقایع درین ایام پادشاه جرمن و روس محرما باهم متحد شده اراده جنگ
عثمانیه از هر دو طرف نمودند بزرگان عثمانیه فرنج را با خود متفق ساختند در ج
واکر تران جانب پادشاه جرمن گزیدند لشکر عثمانیه جرمنیان را بهزیمت انداختند
و با روسیان بر وجه احسن جنگ آغاز کردند و از طرف جرمن سکندر دف
دین ارسرو تاخت و روسیان لشکر کردگی موسیو اسپاربوکرین یو رخ اوزه
عافزاقدار لبورسطنش محاصره کردند و از طرف عثمانیه لشکر هزار دلاور محافظت
حدود ه با سور بودند ولاسی و سردار دیگر و سپس داخل کریم تاتار شده جبر
اسود را بتصرف آوردند و موسیو عقرافور الحلاک ده هانجا قیام ورزیدند
لاسی بجانب پریکوپ روان شده در کریم تاتار قشلاق کرد لا بین در آن
سال در ولایت طرقفی بود سکندر رف اول بر رومی دین تاخته مدفوع شد
بعد از آن رنیب رفته آن را گرفت و با زاراده دوای دبن نموده برخی از
فوج بکمبتش داد در بیرون دی رلوک دبی سردار دیگر باشش هزار مرد داخل
کروطیا شده شکست فاحش یافت و باش با چهار ده هزار محاصره نقالا رفته الکزرا

شکست داد

شکست داد و بعد از آن وی ولوک دسپت داد دیگر با شش هزار مرد داخل کروطیا
شد شکست فاحش یافت و پاش با چهار ده هزار بمحاصره تقبال رفته اکثر را
شکست داد و ترکان بر ملک کناردلو بتعلقه جرمن تاخته قلعه با دو ویل را گرفتند
تا ملیه البانس ازاو لکه سوختند و غارت کردند دساکر در دست وک طلود
اسیر داد کردند ترکان در جنگی و با بیسار بر رویا مظفر شدند بعد از آن
سه سال کرده باز داد ند و اسوف و عافرا در دست روپان بماند
سال دیگر بعد مرگ پادشاه جرمن و تقوطفی دوای دو وطرانسلوانیا از
پادشاه جرمن بغاوت ورزید با لشکر بسیار در معاهده ترکان افتاد
سال دیگر عثمانیه اول بمیدان آمده قلاع کوسبطرا دست یا گرفته بمحاصره عورسو را
پرداختند و عنقریب دوک طوسقی و کولنظ و کوشنع سیع را مغلوب کرده بر لشکر
جرمن حمله آورده منهزم شدند لیکن جرمنیان تاب میدان نیاورده از دنوب
عبور کردند و ترکان بر پسدار رفته گرفتند و بمحاصره عورسو را پرداخته لیسوم
چون لشکر فرانسه آمده بر ترکان قریب سرماو تاختند و پراکنده ساختند و
سینان جرمنیان معوض شد و ترکان محاصره عورسو را گذاشته سی ضرب توپ
از ذوقات بسیار گذاشتند و اذوقات را زهرآلود کردند بعده دوک
طوسقی اسیر گشته شد و عثمانیه سره او را انگشته در معسکر آمده مردم را کشتند
و کرنیل سرس با لشکر پیاده بر سر عثمانیه و سگت معبد برگشت و ترکان پیدا را

گرفته بمحاصره خوتین را پرداختند و چون سپاهیان بعد اتمام جنگ به سپاه سالار لشکر
عثمانیه که در لشکر ایشان بود بصلح ایما کردند و سر لشکر مذکور رسول نزد وزیر اعظم
فرستاده بستد جاهای مفتوحه بخواست و انعقاد تمام نشد و چون سپاهیان جواب داد
که صلح بستد جاهای عثمانیان و اسیران ممکن نشود و در بیست و ششم جولائی لاسی روسی
که صف جنگ با چهل هزار ترک و تاتار برگردید سلطان غالب شد و اردو
بنحو و توپ و بنگاهها یافت و دو هزار فلکیان را امان داده سردار ایشان را
اسیر گرفت و عنقریب واول او از دست سی هزار ترکان بقتل رسید
و سه هزار روسیه کشته شدند و در پنج که عبور رباغ نموده بود در هنگام شب
رسیدند ترتیب جنگ بعد جنگ شجاعت بر عثمانیه غالب آمد و همچنان لشکر دیگر
رفته بر کنار آب بعد جنگ بسیار فتح یافت و لشکر خود را اول کنت محفوظ داشته
کنار سیطر که اهل ترکان بودند در معاهده دوم درآمدند و در پنج جنگ صعب
کرده بیست و ششم در روز سنک اب سیطر مابین بلوکین و سلوم آمد انجا سلطان باتوغرا
و سردار بود در رفت و ترکان بر سیطر روسیه افتاده بعد جنگ شکست یافتند
رکنت در پنج رصد و سیطر معسکر کرده دریافت که ترکان کنار نهر را استحکام
داده اند بیستم ماه بطرف سلو رفت و لیکن ازانجا با اتفاق
تاتاریان بمقابله رسیدند و پنج در پنج جنگ رابان مظفر شده بمحاصره خاربن
پرداخت لیکن کاری نکرده بقشلاق آمده بود برگشت ولاسی روسی بود که

برای

برای کوب و گشادن کریم تاتار و بسبب گرفتار شدن جهازات روسیان
که او را اذوغات میرسانیدند در جهازات عثمانیه مغلوب شدند و فیلان پاشا
هشت جهاز را گرفت و باقی را تباه و غارت ساخت لهذا الکسی روی
تمام مفتوح قبل از وصول سوینج از دست دادند سوینج برون سوفلین را برای
خرابی جماع عاقرا فریزقیم لوران فرستاد و درون از آب آن ملاح را همانجا
گذاشت حفظ قلعه رعور سود اا لشکری در محاصره عثمانیه بود و بسی از ان تاب
بر قلعه کشته شدند دهم جولای میان جرمنیان و عثمانیان جنگ مقابله قریب شد
با زنیب داد و ترکان غالب آمدند جرمنیان از صد دو بلغراد بیرون رفتند
و ترکان سمندرا و بیلانکا وغیره مواضع را فرو گرفتند لیکن پاشای اسیا
بسبب ورود سکوبان و باوریان محاصره را گذاشت و وزیر لشکر
خود را بجانب بنا باز گردانید و بند طمواره بر ترکان گشته بود و جرمنیان
ضعیف شده جولای مصالحه شدند اگرچه محو ساسی هزار فوج خود جرمن فرستاد
مگر بسبب دیگر اسباب فرصت نیافتند وقایع علی رو غلی بیربردار از عثمانیه بود
چون به پرسش برد سلطان تمام اموال او را ارق کرده دختر داخل حرم ساخت
داود علی بعد از انقلاب جلب بسیار جمعی هم رسانید شمشیر بار انا راج کرد و چند بار فوج
سلطانی را شکست بالاخر سرش قریب کنگره استنبول گشت وقایع زمستان
سنه ۱۷۳۸ در سخن مخاطلات گذشت بعد از ان وزیر لشکری قریب دو صد هزار کرد

مهیا ساخته در یافتند که پولندیان اندر راه دادن افواج روسیه کرسی هزار
بعد دجریشان برفت انکار کرد و در دجریشان و الکیان دعوی بود اولا حق
آن و بهره از سر دریا که مابین موراوی طورق است بر دیان می رسند و ثانیا
بازدادن ازوف و عاقرا نوقرار داده اند و لی پاشای لشکر سندر در سالهای
حاکم بنگری و دو پاشای بنطر اتفاق کرده سر یاباد دادند و پادشاه جرمن
در مصالحه عثمانیه شریک بوده لا و نعم نمی گفت و ملکه روسیا فتح را به بنطر دلاسی
رو بکریم تاتار به فرصت طلبی فرستاد و کردهی از تاتاریان اول ربو کرین یورش
کرده بد فنوع شدند بعد از آن بر پولند ظفر یافتند و سه هزار و هفصد پولندیان
را اسیر کرده به بندگی آوردند و نقاره آن عثمانیه با استحکام عاقرا و قبوران
پرداختند و قبل از آن که لشکرها بمیدان آید میان آنها با وزیر و لشکریان نزاع شد
و وزیر در جزیره ارکیلا که جلای کردند و بهر و زارت به الیاس محمد بربکروای
این تعویض گردید در طرف دیگر پادشاه جرمن شصت هزار مردم مزاحم اوزی
بر کردگی بد ابن قریب بلغراد فرستاد و سلطان قملاق تاتار خراج گذار عثمانیه
را زد و سوسیح لشکر قریب بلغراد فرستاد و سلطان قملاق تاتار خراج گذار روسیه
تو بین تاتار خراج گذار عثمانیه را زد و سوسیح لشکر قریب کسلو و رود مجرنیا با
عاکر بیف گماشت اکرم او در یافته بود که حریفان صلح صدا کانه اند لیکن
زود قبلند لشکر کشید بخم حوان یحرنیح از کوه ناتقا دو هزار مرد تاتاریان و

قماق

قلماق روان شده در دو روز قریب هردو قوار صد و دو قلاع بولکند رسید
بمحاصرهٔ حوکریم پرداخته بعده سعی فتح تمام الدلو مابعد لشکر جرمن که با او
با نظر انلو اینا ملحق شده بود بنا فساد و عنقریب اراده خود را مبتدل کرده
بر طرانلو اینا با سید اتفاق توپ و مطر حمله آورد و ولایتی موافق حکم داخل کریم
تنه بعض قلاع را مفتوح ساخت و موسیح اب لومطیا را گذاشته بمقابل
بر لشکر عثمانیه که بالیت هزار سپاهی و شصت هزار تاتاریان عسکر کرده بود رسید
و رسید آنست که روسیان ذخایر ندارند در اندک زمان اسیر و تباه خواهند شد
پس موسیح اراده تاخت بر عسکر شان نمود و سکحریان دلیری نموده شکست روسیه
عسکر عثمانیه گرفتند نوزده توپ و چهار بار کول برنجی و غیره و اسباب برد
و خاکریم با امان مسخر روسیان شد و روسیه یکصد و شصت توپ و ذخایر بسیار
یافتند و بایی مرتبه مالدوبا و بندر سرروی ایشان کشیدند و انگاه سلطان
بیالوغزا و بودریان تاتار ظفر یافتند و همچنان روسیه بطرف کریم تاتار
مظفر شدند و چه ترکان جهازات بر سر اسوف بعده اکثر برباد و تباه کردند
و در دل هر جهاز روسیان ولایتی بر آنها غالب آمدند تا دره اکت لشکر شد
از دریا عمن سید را دی نموده نگر عسکر ترک قریب بسندر را در حصار و ظیفا
گذاشتند بدین خبر مرشل والس جرال فی برک را فرستاد و او اراده نمایند
ترکان قبل استحکام نمود و شکست خاش یافت و دایتی پر و زدوم در طرف

بلغراد رفت و عثمانیه عنقریب قریب بفنا رسید و داوود زیر را از محاصره منع کرد

چه معامله صلح موافق رای رسول فرنج در استنبول قرار یافته بود و در همان زمان

نادر شاه سرهند ظفر یافته حضر عثمانیه و روسیان فرستاد الغرض ایلچی فرنج از

استنبول در عسکر وزیر بحلای بلغراد آمده و اول شهر ۲۲ سنه ۱۱۵۲ مصالحه اتفاق افتاد با

بدین شروط که بادشاه جرمن بلغراد و سرویا و عورسوا را بسلطان واگذارد

و دنوب و ساوی حد هر دو سلطنت باشد و بند طمس وارد شهر ان شنق

با شاه جرمن بود لیکن قلاع شعلنه بلغراد خراب کرد ولیکن فتح نامه سردار را برای

شاهنشاه در عسکر نفرستاد و جداگانه معامله صلح با عثمانیه سرانجام داد با این شرط ازوف

در دست روسیه ماند لیکن خراب و نواح آن دشت و ویران بود و در رویان

قلاع برحدود بنا گشته و عثمانیه در طرف دیگر آب حصون سازد لیکن طغان

رود کلبیده بنا کرده بطرزرک عثمانیه داشتند و حدود هر دو مملکت غربی بی بر

نقاعده سفر ۱۱۲۳ معین کرده و قوزاق در دست عثمانیه باید و حدود شرقی

بسطر باشند پس ترتیح لشکر را زنانلو یا بجا آسود گشتن کرده مردم تحریک در لولا

را که اول با و ملحق شده بودند همراه برد و شش صد توب برنجی و شصت لعدیر هفتصد هزار

سطر لنگ بود یافت و سلطان محمود با پادشاه سویدن معاهده نمود و رسولان

فرنج و جرمن و انکلیس و روس همیشه آمد و رفت‌ها می داشتند لیکن بعض جار حدود

روسیه نیافته بشکر سبب اینکه دران نزدیکی نادر شاه ظفر از هند معاودت

کرده

کرده اراده یورش بر ملک سلطان داشت و غار جنگ با روسیان در سرحد
باسلو بود و وقایع نادرشاه مخالف سران پادشاه روس فرستاده خواهان
شکستن مصالحه با سلطان شد و دران وقت جنگ میان سویدن و روسیه
بر پا بود رسول سویدن با تدعای کمک باسلنبول آمده وزیر نپذیرفت در
همان ایام ایلچی نادرشاه نزد سلطان رسید برای اینکه بطوریکه اقتدار سلطان در مکه
اقتدار بپارسیان نیز باشد و سلطان نپذیرفت و نادرشاه تا ارزروم
تاخت آور ولیکن بسبب خروج بغاوت بر پسرش نزد رشید در سفارش آن
سلطان پیام صلح امر داد تا نادرشاه آن ملک را که داشته بخراسان
گشت و سلطان در ماه می ۱۷۴۳ احمد پاشا وزیر را معزول کرده علی پاشا
حکیم اوغلی را بوزارت سرفراز کرد او دشمن نصارا بود و درین ایام نادرشاه
بر مغول ظفر یافته بکر پادشاه   با ملکه روسیه در لباس دوستی داد گیر
چون در ۱۷۴۴ ایلچی نادرشاه سوالات مذهبی آورده بود ناکام برگشت نادرشاه
بر صدود عثمانیه تاخته متوجه بغداد شد چون این نیز باسلنبول آمد سلطان باجتماع
عساکر فرمان داد و مردم بسیار پراکنده شده بودند الغرض نادرشاه بحر قوت
گرفته قلعه بان زیر شمشیر کشید بلکه ترکان که برای برخاست محاصره بغداد آمده بود
شکست داد لیکن از موصل مدفوع شده باز به بغداد رفت و ترکان شاه رجا و
صوفی را بر داشته میان ارزروم و کرس سوگر کردند و احمد پاشا لشکر شکست یافته

در کنار کرس پناه جست نادر شاه بر او تاخت و در بارکنت شکست یافت از هجر
در قسطنطنیه هنگامه برپا گشت که سلطان محمود از لشکر لفنا را و پارسیان تواند
سفارن آن خبر رسید که احمد پاشا حاکم بغداد از طرف نادر شاه بغداد را با
بگرفته شد و احمد پاشا در آن وقت هشتاد ساله بود و دلبری نداشت مگر او در زاده
که سردار بود نادر شاه را نیارامید و تاخت ولایات عثمانیه را که بود در زیر
خواست که حریفان را با خود مشغول سازد آنها نپذیرفتند سفارن آن آتش
در قسطنطنیه در گرفت که تا بنجر و منطقی نشد و اکثر عمارات را نابود ساخت
و در سنه ۱۱۴۵ اخبار تسلط نادر شاه رسید و تفصیل آن در تاریخ شیخ آمده است
و بعد از آن وزیر رسول بفرنگ فرستاد آنها رای او را پسندیدند ساعد سلطان
و رسول فرنگ پس نوید قبول و اتفاق داد و ملکه هنگری نیز انسان حجت آ
داد و عنقریب میان نادر شاه و عثمانیه مصالحه منعقد در سنه ۱۱۴۹ شد بدین شرط
که سلطان یکی از نیابت عثمانیه را در سعقد لیر بزرگ او دارند و شهر نجف
در حرم و پارسیان را اگر حج روند مانند حجاج باشد و غلط آن زنند
و صدر در حسب سفره سلطان مراد چهارم قرار یافت بعد انعقاد این صلح در
قسطنطنیه و عقیم رشند نداکثر سرداران سکونت انجا کرد اخشند ر سلطان اراده
ادریان بول کرد و ابراهیم برادر زاده خود را در انجا گذاشت و در سنه ۱۱۴۹
پاشای بصره بر بغداد تاخت و شیخ سرکبر با هم متفق شدند او را اخراج کردند و بغداد

سوم ذیقعده سنه ۱۱۴۹ عبدالله پاشا وزیر معزول شده محمد پاشا را بوزارت سرفراز کرد
تا سوفت در قسطنطنیه پایان بود در آغاز سنه ۱۱۴۹ ایلچیان در سجده سلطان
آمدند درین زمان در قسطنطنیه مردم اوباش در اطراف شهر آتش میزدند اسباب
تجارت می بردند و تا سنه ۱۱۵۱ وبای عام بود و در سنه ۱۱۵۲ مردم جمع شده سلطان را
بر اخراج وزیر داماد کجربان سر شدند و خواهش را اعلام کردند لیکن بقدر ده لکین
نفط نشکسته بود لبرداری گزیدند و این رای بر دریا نیکی صلح جو لزند بوده بر
برهمین کار سعی گذشتند و همان سال زلزله شدید در قسطنطنیه ظاهر شد و در سنه ۱۱۵۳
رسولان انگریز در روسیه آمدند و شانزدهم مارچ سال دیگر نیکوبان هنگامه عظیم
کرده نرم شدند و شانزدهم سپتمبر زلزله شدید در ملک عثمانیه پدید آمد و تا چند روز
تکرار داشت و سیزدهم سپتمبر سنه بمعارت سلطان محمد بعد یک ساعت از نصف النهار
ازجهان رفت و بعد سه ساعت برادرش عثمان بسلطنت متعین شد ذکر سلطان
عثمان ثالث پسر سلطان مصطفی از بطن زن شکری که بکین باشا کند رسیده بود
قریب جلوس سلطان پانزده هزار خانه در استنبول از آتش تباه شدند و هزارها
آدمی در آتش سوخته داد و در بیست و ششم اکتوبر سلطان عثمان سنه ۱۱۷۱ از جهان
رفت عمرش پنجاه و نه سال پادشاه حلیم و خوش سخن و نرم دل بوده ذکر
سلطان مصطفی ثالث جانشین برادر شد ولادتش سنه ۱۱۲۹ بود او چار پادشاه شد
عملها رفت و پادشاه فرخ از در حفظ الامان و با خدایان تر باشند استنبول

بر استنبول فرستادند تا سنه ۶۲ اصلح در تمام ملک او بود در عیش و لشکر یونس بیکر آمد

تغییر در سلطنت از عادلس وسورلوس امپراتوران تا نودونسوس
در سنه ۹۵ اکثر سلاطین سلطنت بودند اقوام بربری نفاک شمال یکی بعد دیگری

ماند

مانند سورو ملح در رسیدن ملک را نهب کردند الارک سپه سالار گات از
ارض اطلی گذشته روم را فرو رفت و بعد از شهر روم را غارت کرد و در سنه
و سرک پادشاه واندل در سنه ۴۵۵ روم را تا یازده روز تاراج کردند و اطلیا
معروف تبا زیانه صد البیاری از فرنگ گرفت و اغسطوس بگوشه خزید عدو اکر
سپهدار هرولی خود را پادشاه اطلی خواند در سنه ۴۷۶ء و هفده سال پادشاهی
کرده بر دست تود ورک عظمت پادشاهی کرده در سنه ۴۹۳ الی پنجصد و
چهار سال درگذشت بعد از وی پنجاه سال اطلی تابع رئیس سند لو سلطان قیصر استنبول
که طو طیلا آخرین گات را کشت تابع استنبول شد و اکر گات رو بنا را در سنه ۵۶۸
جدا کرده یکصد و هشتاد و پنج سال سلطنت جدا گانه ماند و اسپانوس سردار روم
بود بر سپهدار جرمن لمباری از شمال اطلی فرو گرفته سوسوم بولایت او بر وی
ساخت و در سنه ۷۷۴ اقوام شمالی تمام بلاد و امصار جنوبی روم را متصرف شدند
و اندکی از قوانین و شرایع روم بجا ماند و طرفی از اوضاع و اسما رصد بد تقرر
گشت از این وقت تا صد بار دهم روم در کمال نادانی و سفاکی محفوف بود
مردمان وی دیر سطی به نوشت و خواند سوخته بودند و تا سلطنت فبود دل
ششم ترتیب حسبک و دانش پیدا نبود مدنه در پادشاه وزه در سپاه و ذلالت
برای تا دو صد سال صد ابوده سپید روس کراو را از فرنیان سفر دل ستنی شد
تا چارلس بزرک یعنی کرایان پادشاه فرانس در سنه ۸۰۰ ولایت شادی

تا مدت قرن سیم پادشاهی آنجا بسلطان سردینیا بازگشت بعد انقلاب ایطالیای
جرمن گشت و پیدا رکلاسینط تابع اسپین گردید و سودینا تابع سلطان انجا
تابع ایطالیای جرمن شد و مضافات دادند و دور پادکار سرکار داخل
گردیده آخر در سنه ۱۲ اشال سدلوکار در خویها در ایطالیا قرار گرفت و فلارنس
و ساوسینا و غیره امصار طوسقنی در دست سپاه دیگر نهاده کان بوده در صد
پانزدهم تابع ایطالیا گشت و پاپای گرگوری ششم در سنه ۱ امری چهارم را آباد
کرده ملک بسیار گرفت و بعد از آن پاپای نوربان در سنه ۱۰۹۵ فاماشن لشکر
فرنگ فراهم آورده در سنه ۱۰۹۹ گروه بدر تصرف نموده اورسلیم از سلمانان گرفت
و کاتزری را پادشاه اورسلیم نمودند اردو و نیطاصین در ضبط طمبد و لوک
و نیطری پادشاهی کردند و در سنه ۱۱۸۶ صلاح الدین یوسف از آل ایوب
اورسلیم از رومیان استنبول را گرفتند و در سنه ۱۴۵۳ بدست عثمانیه افتاد و
اکنون جای آنست که احوال انقلابات ولایات نامی را مفصل بیان کنیم بتوفیق الله
تاریخ انکلطره و آن مملکتی است از جزیره بریتانیه سه صد میل دراز و یکصد
و نود و پنجاه مرتفعات ابتدا از عرض پنجاه و چهار تا پنجاه و نه درجه
شمالی مابین سی درجه و سی دقیقه درجه طول شرقی جزایر خالدات جنوبی انکلند
شمالی بحر کلیدونیا شرقی بحر جرمن غربی بحر ارش نام قدیمش سیلطی کال بود اگرچه
مورخین قدیم در حالات و بنای این کشور افسانه‌ها مرقوم ساخته اند لیکن انجم

ازانجمله

از تواریخ روم و دیگر محققین معلوم شده مجملا بسمت تحریر می پذیرد که این ولایت
در ابتدا مسکن امم مختلفه بوده اول سکنه آن دیار کلیه و نبا بودند که زمان شمالی
آنها را ملک گال گویند و هشتاد سال قبل تسلط جولیوس قیصر بر ولایت انگلند قوم
ونکاطیا که اکثر در لشکر روم ملازم بودند بعد ظفر بر سکنه قدیم آن دیار یعنی کلتک گال
آن سرزمین را انکاطلند نام گذاشتند بعد از آن مردم بسیار از تار بنیان
رومیان آنها را بطرف شمال اخراج کرده بودند با آنها جمع شدند و قریب بسیار
یافتند و ظاهر می شود که سکنه قدیم انکاطلند مثل اگری کولا تا سنه ۹ مغلوب بحکم
رز سپه سالار آن روم شده باشند و لیکن داری غلغاکوس نام از توابع غال
بوس ارطاکسطوس جلیبن و تاریخ و حال آن نیز مرقوم است لکن اگری کولا
همین قدر نوشته که هنگام عزیمت و کلکلد شهر کلید د نبان بما لدیوس سوسوم کا
اول بقول مورخین انکاطلند خلیفه لت دیگر از فرعون اول باقی مملکت بود
لیکن از تاریخ روم هیچ تحقیق نمی شود جز اینکه قوم سکاط در تحت فرمان حکام
دلاور ده نابودند در هنگام ورود رومیان و در برتانیه حکام اینها محکوم اگری کولا
شدند و در عهد قیصر ادریان و سیر دیوان دو قلعه محکم یکی در میان قریب کلند
و فورت الزوی ما دیگری میان طین سوث و سالوی فرث بنا کردند اول
کراکطاکوس بفتح کاف و راء مهمله با الف و طاء مهمله با الف و ضم کاف لو او سین مهمله
در سنه سی و دو مسیح جلوس کرده بیست و دو سال ملک راند بعد از و

کربدیه بضم کاف و را مهمله و کسر سوم و را مهمله تحتانی و دال مهمله ملقب بخا لدلوک
بفتح غین معجمه بالف و لام و کسر دال مهمله و کسر سوم و دال مهمله تحتانی لواو و سین مهمله
در سنه ۲۰۵ پنجاه و چهار بر تخت نشست و شانزده سال ملک راند در عهدش بهدار
روم لشکر باین ولایت کشید دوم دردانیوس بفتح دال و را مهملتین و دال
مهمله مفتوح بالف و نون و ضم تحتانی لواو و سین مهمله در سنه هفتاد و در ایج رکر
گرفته سی و دو سال فرماندهی کرد سیم لکسطاطوس بضم لام بکاف زده و فتح طا
مهمله و ضم طا مهمله ثانی د لواو و سین مهمله در سنه یکصد و چهار او را کشته
سه سال بیش نماند ۴ مغلدوس بضم میم و فتح غین معجمه بلام و ضم دال لواو و سین مهمله
در سنه یکصد و هفت بر تخت نشسته سی و پنج سال پادشاهی کرد ۵ لوکرینوس بضم کاف
لواو و فتح نون و را مهمله و ضم تحتانی لواو و سین مهمله در سنه یکصد و چهل و سه او را
کشته چهار سال تمام نکرد ۶ ازطادیوس بفتح همزه و را مهمله و غین معجمه نام بالف
و عین مهمله و ضم تحتانی لواو و سین مهمله در سنه یکصد و چهل و شش برادر کلمه فرماندهی
نسکن شش یازده سال کامروا بود ۹ اتودیوس اول بکسر همزه و ضم ثالثه لواو و
کسر دال مهمله و ضم تحتانی لواو و سین مهمله در یکصد و شصت و یک بر مسند فرماندهی
نشسته سی و دو سال ملک راند و نمانده تراایل بفتح سین مهمله و فوقانی و را مهمله
بالف و کسر همزه تحتانی و لام در سنه یکصد و نود و سه از فرماندهی بر سر گرفته چهار سال
بیش نماند دهم دونالد اول بضم اول مهمله لواو و فتح نون بالف و لام و دال مهمله

در سنه یکصد و شش سر از که شده پانزده سال کامروا بود ۸ انتونیوس اول
بکسر همزه و ضم مثلثه بواو و کسر دال مهمله و ضم تحتانی بواو و سین مهمله در یکصد و شصت
و یک بر مسند فرمانروائی نشسته سی و دو سال ملک راند ورس اریل بفتح سین مهمله
و فوقانی و راء مهمله بالف و کسر همزه تحتانی و لام در سنه یکصد و نود و سه
افسر فرمانروائی بر سر گرفته چهار سال بیش نماند ۹ دونالد اول بضم اول مهمله بواو و
فتح نون و لون دو هفت سیر کرد اراشده و در عهد او مذهب عیسوی در سراسر
و در سلطنت شایع شد و تصورات که در بعضی ولایات هنوز موجود اند از زمان
قدیمی که از دست تسلط رومیان بشمال رفته بودند بوده و سکنه برتانیه با بدویان
شفق شده را اسماطیان نامند ۱۰ اتردیوس ثانی در سنه دو صد و شانزده
سر بفرمانروائی سبحز افراشته سه و نو سال پادشاهی کرد ۱۱ اکبر و بفتح همزه و کسر
کاف تحتانی و ضم راء و دال بواو و در سنه دو صد و سی بر تخت کامروائی نشست یازده
سال و کسری ملک راند و بماند ۱۲ ماناسوتوس بفتح نون بالف و تاء مثلثه بالف
و ضم لام بواو و ضم قاف بواو و سین مهمله در سنه دو صد و چهل و دو افسر افراشته
ده سال فرمانروائی کرد ۱۳ قیس بکسر قاف تحتانی رسیده و ... و ضم اول مهمله بواو
قاف را بواو و سین مهمله در سنه دو صد و پنجاه دو تاج بر سر گرفت و نه سال و کسری
پادشاهی بر آراست ۱۴ دونالد دوم در سنه دو صد و شصت و دو سر بر آرا
شته درگذشت ۱۵ دونالد سوم در سنه شصت و سه سر بفرمانروائی برافراشت

گرتیانوس بفتح کاف را مهمله و کسر مثلثه تحتانی و لام تحتانی و نون و ضم مثلثه
بواو و سین مهمله در سنه سه صد و هفتاد و هفت بسلطنت نشست و چهل و دو سال
بادشاهی کرد ۱۰ مینن کورمزوس بکسر فا و تحتانی و نون و ضم کاف بواو و را مهمله
سنه سه صد و شصت و هشت افراز اکنت دفعه حکومت سه سال درگذشت ۱۹
ان غرسیانوس بفتح همزه بزن زده و ضم غین معجمه بواو و کسر سین مهمله و فتح تحتانی
بالف و سیم نون بواو و سین مهمله در سنه سه صد و هفتاد و یک بر تخت نشست و یکی
نمانده چهل ۱۰ نوس بکسر فا و مثلثه لام و فتح سیم بالف و ضم نون بواو و سین مهمله
در سنه سه صد و هفتاد بسلطنت برخاست و بعد دو سال دیگری ملک را گذاشت
۱۴ تیودوسیوس اول بضم فا بواو و کسر جیم سوون و ضم تحتانی بواو و سین مهمله در سنه چهار صد
و سه سریر آرا شد فتوحات بسیار بهم رسانید در ممالک قدیم بوروفی در سنه ها فتنه
ها روسیان و برتانیان کارها کرد و بعد سلطنت شانزده سال درگذشت
۴۳ تیودوسیوس دوم در سنه چهار صد و نوزده سریر پادشاهی خود داشت
در عهدش روسیان برتانیه را در سنه ۴۲۶ گذاشتند ۴۴ دوون عود بضم دال
مهمله بواو و نون و فتح غین معجمه را ر و دال مهملتین در سنه چهار صد و پنجاه و یک
سریرآرا شد اسکاطیان در عهدش قوت بسیار یافته در روسیان در بحر
و بر زور آوردند و این پادشاه از اولاد فرغوس اول بود همگی شش سال
پادشاهی کرد ۴۵ اردهم قسطنطین اول بفتح قاف و نون بسین مهمله و کسر طا مهمله

ثانی

ثانی بکسر نون بیائی و نون در سنه چارصد و پنجاه و هفت بر سریر کامرانی
نشست و بیست و دو سال ملک راند ١٩ کنعان اول بضم اول کاف بنون
زده و فتح عین معجمه بالف و لام در سنه چارصد و نود و نه کامروانش حزب
بیست و دو سال پادشاهی کرد ٢٠ عوزان بضم عین معجمه و واو و فتح راء مهمله
بالف و نون در سنه پانصد و یک تاج سلطنت بر سر نهاده چهل و پنج سال داد کامرانی
داد ٢١ فوجن ابن سوم در سنه پانصد و چهل و پنج افراشته نوزده سال
کامرانی کرد ٢٢ کنعان دوم در سنه پانصد و پنجاه و هشت سر برافراز گردید
قریب ده سال عیش گذرانید ٢٣ کین لین بکسر کاف تحتانی و نون و کسر لام تحتانی
و نون بلقب بکوطوس در سنه پانصد و شصت و هشت تخت نشین شده در یک سال
جهان را بدرود کرد ٢٤ الدن بفتح همزه و لام و دال بنون زده در سنه پانصد و
شصت تاج خسروی را زیب تارک ساخته سی و پنج سال ملک راند در گذشت بکسر کاف و
نون بفوقانی رسیده در سنه ششصد و چهار تاج سلطنت برآورد و در دو سال
ردای عمر گشت ٢٥ فوحس ابن چهارم در سنه ششصد و شش سر پادشاهی
تا نوزده سال کامران بود ٢٦ فرجارد اول بکسر فاء و راء مهمله و جیم فارسی مفتوح
بالف و راء و دال مهمله در سنه بیست و دو جانشین سلف گشته ده سال بشادمانی
بسر برد ٢٧ دونالد چهارم در سنه سی و دو بر تخت نشسته چهارده سال گذرانید
فرجارد دوم در سنه چهل و شش تکیه بر اریکه سلطنت زده در هژده سال نماند ٢٨

بل دوبن بفتح سین بلام زده وضم دال وکسر واو وتحتانی مهمله در سنه شصت و چهار مسند
آرا گشته بیست سال کامرانی نمود ۴۶ نوحین یوس پنجم در سنه هشتاد و هفت افسر افرازنده
ده سال ملک راند ۴۷ ام برجلیت بفتح همزه بمیم وکسر نون صاد زاء مهمله وجیم فارسی مکرر
بلام و فوقانی در سنه نود و هفت نام پادشاهی بر خود نهاده یکسال بسر برد
۴۹ نوحین یوس ششم در سنه نود و هشت سر برافراشته هفده سال کامران ماند هم
سورد بضم سین بواو و راء مهمله و فتح دال مهمله بقاف در سنه یکصد و پانزده
تخت را رونق داد و پانزده سال ابواب معدلت کشاد ۵۱ اطنین کو
بکسر همزه وطاء مهمله وکسر سین مهمله تحتانی و نون وضم تحتانی ثانی بواو وسین مهمله
در سنه یکصد و سی تاج خسروی را زیب تارک اقبال فرمود سی و یکسال پادشاهی
نمود ۵۲ نوحین یوس هشتم در سنه شصت و یک افسر آرا شد دو سال بسر برد
۵۳ فرعونس ثالث در سنه شصت و سه تاج بر سر نهاده سه سال کامروائی کرد
۵۴ سول و اطوس بفتح سین مهمله بواو و لام و فتح واو بالف وضم طاء مهمله
بواو و سین مهمله بواو و لام و فتح واو بالف وضم طاء مهمله بواو و سین مهمله در سنه
شصت و شش بر تخت پادشاهی نشسته یازده سال کامرانی نمود ۵۶ اکادیس بفتح همزه
وکاف بالف زیر وضم تحتانی بواو و سین مهمله در سنه یکصد و هشتاد و هفت از
یکم سلطنت جلوس کرد او پادشاهی نامور بصحر کرمان پادشاه جرمن و فرنس
سروستی امور اعانت دانایان انگلستان باری از بلاد و صنوع سلطنت سی و دو سال
کفال

کنغال سوم در سنه هشتصد و نوزده بدارد کامروا گشته پنجال ملکراند ودن
غال بضم دال مهمله و را و واو و نون و فتح غین معجمه با الف و لام در سنه لب دو چار تاج
بر سر نهاده هفت سال بسر برد ۴۸ ال بن بفتح همزه بلام کسر باء فارسی تحتانی و نون
در سنه سی و یک سر برآرا گشته سه سال زیست ۴۹ کنت ثانی در سنه سی چهار سلطنت
بر داشته قریب سی و سه جنگ ها با سکوان و جنوبی و دیگر و اقوام سفاک که حکام بحر زنی
بودند نمودند و درین عهد انگلند زیر حکومت دیگر بود با اسکاطیان جنگهای صعب
کرده در آخر از مملکت بدر کردند حکومتش لب سال ۵۰ کنت ثانی در سنه پنجاه و چهار
سر برآرا گردید چهار سال بیش نماند ۵۱ قسطنطین دوم در پنجاه و هشت افسر
خسروی بر سر نهاده شانزده سال کامرانی کرد ۵۲ الوین بکسر همزه و ضم مثلثه واو و
سین مهمله در سنه نهصد و چهار تاج بر سر نهاد و دو سال داد عیش داد ۵۳ ادغر بفتح
غین معجمه را مهمله و ضم غین معجمه ثانی ۵۴ دوناکد ثانی در سنه هشتصد و نود و دو
کامیاب فرمانروایی گشته یک سال حکومت کرد ۵۵ قسطنطین دوم در سنه نهصد و سه
پادشاه شده ربع سال فرمانروائی کرد ۵۶ بل کولم اول بفتح میم بلام و ضم کاف را و دو لام
دسیم در سنه سی و سه بر سلطنت برداشته در سال لب و دوم بجاش خفت ۵۷ ان دولف
بکسر همزه بنون زده و ضم دال مهمله و راو و لام و فا و ضم واو و سین مهمله در سنه
پنجاه و هشت لیروزی رسیده در سال دهم در گذشت ۵۸ دد فوین بضم دال و واو و
فا و سین مهمله در سنه نهصد و هشت کامران گشته در سال چهارم نماند ۵۹ کوکبن ادنس

بضم کاف براء و کسر لام بحانی و نون و تحتانی ثانی مضموم بواو و سین مهمله در سنه
هفتاد و دو بسلطنت رسید یکسال این بود ۴۰ کنت ثالث در سنه ششصاد و سه
کامروا گردید یازده سال ملک راند ۴۱ قسطنطین چهارم در سنه نود و چهار پادشاه
شده در سال بیش نماند ۴۲ غرنوس یکم بفتح سین و ضم سین بواو و سین مهمله در سنه هفتصد
و نود و شش بر سریر سلطنت تمکن گزید و سی و هشت سال پادشاهی کرد ۴۳ بل گرم دوم
سیم در سنه یکهزار سی و هم چهار لبرری رسید شش سال بعزت گذرانید ۴۴ دن کن اول
بضم دال مهمله براء و نون کاف فارسی مفتوح بنون زده در سنه هزار و پنجاه و هفت
بپادشاهی رسید و آن پادشاه هشتاد و ششم از غرنوس اول و چهل و هفتم از مرنوس
دوم و لب و دوم از کنت سوم بود در بیت بر زنان ظفر یافت پادشاهی عادل بود
همیشه با پادشاه پارس جنگ مرغران دختر داد و ... شهور را و طلا بسر ... ادند
ایران رسید پادشاه انگلنه را انجاح آورده و دختر سینام را بعقد زنی دل
پادشاه انگلند داد و سی و هفت سال بخوبی گذرانید و هنگام مردن چون اولاد
نداشت برادر را جانشین گردانید ۴۵ دنبار ششم در سنه هزار و نود و دو بعضی
برادر بر تخت نشست چون دو سال گذشت مخلوع گشت ۴۷ بران کن ثانی در ماکدا
ضبع کرده در سنه نود و پنج سربرآورده شد و در همان سال دنبار ششم باز بر دست
یافته سلطنت بسوری رسید اما سال دیگر نکشید ۴۸ ان طرک نوم بکسر بتمره بنون
زده و فتح طاء و کسر راء مهملتین بکاف فارسی رسید و نون مضموم بواو و سیم در سنه نود
و شش

دستش تاج بر سر نهاد دیگر روزگار رخش ازان نزد ۶۹ ادغر بکسر همزه و دال مهمله و سین
و غین معجمه و را مهمله بوسته بن مل کولم ثالث بر تخت برونق نشسته بعد ده سال
ملک به پسر گذاشت ۷۰ الکسندر اول بفتح همزه و کسر لام بکاف زده و فتح سین مهمله
بنون و دال و را مهملتین در سنه یکهزار و یکصد و هفت بجای پدر نشسته بعد کار روائی
کرده از جهان رفت ۷۱ داود اول بفتح دال مهمله بالف و کسر واو بدال ثانی
مهمله در سنه هزار و صد و بست و چهار بر تخت نشست او سلطانی عظیم الشان و بهادر و
شجاع بود بحمایت برادرزاده خود ملکه سید با سطیفان با دختر زاده انگلند بکار عش
کرده ظفر یافت و مملکت انگلند و انکاطلند را یک کرد دیگر بسیار شد و این
فزونش بسبب نکوکاری و قوت عقل او بود که از جمیع ممالک فراهم آورده بود سلطنت او
بست و نه سال ۷۲ مل کولم چهارم پسرزاده داود در سنه یکصد و پنجاه و سه بجای پدر نشست
دلیر دلیری پسر نامور نگشت سلطنت او دوازده سال بود ۷۳ ولیم بفتح واو و کسر لام
و فتح تحتانی بمیم رسید در سنه شصت و پنج بر تخت نشسته چهل و نه سال سلطنت باستقلال
کرد بسیار بهادر بود ۷۴ الکسندر ثانی در سنه نوزده جانشین پدر گردید
او پادشاه نیکنام بود اول برخواست خود را با هنری سوم پادشاه می کنند کتخدا کرد
که ازان الکسندر متولد شد و دختر او در ابا ملدار لملدرش تا زد کرد و بست و سی
سال سلطنت پرداخت ۷۵ الکسندر سوم در سنه چهل و پنج پادشاه شده چهل و
هفت سال پادشاهی کرد ۷۶ جان بالیل بفتح رصده بالف رسید و کسر لام تحتانی دلام

و ثانی سر داود دارل اف هنتن و یک پسر دختر بزرگ الکندر ثالث مرغارت نام در
سنه هزار و نود زده ماند جانشین پدر گردید او بادشاه نیکنام بود اول مرغارت
ناروی سوم بادشاه بیکند کتخدا کرد دختر او را با لدارن فلندرز مذکور دیگر از آن
الکندر متولد شد در دولت و شش سال السلطنت پرداخت در دو صد و نوزده بر
سریر سلطنت نشست و چهارده سال گذرانیده درگذشت ه عبارت
اول راء مفتوح بالف زده و فتح میم سر حرف رای مهمله و نون فوقانی در سنه هزار دو صد
و شش بر تخت نشست او لبرسارت بروس از بطن مرغارت بود و حکومتش نافذ و
سه سال و در آن عهد ادوارد اول بادشاه انگلند در تسخیر اسکاطلند ساعی بود و فور
تقدیم رسانید و در اندک ایام آن ملک را ضمیمه انگلند گردانید لیکن اسکاطیان
در انتها خوش نصیب بودند چون او داردار ضبط آن ملک بر نیامد ماليل بادشه
سی رودریاد شاه اسکاطلند کرد اما او را در انگلند نگاهداشت و عقلا را در آن
ملک فرستاده عزم تغلب بغایه نمود و بعد از آن در میان هر دو ملک صلح منعقد شد
و اسکاطیان با ولیم والیس متفق شدند او با ادوارد جنگها کرده مغلوب شد در آن وقت
لشکر انگلند شصت هزار راجل و سه هزار فارس با توپ و جهازات بسیار بود
و لشکر والیس سی هزار الغرض ادوارد غالب آمده والیس را کشت و سه هزار از اعدا
کشته بر دیوار لیث رها کننده خود را کشت و زن و دختر آنها اسیر با انگلند بردند و مشغول
گشتند و تمام اسکاطلند متخلص گردید ادوارد دوم صد هزار مرد لشکر انجام کرده اراده

لشکر

ارادهٔ تسخیر ممالک که از پدرش مانده بود نمود و لشکر رابرت بروس زیاده از
سی هزار نبود ادوارد و شوجه استرلنگ کشته محصور کردند و قریب پنجاه هزار
از انگلیسیان بقتل رسید و از اسکاطان چهار هزار کشته شدند و از انگلیسیان
بسیاری اسیر شدند ادوارد و یاران او به ناجوانمردی ایشان از آنجا نجات یافته
و بدو علاوه بر کشتی‌های کیران را آمده ملک خود گریختند و این جنگ در ۱۳۱۴
عیسوی بود غنیمت بسیار بدست اسکاطان افتاد و بقیه ولایت را همت
استطام و آرایش یافت کس پاپای روم فرستاده اجازت تسخیر انگلند خواست
دربار رجوع ادوارد را نیز فرستاد تا او اگر از ولایت را تسخیر گردد و رابرت
در سنه ۱۳۲۸ با انگلند صلح کرده مرد و در عهد رابرت اول ولایت اسکاطان کمال
آرایش یافت بعد از و ۹ ۷ داود ثانی در سنه یکهزار و سه صد و بیست و نه بر سریر
سلطنت نشست داود شاهی نیکوکار بود ولیکن لوازم صلح و جنگ سبب را در زبون
نقصان پذیرفت بعد سلطنت سه سال مخلوع گشت ۸۰ ادوارد و بالیل پسر جان
بالیل در سنه یکهزار و سه صد و سی و دو بعد خلع داود ثانی پادشاه شد و قریب
ده سال کارروائی کرد تا انگر ادوارد سوم رجل لشکر کشید طرفداران اسکاطیان
بالیل را اخراج کردند و داود ثانی را در سنه یکهزار و سه صد و چهل و یک بار دوم
رجوع پادشاهی نمودند و داود در جنگ درهام اسیر انگلیسیان شده بعد یازده سال
چند هزار درم فدیه داده رهائی یافت و در سنه ۱۳۷۱ مرد لیکن سلطنت اسکاطلند بر

استوارت را اما در رابرت اول رسید اولین پادشاه این طبقه ۸۱ رابرت
ثانی در سنه یکهزار و سه صد و چهل و هفت بر تخت شاهی نشست و چهل و سه سال پادشاهی
کرده درگذشت ۸۲ جان رابرت ثالث در سنه هزار و سه صد و نود بر سریر فرماندهی
تمکن یافته پسر خود جیمس را بفرانس فرستاد و پانزده سال ملک راند درین اثنا هنری
چهارم پادشاه انگلند در غفلت بر سرش تاخته در راه بقتل رسید جمس اول
بفتح اول جیم و کسر سیم بین مملکت رسید از فرانس با لشکر بسیار مراجعت کرده در سنه یکهزار
و چهار صد و بیست و چهار بر تخت سروری نشست و قوانین و ضوابط خوب در ولایت
اسکاطلند رواج داد و در انگلند ترتیب یافته بود و ملک را آرایش تمام داد او
در سنه ۱۴۳۷ از دست بعض دشمنان خود مقتول گشت ۸۳ جمس ثانی در سنه
یکهزار و چهار صد و سی و هفت جانشین پدر گردید و بعد سلطنت سیزده سال در جنگ
با کس برکس از دست لشکر انگلیس بقتل رسید بعد از و جمس چارم در سنه یکهزار و چهار صد
و هشتاد و هشت جانشین پدر گردید او مرد دلاور و دانا بود و دختر هنری
هفتم را به نکاح آورد و باعانت لشکر فرانس با انگلیسان جنگ کرده بمیدان
در سنه ۱۵۱۳ با چند سردار عهد خود کشته شدند ۸۴ جمس پنجم در سنه یکهزار و پانصد
و سیزده بجای پدر نشسته اول دختر پادشاه فرانس را خواست و دیگر ملکه گیز را
در حباله نکاح با پادشاه فرانس و پاپای روم و هنری هشتم پادشاه انگلند دوستی
کرده ملک را آرایش داد بعد چندی لشکر انگلند رو بخروج کرد و هنری هشتم ده هزار

پیاده

پیاده برسرش فرستاد جمیس ده هزار مرد بر حدود غربی گماشته متعاقب خود هم
ایشان ملحق شد و رعب لشکریان خود را از پی انگلش پوشانیده در غفلت بر لشکر
انگلند ریخته شمشیر بر ایشان نهاد و سواران لشکر انگلش با او جنگ در نوشت
و هفت سردار و دو صد مرد ذوی اعتبار و هشت هزار سپاهی دلت و چهار توپ
اسیر کردند جمیس تاب این حال نیاورده بیمار شده چهاردهم دسمبر ۱۵۴۲ عیسوی مرد
دختر صغیرسن جانشین شده ۸۵ مری بکر بسیم در راه مهلکه نخالی رسیده که در آن وقت
صبیه بود در سنه یکهزار و هفتصد و چهل و دو بر تخت نشست و تا بلوغ او کار مملکت
سامافر السبس و دوم قوم فرنس که شوهرش گردید بسر کرد بعد مرگ فرانسیس مری ها گس
حرمین سرریان داران فی نکاح کرد پس از مردن شوهر دوم از مملکت بدر گریخته
با نگلند آمده هژده سال اسیر بود و در عهد ملکه ایلزابت در ۱۵۸۷ در سال
چهل و ششم عمر سر سلطنت بر تخت بنحال بود و ۹۷ و جمیس ششم در سنه یکهزار و
پانصد و شصت و هفت بر تخت سلطنت نشست و بعد مرگ ملکه ایلزابت که تخت را
خالی کرده در سنه ۱۶۰۳ پادشاه انگلند شد و تا آنگاه هر دو ولایت مخلوط گشته
و خمس و در سنه ۱۷۰۷ ملک را بسر برده در گذشت بعد ازین در حالات انگلند
مرقوم گردد حفظ تاریخ انگلش که آنرا برتانیه گویند جزیره است شمالی غربی
منتظم سمورته صد و هشتاد میل دراز و سه صد میل پهنا یکی ۹۰۱۰ مربعات
ابعاد از عرض پنجاه درجه و شش درجه شمالی ما بین سی و یک درجه و سی و

بجانب ربع دلیت و نیفه نفر بتا طول تمامی آن اسکاطلند شرقی بحر جرمن فاصل میان آن
جرمن غربی چانل جرج فاصل میان آن و ارلند جنوبی انگلش چانل فاصل میان آن و فرنس
سکنه قدیم این ولایت قوم کال بودند که بر کنار بحر جرمن قیام می داشتند قریب پنجاه
و دو سال قبل مسیح جولیوس قیصر ولایت برتانیه را فتح کرد و کاهی بیلان مرزبان
برت نور در پس آن کرده بود با قیصر جنگ نمود دران هنکام مردم این ملک
اختلاط تمام با قوم کال داشتند و همه بت پرست بودند اگرچه رئیس و بادشاه
در میان ایشان بود اما در علم و فنون صنایع و مهمات دنیوی چندان مهارت
نمی داشتند اکثر شغل و کار ایشان شکار بود مثل صحرانشینان و عزلت نشینان
تجارت و دیگر معاملات نمی پرداختند اگرچه میان آنها قدری علامات بود
مگر مدار بیشتر خوردن بر گوشت حیوانات و شیر بود لباس آنها چرم حیوانات بود و مساکن
شان خانها از سنگ بی گچ و مغارات و اجوف تنه درختان و چوبین سلاح نیزه
و تیر و شمشیر کاهی زنان این گروه هم سلاح گرفته بمیدان آمده همراه روسای خود نبرد
و تلاش میکردند و صورت حیوانات را بوزن بر بدن منقوش کرده اینچنین خود هم
رنگین می نمودند و زینت می شمردند و امر کدخدائی چندان منقح نبود بلکه دوازده
تا چهار ده مردان با هم چند زنان می گزیدند و هر دو در آن حکم عام با هم آنها
داشتند مگر اولاد آن زنان بنام شوهر حقیقی منسوب بود اولاد خرد و بزرگ را بسیار
دوست می داشتند القصه چون قیصر درین ولایت چیره دست آمد رای آن

قوم

موم ضوابط چند سفر کرده تا بدان اقوام ربو مردم سکنهٔ جزایر ۱۴۳ لک شمال
تمام نموده‌اند الغرض برتانیان تا انقضای حکومت و سلطنت اغطوس قیصر غالبا
خراج گذار رومیان بوده‌اند در مجاورت و اختلاط بسیار با رومیان بعد اکره
قیصر کلادیوس در سال پنجاه و دوم مسیح سپهدار کلان با فوج جنگجو برتانیه به فتح
او بدان سو شتافت از آن طرف کراکطاکوس با ملکه بادیقا لشکرها آراسته به جنگ
پیش آمدند لشکر کلادیوس جنگ صعب کرده کراکطاکوس را اسیر آورده بروم
فرستاد و بادیقا بتهور زهر خورده بتبدیل صورت مرد رفت بعد از آن اگری کولا
سپهدار سلطان بعد تسخیر برتانیهٔ جنوبی سودای غربت سوی برتانیهٔ شمالی
برافراشت چنانکه مسطور شد پس اولاد و اخلاف اگری کولا در آن ولایت
تا سنه چهارصد و چهل و هفت از دست فیاض حکومت بکردند و بفساد و فلاح آنها را
مستاصل نمودند درین ابتدا در زمان علوم و رسوم رومیان ذاتی و جبلی برتانیان
شده بود بعد از آن مردم سکنهٔ برتانیه مانند رعایا بوده‌اند و برخی در اطلی رفته سکونت
گزیدند و اکثر بشرفا ر اکو یا به برتانیهٔ شمالی رفته در آن ملک حبشی شاهان بهم رسانیده بود
در حال ضعف رومیان و شدت بالتسلط اینک دراز کردند و انگلیسان و غیره
زجلعه سرور حمله آوردند و برتانیان مانند بیچارگان لی بد دستادن تاب
مقاومت و مخالفت آنها نیاورده از خوف و بران شده التجا بسرداران
روم بردند مگر برادر رسیدند چلدوس کر از اصل برتانیه بود حمایت برطانیان

خود کرده در دو نوبت سعی بمعاونت آنها و مخالفت دشمنان پرداخت برتانیا
ناچار شده مدد از سرداران سکسون یکی هنجسط دوم هورسا نام گرفته از شر اجمت
و تاخت اسکاتیان و پکتان رستند پس سکسون حاکم انگلستان شدند و ملک قدیم
سکسون سکاندوباشمالی جرمن بوده آنها بتدریج در برتانیا آمده تا سال
حکومت کردند و بلاد و قلاع بنا نهادند چنانکه اغلب زبان ان نشان سکسون باقی است
بکر حالات و تواریخ ان عهد بسیج بنضبط نیست آنچه در کتب لوجبا بسط آمده قوم
کتف سلاطین کنط از انگلستان ۱ هنجسط بکسر هاء هوز و نون رسیده و کسر جیم و طاء
مهمله در سنه چارصد و پنجاه و چار بر سریر آرا نشستند ۲ اسکی بکسر همزه و سین مهمله و کاف
تحتانی در سنه چارصد و نود و نه ۳ الکطا بالف ممدوده و کاف و فتح
طاء مهمله بالف در سنه پانصد و دوازده ۴ هم برنک بفتح تحتانی بهم و کسر حرده
و راء مهمله تحتانی و کاف در سنه پانصد و سی و چهار ۵ اهل برت بکسر همزه و مثلثه
بلام رسید و کسر عین و راء مهمله و فوقانی در سنه پانصد و شصت و هشت در عهد او
مذهب نصارا در انگلند شیوع یافت ۶ بکر همزه و دال مشغله و فتح نون ممدوده بالف
و دال و لام در سنه شش صد و شانزده ۷ از کم برت بکسر همزه و راء مهمله و فتح کاف
بسم و کسر سوص و راء مهمله و فوقانی در سنه شش صد و چهل ۸ عرب بکسر همزه و عین معجمه
و کسر سوص و راء مهمله و فوقانی در سنه شش صد و شصت و چهار ۹ نوث بضم لام بود و
فتح مثلثه تحتانی و راء مهمله در سنه شش صد و هفتاد و سه ۱۰ ادرک بکسر همزه و دال مهمله

و کسر راء مهمله

و کسر رای مهمله بکاف زده در سنه هشتصد و هشتاد و پنج ۱۱ دب[illegible] و کسر واو تحتانی
مثلثه و کسر رای مهمله بدال مهملتین در سنه شش صد و هشتاد و پنج ۱۲ اوربت بکسر همزه بدال مهمله
و فتح موضع رای مهمله و فوقانی و رادل ربت بکسر همزه و دال مهمله بلام و فتح موضع
رای مهمله و فوقانی باتفاق در سنه هفتصد و سی و پنج ۱۳ اتل ربت الول در
سنه هفتصد چهل و هشت ۱۴ الدربک بفتح همزه بلام زده و کسر دال و رای
مهملتین تحتانی و کاف در سنه هفتصد و شصت ۱۵ انل ربت بران در سنه هفتصد
و نود و چهار ۱۶ کودرد بضم کاف فارسی بدال نقطه و رای مهمله بدال نقطه
در هشت هفتصد نود و ه ۱۷ بالد بفتح موضع بالف و لام و فتح دال و رای و دال
مهملات در سنه هفتصد پنج نشنه در سنه هشت صد و بست و سه طبقه بدو منتهی شد سلاطین
بنگس ا ارلین اتنان الا بکسر همزه و فتح لام بالف در سنه چهار صد و نود
و یک در ولایت بنگس از ملک الکند پادشاه شد ۲ سسا بفتح سین مهمله تحتانی
و فتح سین دوم بالف در سنه پانصد و چهارده ۳ کولین بکسر کاف بواو بفتح و کسر لام
تحتانی و نون در سنه پانصد و نود و ۴ سول دی بضم سین مهمله بواو و لام و کسر دال
تحتانی در سنه پانصد و نود و دو ۵ سولوف بضم سین مهمله بواو و لام و کسر واو
تحتانی در سنه پانصد و نود و دو و سه لوف بضم سین مهمله بواو و لام بواو و فاء
در سنه نود و ده بهشت ۶ سیل بکسر سین مهمله تحتانی ساکنه و کسر لام تحتانی و لام و کسر سلیم بضم کاف
بواو و ضم سین مهمله و فتح لام میم رسیده باتفاق در سنه شش صد و یازده ۷ کور الکمبا

بفتح کاف وضم نون بواو وفتح واو بالف لام وکاف در سنه چهل ده ۱ اول
داک بکسر همزه ودال مهمله بلام وفتح واو بالف وکاف در سنه شش صد وچهل ونه سلطنت
رسید عثمانی شد ودر سنه هشتاد ونه این طبقه را افتاد سلاطین آل سلجوق
ارکن دبن بفتح همزه وراء مهمله وکاف بفتح نون زده وواو مکسور تحتانی ونون
در سنه پانصد وبیست وهفت در بدل الکش سلطنت رسید ۲ علنود را بکسر سین مهمله
ولام تحتانی ودال مفتوح بالف در سنه پانصد وشصت وهفت ۳ بایزید بکسر بای
راء مهمله در سنه نود وهشت ۴ عیسوی شده بود بکسر سین راء مهمله در سنه
نود وهشت عیسوی شده بود بکسر در سنه شش صد شانزده ۵ سیح اصفو بکسر
سین مهمله تحتانی وحسم در سنه شش صد وبیست ۶ سیح سکو پنجاه ودو
سو سلیم بضم سین وفتح واو تحتانی وفتح سلنه ولام میم در سنه ششصد وهشت وپنج
۸ سبقری بفتح سین تحتانی وفا وکسر راء مهمله تحتانی در سنه ۹ سی بکسر سین نود
تحتانی در سنه بکسر سین تحتانی ذمین معجمه وکسر راء مهمله تحتانی ودال مهمله
وسوفرز بضم سین بواو وفتح فا وکسر راء مهمله تحتانی ودال بالقاف در سنه
بفتح عین مهمله بالف وفا بالف در سنه ۱۲ سلغوز بفتح سین بلام وکسر فا وراء مهمله
تحتانی ودال در سنه ۱۳ سوی بضم سین مهمله بواو وفتح فا وکسر راء تحتانی
ودال مهمله در سنه ۱۴ بکسر سین شین معجمه وکسر راء مهمله تحتانی ودال در سنه هفت صد ونود
بسلطنت رسید در سنه ... صد و ... منقرض شد سلاطین ترک ...

نکات تیز و سطبر او کر لند و نار بم بر لند الاکبر بهمزه و فتح لام بالف که عبد انبر
در شعر آنکه نصف و جهل و نصف سلطنت و لاابن از کل سرور دهام و نبکا سر و سطبر لند
و بکر لند و نار بم بر لند سر را فراخت ۳ ادا بفتح همزه و دال بالف در شعر
غلا با بفتح غین معجمه و لام بالف با و فارسی مفتوح بالف در شعر تو دو را بضم
نشلنه لواو و دال مهمله و فتح واو ثانی بالف و لام و دال در شعر فرزندی کاف
بکسر فا و را مهمله تحتانی و واو مفتوح بلام و فا در شعر تودرک بضم نشلنه
لواو و دال مضموم و کسر را مهمله بکاف در شعر امل رک بکسر همزه و دال و واو
مکسور تحتانی بوزن کورشه ادو نصار اکنت اس رک بالف ممدوده
و سین مهمله در شعر اس و الد بواو در شعر اس وی بواو مکسور در شعر امل
وار دو اد دراول و دال در شعر اغ فرید بالف ممدوده و غین معجمه
در شعر الک فرید بفتح همزه و لام بکاف در شعر اس و واو اول بکسر را و مهمله
بدال بزده در شعر سس رو بکسر سین بنون در شعر اس رک در شعر سو لوف
در شعر اعرب در شعر اف دو لیف بده و فا و ضم دال اول و سکون ثانی
و لام و فا در شعر ادل و الد در شعر الور و بفتح همزه و بضم لام لواو
در شعر اثل در و بفتح دال اول و را مهمله و دال در شعر ال غالد اول
بفتح همزه بلام و فتح فا بالف و لام و دال در شعر اس و ثانی در شعر
اثل رو در شعر اس بالد در شعر رد و لیف بفتح همزه بنون و فتح دال و را

مکسور تحتانی و دال مفتوح درسنه سلطنت رسیده و در ششصد و بیست و یک طبقه بد و بی شد
دلایان مریا و سکطدان و زوطلند و لبن کولد و نارنم طن و سطرو دلی
و ارطمک نام و اکنغوز و کسطر و سلوب غلو سبط و در سطه را سطافوز و دار دیک
لوکنک نام ملی قوز و و هرقوز د اولین نها کرد بفتح کاف و کسر را مهمله تحتانی و
دال مفتوح بالف درسنه دنشا بکسر تحتانی و سوختن بفتح ها بالف درسنه
کورتس بضم کاف بواو و را مهمله و کسر لام سین مهمله درسنه بیدا بکسر با و زا فارسی
بنون و دال مفتوح بالف درسنه برای بکسر با فارسی و فتح تحتانی بالف
و فتح دال بالف درسنه او عبوی شد اولف بضم همزه بواو و لام و فا و کسرها
هوز تحتانی و را مهمله درسنه اتل ر و درسنه من رو بکسر کاف بنون درسنه
سولار رو بضم سین بواو و فتح لام بالف درسنه کی تیلم بکسر کاف تحتانی
و کسر نون تحتانی و فتح لام بمیم درسنه سول و دیف درسنه بران اولف بفتح نوصن
را مهمله و نون درسنه لودی کن بضم لام بواو و دال مهمله مکسور و کاف
مفتوح بنون درسنه شیح لاف بکسر ها تحتانی و غین معجمه و فتح لام بالف و فا
درسنه سلطنت ششصد و درسنه ششصد و شصت و سه منتهی شد انکلبه عربی و نوکلک
و نار نولک و کریج و جزایر الی اولین ایها لو فالیصم تحتانی بواو و فتح فا بالف
درسنه طیطلوس بکسر طا مهمله تحتانی و طا دوم بلام و ضم تحتانی بواو و سین مهمله
درسنه ردوالد بکسر را و دال مهملتین درسنه ارزن والد بکسر همزه و را مهمله

وکرا د

و کسر بای فارسی بنون در سته   اندک بکسر همزه و بشین معجمه و کسر رای مهمله بکاف
و لاناس بکسر همزه و فتح نون با الف و سین مهمله باتفاق در سته   اثل اسپر در سته
اث و الد بکسر همزه در سته   اثل پرو در سته   الف و اله بفتح همزه بلام و فا در سته
بوریا بالضم بوصل و رای مهمله و نون بالف و اثل پرتب باتفاق در سته   بورتا
تنها در سته   اثل رود در سته   اثل رند در سته سلطنت نشسته در سته مقصد و بوذ
حد و سلسله بدو منتهی شد   سکون عربی و کران دال در دو در سته سمور دست
و دیل دست و برگ اولین ایشان کرد یک بکسر کاف رای مهمله زده و دال مهمله
مکسور تحتانی و کاف در سته سلطنت رسید کن ریک کاف مکسور بنون زده و
کسر رای مهمله تحتانی در کاف در سته   کورلین در سته   سول ریک در سته
سولوف تاریه   کیلک لس بکسر کاف تحتانی و نون غنه و کاف فارسی و بوصل
بشین مهمله زده و کوشالین بضم کاف لر آدشلنه و لام مکسور تحتانی و نون با الف
در سته پادشاه شده مذهب نصارا گزیدند   سوان و الک بضم سین مهمله و واو و
نون و دال مفتوح بالف و لام و کاف در سته   الذی و اله بفتح همزه بلام و کسر دال
مهمله تحتانی در سته   سکرک بکسر سین اول بکاف زده و سین و بوصل مکسور رای مهمله
و کاف فارسی در سته سین سواوس طین مردو باتفاق در سته و سید کرد الدب
تحتانی رود دال مهمله در سته   بنا بکسر نون و فتح تحتانی در سته   ادل رود در سته
کودرید بکاف فارسی در سته   هجس بسه نانی و سنلوف در سته   سرب بکسیم

بفتح سوصد چبراء مهمله و شغله در ۸۲۷ بادشاه شده در هشتصد ونهی و   اکبرت بکسر همزه
بکاف فارسی زده و بوصت مکسور براء مهمله و فوقانی در سنه هشتصد جانشین بزرگان
شد دران وقت جارلس بزرگ یعنی کرامان بادشاه فرنس و جرمن بود اکبرت
سفیر رسالت کرده بود برای حفظ خود از عذر عهد لوزفا دختر عافا بروجرنی برک
بادشاه سکسون عربی گریخته در کورت جارلس علم جنگ و سیاست آموخت و برگشت و
بدین سبب در اندک از سنه ممالک سبعه سکسون را بتصرف آورد و کمرداد بادار
بتصرف او بیرون بود اما خراج گذار اکبرت نام مملکت خود را انگلند گذاشت
و در سنه هشتصد و سی و هشت قریب دبن کطرا از جهان رفت   اثل ولف
بکسر همزه و فتح ثاء مثلثه بلام رسیده و ضم اول بواو و لام و فاء در همان سال بجای
پدر نشسته پسر خود اثل استان را به سالار نمود در عهد او دنرک را انگلند تاخت کنند
بادشاه بمقابلات مردانه کرده آنها را برگردانید و پسر خود را بروم فرستاده
تا پاپ یعنی پس را طلبیده در ملک خود علم را رواج داد و چون اثل استان مرده بود
مملکت خود را دو بهره کرده یکی به اثل بالد به اثل فرید داده نوزده سال بادشاهی
کرده از جهان رفت   اثل بالد بو صده مفتوح بالف و لام و دال در سنه هشتصد و پنجاه
و هفت جانشین پدر شد دو سال سلطنت کرد چون پسر نداشت برادرش بجای بر
نشست   اثل برت بوصت مکسور براء مهمله و فوقانی در سنه شصت بجای برادر
نشست پنجسال ملک راند نماند چون او هم پسر نداشت برادر را در ولایت عهد گذاشت

اتل رکر کبر را ر بدال مهملتین در سنه شصت و شش خلیفه برادر کرد بیجیالی کامرانی کرد
در عهدش مردم کرک اکثر بنادر و ممالک انگلند گرفته اهل ر در اشتند الفرد اکبر
بفتح همزه بلام و فا رسفتوح برا و دال مهملتین در سنه هفتاد و یک بجای پدر جلوس کرد
او پادشاهی صاحب تدبیر صلح و جنگ اکثر ضوابط ملکداری بنا نهاد و هفت بار
با ذنرک جنگ کرده بر آنها ظفر یافت و از ملک خود براند و پیمان گرفت تا باز
مرتکب فساد در ملکش نشوند در عهد او علم جهانداری و جنگ دریا در انگلیان
شایع شد که بران سبب بر ذنرک ظفر یافتند او بلده لندن را بعد بعمارت کرد
و در سنه ۹۵ دار العلم اکسفورد بنا نهاد و مملکت انگلند را به یکصد درجه برگنه تقسیم
گردانید و به تعمیر جراحتهای وزش کوشید او در اول بروم رفته تحصیل علوم زبوان
کرده بود و زبان انگلس را لاطین آموخته و تصنیفات کرده و سکهار از اشیع ابنیه
عالی و کلیسا اساس نهاد و اکثر بنادر ر لب لندن و ری ملکه رزس گرفت دلیران را
مغلوب ساخت و علما را از اطراف در ملک خود آورده قدردانی ها کرد
و با غزی غوری هم و نالد پادشاهان انگلند آشتی کرده بر سر وزنش تاخت
کوشید او پنجاه و پنج جنگ نموده بعد سلطنت سی و یکسال از جهان رفت بعد از و
ادورد اصغر بکسر همزه و دال مهمله زده و را مفتوح بالف و را و دال
مهملتین در سنه نهصد و یک جانشین شد در عهد او دنس ها در ولایت انگلند در شدند
او بعد سلطنت بیست و چهار سال اتل استان بکسر همزه و سین مهمله زده و فتح طا

مهمله با الف و نون ساکن در سنه نهصد و بیست و پنج جانشین پدر شد قوانین برای ازرکون
ترجمه نمود و جنگهای نمایان با دنس و سکوطیان و اقوام شمالی کرده در سنه ۹۴۱ جهان
بدرود کرد   ادمند بکسر همزه و دال منقطه زده و میم مفتوح بنون غنه و دال مهمله
در سنه نهصد و چهل و یک بر تخت نشست اما در ملکداری خوب نبود لهذا و یرک را دو گالی
و سکلند در سر افتاد و پنج سال بادشاهی کرده درگذشت و   ادرد بکسر همزه و دال
مهمله بر دو دال منقطه زده در سنه نهصد و چهل و شش سریر آرا شد نه سال ملک راند
اما تسلط و نرک سرو زا فزون بود بعد از و   ادوی بکسر همزه و دال زده و واو
مکسور تحتانی رسید در سنه نهصد و پنجاه و پنج افسرا گشته چهار سال حکمروائی
نمود بعد از و   ادگر بکسر همزه و دال نوشته و فتح کاف فارسی و را مهمله در سنه
نهصد و پنجاه و نه بر سر فرمانروائی جاگزین و بنظم ممالک پرداخت لیکن مانند ادران
بنو ق نشین بود در سنه ۹۷۵ از جهان رفت و پسر بزرگش ادوارد در سنه نهصد
و هفتاد و پنج بر تخت نو و رونق نشست چون سفاک بود بدست مادر پدر خود کشته شد
حکومتش سه سال بود   ائل رد ثانی بعنوان شاب در سنه نهصد و هفتاد و هشت سریر
آرا گشته سی و هشت سال ملکداری کرد و در ملکش یعنی محصول بر مردم در سنه ۱۰۱۳ انگور
کرد و با سوین بادشاه و برک جنگ کرد و در سنه ۱۰۱۳ شاه بالو دیگر خود را اشیار نمودی
ادکلم سفاف قرین اخراج بود و بعد جنگ بسیار سوین کشته شد و پسرش کنوط بزرگ
سریر آرا شد چون ائل رد بانگلند برگشت کنوط ملک خود را حیف نمود و ائل رد

در سنه

در سنه ۱۰۱۶ ادمند ثانی جانشین او شد و در سنه یکهزار و شانزده که دید کنوط
پادشاه ڈنمرک را لشکر کشید از ملک براند ادمند تا اول دسامبر چهار سوار
ملک را پیش شاه برد و کنوط ایران سعید را سعید کرده بجایش نشست و سلسله سلطنت
سکسون از انگلند انقطاع گرفت   کنوط بفتح کاف و ضم نون و واو زده
طا مهمله پادشاه ڈنمرک بر تخت انگلند در سنه هزار و هفده نشست مدت هژده سال
ملک رانده در سنه ۱۰۳۵ از جهان رفت   هرولد بهار بوز بفتح ها را مهمله
زده و واو بفتح لام و دال مهمله پادشاه شده چهار سال ملک راند و نماند بعد از او
هردی کنوط بفتح ها و را مهمله و کسر دال تحتانی رسید در سنه سی و نه بجای پدر
نشست مدت دو سال در عهد کلیسان از تسلط دنش عاجز آمده اولاد اتل رد را
طلب داشتند بر خود پادشاه کردند   ادورد کانفسر بفتح کاف با الف و نون
و کسر سین مهمله تحتانی و فتح سین و سیم را مهمله در ۱۰۴۱ باتفاق امرا پادشاه شد و
در سنه ۱۰۶۵ بعد سلطنت بست و چهار سال درگذشت بعد از او   هرولد پسر گودوین
ررل گنت باتفاق امرا در سنه شصت و پنج بر تخت نشست در عهدش ولیم بر زبان
نارمندی سلاطین اطراف را با خود متفق ساخته چهل هزار مرد کار فراهم آورده چون
هرولد درین هنگام بر جنگ دنش رفته بود ولیم بی تعرض باغی در انگلند در آمد
هرولد با استماع این خبر از ممالک شمال برگشته در مقام باطل رسید و در انجا ملاقی
طرفین دست داد هرولد جنگ صعب کرده کشته شد   ولیم چهارم اکتوبر سنه یکهزار و شصت

وثنش بر تخت انگلند نشست و در ضوابط و دستورات قدیم تغییر راه داد و زمینداران
و سجادیان خود را نوازش فرمود و ادکر اتلنک و خواهرزنش و الکلوم بکس باستماع این خبر
با سکاطلند رسید و بعض بزرگان سکسون را با خود متفق کرده بنیاد بر سر ولیم لشکر
کشید ولیم بعد تردد بسیار با مل کولم پادشاه اسکاطلند شوهر خواهر اتلنک صلح کرد
و قلعه سنگین در لندن بنا نمود و بعده چون جنگ فرنس پیش آمد لشکر از اقوام
انگلند آراسته بدفعه پرداخت و اکثر باعانت اسکاطیان بر فرنس غالب آمد
لیکن قبل از اتمام جنگ در سال لب و نکم سلطنت به عمر شصت و یک سال در سنه ۱۰۸۷
از جهان رفت و در دار الغیبش تا زندگی مدفون شد بعد مرگ ولیم بردوم انگلند
بسبب تسلط نارمن و تغییر رسوم سکسون بجانب مل کولم با سکسون پیران انگلش بوی
کان طیط شتافتند چه سلطنت انگلند بنام رابرت و ولیم رو فوس پسران
پادشاه متوفی متنازع بود لیکن بعد جنگ امر سلطنت بر ولیم قرار یافت رابرت
به بیت المقدس شتافت و ولیم رو فوس در سنه هزار و هشتاد و هفت هجری مسیحی
بر تخت پدر نشسته سیزده سال بخوبی ملک راند و در سال چهار بر جلوس چهارم در شکارگاه
زخم تیری از اثر خشم هلاک شد و در سنه اکراد لاد نکلدانشت هنری اول
یکبر پادشاه سوز نبون رسید و دیگر را از مهلکه تنجانی بیرون آورد و ولیم بعد مرگ ولیم اگث
سنه یکهزار و یکصد بر تخت انگلند نشست رابرت باستماع این خبر از ورسلم براجعت
کوه دوم هنری برد دست یافته قید کرد و بست و هشت سال در قید بود تا مرد هنری

با دختر مل کولم ثالث پادشاه اسکاتلند را بعقد آورده نوبت نظام یافت و
لشکر قوی فراهم آورده بجنگ فرانس رفت اما کاری از پیش نبرد و قبل از مرگ
خود هنری پسر مطیلدا خواهر خود سکوحه هنری چهارم پادشاه جرمن را بولایت
عهد کبر نمود چه پسر و دختر نداشت و در عمر هفتاد و هشت سالگی بعد سلطنت سی و شش
در سنه ۱۱۳۵ از جهان رفت   اسطیفن بکسر همزه وصل و سکون سین مهمله و فتح
طاء مهمله و کسر فاء تحتانی وزن و بحذف ظاهر اده پسر ادیلا دختر چهارم ولیم
نارمندی که ارل بلویس بود بمعاونت لنداب دین کنطربری دوم دسمبر سنه یکهزار و یکصد
و سی و پنج عیسوی بر تخت نشست و مطیلدا و پسرش خارج شدند مطیلدا بر دعوی خود داد
و پادشاه اسکاتلند التجا برد و برادرش حقیقی ارل گلوسسطر مساعدت شاهزی کرد
ازین اسباب جنگ عظیم میان اسطیفن و هنری قایم شد در اسطیفن بعد نزد و بسیار
اسیر شده در سنه ۱۱۴۱ پیش مطیلدا رفت و مقید گشت پس مطیلدا فرمانروا گردید چو نگر
در اجرای امور سلطنت دست درشتی دراز بود و برخواهش مردمان عمل می نمود مردم
انگلند در سنه ۱۱۴۲ او را خارج کرده اسطیفن را باز بر تخت نشاندند اسطیفن ارل
گلوسسطر را تبدیل کرده نوزده سال بیع سابق ولاخی راند چون بر سطاک
پسرش مرده بود هنری را ولیعهد ساختند در گذشت   هنری دوم نبیره دختری
هنری اول نبیره نوزده سالگی بحکم ولایت عهد بتاریخ اکتوبر سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و چهار بر تخت سلطنت نشست و او در اندک زمان ملک واقعی بر ... کار کرد

و در حصص مهمات کلی کوشش کرد و بلده والنک فورد و دیوکسطر و اکسفورد را
تهذیب نمود و لندن را دار الملک ساخت و اکثر قلاع را تعمیر و مرمت کرد و بوقت
استقلال با رعیت با پند المیثاق ملکه فرانس را بعقد آورد و در بلده گینان
از فرانس بعمر پنجاه و هفت سال بعد سلطنت سی و پنج سال از جهان رفت و دو هزار پوند
نقد گذاشت و بعضی ایشه رکه در اخر او صنعت الطباع در عهد او در
مملکت انگلستان شایع شد او در سنه ۱۱۸۶ انگلند را در شش بخش منقسم کرده محصول زر تقسیم
ساز مقرر نمود رچارد اول بکسر راء مهمله و فتح جیم فارسی بالف و راء
و دال مهملتین پسر سوم هنری دوم بود از امام کبری اولاد زن او بشتم جولای
سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه بجای پدر نشست و او پادشاهی شجاع و دلاور
و صاحب همت و عاقل بود و در زند بر جنگ کامل لشکر به بیت المقدس و بلاد شام
کشیده با صلاح الدین یوسف پادشاه مصر و شام سه سال جنگهای صعب کرده عسقلان
و عکا و دیگر ممالک گرفت و صلاح الدین از وی صلح خواست و در سنه ۱۱۹۲ از شام
بانگلند رجعت کرد و در هنگام مراجعت و ذک اسطریا او را بعد در سنه ۱۱۹۳ اسیر
کرده نزد هنری ششم پادشاه جرمن فرستاد ناچار او دو هزار و یکصد و پنجاه هزار
مرک کند قریب سه لک پوند انگریزی باشد فدیه پادشاه جرمن داده خلاصی
یافت در غیبوبت پادشاهان ... اکثر اراضی انگلند را متصرف شدند
و پرچار رد در سنه ۱۱۹۹ بعمر چهل و دو سالگی سال دهم جلوس با زخم در محاصره قلعه

چالوز

معزول شد   جان نفضح جهم بالف نون ملفوظ بیرو و میم رنج بردوم ششم
اپریل سنه یکهزار و یکصد و نود و نه بجای برادر نشست و با پادشاهان فرنس
و انکلطلیند و برلند جنگهای نمایان کرد چون زاهد خشک بود و خود را اعلام
پاپای روم میدانست حاکیرات بر حاصل نابان با پا داد لهذا امیران رنجیده
سرکش شدند پادشاه زبیع نابان پاپا را از ملک خود براند و در خفای
ایران جسته هژده سال ملک راند و بعمر چهل و نه سالگی در سنه ۱۲۱۶ مرد   هنری
ثالث پسر خان بعمر نه سالگی نوزدهم اکتوبر سنه یکهزار و دو صد و شانزده برکرسی
پدر نشست و ارل ام برک ما ماشلیفی او شهره گشت و در سنه ۱۲۱۹ درگذشت و بن بنی
دین کسطرانالبن شد پادشاه زخلاف سیند بیرون درونت رونق بسیار در ملک پدید
کرد در عهد او پاپای روم از پادشاه فرنس رنجیده فرنج را از الکیحت نا پادشاه
خود را خلع کردند و او پناه بهنری آورد از نفصا استیفن ماطلی پورط او ال انسطر
کر شوهر خواهر هنری بود باغوای سعدان خروج کرده با پادشاه و هنری و لنکسطر
ظفر یافت در جنگ سابوس میان ماطلی پورط و دو ارل مکوسطر که خواهر هنری و دخم
افتاد داده داده و پسر هنری ملوکات و لشکر بدر را فراهم آورده بغرت تمام
با ماطلی فورط جنگ کرده چهارم گست ۱۲۹۵ ظفر یافته ماطلی فورط را کشته و شرعان
راد رملک این تحصیل شهر کرد شهری عنت پسر بعمر شصت و چهار و پنجاه و ششم از هفتم
سلطنت در سنه ۱۲۷۲ درگذشت او ضوابط بسیار در امور خیر از نمود مقرر کرده بود

ادوارد اول بکسر همزه و دال منقوطه زده و واو مفتوح بالف و را و دال مهملتین
بعد مرگ پدر در انگلند رسیده شانزدهم نوبر سنه هزار و دو صد و هفتاد و دو
سریر آرا شد او پادشاهی عادل و عاقل و صاحب جرأت و فاضل بود در عهدش
رعایا بآرام تمام زندگانی کردند پسر بزرگ را سلطان ویلز خطاب داد و همیشه
از پاپا خواهان پرنسپالی و برهمی کار انگلند بود بالاخر در سنه ۱۳۰۵ بعمر شصت
و نه سالگی سی و ششم یا سی و پنجم سلطنت وقتی که در تهیهٔ یورش بر اسکاتلند بود از
جهان رحلت نمود و وصیت کرد که تابوت او را با سی هزار پوند برای آرایش
بیت المقدس اورشلم فرستند ادوارد ثانی هفتم جولائی سنه یکهزار و سه صد و
هفت بعد اجرای وصیت بجای پدر نشست در اوایل اخلاق خوب داشت عنقریب
گوسطون را طلبیده عزت داد و دختر پادشاه فرنچ ابیلا نام را بنکاح آورد
و ملکی را که ادوارد اول در فرانس از دست داده باز گردانید و از راه حمق
زور جنگ کرده اکثر اسکاتلند را گرفت و این فتح انگلس را در سنه ۱۳۱۴ از دست داد
سفارش آن گوسطون کشته شد بلکه بفرانس رفته لشکر بسیار آورده فالان گوسطوان
را بحال تباه کشته شوهر را اسیر کرد و پسر خود ادوارد را بر تخت نشان
داد و ادوارد ثانی بعد سلطنت بیست سال در سنه ۱۳۲۷ مرد ادوارد ثالث
بیست و پنجم جولائی سنه یکهزار و سه صد و بیست و هفت با مادرش بر تخت نشست
مادرش با مارتیمور همر آشنا بود اینها اراده تسلط بر ملک انگلند کرده اکثر اقوام را بر

انگلند

انکلطند تلف کردند او وارث را از ایلوان و سطوون نمانده آگاه شده
ناگاه هر دو را بقید آورده سو زنبر را بخواری تمام کشت و فریب طرد ساخت او
تخت و تاج در را قلعه مارتم مقید ساخته جمعی از خیرخواهان خود با لشکر بسیار بجای سلطنت
او باز داشت ملکه خود را امر لیت و هفت سالگی هلاک ساخت لیکن نگذشت
کرادر اراده منازعت با او بر بادشاه انکلطند شود اگرچه خواهر اش
را به نکاح آورده بود و او سبب دوارد با لیل بطرف فرانس رفته
باتفاق جان بادشاه انجا بر سر او لشکر کشید روز شنبه ۱۲۰۳ جنگ صعب در پیوست
ادوارد بر هر دو ظفر یافته اسیر کرد و صد هزار زر گ و جان سر ملین
قرص طلا فدیه داده خلاصی یافتند لیکن جان بر گشته در انکلند مرد و ادوارد
ملک بسیار از فرانسان بتصرف آورده در تمام ملوک فرنک بانور گذشت و در
سنه ۱۳۰۷ بعد سلطنت پنجاه و یک سال او در سن شصت و پنج سالگی در گذشت چون
فرزند او در حیات پدر مرده بود ریچارد ثانی نبیره اش پسر سلطان
وال در عمر چهارده سالگی برسید [illegible] بر تخت نشست در عهد ش
هنری پسر چهارم ادوارد و سوم که حاکم لنکسطر بود عموم خلایق را با خود متفق ساخته
جمعی فراهم آورد و [illegible] استحکام گرفت در وقتیکه ریچارد با افواج بسوی
ایرلند رفته بود بسیاری از ان جزیره فرو گرفته هنری خروج کرد ریچارد با استماع
این خبر مراجعت نمود لیکن سپاه او در مقام نافرمانی بود در انوقت هنری [illegible]

کرده ظفر یافته و اسیر گردید فاران ان رچارد در سنه ۱۳۹۹ در حبس بعد سلطنت
و سه سال بعمر سی و چهار سالگی جان داد   هنری چهارم پسر چهارم ادوارد سوم
در سال نهم ستمبر سنه ۱۳۹۹ بر تخت پدر نشست در اول عهد او دوک سوای و اکسطر
و ارل گلوسطر و سلسبوری لارد برک بر بدخواهی پادشاه اتفاق کردند
لیکن هنری از کمال حزم و جرات و استقلال خود را فزوده خوار ساخت
ثوم پرسی که در شمال انگلند سکونت دارند از نفاق امرا خبر یافته جمعیت کردند
هنری آنها را نیز پراکنده ساخته و کونسل بزرگ در انگلند مقرر نموده امرا
باوجود نفاق کاری از پیش نتوانستند برد پادشاه پسر خود را ولیعهد کرد
و در سنه ۱۴۱۳ بعمر چهل و شش سال بعد سیزدهم یا چهاردهم سلطنت رو بجهان جاودان آورد
هنری پنجم پسرش بتاریخ سنه یکهزار و چهارصد و سیزده بحکم ولایت عهد جانشین
پدر شد و بر فرنج لشکر کشیده ظفر یافت و دران ممالک ملوک آن طوایف
ساخت و کوس ظفر در بلده پریس الملک فرنس نواخت و تمام آن کشور تصرف نمود و
و داد فیض و انکاطیان را پراکنده کرد بالاخره در سنه ۱۴۲۲   بعد از [illegible]
شده هنری ششم پسر نه ماهه او را سیزدهم اکت سنه یکهزار و چهارصد و بیست و دو
تاج بر سر نهادند و پادشاه فرنس و انگلند گردید دو برادر او عم بودند حاکم بدفورد دوم
فرمانده گلوسطر اگرچه این هر دو شاهزاده دلاور و صالح و مدبر انجام کار بودند
لیکن حفظ ممالک مقبوضه و مفتوحه برادر کلان نتوانستند بمرگ چارلس ششم نایب

سلطنت

سلطنت فرنس حاکم بدنور و ناظم فرنس بود و خواست تا در لباس سلطنت آرد تا همه
فرنس بخوبی تسخیر گردد از لباس جمیع ملوکانت خود را ضایع کرده بجنگ پیش آمد و در دست
انگلیسیان در سنه ۱۴۳۱ گرفتار شد پس مرگ دوک بدفورد در رود او دیوک برگندی
بجانب مخصوص شد از بین تمام ملک فرنس از دست انگلیس رفت و امداد از دوک
گلوسسطر نقصان پذیرفت چه پادشاه مرغرات دختر پادشاه سیزل سسلی را
بنکاح آورده بپدرش دین کنظر که ملک نزدیک جاگیر داد شاهزادگان کو رنز کیکه
از طرف مادر نسل پسر بزرگ ادوارد سوم میرسید از طرف پدر نسل کنبط پسر
خوردتر ادوارد بوده مرتبه در پرلمنت داشت لفنت لارد پرلند شده
رفت و دوک سموبک که سردار مزاحم ملکه بود و با کورنز زرک عداوت داشت
معاتب پرلمنت شده برای پنج سال جلا وطن کرد به دیده دار ان کانت جمار قیام
ورزیده ان ملکه ام است برلند از مالک کنت فراهم آورده لشکر دکی جاک کا در
پرپرلمنت فرستاد و تنها از شهریان لندن نصرت یافتند ملکه کو رنز رک را
رای آزردگی کار فرنس در زبر لند طلبداشت چون او بلندن رسید مردمان را
همراه خود دید و برای صیانت از تنگاره کاو را اجازت قیام لندن یافت او دهری
را بسیار تعظیم میکرد درین ضمن دوک سالیسبری و پسرش ارل دررک تا شاره
ملکه مخفی بطرف یارک شتافتند چون کورنز رک بسبب بیماری پادشاه حامی سلطنت
بود به تهیه سلاح پرداخت و ملکه لشکر فراهم آورده بمقابله شتافت اگرچه فوج

پادشاهی در جنگ اول ظفر یافت مگر پادشاه خود را اسیری داد و دوک یارک خود را
حامی مملکت ظاهر کرد لیکن بر نهاد که ملکه کر احکام خود در سلطنت انگار ساخت و پادشاه
روز بروز ضعیف شده همه اقتدار خود را برباد داد و دوک یارک دعوی استحقاق تاج
بر سر نهاد ملکه ارل وارویک را بوعده سلطنت طلبید با خود متفق ساخته با دوک یارک
جنگ کرده مظفر شد و پارلیمنت برین طور قرار دادند که هنری تا نفس حیات باشد
و دوک یارک ولیعهد بوده بعد مرگ هنری بر تخت نشیند سوای ملکه همه امرا برین شرط رضا دادند
ملکه بممالک شمالی رفته لشکری توانا فراهم آورده با دوک یارک در میدان واک فیلد جنگ
صف کرده ظفر یافت و او را در سنه ۱۴ کشت هنوز پادشاه در قید بود و فتح یاب
که دوک یارک ولیعهد بعد مرگ هنری و نشر بحائش اگرچه بظاهر تاج گرفته بودند اما
هنوز در حقیقت وفاداری بخاطر هنری می کردند پسر دوک یارک بانتقام پدر چند بار
بر لشکر پادشاهی ظفر یافت فی الجمله ملکه بجانب لندن رفته در ارل وارویک در جنگ
ثانی البان مظفر شد و شوهر خود را بدست آورد لیکن این فتح بسبب لشکر شمالی
بوده هنوز ملکه لندن نرسیده بود که دوک ارک لب و هسیم فبرار نی داخل لندن
گردید ملکه بدر یافت این حال با شوهر بطرف شمال برگشت و بعقب فوجی دیگر فراهم
آورده در طوطن جنگ صف کرده شکست داد ملکه و هنری به اسکاتلند گریختند و ملکه شکست
بعد شکست یافته شوهر را اسیری داد که بلندن بردند سلطنت هنری سی و دو نه سال
بود از تقویم لی ست ادوارد چهارم پسر زاده ادوارد سوم و لیکن پنجم جوان در توفی

چهارم

چهارم سنه یکهزار و چهار صد و شصت و یک بر تخت سلطنت نشست و ایلزابت زوجه
سر جان گرای را بحبالهٔ نکاح آورد و چون قبل از این انعقاد ارل وارک را برای
خواستگاری و سند خواهر پادشاه فرانس فرستاده بود ارل مذکور از شنیدن این خبر
خجل شده لوئیس یازدهم پادشاه فرانس را برای بازنشاندن هنری آورد و در
هنگامی که ادوارد بر اسکاتلند رفته بود هنری را از حبس برآورده باز بر تخت
نشاند ادوارد برگشته بر ارل وارک ظفر یافته او را کشت و هنری را باز
اسیر کرد نام هنری در سنه ۱۴۷۱ در قلعه لندن مرد و ادوارد بانجام امور و ملکداری پرداخت
بعمر چهل و دو سال بسال بیست و سوم یا چهارم سلطنت در سنه ۱۴۸۳ از جهان رفت و دو پسر گذاشت
ادوارد پنجم پسر او در اپریل سنه یکهزار و چهار صد و هشتاد و سه بعمر سیزده سالگی
جانشین پدر شد عمش دوک گلوسسطر عدم رضای ملکه در مردم ظاهر کرده بحیله اخراج او از
ارک لندن را نمود داده ارل و اعیان سلطنت را که جانب دار خاندان
سلطنت بود از بیت برانداخت پس پادشاه و برادرش را در قلعه بقتل آورده خود را
پادشاه را کشت و برادر خردش را گذاشت ولیکن مردم صدر خود پادشاه
شده ملقب بریچارد سوم گردید چون مشتهر شد که ریچارد برادرزادگان را کشت
ارل رچمند که در فرانس بود بتنهائی با هوا خواهان ادوارد چهارم ساخته بحیله
کند را بعقد آن دختر خود پادشاه منصوب بسیع دو هزار کس بانگلند آمد و هفت هزار کس
هوا خواهان ادوارد با او متفق شدند ریچارد با پانزده هزار مرد بمیدان

شتافت و در سنه ۱۴۸۵ جنگ کرده کشته شد سلطنتش دو سال بود چون اهل ... ایلزابت دختر
بزرگ ادوارد چهارم منسوب بهنری دوک لنکسطر بود بلین رحمند ... و لایت
یرک و لنکسطر را فراهم آورده هنری را بتخت نشاندند هنری هفتم یا ارل رحمند
تعبیر یعنی اب دختر ادوارد چهارم [illegible] دوم اگست سنه ۱۴۸۵ بتخت نشست
و در سنه ۱۵۰۹ الملکه کرب از اعوان دختر پادشاه اسپین را برای پسر کلان خود از
درخواست و ارتر عنقریب درگذشت و ملکه مذکور را در خورد [illegible] آمده تا دان
ارکن مرغان دختر بزرگ خود را بجمس چهارم پادشاه اسکاتلند کتخدا کرد و در عهد
او کلیس انگلند آمده بود او بسبب دوستی [illegible] سخن او را شنید آخر در سنه ۱۵۰۹ بعمر
پنجاه و دو سال بست و چهارم اپریل جلوس از جهان رفت و زر بسیار گذاشت
هنری هشتم بست و دوم اپریل سنه یکهزار و پانصد و نه بجای پدر نشسته علوم فنون
را در عهد خود رواج کرد و این پادشاه سر از اطاعت پاپای روم پیچیده خود را
از حکم او رها ساخته و با پادشاهان فرنس و جرمن و اسپین که سر و پا ... بود در سنه ۱۵۱۶
جنگ کرده مظفر گردید و تورت و انجیل و غیره کتب دینی را از زبان لاطین
و عبری ترجمه نموده عموم خلایق را بخواندن آن فرمان داد و سی و هشت سال
با عدل و داد پادشاهی کرده در سنه ۱۵۴۷ بعمر پنجاه و شش از جهان رفت در عهد او
ملک ویلز با انگلند مخلوط شده و ایرلند خطاب سلطان یعنی کنگ یافت
ادوارد ششم بست و سوم جنوری سنه یکهزار و پانصد و چهل و هفت بعمر نه سالگی

جانشین

جانشین پدر شد و از ال هرت فورد غش تا البقی سفر کرد بعمر نه بار نزد و بالکلی بغضم حلق
در سنه ۱۵۵۳ از جهان رخت چون پسر نداشت پسری خواهر خود را جانشین نمودند
پسری جاکبراهیم و را اهل انجانی دختر هنری ششم ششم حرلائی سنه یکهزار و پانصد و
پنجاه و سه قایم مقام را در شد و ما فیلف ثانی از سلاطین اسپین کدخدا است
شش سال ملک براند و بعمر بست و چهار سالگی در سنه ۱۵۵۸ نماند اهل زاب بکسر همزه نجانی
و لام و فتح زا معجمه با الف و سر صع مکسور بفوقانی دختر هنری ششم از بطن انی
رخت سلطنت نشست و در او فرقت بست و نه سالگی دهر خدا ایران گفتند که برای
حصول فرزند از پادشاهان فرنس کدخدا شود نپذیرفت و فیلف ثانی را نیز
قبول نکرد در عهد او جهازات انگلس را با جهازات اسپین جنگ اتفاق افتاد
اکثر جهازات انگلس ظفر شدند و در سنه ۱۵۸۸ اکثر تاجران تجارت شاهند و شاپان رس
راه را ملخص کرده و در بندر سورات سکنی گزیدند او در حیات خود جیمس ششم
پادشاه اسکاطلند از بطن مرغارت و هنری هفتم را بر ولایت عهد برگزید و در
سنه ۱۶۰۳ بعمر هفتاد سال و چهل و پنجم سلطنت از جهان رفت جیمس اول بفتح جیم
کسر سین فعلع پسر مریه جیمس چهارم پادشاه اسکاطلند بست و چهارم تاریخ ستمبر کذارد
ششصد و سه بحکم ولایت عهد بر تخت انگلند نشست و اسکاطلند و انگلند حکم اتحاد
گرفت و آبادی و رونق پذیرفت جیمس در سنه ۱۶۰۴ اطاعت پاپ از اسکاطلند
بر انداخت و دختر خود را ثل رایت را سلاطین سلطان جرمن منعقد ساخته و اراده

نسخه نو بیا کرد چون پسر کلانش هنری درگذشت ملکه برطانیه با خواهر پسر دوم
دختر هنری بزرگ را برای خود خواست و در سنه ایلچی پادشاهان فرنگ پیش نورالدین
جهانگیر پادشاه هند فرستاده استدعای مکان برای تعمیر مکان کوتهی تجاران
دیگر در هند نمود چنانکه پادشاه ممدوح او را پذیرفته چند جا برای سکونت تجاران
انگریز داد چنانکه در تاریخ فرشته در ضمن ملک ملیبار هند کور است و لشکری
آراسته با پادشاه اسپین جنگ کرده ظفر یافت آخر در سنه ۱۶۲۵ بعمر پنجاه و نه سال
در سال لب و دوم از جهان رفت   چارلس اول بفتح جیم فارسی و الف
و رای مهمله و کسر لام و سین مهمله لب و پنجم تاریخ سنه مذکور از فوتش پدر در دولت و فتح
جانشین پدر شد سلطنت او ضعیف بود و زبر دست شکست تا در سنه ۱۶۳۳ باز طریق
شاپ در اسکاطلند شایع شد و آنها نهانی سرداران لشکر جان هد ساله بود دیگر
با اسکاطیان سلوک باز صلح کرد و آنها را از تسلط و درهام وا داد ازین سبب عموم خلایق
علانیه با پادشاه نا موافق شدند و اطراف تمام بلاد بغی و رخاستند از سنه ۱۶۴۲ جنگ آغاز شد
تا در سنه ۱۶۴۵ چارلس از جمیع بلاد خارج کرده شد و فرفاکس و کروم ول بر او ظفر یافتند چارلس
با اسکطور و دیگر گریخت درین حال اسکاطیان نوزرک را محاصره داشتند پادشاه خواست
با آنها صلح کند رسول پادشاه نزد کرمت افتاد در پادشاه زور آوردند
ناچار پادشاه از جایی بجایی میرفت و از اسیری با سیری توسل میجست تا در سنه ۱۶۴۹
او را اسیر بلندن برده سرش از تن جدا کردند این واقعه سی ام جنوری سنه ۱۶۴۹ بود

بعد

بعمر چهل و نه ولیکن چهارم جلوس در عهد او شرکت عموم خلایق و استصواب آنها
در تقرر پادشاه قرار یافت پادشاه در پی گذاشت چارلس دویم آنها
را بملک فرانس پناه برد نزد الفرنس بعد قتل چارلس سلطنت ملکی قرار یافت دران ایام
کرومول با اسکاطیان جنگهای صعب کرده ظفر یافت و با ولج در بحر محاربات
نموده غالب گردید در سنه ۱۶۵۸ سوم ماه سپتمبر بمرد و مردمان ملک از جور ایران
بتحکمات تنگ آمده اتفاق کردند تا رسم قدیم را تازه گردانید جنرل مانک با آنها
موافق شده چارلس دویم پسر چارلس مقتول را از فرانس آورد   چارلس دویم بسی ام
جنوری سنه یکهزار و ششصد و شصت مستعجل و بسعی عموم رعایا بتخت سلطنت نشست و در
سنه ۱۶۷۲ استیلا یافت و تمام هالند بدست فرانس افتاد در انوقت لوئیس چاردهم
پادشاه فرانس بود و انگلش با وی جنگ کرده آخر بصلح انجامید و در میان انگلش و
فرانس در سنه ۱۶۹۲ جنگ شد در عهد او امراء چون دانسته که جیمس برادرش دین پاپا
گزیده بپادشاه عرض کردند که چون جناب سلطانی پسر ندارند بالضرور جیمس
برادر شما پادشاه شود چون او دین پاپا گزیده نزد ما بمعاونت پادشاه
مردمان پاپا بر فسادها برپا کنند و قوانین سلطنت فاسد گردد لهذا اگر تدبیر
اندیشید چارلس از حال برادر بسیار رنجیده گفت سخن شما معقول است لیکن از من حرکت
دیگری و ورث ملک نیست و نمی خواهم که او را بنابر مذهب دین پاپا از ملک محروم
کنیم اما میترسم از آنکه هرگاه او پادشاه گردد و در قواعد سلطنت اختلال پدید آید هم

راضی شد پس چارلس را طلبیده عهد و قسم گرفت که در عهد خود متعرض دین احدی
نشود و حضرات عمده ملکی به پاپائیان ندهد و لیکن که از زاده حواله امرا کنند
تا در دین سلطنت پرورش و تربیت کنند جیمس همه را قبول نمود الغرض چارلس پی
هیجان بعضی دو غرض گذرانید پنجم شهر فبروری در سنه ۱۶۸۵ از جهان رفت و پسر نگذاشت
جیمس دوم برادر چارلس اول در ششم فبروری سنه یکهزار و ششصد و هشتاد و پنج
بجای برادر نشست دو سال بر عهد خود قایم ماند دیگری را در باب دین
متعرض نشد در سال سوم جلوس که شاهزاده متولد شد امرا او را برای تربیت
خواستند نداد و با خواهش پادریان ما از قرب خود رده حضرات عمده ما شده و زارت
وغیره از امیران انتزاع کرده به پادریان و چند سال خویش سپرد و گفت که حالا
هر سه مذهب ملکی به خدمت ما نباید بود و در ملک سوای هم مذهب خود فرمان روا
نخواهم کرد امیران با استماع این سخن متنفر شده دل بر هلاک نهادند و برای دفع
پادشاه با هم یکی اتفاق کرده ولیم داماد جیمس پادشاه خواست تا با امیران
باغی باشد امیران پذیرفتند جیمس با چارلس پسر خود را همراه گرفته بی جنگ
بر جهاز سوار شد در سنه ۱۶۸۸ به ملک فرانسیس گریخت سلطنت او چهار سال و نه ماه
و سیزده روز بود ولیم خواهر زاده و برادر زن جیمس دوم و پسری دختر
جیمس دوم سیزدهم فبروری سنه یکهزار و ششصد و هشتاد و هشت بر تخت نشست
و جیمس به فرانس گریخته انواع فرانس مدد گرفته به انگلند آمد شکست یافت و از بیا

امداد

اسباب برج تمام و نقصان بسیار در ارتفاع ولایت راه یافت بالآخر
در سنهٔ ۱۷۰۲ هشتم تاریخ مارچ بعمر پنجاه و دو سالگی در روز یکشنبه بر سر فرس رسانده بود
یازدهم علیحه از اسب افتاده جان داد چون زنش مری قبل ازین مرده
دختر دوم جمس ملکه ونرک راه بپادشاهی برسید   انی دختر دوم جمس دوم بهشتم
تاریخ سنهٔ ۱۷۰۲ یکهزار و هفتصد و دو بر تخت نشست او ملکه عاقله و نیک خصلت و حق دوست
بود و در عهدش ملک انگلند رونق بسیار یافت و علما و فضلا را انبساط بسیار کرد
و در حین خرابی ملک که بسبب جنگهای جمس با ولیم راه یافته بود کوشید و در سنهٔ ۱۷۰۴
لشکر انگلیس بمدد پادشاه اسپین رفت چون او بار دیگر باخت تا باز آن شکست بر
لشکر انگلیس افتاد بعد از آن باتفاق فرنس جنگهای سخت اتفاق افتاد و در آخر
انی خارج اول حاکم هنوور را که پسر صوفیا دختر کلان جمس اول بود ولیعهد ساخت
در همان ایام مرده بود اما عهد برگردید مدت سلطنت سیزده سال در سنهٔ ۱۷۱۴ در گذشت
جارج اول بفتح جیم با الف و رای مهمله جیم ثانی بکسر اگست سنه یکهزار و هفتصد
و چهارده بر تخت پادشاهی نشست در ابتدای عهدش پسر جمس اخراجی که همراه رفته بود
و دین پاپا گرفته بود در فرنس خروج کرد چون پسر دوم آمن ملک ترتیب یافته بود
کارش رونق نگرفت و خارج در سلطنت مستقل گشت مدت سلطنت سیزده سال یازدهم
جون سنهٔ ۱۷۲۷ بعمر شصت و هشت سالگی در مقام اوسنابرگ بفجاءت در گذشت
خارج ثانی بن خارج اول همان روز بجای پدر نشست در عهدش قوت انگلیس بسیار

ترقی کرد و ممالک بسیار از امریکه شمالی بدست آورد و از هندوستان
نیز قوت گرفتند در سنه ۱۷۵۹ جزیره غوری از افریقه مسخر کردند در عهد او جنگهای بسیار
با فرنس و اسپین و غیره واقع شد الغرض جارج در سنه ۱۷۶۰ بیست و پنجم اکتوبر بعمر هفتاد و
هفت سال سی و چهارم جلوس بعارضه از جهان رفت   جارج ثالث نبیره جارج
ادم بیست و پنجم اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت جانشین شد در اول سال ۱۸۰۱
بلیل جزیره فرنس مسخر شد او بادشاهی عاقل و عادل است در عهدش انگریزان
فتوحات بسیار در افریقه و هندوستان داد و جزایر بسیار در شرق و شمال و
هند و امریکه مفتوح شد حال تسلط انگریزان در تاریخ هند و امریکه مرقوم است
و این بادشاه تا سنه یکهزار و هشتصد و بیست بر وساده سلطنت تسلط و تمکن بدارد تاریخ
ملک ایرلند جزیره غربی انگلند دو صد و هشتاد میل دراز و یکصد و شصت
هشتاد عرض ۰ ۰ ۰ ۰ مربعات ابسال از پنجاه و یک درجه تا پنجاه و پنج درجه و سی دقیقه
عرض شمالی مابین بیست و سه درجه و نوزده درجه طول از جزایر خالدات
هنارا طول اندبار بعضی ساعت بر نیم گویند که قدیم اهل آن کامل بودند سلطنت
دران جزیره از ... صد سال قبل مسیح بوده اسکالطیان از اسپین دران ملک
رفته سکونت ورزیدند در وسط صد پنجم لطریک سردار ایرلند در زمره نصارا
داخل شد بعد ازان سلاطین سکوتیه انگلند بر ایرلند بان حمله آوردند در سنه ۷۹۵
ولش و ناروی بر در این حدود تاختند و قریب سنه ۹۶۲ ادغر نکون باونخ

انگلند

انگلند بر این جزیره حمله آورده در آن وقت شهر ولیمن آراسته و معمور بود در صد
و دوازدهم هنری اول پادشاه انگلند اراده تسخیر آن بلاد نموده و در سنه ۱۱۶۱
حکم پاپ روم بدست آورده ولیم ناژستی قدری از این مسخر نمود و در سنه ۱۱۶۹ حکم پاپ
روم یافته ولیم ناژستی قدری از این مسخر نمود و هنری دوم در سنه ۱۱۷۲
بران افزود و در سنه ۱۲۳۳ ولیمن را گرفته پسر خود جان حاکم کرده لارد ایرلند داد
از آنگاه این ولایت شامل انگلند است تاریخ تعمیر این مملکت الطول ذو دو صد و چهل
میل و عرض یکصد و چهارده میل شکلش مربع ۲۰۰۰ ارجاءت ایسال ما بین ... هفت
و چهل درجه طول شرقی از جزایر خالدات است سکنه قدیم بگاندبود بگاند بود
بوده‌اند در سنه با تصدیق شمولیت فن جهاز رانی تمام بنادر فرنگ را فرو گرفتند
و در زیر لند تلکه سکبن بنا نهاده‌اند و از نواحی انگلند و بعض ایکاطلند نشده‌اند
و در صد یازدهم مرغرات بر تخت نشسته جمعیت تمام بهم رسانیده اول مرد در سنه یکهزار
و سیصد و نود و هفت شاهنشاه سویدن و دنمرک و ناروی گشت و فتوحات تمام یافت
و در سنه یکهزار و چهارصد و چهل و هشت سال سلطان اولدن برگ تاج پادشاهی
دنمرک را برگرفت از سویدن جدا شد از نسل او بود در سنه یکهزار و پانصد و سیزده
کرسطین دوم سر برآرا شد و پادشاهی جابر بود او چون جارس پنجم را آورده
ره دست جاوس سزای ظلم یافت لیکن بعد از جنگ صعب سویدن اخراج کرد چون
کرسطین بدنمرک رسیده مردم دنمرک بر وی شوریدند ناچار از آنجا با زن و فرزند

واطفال کرنیجه به بندر لندر رفت   وفریدرک اول که عم او را بیای تحتانی
ساکنه و دال مهمله و کسر را مهمله بکاف حاکم هالستین در سنه یکهزار و پانصد و بیست و سه
بنیابت خواهرزاده که کرستین دوم بر تخت نشست و بخوبی ملک رانده درگذشت
کرستین سوم در سنه یکهزار و پانصد و پنجاه چهار بهر آراستن چهار سال
بیش نماند   و فریدرک دوم در سنه یکهزار و پانصد و پنجاه و نه بر تخت کامرانی
متمکن گشت و بخوبی پادشاهی کرده جهان را بدرود نمود و با سویدن بجنگ
و بدارا گذرانید   کرستین چهارم در سنه یکهزار و پانصد   سریر آراسته
در سنه ۱۶۲۶ بر سر ملک جرمن لشکر کشید اگرچه بذات خود دلیری داد اما بار ظفر نیافت
چون در آن عهد غوسطاولوس پادشاه سویدن بود و فوج کرستین را افواج شکستند
او در سنه ۱۶۴۸ مرده بود   پس فریدرک سوم فرزندش را در سنه ۱۶۴۸ یکهزار و ششصد و
چهل و هشت پادشاه کرده بمقابله پادشاه سویدن در اول غالب شد لشکر
بلاد ونرک غرق گرفت فریدرک جنگ میدان را طرح داده با جهازات
جهازات سویدن را شکسته در سویدن طرح جنگ انداخت و جنگهای عجیب نمود
بالاخر انگریزان و فرانسیس در میان آمده ایشان را صلح دادند که جزایر ایران
هم از دو باشند و جزیره های روجن و بکینگ و هالند و سکونین بر سویدن
مسلم بود و فریدرک در سنه یکهزار و ششصد و هفتاد کرستین پنجم را ولیعهد کرده
درگذشت او در رکوتن قیام کرده با لشکر از چارلس یازدهم پادشاه

سویدن

سویدن بشکست یافت و در سنه ۱۶۹۷ با لویس چهاردهم پادشاه فرنس جنگها کرد
و خواهر صغیر پادشاه برتانیه یعنی ملکه کورلند مطلبه را به نکاح آورده در سنه ۱۶۹۹
از جهان رفت   فریدرک چهارم در سنه ۱۶۹۹ یکهزار و ششصد و نود و نه پادشاه
گشته پورتس هالسطین کرده وکی را اسیر ساخت در آن زمان چارلس دوازدهم
پادشاه سویدن بود و بعمر هژده سالگی بشکر کوهی کوپن هاگن برای اعانت
برادر زن خود دوک هالسطین آمد و جهازات انگلش و دچ بنزد بندر چارلس کوپن
هاگن را اسیر ساخت آخر بصلح انجامید و در جنگ ابی ملکه انگلند با فرانس ترددها نمود
و بار با سویدن بجنگ شد چارلس دوازدهم شهر برین گرفت و لشکر از سویدن
در سنه ۱۷۱۲ شکست فاحش یافت و اکثر لشکر اسیر شد فریدرک در سنه ۱۷۳۰ از جهان رفت
کرسطین ششم در سنه یکهزار و هفصد و سی جانشین پدر شد و در جنگ با سویدن
و روس شریک نشد در سنه ۱۷۴۶ مرد   فریدرک پنجم در سنه یکهزار و هفصد و چهل و شش
بتخت پدر نشست ملکه لویسا دختر جارج ثانی پادشاه انگلند را به حباله نکاح آورد
در سنه ۱۷۵۱ چون او درگذشت دختر دوک برنسویک خواست و جزایر بسیار
در بحر هند و چین فتح کرده بدست آورده در سنه ۱۷۶۶ از جهان رفت   کرسطین هفتم
در سنه یکهزار و هفصد و شصت و شش جانشین پدر گردید ولادتش سنه ۱۷۴۹ [illegible]
جنوری بوده ملکه کرولینا مطلبه را به نکاح آورده تا سنه یکهزار و ششصد فرمان روا است
و مملکت ناروی بطول و عرض ۱۰۰ مربعات بیال زیر فرمان اوست و بعضی جزایر

بر دارد و تاریخ ولایت سویدن طولش ششصد میل عرض تا پانصد میل بر آن مرتفعات
اش از عرض پنجاه و شش تا شصت و نه درجه شمالی ما بین چهل درجه و پنجاه درجه
طول شرقی از جزایر خالدات در ابتدا سکنه آن ملک تابع حکومت رومیان بودند
و در سنه ۸۲۹ مسیح غاریوس نام بادری دین مسیح در آن ملک شایع کرد و در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و شش سیح توس بفتح میم بغین معجمه وضم نون لراد و سین مهمله اول
پادشاه سویدن شده ضوابط سلطنت در آن ملک استوار ساخت و در سنه یکهزار
و سه صد و هشتاد و سه مرغرات دختر والدمر پادشاه دنمرک زوجه نوعین
سلطان ناروی بر برده و ملک فرمان روا مانع خود دسمبرس شمال نام و ملکه سویدن
و دنمرک شد اما سویدن را دار الملک ساخت در سنه یکهزار و بعد مرگ مرغرات
در عهد کرسطین دوم آخرین سلاطین امرا و دنمرکیان از حکومتش سر تافتند در سنه
نو صد سنه یکهزار و پانصد و بیست غوسطاولس بضم غین معجمه لواو و سین مهمله و فتح
طا و مهمله با الف و کسر لام و ضم تحتانی لراد و ثانی مهمله آخر پادشاه شده فتوحات
بسیار نموده سابیند را اکثر دنمرک را تاخت و مظفر شده در سنه ۱۵۶۰ از جهان رخت
ولی بزرگش عریک با انگلند رفته ملکه الیزابت را بنکاح آورده فرمانروای سویدن
شد و در سنه ۱۵۶۹ برادرش جان در جنگ غالب جانشین برادر گشت و با روسیان
جنگ کرد و بر برد سیجس مند اول بفتح سین مهمله و جیم تحتانی آخر و فتح میم و سکون نون و دال مهمله
در سنه یکهزار و پانصد و نود در برادرش در سنه ۱۶۰۴ الیسبت جمیس اول پادشاه انگلند

بیان

نیان او و لولند و [illegible] با پارلمنتیان جنگها کرده در سنه ۱۶۱۱ درگذشت و گستاوس

دوم در سنه یکهزار و ششصد و یازده سر بر آراشته و در سنه [illegible] نوربیادا آباد

کرد و لنکرمن را از نکلن برگ رانده بر حاکم تلی ظفر یافت و بر جنرال اسطرناد

فرانکونیا مظفر شده در میدان لوطزن در سنه ۱۶۳۲ بعد فتح کشته شد کرستینا کراف

ورا پس [illegible] و دختر او [illegible] وفتح [illegible] دختر ش بعد ش بسالگی در سنه

یکهزار و ششصد و سی و سه بر تخت نشست و در سنه ۱۶۵۴ با استعفا با صلح کرد و [illegible]

در [illegible] فرنک [illegible] در سنه ۱۶۵۴ یکهزار و ششصد و پنجاه و چهار چارلس دهم که حاکم دوکس

تاج شاهی بر سر نهاد و چارلس پادشاه جان کسمیر سلطان [illegible] را اخراج کرد و از

عهد فرمانبرداری گرفت و جنگ او با دنمرک بالای برف که [illegible] بود مشهور است

در سنه ۱۶۶۰ وفات یافت چارلس یازدهم در سنه یکهزار و ششصد و شصت بعمر چهار سالگی

جانشین پدر گردید لهذا با سلاطین [illegible] صلح کرد چون جوان شد از لوئیس چهاردهم

پادشاه فرانس مدد یافته با ان جنگ انگلند و هالند در آمد و با [illegible] ملحق شد

بجرمنی لشکر کشید و [illegible] مظفر گردید و اکثر ممالک [illegible] و جرمنی بتصرف

آورد در سنه ۱۶۸۰ املاکی که از دست داده بود سوای جرمنی همه را انتزاع کرد چون

با لشکریان بدسلوکی آغاز نهاد [illegible] از دست داد و اکثر [illegible] و اموال [illegible]

آنگاه [illegible] در سنه ۱۶۸۰ فوت کرد در سنه ۱۶۹۷ از جهان

رفت چارلس دوازدهم بعمر پانزده سالگی در سنه یکهزار و ششصد و نود و هفت جانشین

بدر شد پادشاهان ترک و پولند و روس بر شوید لشکر کشیدند که بندر را نوفت
لشکر روس هشتاد هزار بود و او با بیست هزار مرد بمقابله کرده در آنجا فتح داد
و از آنجا بکسونی رفته اغسطوس پادشاه پولند را معزول کرد در سنه ۱۷۰۴ استانیلاس
را پادشاه پولند نمود و بمعاونت حاکم سکلی ترک که تابع ملکه انی بود بر قزن
لشکر کشید و در سنه ۱۷۰۹ اکثر سپاه آخر در پلطاوا تباه شد بعد از آن بمقابله ترکان
عثمانیه لشکر آراسته تا سه صد مرد بر بیست هزار ترک حمله کرد اما کاری از پیش نبرد
و بعد سعادت همیشه نزد ترک یورش بکرد تا در محاصره فریدرک هال از بارود
بقرب کلوله در سنه ۱۷۱۸ کشته شد عمرش سی سال بود بعد از و خواهرش ترل رنقا علا
لور الضم تحتانی بواو ولام و کسر زا معجمه تحتانی و فتح قاف با الف روم سلطان
هسی در سنه یکهزار و هفتصد و سیزده بعمر پانزده سالگی سریر آرا شده اول بر
ترکانیه صلح کرد بعد از آن با روسیان و پولند و دنمرک و سکسون و غیره بعد از جنگ
بسیار صلح نمود در سنه ۱۷۲۰ و با صاحبین جنگهای نمایان نموده در سنه ۱۷۵۱ امرد لبرک
اودل فورص بفتح همزه و علم ال بواو ولام و ضم فا بواو و سین مهمله در سنه یکهزار و هفتصد
و هفتاد و پنجاه و یک خلیفه پادشه با سلاطین معاصر بنده های مردانه نموده در
سنه ۱۷۷۱ امرد لبرش عوسطاوس سیوم در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک بر تخت نشست
و در سنه ۱۷۷۲ در استاکلم در آمده حصار را زا با لزاب و کلان عرب آراسته
با انتظام تمام سلطنت کرده در گذشت عوسطاوس چهارم شد در سنه ۱۸۰۹ مخلوع کردند

ادلادش

اولادش و در سنه ... پادشاه گشت بعمر چهل سالگی و پادشاه زیب افزای تاج
و تخت است فقط تاریخ ولایت پولند مملکتی است و سنه هفتصد میل در ازو شش صد و
هشتاد میل پهنا شامل ۱۰۰۰۰ ۱۶۴ مربعات ایالت از چهل و شش درجه تا پنجاه و هفت درجه
عرض شمالی ما بین چهل و پنج و شصت درجه طول شرقی از جزایر خالدات سکنه قدیم این
ملک واندل بود بعد از آن بعضی در دست زردیان و تاتاریان در آمد و آخر در سنه
هشتصد دوک نانوس بانی غزاو حاکم آنجا برشد و اولادش در سنه هشتصد و
سی ادامه و پیاستوس پادشاه شده یکصد و بیست سال ملک راند بعد از دوک میسی
لاسوس تا ساکن میم و سین مهمله تحتانی و لام مفتوح با الف و سین مهمله در سنه نهصد و شصت
و چهار شد و تا سنه ۹۹۹ انتخاب دوک برفرمانروای آنجا بود و در هزار سنه بولسلاس
اول لقب سلطنت بر خود نهاده و ولایات نوراد یا و روسیا و پرهیا را فتح کرده.
خراج گذار خود نمود و بولسلاس دوم بضم بوص و لواو وکر لام تحتانی و سین مهمله
و فتح لام با الف و سین آخر در سنه ... دروس را ضمیمه پولند ساخت چه ملکه انولاسی
در سنه ... سریر آرا شده ... از شاهان ... پولند و ... را اکنت و ... شد
اعظم ... بفتح سین و جیم سین مهمله و فتح میم بنون و دال مهمله در سنه ... پادشاه
شد ... اقوام اختلاط کرد و ... و ... ان ملک انکار را
ساخت و مذهب را تبدیل داد در این حال هنری دوک انجو برادر چارلس نهم پادشاه
فرانس و یکی سلطان سلطان ... جرمن برد غالب شد اما هنری ... تاج ...

سبب مرگ برادر بر تخت پولند نماند و نیز پس برگشت و در آنجا هنری سوم نام یافت
و یکسی سال آن در آنجا ماند لیکن پولندیان استیفن باطوری مرزبان طرانسلوانیا
که شوهر خواهر سجیسمند اغسطوس بود بپادشاهی گزیدند استیفن بار و تغیر و تبدیل
بسیار در قوانین سپاه پولند راه داده بر تهذیب تمام نمود و ترکان دست
حرب را فراهم آورد و چون در سنه ۱۵۸۶ مرد پولندیان سجیسمند پسر خان پادشاه
سویدن که خواهر سجیسمند ثانی را نکاح داشت بسلطنت بر داشتند و سجیسمند بمرگ
پدر خود با سویدن جنگهای بسیار کرد و تنزل حاصل و در عهد او روسیان
بر سویدن یورش آوردند و عثمانیه بر پولند حمله ها کردند و آخر در سنه ۱۶۳۲ مرد
ولادیسلاس بضم تحتانی و او و فتح لام با الف و کسر دال مهمله تحتانی سین و لام
مفتوح با الف و کسر دال مهمله تحتانی سین و لام مفتوح با الف و سین مهمله پسرش
جانشین پدر شده با روسیان و عثمانیه جنگهای صعب کرده مظفر شد دالخیره سویدن
از ممالک پروسیا گرفته بودند انتزاع کرد و او در سنه ۱۶۴۸ مرد بعد از وی جان
دوم برادرش پادشاه شد در سنه یکهزار و ششصد و چهل سال فی الجمله سلطنت او
سبب بیوفائی ترکان در تنزل و ضعیف شد چه اکثر امرایش در تسخیر کافه از بزرگترین
طمع کردند و شمی لینسکی سپه سالار کافر بمقابله بر داخت ترکان که نوکرانش بودند
بجانب نولم خود بر پرداختند و جان دوم برادر ولادیسلاس شکست یافت
و بعد چو در جنگ بصلح انجامید روسیان بعد از آن پولندیان بر خاستند و تاتاریان

با روسیان

باروسیان یار شدند و در سنه ۱۷۰۴ استونیس لونو و بعد از ان ربلنا و غیره گرفتند
و بر لطونیا دست انداز شدند و سال دیگر جارلس ۱۲م پادشاه سویدن بغلبه
بر پولندیان در پروسیای پولند داخل شد و سلوی دارالملک جمیع امصار را
فرو گرفت و پادشاه انجا جان کشمیر که از نجه دیلینا پناه برده بود با تاتاریان
پیوست انها که در شهر ماندند بر دند مقتول شدند و مردم لطونیا در الرقیم
با جارلس نزد کرده بودند لیوبیان رفتند و این تا وقتی بود که موج نیروی انکلیس
حمایت دارالملک کردند و حاکم بزبران ترک حکومت دو کل بر دیا خواست کرد
دست جارلس بود اما از جارلس پولندیان عقب انتزاع گردید و سطویدان
از فراتو مطران خارج شدند و بعد بیارا باز تصرف پولند در آمد لکن
سمولنسکو و قیو ولایت سوریا در دست روسیان زیند و قوت جان کیمیر روز
بروز بنا نقص و ضعیف گشت سلسله سلطنت پادشاهان در سنه ۱۶۹۹ انجا جان کشمیر منتهی شد
پولندیان سنجایبل ولبنو وسکی روسی را که از وطوم بود و کردی عظیم از قرم
تاتار رهزد و را و حمایت عثمانیه رسانیدند و عثمانیه بر پولند تاخته و لایت پادولیا
منحر کردند و کامینتیج گرفتند و پولندیان بدادن خراج رضا دادند لیکن جان
سوبیس قی سپه سالار پولند کمر همت بر میان دلیری بسته ترکان عثمانیه را شکست
چون سنجایبل در سنه ۱۶۷۳ و د پولندیان جان سوبیس قی را پادشاهی بپذیرفتند
جان سوبیس قی بضم سین مهمله و او و کسر موحده تحتانی و سین مهمله و کسر کاف تحتانی

در سنه ۱۶۷۴ که از ششصد و هفتاد و چهار تاج سرعسکری بر سر نهاده در سنه ۱۶۷۶
مرقوم آن فیصل یعنی عثمانیه کامروا شده خراج که آنها از پولنه گرفته بودند ازین داد
کرد لیکن آنها از کامی نیف را فرو گرفتند و در سنه ۱۶۸۳ اراده تسخیر ویانا کرده
بر جرمن لشکر کشیدند و شاهنشاه سوبولد جنگها کرده و بر پولند برگشت و در سنه ۱۶۹۶
از جهان رفت   فردریک دوم بکبر فادر را از مهله تخانی و فتح دال راه
مهلتین و کاف ملکزاده کانطی از اولاد پادشاهان بود که با لشکر رسیده
ناگاه فرافور را گرفته در سنه یکهزار و ششصد و نود و نه سریر آرا شد در جنگ
با روس و عثمانیه گذرانیده در سنه ۱۷۰۴ مخلوع شد و بقولی تا سنه ۱۷۰۹ العهده پولند با
اسطانی سلاس اول را پادشاه کرده بودند او بیست سال ملک رانده نماند و از سلطنت
در سنه ... فردریک دوم بار قرار یافت او ترتیب افواج پرداخت و لیکن خود
پارس را در سنه ۱۷۳۳ ادیک گور شد کرده کوس رحلت نواخت   فردریک سوم
در سنه یکهزار و هفتصد و سی و سه سریر آرا شده با پادشاه فرنگ جنگ نموده از
جهان حکومتش سی سال چون اغسطوس برد رسیدن در سنه ۱۷۶۳ امرا ملکزاده اسطانی سلاس
را پادشاه کردند اسطانی سلاس دوم ملقب اغسطوس را در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و
و سه بر تخت نشستند تا ملکه روس صف آرا شده در سنه ۱۷۷۲ امرا از پولند کار سلطنت
می کردند نمر و یان ... ران ملک غالب شدند ملکه کرکچن خود ... پولند که
در سنه ۱۷۹۵ از روسیان در آن ملک در آمدند و ملک منقسم شدند و طبقه را افتاد و اسطانی

در سنه ۱۷۹۶

در سنه ۱۱۶۹ از جهان رفت تاریخ جرمن و آن ملکی است ششصد میل در درازی و پانصد
ولیت پهنا ۱۳۶۹۱۰ از بعات اقبال از عرض چهل و پنج تا پنجاه و پنج درجه شمالی
و بین سی و چهار و چهل و شش درجه طول از جزایر خالدات در عهد قیاصره روم
بر ولایت جرمن حاکمی جداگانه داشت که همه زیر فرمان قیصر بود در هر گاه نظم
سلطنت قیاصره از سرریس اقوام شمالی فرو ریخت جرمن از ارطاول فرنگستان
غارت بود تا قریب چهارصد و هشتاد سال و اکثر آن نواح مرتب در از دست تصرف
اول و مارکیان انجا بود و ذکر برخی از آنها در ذکر قیاصره گذشت تا در
صد و سی و سه کرلیمان بفتح کاف و را مهمله و کسر لام تحتانی رسیده و میم مفتوح بالف و
نون در سنه هشتصد سریر آراسته پادشاه جرمن و فرانس و اسپین گردید لوز
نو اول بضم لام و او در سنه هشتصد و چهل پادشاه و پنجاه و پنج بر تخت نشست
چارلس با لجیم فارسی و ... در سنه هشتصد و هفتاد و چهار سریر آرا شد
لیونیس سوم در سنه هفتاد و پنج تاج سروری بر سر نهاد چارلس با سلعار لقب مفتوح
بالف و فوقانی در سنه هفتاد و نه افسر آرا گشت ارنولد بفتح همزه و را مهمله و سکون
نون و واو و لام و دال مهمله در سنه هشتصد و هشتاد و هشت بر وری نشست
ولیم ... در سنه نود و یک بفرمانروائی پرداخت سونس ان قنت بکسر همزه و نون
زده بر فا و کسر نون و فوقانی در سنه هشتصد و نود و نه فرمانروائی کرد
کراد بفتح اول کاف و نون و را مهمله مفتوحه بالف و دال مهمله در سنه نهصد و

یازده پادشاه جداگانه بر تخت نشست و از مرزبانان خراگو بنیاد سلطنت این بود
تمام نداشت در اکثر سطع پایه وم بودند هنری فولر در سنه نهصد و نوزده
علم فرمانروائی برافراشت اتو بزرگ بفتح همزه و ضم تا مثناه بواو در سنه نهصد
و شصت و دو سریر خسروی آراست ایطالی و جرمن را بگرفت اتو ثانی
در سنه هفتاد و سه سریر را زینت داد اتو ثالث در سنه نهصد و هشتاد و سه رونق
دیهیم گشت و آن از خاندان سکسونی بود باستقلال سلطنت کوشید هنری دوم
در سنه هزار و دو بر وساده فرمانروائی جلوس کرد کنراد دوم در هزار و بیست
و چهار علم حکومت افراخت هنری سوم در سنه هزار و چهل و نه طبل شاهی نواخت
هنری چهارم در سنه هزار و پنجاه و پنج کوس سلطنت کوفت هنری پنجم در سنه
هزار و یکصد و شش فرمانروا شد اما ضعیف العقل بود در رتق و فتق افزود لوتیر ثانی
در سنه هزار و یکصد و بیست و سه رایت استیلا بلند کرد فریدرک اول بکسر فا و دال
مهمله تحتانی و دال مفتوح و را مهملتین و کاف در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک
افسر کامرانی بر سر نهاد هنری ششم در سنه نود بر تخت سلطنت نشست خلف بکسر خا و
فتح لام و فا در سنه نود و هفت تاج بر سر گرفت اتو رابع در سنه هزار
و دویست و هشت سریر را آراست فریدرک دوم در سنه سیزده ملک بزرگان
خواست ولیم با کنراد چهارم باتفاق نظم سلطنت اد در سنه یکهزار و دویست و پنجاه
مشتغل شدند بردل نوس بضم را و دال مهملتین بواو لام و فا مضموم بواو در سنه

مهمله در سنه هزار و دوصد و هفتاد و سه کامروا گشت   ادورد اول بفتح همزه
وضم دال مهمله بواو در سنه هزار و دوصد   افسرآرا شد   الرب بفتح
همزه بلام مفتوح بوصل براء مهمله و فوقانی در سنه سریرآرا شد   هنری هفتم در سنه ۹
نواس نجم در سنه بر تخت نشست   او در زبان ما ورا یا لود در سنه ۱۳
بزیر سیاه را تبدیل داد   جان یعنی خلف نجم در سنه   چارلس چهارم در سنه
... بفتح غین معجمه بنون و فوقانی مفتوح براء مهمله در سنه   دل سلاس
بفتح واو بنون زده و کسر سین مهمله تحتانی و سین دیگر و لام مفتوح بالف و سین مهمله
در سنه   البرت ثانی در سنه تاجدار شده   او سلطان اسطریا بود خود را
ام فی رکبر بکسر همزه بمیم و باء فارسی مفتوح تحتانی و دو راء مهمله یعنی شاهنشاه
خواند تا رسید سلطنت درین خاندان بود   فردریک سویم در سنه   مکس سلان
اول بکسر میم اول بکاف و سین مهمله و کسر میم ثانی تحتانی و لام مفتوح بالف و نون
در سنه سریرآرا شد ملکه چارلس دوک برگندی را بنکاح آورده و از آن سبب
برگندی و بعضی ولایت نیدرلند شامل دارالملک اسطریا باشد   چارلس پنجم
نبیره مکس سلان وارث اسپین نیز بود در سنه ۱۵۱۹ شاهنشاه جرمن شد لیکن
در دوران او مرتکب فتنهای لوتر اردم آیین تصرف آورده در عهد او مذهب
مذهب مذکور در جمیع اطراف جرمن شایع شد   فردینند اول در سنه ۱۵۵۸ مکس سلان
دوم از شکری در سنه   ردولف دوم در سنه   متیس بفتح میم تحتانی

و کسر فوقانی لیبین مهمله در سنه فردی نند دوم در سنه فردی نند سوم
در سنه بجای برادر نشست در سنه امرد لیوپولد اول بکسر لام و ضم تحتانی بواو
بای فارسی مضموم بواو و لام و دال مهمله در سنه بر تخت نشست و در ... مرد و طرف
با ترکان عثمانیه و فرنس جنگ در پیوست لیکن فرنس ایسی و عثمانیه در بنا گرفتند و او
در سنه امرد یوسف اول در سنه جانشین پدر شده در سنه ابا فرنس
صلح نموده و در سنه ابا ترکان عثمانیه راه مصالحت پیمود چارلس ششم در سنه
سریر آرا شد و در سنه امرد در عهد او سلطان پروس بار نیبا لشکر کشید چارلس
هفتم از نادار یا در سنه بجای بزرگان نشست فرانسس اول در سنه
یوسف ثانی در سنه لیوپولد ثانی در سنه فرانسس ثانی یازدهم اکتوبر سنه
شاهنشاه اسطریا باشد فقط تاریخ هنگری و آن ملکی است سه صد میل دراز و دو صد
پهنا مشتمل بر ده ۷۷۰۷۰۷۸ مربعات ابیال از عرض چهل و چهار تا چهل و نه درجه
طول شرقی از جزایر خالدات سکنه قدیم این دیار قوم پنس بود و تابع قیاصره روم
اما در سنه سه صد و بیست الولایت را جدا کرده هنگری نام گذاشتند و در قدیم بقاعات
هونیا بود و آن قوم اولاد مور لویس کاث بودند در صد نهم انی عورس ارکها
ولغاربیه بر این ملک چیره دست گشت و در سنه ارطافن نام لقب سلطنت بر خود
گرفته عیسوی شد تا در سنه امپوی چارلس رارت بادشاه انجا شده و بلغاریا
سوار کرد طیا و دلاطیه و اسقلاو و ... را ضمیمه ممالک خویش ساخت و در صد یازدهم

ترکان

ترکان عثمانیه بران ملک یورش کردند دران عهد لادیسلوس پادشاه هنگری بود
چون او مرد در سنه ۱۴۹۰ الطاس تاج سلطنت بر سر نهاد و در سنه ۱۵۲۶ لوئیس پادشاه
هنگری در جنگ سلیمان عثمانی کشته شد چون دوک فردینند را در جالس بخم
خواهر لوئیس را بنکاح آورده بود جانشین لوئیس گشت و آن متعلق سلطنت جرمنی
گردید تاریخ ولایت فرنس و آن ملکی است شش صد میل دراز و پانصد پهنا مشتمل بهمه
سوء هوا از نباتات اسپال از چهل و دو درجه تا پنجاه و یک درجه عرض شمالی تا بیست
بیست و چهار درجه و سی و نیم درجه طول شرقی از جزایر خالدات در ابتدا این
ملک قوم غال بود در سنه چهل و هشت مسیح جولیوس قیصر این ملک را در تصرف آورد
رومیان آن را طراسل پین گال می گفتند تا پانصد سال تحت فرمان رومیان
بود بعد ازان سلطان فرنگ آن را جدا کرده فرنس نام داد و فرنگ برغوندین
اکثر بلاد آباد ان کردند و در هر ولایت ربست متفرق شدند اولین پادشاه آن
عیسوی کلودیس بفتح کاف و لام و واو مجهول واو ثانی بکسر تحتانی و سین مهمله در سنه
چهار صد و نود و یک بر تخت نشست و در سنه ۴۹۶ مذهب عیسوی رواج داد و نسلا
بعد نسل سلطنت می کردند تا کرلیمان بزرگ پادشاه فرنس و جرمنی و اسپین و بعض اطالی
و پادشاه روم از طرف پاپا بود او ولایات را بایان پسران خود تقسیم کرد
بسیار نگذشت که دنرک و ناروی و غیره اقوام سکنه سکاندنویا بر فرنس غلبه کردند
در قریب صده نهم فرنس با بارشری عهد کردند که او دختر پادشاه فرنس را بنکاح آورده

بود و عیسوی شده پس هیف بضم ها و زبقا در سنه نهصد و هشتاد و هفت
پادشاه شد ۲ رابرت بفتح راء مهمله با الف و موصل بفتح راء مهمله و فوقانی
در سنه نود و شش ۳ هنری اول در سنه هزار و سی و یک ۴ فلف اول در سنه هزار
و پنجاه و نه ۵ لوئیس ششم بفتح لام و واو و فتح تحتانی و سین مهمله در سنه هزار و یکصد
و شش ۶ لوئس هفتم در سنه هزار و یکصد و سی و هفت ۷ فلف دوم ملقب بالحظ
در سنه هشتاد ۸ لوئس هشتم یکهزار و دو صد و بیست و سه ۹ لوئیس نهم در سنه بیست و شش
۱۰ فلف سوم ملقب به هردی در سنه هفتاد و یک ۱۱ فلف چهارم ملقب به فر در سنه هشتاد
و پنج ۱۲ لوئیس دهم در سنه یکهزار و سیصد و چهارده ۱۳ جان در سنه شانزده ۱۴
فلف چهارم در سنه شانزده ۱۵ چارلس چهارم فر در سنه بیست و دو در آن عهد
ادوارد پادشاه انگلند بکران دال زمین ملک مسلط شد ۱۶ فلف ششم ملقب بگورطر
در سنه بیست و هشت ۱۷ جان در سنه پنجاه ۱۸ چارلس پنجم ملقب به ویز در سنه شصت و چهار
۱۹ چارلس ششم ملقب داری در سنه هشتاد ۲۰ چارلس هفتم در سنه یکهزار و چهارصد و بیست
و دوم هنری ششم پادشاه انگلند مسلط شد ۲۱ لوئس یازدهم در سنه شصت و
یک ۲۲ چارلس هشتم در سنه هشتاد و سه ۲۳ لوئیس دوازدهم در سنه نود و هشت
۲۴ فرانسیس اول در سنه یکهزار و پانصد و پانزده سرکار شد در عهد این قوم
فرنس توسیع مملکت کوشیدند موافق عهد هنری هشتم پادشاه انگلند اگرچه فرانسیس
بسیار دلاور بود و بعض ولایات سویسر لنز را بحیطه تصرف آورده اما هنوز خود را

مغلوب

مغلوب شده گشت چون پادشاه شعبن تخت نشین شد و در سنه ۱۵۲۰ فرانسس با هنری
هشتم در میدان کلائس مقابل شدند هژده روز جنگ نمود بالاخر فرانسس اسیر شد
و هنری هشتم ازو عهد گرفته سردار فرانسیس بعد از آن با پادشاه اسپین جنگ و در
سنه ۱۵۴۷ او وفات یافت و پسرش ۲م هنری دویم جانشین پدر گشته با پادشاه
جرمن جنگ کرد و بتوسیع مملکت همت گماشت در عهد او دوک گیش بها اسپین و انگلس
جنگها کلائس را از انگلس گرفت پادشاه و پسر خود و امان را با مری ملکه
اسکاطلند بامید آنکه تسخیر آن مملکت بولایت خود نجاح آورد اما پسر نشد آخر بدست
سالار مالط عزری در سنه ۱۵۵۹ کشته شد ۳م فرانسیس دوم پسرش در سنه پنجاه و نه
جانشین پدر شد و در آن زمان سیزده ساله بود و لیکن بسبب دوک گیش عم زنش ترقی
افزایش نمی گرفت ناگاه در سنه ۱۵۶۰ در گذشتند مرزبانان کنو برادر سلطان
نوازی در مشوره قتل فرانسیس دوم شریک بود اما مادرش او را بخشید ۴م چارلس
نهم در سنه شصت برادر مقتول بر تخت نشست چون طبیعت او مسطور و ملازم نفاق و
خیانت و خونریزی بود میان او و دوک گیش جنگها در رفع در هر چهار جنگ قریب
سی هزار مردم بوسیط و دیگر اقوام فرنس در این گشته شدند بالاخر در سنه ۱۵۷۰
صلح شد و سال دیگر جنگ پنجم بهم رسید که چارلس در آن مقتول گردید ۵م هنری سوم
در سنه هفتاد و چهار بجای برادر نشست و او چندی پادشاه پولند در دکان
چون بود خبر مرگ برادر شنید بصعوبت تمام بفرنس رسید ۶م ملقب بهنری سوم گشت

و در سنه جنگ ششم آغاز شد و بصلح انجامید بعد از آن در سنه جنگ نقاب
از رخ گشاده بیک غمزه جهانی کلاه از سر و سرها از تن برانداخت و باز در سنه
با درگ مزین جنگ در گرفته و پادشاه ضعیف گردید قریب بود که اسیر شود در سنه
بعد از او اعیان قوت گرفته در سنه از جهان رفت ۹م هنری چهارم در
سنه دو نه سریر آرا گشت و با عثمانیه جنگ کرده از ملک فرنگ اخراج کرد
۹م لوئس سیزدهم که در وقت مرگ پدر نه ساله بود در سنه یکهزار و ششصد و ده
باتفاق امرا بر تخت نشست و کردینال کلبوس باتالیقی و سپه‌سالاری مقرر گشت
پرنس اول پادشاه انگلند که شوهر خواهر پادشاه زاده بود به لشکر و جهازات
مدد کرد لهذا جنگ آن ملک را بانطفا نهاد و تمام سران ملک شفا داده گوسیند
در این جنگها یکصد هزار مردم کشته شدند اجانب از عرصه تلف شد و نه شهر و چهارصد
و دو هزار کلیسا و دو هزار ایکان عالی و ده هزار خانه سوخته شد بعد از آن
مردم فرانس کسپت کرده و کلبر را کشتند و لوئس سیزدهم در سنه ۱۶۴۳ امرد لوئس چهاردهم
در سنه چهل انجام آورد و در عهد دولتش ملک ارسید ۳م لوئس پانزدهم
در سنه هزار و هفتصد و پانزده سریر آرا گشت و در عهدش جنگهای بسیار واقع گشت
۴م لوئس شانزدهم در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار بر تخت فرمانروائی نشست
در عهدش میان انگلند و فرانس محاربات عظیم رفت که ضبط آن درین مختصر نیست
و دهم اگست سنه ۱۷۹۲ امرد ۳م لوئس هفدهم را بر تخت نشاندند و دوازدهم جنوری
سنه ۱۷۹۳

سنه ۹۳ع او بود و سه ملک بحکم عام درآمد و کونسل بزرگ در زمان او روا گشت و چهارم
چون سنه نود و پنج پیوس هفتم و رجب بود ۲۳ د بوناپرتی بضم موحده ع لواو و
نون مفتوح بالف و فتح بار فارسی راء مهمله و کسر فوقانی تحتانی رتبه سپه سالار
نشست با تمامی سلاطین فرنگ عهد شکست در اکثر ممالک چیره دست آمد تا غنیمانش
برانگیختند به جنگ شد تا سنه یکهزار و هشتصد سپه سالار است مرد عاقل و فاضل
و حکیم و در تدبیر جنگ دانا و در جنگجوئی حریص است و بخود سعود رو شجاع و دلاور
بی عدیل است چند دارا بر صد هزار مردم واند فقط تاریخ شد و آن ملکی است
مدور از بحر سسلی و پهناها الف سیسل سپتمبر ۱۳ ۱۵۰۰۲ امر بجات ایسال از چهل و سه درجه
تا چهل و چهار درجه عرض شمالی بین سی و دو درجه و سی نه درجه طول شرقی از جزیره
خالدات در قدیم سکنه آن دیار سسل کال بودند بنا کرده کادیے و بلاغا بعد از آن
بدست کرطجیان و رومیان افتاد و بعد از آن در سنه صد پنجم بار بعضه کات در آمد
پس از آن وسوویا و وانڈل و الانی آن ملک را در تصرف آوردند و در
سنه ۴۱۴ اما زکاث را از اقوام مذکوره انتزاع کردند و در صدد آن ملک سلطان شاهان
بعد رشش کردند و بر ولایات جنوبی این ملک متصرف شدند و ول بلاکو از بلاد
ممتد بسنین بر ذیشان تا سنه ۷ از حکم بادشاه جرمن بوده او و اولادش
تا مدت دراز با سلاطین اسلام جنگها کردند و عبد الرحمن بادشاه آنجا شد
و تا سه صد سال آن دیار در تحت حکومت اسلام بود و بسبب ایشان علوم بسیار

در آیین رواج یافت چون سلاطین اسلام ضعیف شدند و آن ملک ملوک آن طوایف گرفت
دوازده یا سیزده سلطان در آن جا متفرق گشتند بعد انها در سنه ۱۰۹۵ هنری و برگندی
ازلیبان کو نظیر و نکل مخلوع شد لیکن الفانسو هفتم در حدود اربلیان کو لطف زده
پادشاه شد اولین فرد وی شد بزرگ بفتح فا و راء مهمله و کسر دال مهمله تحتانی و نون
مفتوح بنون غنه و دال مهمله از سنه ۱۱۳۹ تا سنه ۱۱۸۵ سلطنت کرد بعد از ان سنکو بفتح سین
مهمله بنون زده و ضم کاف بواو معروف در سنه ۱۲۱۱ انگذارد و نصف پنج الفانسو
بفتح همزه بلام و فاء مفتوح بالف و نون ملفوظ و سین مهمله مضموم بواو در سنه ۱۲۲۳
الفانسو هفتم در سنه ۱۱۹۰ الفانسو ششم در سنه ۱۲۱۱ اسنکو سوم در سنه فرذی شد دوم در
سنه ۱۱ الفانسو نهم در سنه ۱۱ هنری اول در سنه ۱۱ اودسی سد سوم الفانسو دهم
در سنه ۱۱ اسنکو چهارم سنه ۱ فرذی سد چهارم الفانسو یازدهم در سنه ۱۳۱۲ اسبطر بکسر
باء فارسی و ضم طاء مهمله راء مهمله در سنه ۱۳ هنری دوم در سنه ۱۳۱۲ جان اول در سنه ۱۳
هنری سوم در سنه ۱۳ جان ثانی در سنه ۱۱ هنری چهارم در سنه ۱۲ فرذی سد و اسلا
بکسر همزه بسین مهمله و فتح سوص و لام مفتوح بالف در سنه ۱۴ درین عهد ولایت رکبر
بدا کانه شد خلف اول در سنه ۱ چارلس اول در سنه ۱ خلف ثانی در سنه ۱
خلف خامس در سنه ۱ لولس در سنه ۱ خلف ... در سنه ۱ فرذی سد ششم در
سنه ۱ چارلس سوم در سنه ۱ چارلس چهارم در سنه ۱ اسربرا آراسته بدر شد بوتا
برطی اسیر گشت ریکبز جال چهارم در سنه ۱ الفونسو در سنه ۱ ایبطر دوم در سنه ۱

جان

مجاکن پنجم در سنه یوسف در سنه امیری ملکه در سنه از زمان نسخ تا سنه یکهزار و
هشتصد فرمان روا است اکثر سوانح این ملک در تاریخ نو ترتیب در ضمن انگلیسا
مذکور است تاریخ مملکت روس یکهزار و پانصد میل درازی و یکهزار و یکصد پهنا
مشتمل بر ۲۶ و ۴ و ۱۹ امر بعات ایال از عرض چهل و هفت درجه تا هفتاد و دو
درجه شمالی مابین بیست و پنجاه و دو درجه و نود و چهار طول از جزایر خالدات
مشتمل چهل و دو سواحی تاتار وغیره تاریخ قدیم آن ملک منقح معلوم نشد مگر فی
نقص قاف بختانی ریب که در اصل از شهزادگان قدیم بود و بعضی او را ناخدا
گفته اند که تجارت تاتار ترک می کرد فیودرای ولود و عزا در سنه چهار صد
وسی بیج بنا کرد و لقب دوک بر خود نهاد و تا مدت مدید از حکام روس
ملقب به ترک بودند اکثر اوقات مطیع تاتاریان در سنه ۱۲۱۲ چنگیز خان تاتار
روس گرفت و در سنه ۱۲۳۶ باتوین جغتای بن چنگیز خان بر بلاد روس یورش
کرده ممالک جنوبی روس را تاخته تاتاریان را در انجا آباد کرد و تا سنه ۱۴۷۱
سلاطین روسیه قلیل البضاعت بودند و تابع تاتاریان چون بر آن ثالث
سبلیس در سنه ۱۴۶۲ بر تخت نشست آن ملک در دست تاتاریان بود توان
برای آن ظفر یافته ولایت تاتار بدر اگرفت و دوک زیرک نزد اغرا و سر صد
عرابه محمول طلا و نقره یافت و چهل ملک را اندر بعد از و یورش جان بانی بوز تانی
بر تاتار یورش کرده ولایات کاشان و استراخان گرفته شامل روس نمود و بلوانیا

داسطونیا آباد کرد و لقب زولنگ گرفت روسیان بعد مرگ دیمتری
خونریزی و خانه‌جنگی آغاز نهادند و در سنه ۱۵۹۷ بوریس غودونوف خروج کرده و
سطروس نام گرفت و بعد پولندیان تاج بر سر نهاد چون مردم از وی خوشنود
نبودند او را کشتند و سه کس بعد از دیگر برداشته کشته شدند و بلاد روس
تصرف پولندیان و سویدن درآمد تا سنه ۱۶۱۲ و در ان زمان در روسیان
پولادی سلاس بن سجس ثانی از قوم پولند پادشاه بود و خود را انجبر نام
کرده تمام سهندان روسیه را او مسکوبه اخراج کرد روسیان در جای او
فیلاریطس فنس او سطورا که زنش از خاندان پادشاهان قدیم روسیه بود رجوع
کرده رای دو سطرلوس به پولند فرستادند یکی از شهران روسیان پولاد
سلاس پوسته این خبر باد رسانید او فیلاریطس را در عبادت خانه نقید بداشت
آنها پسر خود میخائیل را که بعمر پانزده سالگی بود در ان سلطنت رسانید او بر پولندیان
ظفر یافت و همچنان کلمان را و دعطا و زمین عدد یقنوس سویدن را انگ داد
پس پولندیان و سویدن بر روسیان خروج و جنگها بیان آمد و میخائیل سی و
سه سال حکومت کرده از جهان رفت بعد از و الکسیوس جانشین پدر شد و او
پادشاهی عالی همت والانژاد بود سمولنسق و قیو و لوکرین را مستخلص کرد
لیکن از سویدن شکست یافت در ان هنگام محمد چهارم عثمانیه پادشاه استنبول
لوکرین را از روسیان انتزاع کرد و الکسیوس در مملکت خود رواج علوم و صنایع

داده

سواره کنان و ابریشم در مملکت خود پیدا نمود و خود را پادشاه استرخان خوانده
دوازده هزار غلام خود را بر شاهراه بردار کشید و عوض آنها اسیران پولند
و تاتار را بر کنار رود لغا و غیره آباد ساخت بعد ازو بود و در سنه ۱۰۸۶ جانشین
پدر شده هفت سال پادشاهی کرد و در حالت نزع برادر خرد ایوان و خواهر خود
صوفیا و پطر را که بعد ازو بسلطنت رسیده خواند گفت که ای عزیزان این
حکایت از من بشنوید که ضعف جسمانی ایوان تا بحدیست که در قوای عقلی او اثر کند
او نماید روبان در انتظام مملکت لایق است اگر من شما را بطرف نشانید
امر فرمائیم او بد نخواهد برد و پطر سزاوار سلطنت است چه مرد دانا و دلاور است
همه پسندیدند لیکن صوفیا این رای را راضی نشدند و صوفیا بعد مرگ فیودر جمعی
از روسیه فراهم آورده برادر خرد ایوان برتخت نشانید و خود بکمال ضعف
رای بر وفق ملک راند و سرداران روس را که جانب دار پطر بودند و آنها
که میل پطر داشتند بدترین حال کشت در سنه ۱۰۹۶ هر دو شاهزاده پطر و ایوان
باتفاق شاهنشاه بودند و خواهر ایشان مدار المهام بود آخر صوفیا در ذات
خود دستی نمیده شاهزاده باسل علیطرس که مرد عاقل و دانا و عالم بود کد ضد انده
بر لشکر خود ساخت و در کریم تا تار فرستاد شاهزاده پطر که در نو گفت بعده سالگی
بود در هک سور و فی قرار داشت و صوفیا را لوا ان در سکو به قیام گرفته اراده
فاسده بر پطر داشتند پطر البرص بسبع لشکر صوفیا را شکست داده به سوتا سطری بازن

گردانید و فرمان داد در ولایت کرغاز نونه تعبیه جات در انجا بکند راند و خود

در سنه ۱۶۸۲ باتفاق یوان سلطنت کرد چون یوان از جهان گذشت بطریق استقلال

پادشاه شد اما خونریز بود کم ملاحظه خواهر با جرمن و دنمرک بر افروخت در اثنا

و بجای خود در ان اسکالا بلندی را بر فرنج فخر بالا زد و بعض علوم را در ملک خویش

رواج داد تا کر لشکری قوی از فرانس و جرمنیان فراهم آورده ملک گیری

را آنچه کار لشکر از دست غور رو ران سکر نیت و نیکنامی فراهم آورده ملک گیری

را آنده کار لشکر از دست غور رو ران بیکر نیت و نیکنامی مشتهر گشت و جهازات

ساخته افواج بری و بحری مهیا کرد و براکثر دشمنان غالب آمد ادرا فتوحات

بسیار دست داد خصوصا بر چارلس دوازدهم قریب بازوها او دست خود را

فراخ کرده با عظیمی پادشاه پولند دوستی کرده او را باز بتخت موروثی

که از دست پادشاه سویدن خارج شده بود نشاند و در آخر کترین نام زنی

بطوینا که بسیار قوی و توانا بود در جنگ فلطاوا در سنه ۱۷۰۹ با چارلس دوازدهم نبرد

هانموده بنکاح آورد چون از پسر بزرگ خود فیدر و طرز ناخوش و بدمخص بود او را

بقتل آورده در سنه ۱۷۱۸ تاج ولایت عهد بر سر کترین نهاد و او قبل از سنه ۱۷۲۵ امرد

پطر دوم خلف فیدر و طر که نابالغ و خورد سال بود در سنه ۱۷۲۷ بر تخت نشست

و بسبب صغر سن پادشاه در زر و بیان خانه جنگی ها افتاد و نیز بی اکوف در بیچ بر

سلطنت به سالار بود پطر دوم در سنه ۱۷۳۰ بمرض آبله خرد یعنی چیچک درگذشت بعد از او

درام

شورا سلطنت خلاف افتاد و مردم بجوش آورده پسر دختر بزرگ را که فرمانروای
هالسطین بود پسندیدند لیکن روسیان بحکم در آمدند   انی بکسر همزه و نون تحتانی پسر
ملکه سکلن برگ زنده بود اما بعوض او ده سال ملک راند و در سنه ۱۷۴۰ اجان بحجم
پسر خواهر خود ملکه سکلن برگ را که از الطولی بود بر یک سر دو سالگی بود بحکومت
نشاند و مدار حکومت بر مادر و پدرش بود در عهد او جنگهای بسیار میان روس
جرمن افتاد   الزابت دختر کهترین از پطر بزرگ یافت روسیان بجنگ تاخت
و ملکه سکلن برگ و شوهر و پسرش را اسیر کرده خود فرمانروا شده با سویدان صلح کرد
و عطر حاکم هالسطین را که خواهرزاده اش بود به سپه سالار روسیان کرد و ایل
سویدان شده را او ظفر یافت و ملک را آرایش تمام داده در سنه ۱۷۵۶ اراده
جنگ با جرمنیان بر سر پروسیا یافت و در پنجم جنوری ۱۷۶۲ از جهان رفت
پطر سوم حاکم هالسطین در سنه ۱۷۶۲ بر تخت نشست و سلطنت را رونق بی اندازه او
پروسیه با او صلح کردند او ضوابط و قواعد خوب در بادشاهی اختراع نمود که پطر اول
از ان غافل مانده بود چون ملکه و پسرش با او یکدل نبودند در میان ایشان نزاع
افتاد و در جولائی سنه ۱۷۶۲ از جهان رفت   و کترین دوم زوجه اش ملکه گشت
شند چون هنگام مرگ شوهران پسر ملکه سکلن برگ خورد سال بود کترین محافظان او را
بدو جنگ کرد با لجمله اسیری که در لوکرین بود از قلعه سلوسل برگ بیرون آورد در قلعه شلمصل ساخت
و شاهزاده در ان نزدیکی بعمر بیست و سه سالگی مرد چون در عهد او روسیان با

همه گرم جنگ پرداختند و جنگ با لهستانیان آغاز شد ملکه امری را سرناخته شنعیس حیات
تا آن شورش را نشانند نشاند سفارت آن پادشاه عثمانیه لشکری بر سر ممالک روسیا
کوچ دادند و کریم گرای خان سلطان تاتار رخورده تا ده هزار سوار بر سر لشکر
روسیه حمله آورده شکست و هر دو ممالک روس را تاخته و تاراج کرده چند هزار از روسیه
را اسیر گرفت و متعاقب آن وزیر اعظم از قسطنطنیه از محاذات آب دنوب
روانه شد شاهزاده غالیطرن روسیان را بر کنار غبطر نعیس بود تا مانع لشکر عثمانیه
سوار شوند و وزیر عثمانیه سه هزار ترک لیر کردکی قراولان یا بان نجات کریم فرستاد
که اندرون شهر در آمدند شاهزاده ترتیب خور و ریات پرداخته بر ترکان
حمله کرده جنگ آغاز شد و آتش در قلعه برافروخت و وزیر حمله آورده تلکهای بسیار
روسیان را مغلوب ساخته غنیمت فراوان یافت در اواخر سال روسیان
بارها لشکرها آراسته بمقابله عثمانیه پرداختند و عثمانیه شروع در عبور از نیسطر کردند
شاهزاده غالیطرن خبردار شده صباح نهم سپتمبر شش هزار عثمانیه که از دریا
گذشته بودند و سر ترتیب جنگ پرداخته ناچار بمدافعه روسیه در آمد و
بسیاری کشته شدند بالاخره مغلوب پرداخته ناچار مراجعت کردند قریب هزار عثمانیه
در آن جنگ کشته شدند و مجروح و غریق را شمار نیست اگرچه شکست عظیم بوزیر عاید
گردید لیکن از نهایت تهور از جنگ سردار اراده عبور تمام لشکر در شب نهم ماه شش هزار
عسکری و چهار هزار سوار منتخب عثمانیه از دریا گذشتند و بقیه در حرکت بودند ناگاه

آن

آب نیستر طغیان کرده بسیاری تباه و تلف شدند و روسیان شصت و چهار توپ و یکصد و
پنجاه اسب بدست آوردند و وزیر دولت عثمانیه لشکرگاه را گذاشته بقلعه خاکریم در آن
طرف دنوب برگشت و قریب بیست و شش هزار عثمانیه تلف شدند غالب روسیان شش هزار
بمحاصره قلعه خاکریم گماشته به بسطربسارابیا رفتند و نهم جولائی سنه ۱۷۷۰ در جنب
رود الصو قریب نهر غار لشکر عثمانیه ظفر یافتند گویند در آن جنگ هشتاد هزار عثمانیه
لشکر کوکی خان کریم بودند و در ماه اگست از جنب رود بالصو لشکر دیگر که در آن هنگام
وزیر اعظم بود ظفر یافتند و هفت هزار ترک در میدان جنگ افتاد سوای که در راه
دنوب افتادند و یکصد و چهل و سه توپ بجنگی و چهار رسد شتر محمول آذوقه بدست
روسیه آمد پادشاه روس زرین الکفا کرده بسیاری از جهازات جنگی در بحر شام
فرستاد تا اکثر جزایر گریک و کنار بحر شام وغیره صدمه عثمانیه را ساختند و میان
روس و عثمانیه با بیست و نهم جولائی سنه ۱۷۷۴ جنگ انتها یافت و صلح انجامید و در
سنه ۱۷۸۳ ملک روس بیکوبه آمد و بعد ازین خیال بازنا پره فتال مابین هر دو شاهنشاه استعمال
گرفت و از بیست و نهم ماه رج سنه ۱۷۸۷ شروع جنگ شد و آن جنگ روسیه ولایت بود
اول ایلدیوتا دوم والکیا سوم لیربیا بالآخر پادشاه جرمن مدد روسیه برخاست
و بر عثمانیه از هر طرف حمله آورد جنگ درگرفت بالآخر در سنه ۱۷۹۲ بهم خونریزی ار قسطنطنیه
صلح شد و کریم تاتار و جزیره مقاد و بعض ولایات فرمان بدست روسیه افتاد تاتار
طاربفاو کافه نبود و دوستانام یافت و در سنه ۱۷۸۳ پادشاه روس اراده کریم تاتار نمود

مسخر ساخت و فخر بنا از راه اسکویه به پطرس برگشت و بر سر جزیس و جزیره سوبدان
و در گ لشکر کشیده جنگهای نمایان کرد و قلعه از سویدان مستخلص ساخت و عوض طاقوس فروش
ثالث از راه صلح در آمد و در سنه ۱۷۹۵ پادشاه روس دو نوب را سر حد سفر کرده بساری
از فرنگ مسخر ساخت و در سنه ۱۷۹۵ از مهم پولند پرداخته بر ملک فارسیان غلبه کرد
در بند یوسف علیخان صوفی بزور آورد و ولیرین زوباف سپه سالار روس لشکر بخ
بسیار به داغستان کشیده در   را گرفت و جمیع اقوام را از زیر تیغ کشید سران
فارس کلید قلعه فرستادند آغا محمد کریم یکصد و لشب سال بود بجنگ پیش آمد و زود با
زن لشکر آمده پادشاه بحکم یوسف فارسیان حمله آورده روسیان را اندر بند
باز کردانیدند در بین ضمن کزین جهم بهم نوبر سنه ۱۷۹۶ قهوه خورده اندرون
حجره رفته غش برده در ده ساعت شب از جهان سلطنت او سی سال بود بعد از او
مال سرسبز آراسته شده با فارسیان صلح کرد و در سنه ۱۸۰۱ در گذشت
و الکسندر شاهنشاه

پرداخت و قلاع لیط بمقابل دنوب و دلو دارا سرداران جرمن در چند ساعت
گرفتند و ابراهیم سلطان سردار ترک با هشتاد هزار برای برداشتن محاصره
حمله کرده شکست یافت لیکن مدام حملات مردانه می‌کرد و لاردین بمعاینه استحکام
قلعه و حملات ابراهیم پاشا و بادرش در نمبر املی نو برلب و پنجهزار رماد ام محاصره
تکمیش داده بقیلاق رفت و لیطی سردار جرمن و بر دیط را گرفته دو جنگ
ترکان زده بود در همان ایام طیبلی در جنگی از سرداران جرمن شکست یافت و
پاشا عمی جی سلیمان پوله بان را در باداغی شکست داده در مالدو یا دو الکیا
رفت و سرزن جاسطا قوغوس حاکم والکیا در جنگهای بادشاه جرمن و فتح تکونه
داخل شده شعبه اخرج غمایه سهر فرنگ بود و این کارلت و چهار زد و فراسیم درزد
بود لیکن بیازنن ترکان مسموم شد زر ادن دبیطر لوس فاسطاگو نوس برادر ریل

حاکم مالدلوبالو د از سرتیمار سغد ایلی شد درین سال جوس نل پادشاه پولند نواز
کرزاب طرس است برنیان ساخت که راه دو ساعت ازمیش بود لیکن محصور تحم
بتقبیا شده عاجز ترکان کردند و دبطان را در دلماطیه بند جان دست داد
و سور روشنی که در جنگ کنند رکارها کرده بود سیر جهار دران سن لوکوس تیجی
سغطا مارا گرفت جزیره و شهری در بحر اکونیا ششتا است و بعد ازان دبطیان
در رمی از اروس و سور بار ترکان ظفر یافتند و در تریخ سنه ۱۱۶ اسکوسطر
سردار جرمن از اطی بالتمام شکست یافت و لارین بمعاینه استحکام قلعه و حملات
ابراهیم پاشا و مارس در سیمسر اول لوسربت و پنجهزار مادام محاصره شکست داده
تقبلاق رفت و بطی سردار جرمن و بیروسطر را گرفته در جنگ ترکان زد در
همان ایام طفلی در بنکری از سرداران جرمن شکست یافت و پاشا عینی جی سلیمان
پولندیان را آدیه یاداغی شکست داده در مالدلوبا و والکیا رفت و جرمن
فاسطا فوصوس حاکم والکیا در جنگهای پادشاه جرمن و محمد سکوت داخل شده
سنعهد اخراج عثمانیه از فرنگ بود و این کارلت و چهار هزار رو فراهم
آورده بود لیکن با ارش ترکان مسموم شد ازین سر تقبا —

